

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228161

UNIVERSAL
LIBRARY

BROWN
BOOK ONLY

228181

فهرست مفصله اولی از کتاب حقیقه العالم

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲	حمد باری تعالی جل شانہ	۳۶	ذکر قصه تاج سلطان تاج و بیاد خان +
۴	نعت نبی صلی اللہ علیہ وسلم	۳۹	ذکر کیفیت احوال سلطان محمود بنی +
۹	تفصیل ابواب	۴۰	احوال امیر شاه پهنی علاء الدین شاه پهنی و ولی شہ پهنی
۱۰	باب اول در بیان احوال خسرو مؤدب بادشاہ	۴۱	ذکر حکیم شاه پهنی +
۱۱	فخر این شاه سلطان علی قطبشاہ مخبر بطریق احوال	۴۲	مضمون و دیوار با بارال ذکر جلال سلطان و قطبشاہ
۱۲	ذکر سبب ورود آن حکیم در ملک کتیر یعنی سلطان	۴۳	ذکر سبب یحییوسف علاء الدین شاه در حبس پهنی +
۱۳	قطبشاہ بمحمد بادبیر	۴۴	ذکر کجای از احوال کاس کا کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۱۴	ذکر قصه کشمیر بار از وجوہات ترقی آن شهر باد	۴۵	مضمون سیم از احوال آن ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۱۵	ذکر واقعه دفع قاصدین سلطان اغنی محمود و پهنی جو	۴۶	ذکر قصه شاه سعادت کتیر بار از پهنی کتیر کتیر کتیر کتیر
۱۶	نوشته صاحب تاریخ قطبشاہی	۴۷	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۱۷	ذکر قصه تنبیه باد کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر	۴۸	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۱۸	ذکر قصه فنا و ملک سار طشی و دفع آن باد کتیر	۴۹	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۱۹	ملک نوید تبت باد کتیر کتیر کتیر کتیر	۵۰	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۲۰	ذکر قصه تاج و بیاد ملک قاسم پرنی	۵۱	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۲۱	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر	۵۲	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۲۲	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر	۵۳	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۲۳	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر	۵۴	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۲۴	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر	۵۵	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر
۲۵	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر	۵۶	ذکر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر کتیر

۱۴۹ ذکر در کتبهای معتبره غیر الملک خلف السدی قوی جان
علم زاده ملک غفرانه و کشته شدن و بفرستادن
۱۴۷ ذکر الوقت شهر با عادل شاه قنای ملک بیکیت
و قیام قنای شاه و ظهور رسیدن و از جانب شاه
و قنای و از نظام شاه آمدن شهر بیدریغ و یکبارگی
۱۴۸ ذکر از فرزند و شهریار و از اعیان و بیکیت و حوت او
و بیکیت و چون یک غره و مرادان کی و نصرتی
سپاه خضر در ایشان +
۱۸۰ ذکر از فرزند و قوی و از ایشان و محمد و از ایشان و نظام شاه
و عادل شاه و بیکیت و سپاه خضر و در سینه +
۱۸۲ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
۱۸۴ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
۱۸۸ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
۱۸۹ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
۱۹۳ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت

۱۹۸ فصل سیوم از باب یوم و ذکر احوال شهریار رحمت
پرو و کار و بیکیت و بیکیت و بیکیت و بیکیت
و بیکیت و بیکیت و بیکیت و بیکیت
۱۹۸ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
۱۹۹ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
۳۰۰ باب چهارم از احوال سلطان و بیکیت و بیکیت
و بیکیت و بیکیت و بیکیت و بیکیت
۲۰۰ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
و بیکیت و بیکیت و بیکیت و بیکیت
۲۱۰ فصل دوم از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
و بیکیت و بیکیت و بیکیت و بیکیت
۲۱۲ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
و بیکیت و بیکیت و بیکیت و بیکیت
۲۱۳ ذکر از و شهریار و بیکیت و شهریار و بیکیت
و بیکیت و بیکیت و بیکیت و بیکیت

۲۲۳ ذکر سبب سی و اربعه طاعت حیدر آباد +
 ۲ ذکر تفسیر مسجد عام و سایر موارد الشفا و دیگر
 اماکن خیر آثار بموضع صاحب تاریخ طاعت
 وضعت درگاه بر آن طاعت خانان نان بیان
 محلهای دیگر که جای خدمت ملازمانی که است
 ۲ ترفیع و اوج و سبب آن و وجه تنصیب آن +
 ۲ ذکر توجیه آیات لغت آیات بفرمجه
 با کافریجا کمر و تسخیر قلعه موسکورک و حصار نینیا
 و کلام +
 ۲ ذکر نماز و دیدن امین الملک با امر و سپاه
 بجانب کندی کویت و توجیه آیات علایات
 ۲ تفسیر آن قلعه +
 ۲ توجیه آن خبر و زمان به تسخیر قلعه کندی
 و بیان بعضی وقایع دیگر +
 ۲ ذکر فرستادن یک پتی رای بجا کندی
 بجانب راقنی و توجیه شدن فضل خان اودا
 آجا بدین مشرکان و نصرت یافتن ایشان +
 ۲ ذکر آمدن یک پتی بفرمجه محاربه امر و نمون
 خسر زمان و نماز و دیدن ستم خان دست
 امداد رسیدن شهر خرم به اسلامیان
 بسبب دلی رستم خان +

۲۲۴ ذکر نماز و دیدن امین الملک خان و علم خان و
 خانخانان و بهایر او و لغز او و تخریب بلاد
 کفار بجا کندی و بیان فتوحاتیکه مجاهدین نصیر
 راز و نمود +
 ۲۲۵ ذکر غنای طاعت علم خان و خانخانان و بهایر او
 و تفسیر سرداران و بجانب راقنی و کندی و نماز
 کردیدن کاتب امین الملک بجهت دفع امر بجا
 فتنه شرو و نصرت یافتن بر ایشان +
 ۲۲۶ ذکر خراج نمودن شیخوئی که خود را یاقوب شاه
 بنام صاحب کرده و در سرحد بجا کندی
 محاربه نمود و بهایر خان او و نصرت یافتن
 ۲۲۷ ذکر آمدن کعبه راج و ولدهای طاعت بدین
 و اولاد و نصرت میده فی سرحد و کندی و حاجت
 نمودن و راه مخالفت پیش گرفتن و ذکر رسیدن
 عهده اشت به لاسر خان و در باب مخالفت
 کندی راج و رفتن امین الملک با سپاه بجهت
 کوشش او و بنابر رسیدن آن کا و رفتن +
 ۲۲۸ ذکر آمدن یک پتی رای بجا کمر بجهت نصرت نمودن
 نماز و دیدن راج و خان بجا و نمود +
 ۲۲۹ ذکر رفتن و مخالفت و دیار رسیدن راج و نصرت
 راج و دیدن نماز و دیدن راج و این پستی مال آن
 قوم را دیدن +

[illegible]

۲۶۶ تصدیقه میر محمد مومن در تهنیت جلوس +
 ۲۶۸ ذکر آمدن جلوان از جانب سلاطین در کیم سرش
 و تهنیت +
 ۲۶۹ ذکر آمدن حسین بیک قبیجی پاشی از جانب حضرت سلیمان
 رتبه پادشاه علم نامه پادشاه عباس بیک سرش و تهنیت
 ۴۰۰ نقیضه کتاب پادشاه جهان شاه عباس و شاه
 ایران که بعضی است ایالت پناه حسین بیک سارکاه
 نقل آبی رسیده +
 ۲۷۳ فصل دوم از احبیم در بیان قایمید در عهد سلطنت
 آتلی از زمان رحلت آن عالی مرتبه علم جاو و ابغرض ظهور
 ذکر آمدن و ذکر آمدن کمال الدین زمرانی به تخییر و تخریر
 ۲۷۴ ذکر آمدن با سعادت شاهزاده جهان آرا عبد المیرزا +
 ۲۷۵ ذکر آمدن یاسی صالحه شاهزاده بلند اقبال +
 ۲۷۸ ذکر آمدن حضرت افندی لایه است شاهزاده سلطان
 ۲۷۹ فصل سوم از احبیم در بیان تهنیت و خدمت حضرت آبی
 و تهنیت و خدمت سلطنت ذکر آمدن و ماجا و ...
 از فضایل و حاصل آن حضرت +
 ۲۸۳ ذکر آمدن پادشاه بزرگ و ذکر آمدن از فضایل و حاصل آن
 ۲۸۹ از فضایل و مدحه و نعمت و تهنیت و غیره +
 ۳۰۰ بابت ششم در بیان الیاد شاه و کشتن حضرت
 و کشتن آبی به تمام حضرت آبی پادشاه است

سلطان عبداللطیف شاه شکره فصل فصل اول
 میمنت ناموس و جشن آن +
 ۳۰۲ ذکر آمدن رسیدن از سلاطین است این مثل پیش
 ۳۰۳ ذکر آمدن از سلاطین بعضی از سلاطین بعضی از سلاطین
 کشتن برخی دیگر از آماج مات بحال مذکور
 از اهل خدمات +
 ۳۰۵ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 و شکار نمودن بعضی از سلاطین و بیان جشن سالک
 ۳۰۶ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 ۳۰۷ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 ۳۰۸ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 ۳۰۹ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 ۳۱۰ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 ۳۱۱ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 ۳۱۲ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 پادشاه هند و گستان +
 ۳۱۳ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 بعضی از خدمات و دیگر +
 ۳۱۴ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان
 پادشاه و بیای بعضی از خدمات و دیگر +
 ۳۱۵ ذکر آمدن و خود و خانان این جهان

فکر من و آنکه بعضی دیگر بخندند عین الیکنی از تقیہ و تخم جوشی

خارجی آباد و غیرہ شہر ان پرتگیزیوں کے لئے کھلا رہا۔

در عهد فتح محمد
نواب آصفیای نظم اسما ملک نظام الملک
نظام الدوله میر محبوب علیخان
فتح جنگ خلد الله ملکه و سلطانه
مقاله اول از کتاب حقیقه العالم
تالیف علامه الزماینی فهامته الدور
میر ابو القاسم المخاطب بمیر عالم محرم
در مطبع سیدی واقع حیدرآباد دکن
در سنه ۱۲۸۰ هجری طبع یافت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظام ملک مخوری و انتظام مسلمه و معنی کسری و قیف سالار حموشا هفتشاهی که دبیر
 حکمت کامله اش منشور نظم جهان و نفی احوال ساکنان کشور امکان بنام نامی سلطنت
 نکاست و مدبر مصیبت شاله اش سر رشته حفظ ممالک ایجاد و اصلاح مساکن
 کون فساد در کفایت یاست که داشت صانعی که جوهر شناسی لطفش لغجای اتنی
 جاعل فی الارض خلیفه تارک معشر بشیر را با فیر ابداع نواخت و دست کراش بخت
 لله خلقا الانسان فی احسن تقویم قامت قابلیت انسان را بخلعت ایجاد و مخلع
 ساخت حکیمی که نور عنایتش چراغ فطرت کاملان را بعبه نبوت برافروخت تا ظلمت
 تخالف و تخیل مسم آرای ناقصه که اختلال بایه انوار وجود است بدیر توشه تأیید
 از ساحت این خلاف که ه سازعت خیره و امن تعاق بر چید و معلم حایتش کوهر سده
 قایلان و اداب جهان را آموخت تا که قط دل و قراحم آهوی باطله که انتظام
 برهنن کارخانه شهو است بنسیم پرچم علم سلطنت و حکمرانی از فضای این جبل خانه
 که درت انجیر فیه و نشیند نظم خدائی که آوز و عالم پدید جهان از لطف و کرم
 آفرید ز وجودش وجود همه کائنات ز بودش نمود جهاد و نبات ز کرم
 کرد حیوان پدید ولی تاج لطفش به انسان رسید بشیراف ز وجود عقل را

بر بخت وافر فضل را بر فراخت اعلام اقبال و جاه یکی شیدایی یکی پادشاه
 گلش چو شد ملک و دین تو امان و بد کج شاهی بدین پروران جهان تا شود تازه
 از عدل شان ز سر عالم پیکر کرد جوان زهی ملک الملکی که مشور سعادت سلطانین
 عدل شعار را از دیوان مسیح الارکان و سد ملک السموات و الارض
 به تیسرین رنج او فضلنا هم علی کثیر من خلقنا هم زینت واد
 و بودای آن نه الهوا الفضل المبین ابواب حصول مقاصد و مرادات پر روی
 فواقین ملک اقدار کشاد و نه سال اقبال روز افزون این مندره عظیم شان را که
 شجر طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السما است با وج سپهر نیکو در رسانید و
 روایات نظریات بمایون ایشان بطرز اغاز و ان جندنا لهم الغالبون چنان
 که دانید طراوت حدیقه شاهی از رشحات سحاب فیض لایزال اوست و رواج
 دره التاج پادشاهی از ابر فیضان فوال او همه معنی و گلش که از پس پرده غیب
 روی نماید نوشته خاتم تقدیر اوست و هر صورت دل منسوب که در جلوه کاف
 وجود نظر آید نگاشته ملک تصویر او را بطرحه دات عقیده و مادیات
 علوی نظام از پر تو عملش یافته و وسایط ایجا و مکیات و مرکبات منقلب بر وفق
 حکمت بالذاتش انتظام پذیرفته بیت جهان از فیض جود او توانگر تعالی
 شانه اسد کسبه عادل که وادرسه اتقاش با دصهار اعلت یا مال کلهر کی
 از خار خار رنجوری بر بستر ناتوانی انداخت و باز پرسی مکافاتش کبر بار را
 بجای کشتش برکت کاهی بدین زرد و سی مبتلا ساخت عیس تهرش کواکب
 را به نعمت شب کردی از من از بام چار و یوار غنا صمد کند خطوط شعاعی آفتاب
 هر روز و چاه خفا جس منماید و سخت عدلش چیده ماه راه را
 به سبب دست برو شعاع آفتاب از سیلی ادب کلف زار داغ سیاه

روزی نماید لطیفی که مصور غایتش جهت کامل نگاشتن تائید استقبالیات
 ایام ماضیه را بهارستان نقوش آثار بدیهه ساخت و مدبر حاشیش تصویرات
 مربع ذمین را ازین آسب رطوبت بنیان بر وزن حافظیه پرداخت سفینه روزگار
 برای روشن سواد سی چشم اعتبار از دست کاتب قدرتش نگارستان نوادر
 حکایات است و اندر ادب و مختار جهت سر حساب نظر استیفا نگار از قلم
 محرر تقدیرش مفید و در رقوم عجیبه و اوقات نه جلد طبقات سپهر برین از
 کتابخانه صنم نقش رساله هفت باب اقلیم از نسخه خلقتش مقاله نظم
 نفاذ اسد کی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند جواهر بخش
 فکرهای تاریک بر روز آرنده شبهای تاریک فکر بر پائدار و انجم افروز
 خرد رانی می بخشی حکمت آموز نگهدارنده بلا و پستی کوه برستی و جلد هستی
 صحرانوردان دشت توحیدش از هلال قامت تخریب عصا بدست می آزند و
 مسافران اقلیم تنهایش از هر کوه سنگ نشانی بر راه دارند و هر ذره مخفی
 بر طوع آفتاب جلالش و لیلیست روشن و هر قطره ضعیف از دریای
 نوازش بحریت قطره زن شعر فواید عجایب بعضی لاله و ام کیف بجد
 الجاهد فی کل شیء لآیه تدل علی انه واحد سبحانه ما عظم شأنه جل جلاله
 و تعالی اسم نواله و توالی و مبدای منشای اختران خندان اصناف
 درود و صلوات و افتاد و فاین آلف تسلیم و تحیات نثار ساحت بارگاه
 عرش مدارج کرسی مسارج پادشاه عالیجاهت که هنوز ملک قضا عرف
 عالیات نبون صفات را بر لوح قدس نوشته منشی غایت رقم رسالت را بطرای
 عالم اراستی او موشح ساخت و خاک امکان بآب و جوب کل زکشته معاشیت
 کلج نبوت را بجهت نشین وی پرداخت شمع نشانجامه اش خلوتگاه ایت

پیش از تجلی اعیان ثابت بر عالم شود بر تو اول با خلق اسم نوری تافته و دوستان
 سرانی طاعتش در چین و حدت قبل از ظهور چهار کثرت بترانه انی رسول من
 رب العالمین تر زبانی یافته زهی صاحب لوائی که فرمانروای سلطنتش
 بهنشور گشت نبیا و آدم بهن المار و الطین سر از جیب سر حاذل کشیده
 و حکم انی ریاستش حکم و لکن رسول اسم خاتم النبیین در کف رکناره
 بد آر سیده چشم تامل نگار شکست حدائق قوانین دینش پنجه رسالت را از رنگ
 دلبوی اعجازی نیازی بسند و نظر تفتق دستگاه در تفسیح باطین احکام
 ملت پیش کل نبوت را بی استعانت ناخن حشرق عادت می چینه ضبوط
 شریعت غرایش دستور البعل شاهنشین و قواعد ملت بغیایش بر مشق
 فرمانروائی دارین **نظم** سر سر دران تاج ازادکان + سپهدا
 خیل فرستادگان + حکم شریعت طریقت اساس + بنو طریقت
 حقیقت شناس + جهان را مطیع و خدا را مطیع + اسیران روز جزا را شفیع
 محمد که شمع ازل نور اوست + قلم اولین حرف منشور اوست + خردش فیض تعلیم
 اوست + تشریح کش از چشم میم اوست + و نفوذ نامحدود اقسام سلام و الوفاست
 و صونیت و اکرام نذر مرآت منور آل کرام و خلفای عظام آن حضرت که اتقای
 آثار نبوی را وجه محبت ساخته علمهای در میدان خلافت افزاخت **نظم** همدهی
 همدهی رفتند + قرب حق را مقتضای رفتند + کشته و قرب حق اند اکنون کم
 رضی الله تعالی عنهم اما بعد بر آگاه و لان مصل وجود و حقیقت شناسان کارخانه شود که
 چشم بصیرت را در تماشاگاه سواد آفرینش سر نه مائل کشیده و دماغ ادراک
 را از ریح تحقیق وضع عالم نشاء تعقل بخشیده اند مخفی نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق
 جلت عظمت و اتقای حکمت بالغه خود افسر و انسانی را با داشته اک جسنی و

و اتحاد نوعی مختلف الاستعداد خلق مندرج و این نوع را با اصناف موقوره
 و اقسام غیر محصوره منقسم نموده باینجه میل فطرت هر ضعیفی گریبان گیر بهمت و یی گردید
 کشتن کشتان بر سر مقتضای فطری خود آورد و اسباب کشته الاشعاب استقام
 جهان بدین سبیل قدم در عرصه اجتماع گذارد از اینجا است که هر که دهی بر وفق
 استعداد خود بکاری مستون و ماصدق کل خرب بهمالدیم و چون
 گردیده اند و از جمله اصناف این نوع عالی و انواع این جنس عالی است و تفرد و استعداد
 بر طبق و رفع بعضی فوق بعضی در جات بنام و جماعت افتاده وید
 اختیار لطف حضرت آنکه یکبارگی ایجاب جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا
 یکی را خلعت رسالت در بر داد و دیگری اتاج سلطنت بر سر نهاد و نظم خلافتی که
 دارند از و انبیا به بنشور دین عرصه کبریا به بشایان گیتی سپرد و از کرم بط
 جهان از عب تابعیم و دو نام است بر هفت گشتی که آن هست شاهی پیغمبری
 و چون آیه نبوت نقطه اختتام منتهی گردید لاجرم خط احکام شریعت خاتم انبیاء
 کرام علیه السلام و علیهم صلوات الله و علیهم السلام علام علا و الهضام مصمم دنیوی انام مجبه
 سلاطین عظام رسید و بدین تقدیر بار ویکر منصب سلطنت باضافه حفظ دین محمدی
 مضاعف نگاشت و مرتبه ریاست بپایه حمایت ملت احمدی علم منزلت دو بالا
 افزاشت ملک دین تو ام گشت شمشیر سیاست صاحبان سیف و دو دم سر رشته
 تنظیم احکام خالق علا و نه منشیق مهابت خلایق در دست یک فرمان رفت و استقامت
 امور معاش بنی نوع انسان باصلاح احوال معاد ایشان نسبت همزادی گرفت
 دست قضا کردین جهانیان را در رتبه منت مقدران قلا و ه سلطنت محکم تربست
 و نقش احسان متهمان خاتم ریاست بر تخمین قلوب عالمان روشن تر نشست
 قیام بد اسم حق شناسی این سره و علیهم بحکم عقل بر کافه خلایق لازم گردید

داشتند بر شکر گذاری صاحبان این نعمتیه شهادت نقل بر عائد مناسب بر تبه
 وجوب و تختم رسید بنا بر علی هذا در مراتب خاطر فایز اضعف عباد الله القوی
 ابو القاسم بن رضی الدین الموسوی الملقب بمسیر عالم که از معتمدان دولت آصفی نژاد
 و متبایان این دیار است فیض دوزخی بنیاد است چون که دید که اگر از ازار اخبار
 رکنایم چین دولت سلسله علیه عالمه آصفیه ادام الله ایام و دولتم را که در چین
 بماتین کتب متفرقه کمال کمال شکفته است برشته تحریر کده بسته بندی و کالی آباد
 مکارم احوال و معالی آثار این خاندان عالی شان شاخ الارکان را که در اصف
 السنه و افواه منتشر افتاده است در عقد اتساق و سمط انتظام بدیندی زانجا
 که صورت گفت و ما که نقشی بر آب است از کمال تصویرت رنگ دوام می گیرد و
 ساز ز باغ که گریه بر باد است باخبر تحریرت نفس بقای می رود و چه عجب که کردن
 اخلاصت از کراستباری حقوق نامتناهی این مظاہر الطاف الهی سبک بار
 و برد و دشواری اعتقادات از کراستی ایادی غیبه محصور آن طلال سبحانی سبک
 دوشی و دوچار گردد و تفصیدگی کام حق شناسی باشد که بدین قطره ضعیف که
 از دریای حسن خدمت مآرزو در مد فیض طراوتی بر گیرم و دافسر دگی دماغ
 منم سیاسی شاید که بدین تهر جبهه خفیه از خندان صدق عقیدت بدست متنا
 افتد زنده نگفتگی پذیرد و چون سخن آرزوی سخن می خیزد و دله طیب حیدر آباد دارا
 دولت آصفی نژاد است مناسب نمود که اولاً احوال سلاطین قطب شاهیه
 که بانی مبنای بلده مذکور بود و در مملکت فسیح المساکین تلک مدتهای کوی نیکبانی
 بچوکان مسلمان و انسی ربوده اند و ابتدای دولت ایشان مبدع ظهور رودنی هم
 ملت اسلام دشمن و شیوع انوار دین مسبین حضرت خیر الانام علیه آله
 الصلوٰۃ والسلام درین سده زمین بهشت آئین است بنا سبت بن زمانه

طر و **الباب** عبارات واضح خالی از خلل ایجاز و احوال اطباء بقم پیروز
 خانه بیان کرد و دلاید کا طلب که چله نشین کمین کا و این مطلب بود بنوید این
 امید دامن اجتهاد بر کمر همت بست و خاصه نظر الاشارة که هوار انظار
 چنین بشاءت می نمود با میدان فوید استین تقسیم بر ساعد غریت شکست و
 با وجود قلت فرصت و کثرت اشتغال که تدبیر اصلاح قشت امور و سد نفوذ مفاسد
 ملک فتنه خیز دکن علاوه رقی و فقی همت مستوجب اوقات است پاره از ساریت
 عمر گرانایه صرف این مطلب گردید الحمد لله که مصور اندیشه صورت یاد کاری بر صفحه
 زمانه نقش بسته که چهره نو نگاران کارخانه عالم از نیرنگهای عبثش که ده شکست زگی
 رونما تواند برداشت و کاروان خیال از اقلیم تامل سه مایه ذکر ی بدست آورد
 که از تحایف اعتبارش جهت مجاوران کشور استقبال بمصدق و لقد کان فی
 قصصهم **عمره لا ولی الا لالباب** اصناف از مغان توانیک داشت مخمبندی قلم
 معنی پسند که کستان نخت که دامان نگاه تماشا نیان از کلهای رنکار نمکش چمن
 چمن بهار کرد و غنچه خاطر فطاری کیان از تراکم نخت تماشا نشین زیارت گاه
 شکفت کی صد لاله زار و این تالیف مسرت توام که مسمی است بجدیة العالم مثل است
 بر دو مقاله و یک خانه مقاله اول در بیان احوال ملوک قطب شاهیه
 انارامه به با نهم مقاله دوم در ذکر احوال سلسله علییه صفیه ادام اسدایام و دولتهم
 و خانه در بیان محب از احوال مؤلف مقاله اول در بیان احوالی غطت اشتغال
 سلاطین قطبشاهیه رضوان علیهم که قریب دو صد سال در مملکت تنک کوس
 سلطنت و فرمان و ایی نواخت و علم دین و داد درین سرزمین سینوسود
 افراخته اند قطب از تاریخ قطبشاهی غیره تواریخ معتبره و این مقاله مثل
 است بر یک مقدمه و هفت باب مقدمه در بیان نسب مشرف شاه و غفرانیاه

سلطان قلی قطب شاه باب اول در بیان احوال ملک مؤید بناسید آله سلطان
 قلی قطب شاه باب دوم در احوال شاه حجه جشید قطب شاه و شاهزاده
 سجان قلی باب سیم در بیان احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطب
 شاه باب چهارم در بیان احوال پادشاه کیتی پناه ابوالظفر سلطان محمد قطب شاه باب پنجم در بیان احوال
 پادشاه عدالت پناه سلطان محمد قطب شاه باب ششم در بیان احوال پادشاه دین پناه سلطان محمد
 قطب شاه باب هفتم در بیان احوال پادشاه شهنشاه آله سلطان ابوالحسن قطب شاه
 المشهر بتا شاه مقدمه در بیان نسب شریف شاه غفران پناه سلطان
 قطب شاه آن عالیجناب بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خلف اصدق امیرزاده
 اویس قلی است ابن امیرزاده پیر قلی ابن امیرزاده الوندان امیرزاده پیرزاده پیرزاده
 امیرزاده ابراهیم قلی ابن امیرزاده محمد ابن امیرزاده نورس ابن امیرزاده منصور ابن امیرزاده
 پیرم ابن امیرزاده نورس ابن امیرزاده بیک مخفف توره بیک که نسبش به آغچه خان
 ابن امیرزاده خان از اولاد یافت ابن نوح علیه السلام می پیوندد و بر وایت صاحب
 تاریخ فرشته از ترکان بشارلوست از قوم میر علی شکر و بعضی آن خسرو والا
 تبار از اولاد امیرزاده جحان شاه مقتول برادر سکنده شانه می اند و بالاتفاق
 مولد و منشأ آن ملک معدلت نشان مشیه سعد آباد است از محکمات همان و باجمه
 پدر بزرگوار آن شهنشاه یا امیرزاده اویس قلی او پیر امیرزاده پیر قلی بیک است
 از بطن خاتون خدیجه نام بنت شاهزاده یوسف و اویس قلی را ملک صالح پناه
 که بموئید و علو حسب از اکابر ایران مهتیا تمام داشت بخویشی خود برگزید و یکی
 محدرات سسر پرده عفت خویش مریم خاتون نام را در عقد ازدواجش کشید و از
 بطن او چند زندی متولد شد که ملک صالح او را موسوم سلطان قلی کرده متوجه
 تربیتش گشت سلطان قلی از به وسن متین داعیه ملک گیری و کشور گشائی بخاطر داشت

تا آنکه در ملک تنگ بنایید ز دانی بیایه حکمرانی رسید چنانچه عقرب مستطعم ملکبان میگردد
باب اول در بیان احوال خسرو مؤید پادشاه و خمران پناه سلطان قلی قطبشاه
شهر فیض فضل اول در سبب ورود و صعود آن شهید یار از ولایت بلک و کن
 و ترقی آن جناب به تبیین سبب الاسباب بیایه بلند و ذکر وقایعی که پیش از جلوس
 او بر تخت فرمانروایی ملک تنگ محض وقوع آمد و موجب ترقیات
 روز افزون شد و در ذیل این بیان احوال سلطان محمود شاه بهمنی و دیگر سلاطین
 ذکر سبب ورود و آن ملک معدلت کسری محمد آبا و بیدر
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون امیر حسن بیک ابن قسطنطنیه حاکم دیار بکر
 از قوم آق قویونلو دست تسلط یافت ببارافتادگی و قناعت پیر قلی
 جدا محمد سلطان قلی و شفاعت اکابر بمیان متعرض احوال پیر قلی و اولادش
 نشد بل ایشان مشغول عوطف خود گردانید و بعد از امیر حسن بیک پسرش
 خلیل سلطان نیزه نظریه پذیر خود مرعی داشت من بعد چون فوت سلطنت با امیر زاده
 یعقوب رسید از روی خرم و احتیاط متخص احوال امیر زادگان و عاظم بر ایا و سوانح
 قضایا گردید و چون بهنیان اجبار شد و دست سلطان قلی که بسن شد رسیده بود و
 داعیه سلطنت که در سر داشت و اتفاق بر کمان قسطنطنیه با او بجمع جلالش رسانیدند
 و اهل خیمه و رمل نیزه از بلند طالعی سلطان قلی آگاهی دادند ازین جهت یعقوب سلطان
 در صدد استیصال شد و پدر بزرگوار سلطان قلی بعد اطلاع بر مکنون ضمیرش متاودره
 با جمعی از مخصوصان خود نموده روانگی او با اتفاق عزم بزرگوارش صد قلی بیک بصوب
 هندوستان مهم کردانید آن شاهزاده که پیش ازین از خوف اعدایا عزم بزرگوار
 خود بهند نشایف آورده و اوضاع سلاطین هند پذیرد و این مصیبت را فوز عظیم
 انگاشته تحف و هدایای خسروانه از اسپان و غیره همراه گرفته در صحبت عزم بزرگوار خود

طریق سفر هند پیش گرفت و چون بریز در رسید بخدمت سیه برکت عارف معارف الهی
 حضرت شاه نور الدین نعمت امدهانی قدس سره که نسبت ارادت و قرابت بآن حضرت
 داشت چه صبیحه مرزا جهان شاه در عقد ازدواج آن حضرت بومستعد شده است
 نمود آن حضرت بشارت ابلاتمی و سلطنت قطری از اقطار هندوستان و چند
 اشرفی باد واده فاتحه خوانده و دعای خیر نموده رخصت روانگی ارزانی نمود
 او بعد از عبور از دریا عازم دار السلطنت محمدآباد بیدرگشت و در وادار ولایت
 بدکن بقول صاحب تاریخ فرشته در اواخر عهد سلطان محمد شاه لشکری بهمنی بود و بموجب
 نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی در عهد سلطان محمود شاه بهمنی و بالاتفاق رسیدن
 او بدرباره امارت و خطاب قطب الملکی و جاکسیه یافتن او کو کنگنه را مع مضافات
 در عهد سلطان محمود بهمنی است و بعد چندی سپه سالار آن جد و دگشت در فرامین
 او را صاحب السیف و القلم نوشتند پس از آنکه ضعف در سلطنت سلطان محمود بهمنی
 بقوت راه یافت او نیز در سنه شان عشر و سده مائه مقصدی امر سلطنت ملک شد
 خود را موسوم قطب شاه ساخت چنانکه بعد ازین مشروطه مرقوم خواهد شد باید دانست
 که محکمت ملک طولانی واقع شده از شمال بحبوب شرقی آن سرسره دریا به شورش
 و شمالی آن او که چاند و قدری ملک او دویسه که بر کار سیکا کول پیوسته و غزنی آن
 صوبه محمدآباد و بیجا پوره جنوبی آن ملک که نامک است که الحال مع بالا کهاٹ و ولایت
 پایان کهاٹ داخل صوبه حیدرآباد است و در ایام سابق پیش از استیلای سلاطین
 بهمنیه صوبه مذکور در تصرف راجه های ملک و پای تخت ملکانه و در نخل بود بعد از آنکه
 تصرف بهمنیه در آمد بعد چندی در اقطاع سلطان علی که در آن زمان مخاطب بقطب الملک
 بود مقرر گشت و چون سلطنت بهمنیه متزلزل گردید قطب الملک رایت سلطنت برافروخته
 کو کنگنه را پای تخت خود ساخت گویند کو کنگنه در ازمنه سابقه با نخل موسوم بود

و راجه آنجا دیورانی نام داشت درین صوبه بشت شرفی متصل بر بای شورجکل
 قلع کوهی بسیار واقع است و رودها که در صوبجات دکن جاریست همه یک جاشده
 بدریای شور می پیوندد چنانچه کنگ کو داوری رودهای صوبه خجسته بنیاد و لاکها
 برابر با هم یک جامع شغل از سرکار راجه بندری کشیده شده بدریا میرود و بهر
 کشتا و کبکهدر آن یک جاشده از بیجا پور داخل صوبه حیدرآباد گشته و از میان جنگل و
 آبادی گذشته نزدیک چهل پلن بریا پلنی میگرد و بعضی نمائند که سبب ترقی آن شهرها
 بوجب نوشته صاحب تاریخ فرشته آنکه سلطان قلی چون دید که سلطان محمد شاه
 لشکری بهمنی غلامان ترک را پس مندر و مکر میپارد و خود را در سگ غلامان که فسلک
 و بنا بر مهارتش در علم حساب و سیاق بخدمت مشرفی محلات حرم غراخص
 یافت و خو امین از حسن سلوک و امانت و دیانتش را ضعیف نساگر گشتند و در آن ایام
 از جانب عامل محکمت کنگ که بالتام در جا کسیر اهل حرم بود عرایض مشعر کثرت
 دزد و قطاع الطريق در پرگنات و مد و سر کشی بر عایا و تعطل و ایهال در ادای مال
 واجبی و استمداعی فوج از بارگاه سلطنت بهمت دفع باغبان و مفسدان رسید
 سلطان محمد شاه خواست که بعضی از امرای کبار باد و سه هزار سوار بدان صوب
 نامزد کند سلطان قلی بواسطت بعضی از خوانین حرم بعض رسایند که اگر این خدمت
 باین بنوع درگاه مغفوض شود باقبال خداوندی بی بد و لشکر و دفع باغبان با سهل و جود
 صورت ظهور خواهد گرفت و بیادوری طالع معبض پذیرائی رسید و اجنایات سلطان
 بدان خدمت سه فرار شده و برخی از همراهمیان خود بدان پرگنات روی توج
 آورد و بحسن تدبیر بهمازمیداران مستبر را از آن خود ساخت و جز و ر بازو
 اتفاق پرگنات و حوالی آن که در اقطاع امرای دیگر بود از لوث وجود اهل لغی و
 فساد مضاف ساخته بشجاعت و مردانگی موصوف معروف گردید و صاحب تاریخ قطبشاهی

چنان نوشته که سلطان قلی همراه عجم خود احرار شریف ملازمت سلطان محمود را
 بهمنی نمود و تحف ایران از نظر گذرانیده به تشریفات خردانه و تعین منزل لایق
 از جانب سلطان معسر و مکرّم شد و بعد چندی که جهات حب و انجاء ساخت
 گردیده نسیه در آن بین از ولایت حب فوت سلطان یعقوب رسید عجمش
 اراده مرحمت بوطن مالوف نمود از سلطان رخصت خواست سلطان بعد
 جد بسیار او را رخصت داد اما سلطان قلی را هیچ گونه رخصت نداد و لفظه
 برینکه آبا و اجدادش مدتی مدید داراسته ایوان زمین کرده بودند و آنرا
 رشادت برجینش هوید بود و او را مشمول عواطف خردانه گردانیده از مقربان
 نمود ساخت و روز بروز بنا بر ظهور کارهای شایسته و مراتب بندگی و خدمت قریب می نمود

ذکر قصه شکار از موهبات ترقی آن شهر یا

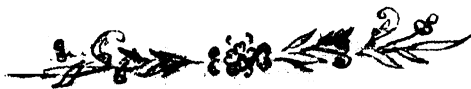


روزی سلطان متوجه شکار شد هر چند که امر او مقربان و دیگر حب حکم سلطان
 شکا بسیار انگند اما آنچنان که بپسند خاطر سلطان تواند بود صورت بیست
 که سلطان قلی هر شکاری که انگند موافق طبع و وقت بپسند سلطان افتاد
 بنا برین در آن روز سلطان صد و پنجاه اسپ عاتق قلعی ترکی بازرین و لجم
 زرین و خلعتی های فاخره باد مرحمت نموده و کراکل را با انواع و مضامین
 در وجه اخراجا تشش مقرر نمود و بخطاب خواص خانی اخصاص بخشید

ذکر واقعه دفع قاصدان

بموجب نوشته صاحب

تاریخ قطبشاهی



روز سهی سلطان به سیه باغ دگشت متوجه شد و آن روز را بعیشتر عشرت
 بسر برد چون وقت منسوب بمقدور دولت مرجعت نمود و سایر ارامه و سپاه منازل
 خود را رفته جمعی از امرای حبشی و دکنی خدمت وقت یافته بار او را فاسد صلح
 بدر بار درآمد از تائیدات سبحانی سلطان علی باد و جوان سلسله در بخت نه بر یا
 حاضر بود و بشاهد شورش و غوغا و اضطراب سلطان پرداخته و مقامه
 آن مفندان پرداخت تا اینکه پنج نفر از آن ده تن قتل رسیدند و باقی ماندگان
 بضر بپیکان و خنک فضا، مخالفان تنگ کردند و فساد انجمنه ان شاه برج
 را که سلطان بر آن برآمد بود احاطه نمود و بجان می کوشیدند مفاران این
 حال بفرمان واجب الاذعان سلطان حسن خواججهان یا حاجت
 خراسانان جهت محافظت برج و باره و زورگند بالاسی حصار برآمده به
 پیکان جانستان هجوم مخالفان را تمفرق ساخت و از جانب دیگر سلطان
 پیشه باج جوان آن قوم بی باک را بر خاک هلاک انداخت و قصه چون

چون شب درین هنگام برآمد و آفتاب طلوع نمود خاقان راه غنم ایش
رافتند و جمعی بپاداشش خود رسیدند سلطان نظریه دلاوری و جان فشانی سلطان
را که زور بازو و مفتاح این چنین فتح شد بمصب بلند سرش از و خطاب
در جبهه قطب الملکی ممتاز کرد و ایند و هر یک از آن جماعت خنیاریان را که بیک
با او رفیق و یار بودند انواع نوازش شاهانه و مرصه از ساختن مغاند که صاحب
تاریخ فرشته درین واقعه جلالت سلطان قتل مذکور کرده بل واقعه مذکور را
بدین آئین نوشته که در سده ششم و شصین و هشتاد و مائت و کهنیان و حبشیان
بن بر حقه و حد خواستند که غنم بیان و ترکان را از نظره سلطان بپندازند
هر چند تمسیه کردند سودمند نیامد ازین جهت قاصد قتل او شد و تمام
اهل قلعه ارک را تا قتلبانان و پرده داران و خدمتکاران با خود متفق ساختند
پس در شب بیت و یکم ذی القعدة از سده مذکور که غنم اعظم بغیبت
خود عالم را مظلم گردانید قریب هزار کس از سوار و پیاده مسلح
و مکمل از آن کافه نعمتان بیک نگاه خود را بقلعه ارک که دشمن
سلطان محمود بود رسانیدند و باندیشه آنکه مبادا غریبان ببرد
سلطان در آیند و نار از درون بسته متوجه قتلگاه شدند
شدند سلطان محمود که در آن وقت باطعش و نشاط گشته بود
تا از استماع این غوغا از جاکه خود برخاست تا بمحض خود را از جمعی
از دکنیان غدار بر زمین پیاده دار با سنجار رسیدند شیرینی شجاعت
عزیز خان ترک با چهار غلام ترک دیگر حسن علی بنواری و سید میرزا
مهدی با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان جایل شدند
سلطان درین بین فرصت یافته خود را ببنام قصر شاه برج رسانید

و در چهار دیوار قصر بسته غریبان و ترکان را که هفتصد و پنجاه
مفسدان مأمور گردانید و بچیلایکی را بیرون فرستاده بغریبان پیام
کرد که همه نوعی که توانند خود را با بیخار رسانیده دفع این مفسدان
نمایند فرهاد خان ترک و قاسم برید و شیر خان اردستانی و
محمود خان کیلانی و کشور خان غلام خواجه جهان کاوان با سه صد و
چهار صد غریب و ترک ترکش بند متوجه قلعه شدند چون دروازه باز شد و
یاقتند کند یا برکنند شاه برج انداخته بکمال محنت و مشقت هشت کس
ببالای برج برآمده نیر کشیدند بعضی دکهنیان و جشیان بخیال آنکه لشکر
غریب و ترک با تمام قبیله در آمدند مضطرب شده و بگریز نهادند و آن
کمال اضطراب خواستند که بسیر و نروند جوانان سبزواری از سواران
پادشاهی نزدیک دروازه رسیده بتمشیه و تیر بدفع ایشان پرداختند
ایشان باز قبیله در آمدند و خواستند که دروازه به بندند جوانان سبزواری
فرصت نداده حصار را از عقب ایشان در آمدند و فیالمیان جنگ عظیمی و فتح
شد که ناکاه کشور خان با بستن این حصار بای شاه برج ماصد جوان
مسلم در رسید و مخالفان را بجانب عمارتیکه از آنکسینه محل میگفتند گزیدند چون
نصفی از شب گذشت کرده شب آتش و دیگر شاکر و پیشه که در ابد با مخالفان عهد
موافقت بسته بودند درین وقت بنابر اظهار دولتخواهی بمقام مخالفت در آمدند و چپها
علفی را آتش زده بر دشمنی آن مخالفان را از درون خانه های تاریک در آن پنهان
شده بودند بیرون می آوردند و بکوب و چوب و مشت و کله قتل میرسانیدند و درین
اثناء معلوم سلطان شد که اکابر و کُن قریب سه صد سوار در بعضی محال قلعه
مسلم و ممکن ایستاده هستند آنکه چون روز روشن شود بهیئت مجموعی بر دروازه

در واره حمله آورده کشته و سر بریده و نزد سلطان جهانگیر خان ترک را که بهکالوت
 مقب بود بمحافظت در واره قلعه مامور گردانید و خانجهان ترک کتب بود که با مردم
 خود بمحافظت شهر و بازار پرداخت و اسبان تازی تزار را از اصطبل خاص
 مردم تقسیم نمود که سوار شده و مار از روزگار مدبران برآوردند بعضی از آن بران
 بدست دو و لخواهان کشته شدند و برخی خود را در خندق انداختند و بعضی دیگر
 که فحقی شده بودند و سه روز بیاداشتن خود رسیدند اما قصه چون روز شنبه
 شد سلطان محمود بر تخت نشسته جمیع غریبان و ترکان را حکم قتل حرام خوانان کهنی
 و حبشی و غارت اموال و اسباب ایشان نموده و تا نذر روز نونه قیامت
 برآید بود و کسی رایا رای آن نبود که شفیع کرد و التماس عفو کند آخره الامر
 یکی از فرزندان شاه محب اسپیش سلطان آمده شفاعت کرد تا آتش
 غضب سلطان منهدم و نشست و نین صاحب تاریخ فرشته نرسد از شنیدن
 سلطان قتل هندیان پنجاب قطب الملک در قلعه توج سلطان جهت تنبیه بهادر
 کیلانی مذکور کرده ذکر قصه تنبیه در کیلانی بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته
 در سنه ۸۵۷ و شعبان و شمان مانده سلطان محمود که ببهائی خواجه با شتم تبریزی
 را که از ملازمانش بود نزد سلطان محمود بهائی فرستاده پیغام کرد که بجهاد
 کیلانی از امرای سلطان که کینا در دیار بسا در دکن نیشل گوده و غیره
 در دست تصرف خود دارد و دست و چهار کشتی بنا در کجرات را که پرا اموال
 و اسباب تجار بود غارت کرده به آن کفایت نموده غلام حبشی یعقوب
 نام را با دو دست کشتی جنگی بهایم فرستاده در نهب و غارت باقصی انبایت
 کوشیده مصدر اعمال شنیع کشته و من بعد نیز واجبه دارد که لشکر از دربار بندرسورت
 فرستد و در غربانی کوشد و لشکر کجرات از راه جنگی مستقر آن سیمیه فرستاد و آنندینه آنکه ولایت

وکن پادشاه نشو و مشک و مشک عظیم را در راه دریا نمودن از آن مشکل تر حل این مشکل از توبه
 سلطانی به دولت خواهد شد و الا ایامه نمایند ازین دوستان قدیمی بهر نوع عدا
 او بنظر و رسد سلطان بعد از اطلاع برین مصنون بحسب برآمدن نفیس متوجه دفع
 بهادر کردید و قاسم برید را همراه گرفته از امرای دکن مثل یوسف عادل خان
 و نیکان خان دکنی و ملک احمد بھاری و منان خان و خواجہ جهان نان نرک
 که در ملک ملازمتش مشکک شده در احمد نگر بود و فرج سید عماد الملک افواج
 جلبدیده هر کس بقدر استعداد خود بار سال فوج امداد نمود سلطان نشست
 بهادر و مقرر شد که نفیس اینک سلطان محمود کبیرانی مکتوب بچنان مصنون نوشته
 باید که کمال خان و صفدر خان کبیراتی را با اموال گشتیها بجز و ارسال نماید و شست
 بهادر چون شنید که خدمتکار سلطان فرمان می آورد و بر راه داران خود تسلیم نمود
 که حامل فرمان داخل شوند و نگذارند که از خط میچ پیش آید و سخنان لاف
 و کراف بر زبان راند سلطان باستمع این جنبه با عسا کر ملک متوجه دفع او
 شد و با جمیع متواتر قاجار جام کشیدی رسید و قطب الملک دکنی را که طرف دار الملک
 ملک بود و به تخریش نامور گرد و جمعی از کیلانیان که از جانب بهادر سرکش داران
 قلعہ بودند بالاسر برآمد و بجنب پر واخته ناگاه تیری بر سینه قطب الملک اصل گرفت
 رسید و برار بقا شتافت سلطان تابوت او بدار السلطنت روان گرد
 سلطان قتل خواص خان بپانی را بخطاب قطب الملک عزتیار بخشید و
 قصبه کوئیمیر و درکی و بعضی مواضع دیگر از ممالک ملک باقطع او مکرمت
 نمود و در همان روز قلعه مذکور را به امان مسخر ساخته و متعلقان یوسف عادل خان سپهر بکبیر
 که بهادر مقرر داران پیشه عادل خان در آنجا نشسته بود متوجه شد نیز افواج سلطانی به آن قلعہ
 رسید و بود که بهادر بر سر مقتضای اسم خود کار کرده از انبار و لوازمی فراوان و سلطان آن قلعہ را

که بهادر بانی آن بود در مدت سه روز گرفته بصوابه قاسم بریدیم چرخ روان شد نصیب
 قلعه چون راه فرات شد مسدود دیدیم بجز در آمد به ستر صافی میریدمان طلبید و دودست
 اسپ عراقی و عربی از بابت بهادر و مع اسلحه مسدودان بست آمد و اسلحه و اسبان
 کنگریان بهادر بنا بر اظهار خلوص ایشان بخدمت سلطان باز بایشان تسلیم شد
 و سپر خوانان بهادر که در اردوی سلطان بودند با و اشاره کردند که رجوع نمایند
 سلطان نمایند اما ملکشیر برای وقت سرایدار و قبول این معنی کرده بخدمت سلطان
 خواجه جهان کیکانی را بجهت اظهار خلوص بندگی و خواسته نعمت اسد را برسانت
 فرستاد اتفاقاً باریج نیست و هفتم رجب ۷۹۹ شمس و تسعین و شان ماه که خواجه
 نعمت اسد به استنارن لوبی رسید سلطان را به سری متولد شد و موسوم باحمد
 گردید قاسم بریدیم نیست قدم خواجه نعمت اسد را اتم رتیب عفو جاییم بهادر نمود
 سلطان از تقصیرش در گذشت و فرمود اگر او بخدمت شتابد و وزیر بخیر فعلی
 و مال مقصدی بدیو انیان رساند قلاع و بلاد مستتره باز بر او معتسر
 خواهد گشت خواجه نعمت اسد با و نوشت که بزودی متوجه درگاه سلطان شود
 تا تمهید است بحصول انجامه آن برگشته بخت آن غنایات سلطانی را حاصل بر عجز
 و زبونی نموده باز از رجوع و اطاعت برگشت و سخنان بیهوده بر زبان آورد
 سلطان این خبر شنیده متوجه قلعه کلهر که بانی آن نیر آن برگشته بخت بگشت
 و بعد بنحیر آن قلعه و تخریب مقصود را استیصال او را سخف قدم گردید در آن
 اثنا ملک شمس الدین طارمی که از جانب آن تیره بخت حاکم بند و ابل بود با اتفاق
 برادران آن جد و بخدمت سلطان شتافت از نیمنی بای جلدات بهادر طلبید
 و در کرداب اضطراب افتاده در قلعه پناهی که مستحکم ترین قلاع آن جد و بود مختص گردید
 سلطان و بجانب کولایو را آورد که از اینجا تماشا می دریا بدلیل رود و بهادر و خیمه الباقی

تصور باطل از آن قلعه بسیار و آن مدت تا تجیل خود را بکولای پور رسانید سر راه بر سلطان
 کیرد و مصاف نماید عاقبت کار بصورت سلطان راه فرار پیش گرفت و اکثر لشکریان
 از او جدا شدند بعضی بسطان پیوستند و برخی بجا دل خان و سلطان با منصوب
 ملک فخر الملک خواجه جهان حاکم پرینده بعین الملکت و سید خان سرشکر اعظم الملک
 جهت سرانجام مهم قلع و ضبط آن نواحی تا آن برکشته بخت باز قلع پنا به بازگشت نمایند
 پیام فرستاد و خود بکولای پور رسید آن تیره بخت بعد اطلاع برین امور باز رجوع
 بدرگاه آورد و بواسطت خواجه نعمت اسد تبریزی و خواجه فخر الدین عرفیه فرستاد
 بدین مضمون که اگر قولنامه بهر اقدس سکته برید و اعیان دیگر بر سدا سر طینان بحضور
 رسیده بقیه العمر بر جاده اخلاص و بندگی مستقیم خواهد بود و سلطان برای تشکیل بیره
 فتنه و فساد این مرتبه بنیة متمسک اوراق قبول نموده قولنامه بهر اقدس بوجوب درخواست و
 فرستاد و همراه خواجه نعمت اسد حرب التماس او صدد جهان که ملقب بشرف العسل بود و
 زین الدین حسن قاضی انزلی جهت فرید اطمینان آن برکشته طالع روان فرستاد و چون
 رهنمون آن دوازگون بخت ادا بار بود باز ره نورد و طریق ارتداد شد القصه سلطان بعد
 شنیدن این خبر خواجه جهان انجلیعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشیده بدفع
 او مامور کرد و خواجه جهان با اتفاق قطب الملک همدانی و امرای دیگر متوجه دفع
 او شد و آن ادا بار گرفته بغیر طغور و اسکندرباد و هنر سوار که اکثر کشتگیانی
 و خراسانی و مازندرانی و عراقی بودند و پانزده هزار پیاده و توپ
 و تفنگت بسیار در مقابل درآمد و در اثنای جنگ تیری بر پهلوی او رسید و
 زین خان با سید خان بصرب سنان او را از خانه زین بر زمین انداخته بحکم آنکه یادش
 چنین مرتد قتل است سیر غور و رش از تن جدا کرد و اندیده و سلو و منطوق من
 قتل قتیلا فله سلبه بحکم سلطان پیش رسید و خواجه جهان از پیشگاه سلطان بخواه

دیگر بخت خاص و کرم صغ و سبب نازی دیگر زنجیر فیل و از شش یافت و لفظ مخدوم
 بر خطاب او فرستاده شد یعنی مخاطب بنحدم خواجه جهان گشت و همین الملک کنانی به بند
 کوه جهت آوردن ملک سعید را در بها و مقتول و اموال و جهات او حسب الحکم سلطان
 روانه شد و بعد چندی ملک سعید را با اموال و جهات آورد و سعادت ملازمت
 حاصل نمود و پنجاه زنجیر فیل و سیصد اسپ عربی و جواهر بسیار از اموال بها مقتول
 از نظر او گذرانید و خطاب بها و الملک سرفرازی یافت و اقطاع بها و مقتول بلکه همین الملک
 کنانی بصواب دید ملک برید مفوض گشت سلطان به ابل متوجه شده و قنوج سواحل دریا
 کرده و حسب التماس یوسف عادل خان فرود مسعود به بیجا آورده و ضیافتش
 در کالاباغ قبول فرمود و مستبد دار السلطنت به معاد دست فرود و بفتح احوال ایلیان
 سلطان محمود کجراتی پرداخته اسپان یار می و نفوذ مضاعف، انجیکه ایلیان آورده بودند
 پنج سن مرورید بوزن دانی پنج زنجیر فیل و یک زنجیر صغ مصحوب ایلیان برای سلطان
 ارسال فرمود و کمال خان و صفدر خان بسیار مردم کجرات را که در بند بهادر
 بودند با بیت سلسله کشی که بهادر گرفت بودند نیز ملازمان سلطان محمود کجراتی تفویض
 فرمود و سلطان بهمنی در سنه ۹۱۱ هجری و سنه ۱۵۰۵ میلادی قطب الملک همدانی را طرد
 تمام ملک ملک ساخت و کنگره و رنخل با مصافات بر اقطاع قدیمی افزود و است
 محصول انجیکه محمود قاسم فرشته درین قضیه بقیه قلم آورده اما صاحب ماسخ
 قطب شاهی در وصف مذکور شجاعت و جلالت قطب الملک همدانی را مفتح
 فتح قلع می گردانیده و از سوجبات ترقی رتبه او شمرده چنانکه نوشته که
 بهنگام توج سلطان قطب میچ والی آن کاشی مهر بود پویش نایک نام و
 پنج هزار و صد هزار پیا ده همراه خود داشت پرن سلطان بجا صده پویش
 هر روز آتش جدال و قتال مهیب می شد و خزن حیات اجل رسیدگان

می سوخت تا اینکه روزی یونانیک پسر دژ نایک را که بکمال تهور در میان کفار نام آور
بود قضا کشید و قدر اند با بنوهای از سوار و پیاده از قلعہ بیرون آمده در مقابل ملک
قطب الملک همدانی پا در میدان مبارزت نهاد هر دو را یکدیگر را و نخواستند و بعد
از چند دست و دو بدل بضرب شمشیر آبر آن ملک کامکار را ز پا در آمد و آن ملک
سرش از تن جدا گردید و کشته شدن او که سه وار دستهای لشکر کفار بود راایت
اقدار کفار کمونار گشت و پدرش لوطی نایک از سلطنت سپاه اسلام اندیشیده
جمعی از مقربان خود را فرستاده از روی محبت امان طلبید و بشاعت امر او خائین
بعد از قتل اموال و خزان بر سر کار سلطانی لوطی نایک و دیگر کفار قلعه باز و فرزند
امان یافتند و روز دیگر سعادت آسان بر سی سلطان فایز شدند و سلطان ملک
قطب الملک را در جلد وی آن پسران جلالت که کلید این چنین مفتوح بود و بیشتر از پیشتر
مشمول عواطف گردانید و انجیکه از اموال و جهات کفار در آن قلعہ بود بدو بخشید
و **گرفته و فساد ملک دینار حبشی** و دفع آن بمیر و سی ملک مؤمنه تاسید ایزدی
صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که در ایام تزلزل اساس سلطنت سلطان الکرام را
در قطع خود راایت خلاف بر افراشته مجلس ر ضیع عادل خان معامله واریاچور
و بکوان عریضه مشهور و سر کشی ملک دینار حبشی با تفاق ملک خوشقدم ترک
و غیر الملک و مقمن اینک جناب سلطان بدفع ایشان توجه فرمایند تا آتش فتنه
پیش از اشتغال اطفا یابد و درگاه عالی فرستاد سلطان بعینه م رزم امر را طلبید و
و عا که فرایهم آورده و متوجه دفع مخالفان شده و از آنجناب مخالفان نیز
باستعداد تمام رو بمقابل آوردند سلطان درین مجلس ر ضیع عادل خان و ملک
فخر الملک و امرای دیگر را تعین فرمود و در میره برید ماک ملک قاسم ترک و قدحان
و جهان گیر خان او برای کمک که هر طرف حاجت بکمال افتد مدد کند ملک قطب الملک را

بانکه خاص معتبر نموده خود در قلعه با سلاح داران ترک و هندوستانی و افغان و
 و لیران هندوستانی استقرار گرفت و مخالفان سینه بتوی صفوف پرداخته جنگ
 در پیوستند در خلال این حال ملک نجر الملک صاحب سیمه و ملک برید صاحب میرو
 بر مخالفان تاخته جمعیت مخالف بریشان ساختند امرای حبشی بشا به این حال رو
 بقب کاه سپاه طغریاه آورده جمعی را که در پیش قلعه بودند لرزاندند ملک
 قطب الملک بمعاذنه این نرزل باجیل خاص بر افواج امرای جوش تاخت و آن چنان
 برد انگی کارزار نمود که سپاه جوش و عسکر آورد ملک دینار در بند اسیری
 گرفتار شدند بعد سلطان بشاعت مجلس شیع عادل خان و اعیان دیکو قلم عفر بر آ
 کشید و غنایم سرگردانید و ملک قطب الملک رازر و جواهر و خلعتهای نفیس و سپان
 تازی و عراقی و فیان کوه پیکر زیاده از قیاس مرحمت فرمود و بقول صاحب
 تاریخ قطب شاهی او را درین دهنده امیر لامرای جمیع ممالک تلنگنه ساخت و بر کاکش
 قصبه کوکبیر و بعضی از ولایات تلنگ افند و ذکر قصه دیب ملک قاسم برید
 در اینجا میگردد قطب الملک و غیره از حضور مخص شده بمالک خود با مراجعت نمودند
 ملک قاسم برید خلو دار السلطنه از امرای ذی شوکت نخستنم انکاشته و باقی اعیان ا
 با خود منقح ساخته تعین تمام خود را بحضور رسانید و متصرف امور وزارت و حکومت گردید
 بعد استقلال کشنده مقربان بارگاه سلطان ابجهانه بر انداخت و باستبداد و
 تمبشیت تمام سلطنت پرداخته سلطان الی دخل مطلق ساخت و بکمر وحید در پی
 استیصال بعضی امرای کجبار که با او هندوستان نشده بودند و بقین میدانست که
 نخواهند شد امرای عظام مجلس شیع عادل خان و دستور ممالک ملک دینار
 و ملک قطب الملک و غیره بعد اکبری بر این مصنعه به پیغام با هم عقد اتفاق بست و
 با اجتماع عساکر پرداخته بغیر تمسبیه ملک برید از ممالک خود با روی توجه بدار السلطنه

آوردن آن رو باه خلعت بعد استماع این خبر توجه بشیران میشه جلالت باتنج و کفن
خدمت سلطان آمده بعد غلبه دزاری اگر کیفیت اتفاق امر بر قتل او عرض نمود استماعی
غیر خبر نمی کرد سلطان فریب خورده بر عیبه دزاری او ترحم فرمود و بواسطه جمعی از اظلام
و سادات به ملک قطب الملک پیغام داد که از لازمه قنوت و اطاعت آن فرزند
سعادت منزه که هیچگاه امری که خلاف مرضی ما باشد از آن سعادت مند بظهور نیاید
آنکه بایس خاطر ما از سر تعصبات ملک برید و در گذشته نوعی سعی در اصلاح فساد از آن
مطیع فیه مان بظهور رسد که امر با بقایات خود باز گردند ملک قطب الملک در خلوت
پیغام سلطان بکوشش ممکنان رسانید امر در مقام اطاعت سلطان آمده مصالحت
بدینگونه تشراف دادند که برید دست از حکومت بر داشته بجا باده مستمند با رک
جاگیر است شتاب و ملک قطب الملک و امرای دیگر به یار خود مراجعت کنند
و هر سال بدبار شهر یار حاضر شده و بجا باده بکوشش بجا باده برین قول
عهد و موافقت بیان آمد و چون بحسن سعی قطب الملک این چنین مصالحت بوقوع پیوست
و دشمنی مابعد وستی بامبدل گشت سلطان در مقام توارش در آمد و مملکت بقدر
کنج داشت بهشت هزار اسپ بر ولایت جاگیر شش افزود و باقی امر به تشریفات
معمولی مخلص ساخت رخصت انصاف ارزانی فرموده ذکر توجه ملک ظالم کا
چیت آمد سلطان بکوشش به نصرت بجا باده بکوشش بجا باده چون سلطان در او اسطمش
نشان و شمع ماته بوجوب تشراف داد امرای کبار با امرایک پای تخت بودند بعینم
جواد کف بجا باده نصرت فرموده موضع اثر کی را مضرب حیا م ساخت
ملک قطب الملک با استماع این خبر ماته به سزار و ده هزار پیاده و سی
فیل معبر سلطان پیوست و ای ویکر شش سوار و شش عادل خان و فتح
عادل الملک و سوار ملک ملک دینار و سلطان احمد نظام الملک بحری

نیز بالشکر بسیار محو گشتند و عواطف شاهی شامل حال آن امراند سلطان
 بعد از جماع امر بصواب دید قطب الملک همدانی عین الملک را با جمعی از امرای راه کل که
 بیشتر روان سرمود تا بولایت بیجاگرد آمده فتح باب قتل و غارت نمایند و متعاقب
 سلطان نیز بجزکت آمده ظاهر قلعه را پیچور را مضرب خیام نصرت فرجام ساخت
 و سرمود تا مردان دلاور بمجا صره قلعه پرداختند مشرکان هراسان شده
 بذریعہ زیر بسیار و جواهر بی شمار و قبول نمودن باج و خراج بمقامن کشته تقویض
 قلعه نمودند سلطان حکومت قلعه را پیچور و مدکل با توابع و مضافات که بدست
 تصرف اولیائی دولت آمده بود بمجلس رفیع رحمت سرمود و امرار از میکی
 حضور غلتهها مکرمت شن بمالک ایشان رخصت انصراف ارزانی گشت و کرفه
استخلاص سلطان از دست تسلط قاسم بریدر شسته
 و تسع ماته چون مسند عالی ملک قاسم بریدر شنید که سلطان با ابراهیم بن منصور
 بیدر معاودت نموده و انشکاف نمود و در حضور غنیمت و غنیمت
 دانسته بالشکر بسیار با اتفاق امر که با او یار بودند متوجه دار السلطنت بید
 گردید و در بنم و بیچر سینه مذکور بظاہر بلده رسیده بمجا صره پرداخت و نازحه
 ملهت بساخت چون باب الفتح مسدود دید و مدت محاصره بطول انجام
 مستحفظان قلعه را بمواعید فریفته تا ابواب قلعه گشوده آن رو باه خلعت را با
 اندرون قلعه در آوردند بعد ورود در قلعه بر سر خا پنجهان که خیره خواہ سلطان
 بدخواہ او بود تاخته او را بقتل رسانید در مسند وزارت و حکومت متمکن گشت
 سلطان در امور سلطنت بی دخل مطلق گردانید مجلس بر رفع بشنیدن این خبر ناچار
 بار دیگر بار سایل رسل و رسائل در باب استخلاص شهریار و دفع آن متمردها
 امرای کبار مثل سلطان احمد بحرئی و فتح الله عماد الملک و دستور ممالک و ملک نامدا قطب الملک

را متفق ساخت و لشکر بسیار فراهم آورد و چون امر بظاهر دارالسلطنه رسیدند آن
 ستم و نسیب با عساکر خود سلطان اخوایی بخوایی هماء گرفته از شهر بیرون آمد و بمصاف
 آورد در اول و بلکه سپاه ملک برید با سلحداران سلطانی و باقی امر به هیئت
 اجتماعی بر لشکر امر و خواین نامدار حمله آوردند و ترزل در بنای ثبات انداختند
 عرق جلالت و شجاعت قطب الملک بمشاهده جرات سپاه مقابل ب حرکت آمد و
 با جمعی از دلایران محسوسه که بنزد بر قلب سپاه ملک بریدند و حیدرخان سرنوبت
 و جمعی کشید از بهادران لشکر برید را بر خاک پاشاک انداخت از کشته شدن حیدرخان
 پشت استظهار قاسم بر پیشگفت خود را رسید آن قطب الملک و مجلس رفیع و دیگر
 امرای عالیشان آنستند و از موجب سلامتی خود بیاض شده بجانب اوسه و قندهار
 بکمرخت بعد از آن امر از د سلطان حاضر شدن اظهار خلوص بندگی نمودند و سبب توجبه
 خود بآیدار السلطنت که استخوان سلطان و دفع شر برید طسید بود عرض داشتند
 و سلطان را بر سر سلطنت متکلیف گردانیده و مشمول عواطف حسد و از شدن بیدار
 خود بآیدار اجتناب نمودند و ذکر قصه توجه سلطان بآیدار و عاقل خان
 صاحب تاریخ قطب شاهی آورده در آخر سنه نه صد و ده هجری بسبب از سباب
 بر خاطر همایون سلطان گردیده و طالع از جانب مجلس رفیع عادل خان نشست
 و چون بآیدار امر احیانیکه پیش ازین مذکور شد بر سر سلطنت متکلیف گشته برای تنبیه
 و تادیب او برخواست مراد صاحب تاریخ قطب شاهی از سبب و حرمت سلطان محمود
 رواج مذهب اشنا عشریت چه درین وقت عادل خان بآیدار مذهب امامیه
 پرواخته خطبه بنام نامی امسه اثنا عشر علیهم صلوة الله الملک الکبر فرین ساخته
 نام اصحاب را بر انداخته بود و این مغنی بر خاطر ملک برید که دستن تعصب داشت بسبب
 کران آمده سلطان محمود را بران داشت که بآیدار عادل خان ابر و در چنانچه بعد ازین

بفضل زبان زد ملک و قایم رقم خواهد کردید القصد سلطان محمود و بصوابید امیر برید
از قطب الملک و ملک فتح الله عماد الملک استعانت نمود بهر یک ازین دو امیر
نامه مشتمل بر مراتب امداد و درین مهم نوشت عماد الملک از بهر اس عادل خان در اعانت
سایل و رزید و قطب الملک بپاس حقوق خداوندی بسپاه کینه خواه خود را بجهت
سلطان سانیه شهرار از رسیدن ملک نامدار قوی دل کشته عمان غریمت بصوب
بیجا پرمعطوف گردانید مجلس منیع صلح کاروران دید که بواسطت قطب الملک
اصلاح این فساد نماید بنا بر این مراسلات محبت سمات مشتمل بر معافیه و لپ پذیر
مصوب رسولان شیعین زبان به ملک قطب الملک فرستاد و از راه مرو ت امرای
و کیر را با خود متفق ساخته شفیع عفو جبرایم مجلس منیع کشت سلطان از سر تقصیر او
در گذشته مستقر سلطنت محمد آباد بیدر مراجعت نمود و امرار حضرت معاودت بحاجات
ایشان از زانی فرستاد محمد فاسم فرشته قصه توجه سلطان جهت تادیب عادل خان
بدینگونه ترقیم نمود که در سنه عشر و تسعمائه امیر برید پسر ملک قاسم برید بعد فوت
پدر خود بر مسند وزارت و حکومت بجای پدر نشست و همچون پدر خود سلطان را
در امور پادشاهی بی دخل مطلق ساخت مجلس منیع عادل خان فرصت یافته
متوجه کلبه که شده و با احمد عین الملک مصاف نمود و دستور دین را راکشته اظهار
او را متصرف کشت و در بیجا پور اعلان مذهب اشنا و عشری نمود بنا برین امانی دکن
سنی مذهب از دگر فقه خاطر کشند و سلطان بتکلیف امیر برید بملک قطب الملک هم انی
و فتح الله عماد الملک و خداوند خان نوشت که در نیوقت عادل خان پا از جاده
اطاعت بیرن نهد و علام مخافت مذهب اهل سنت و جماعت برافراشته
باید که بخرد و وصول مسلمان سعادت نشان متوجه درگاه شوند و در حاشیه هر یک
از ان نامه این بلم علی بن خطه تعلیق این بیت نوشت بیت با سبب شکست چنان

غره شد؛ که خورشید در چشم او ذره شد - ملک قطب الملک با جمعی از امرای تنگ بی تو
متوجه دارالسلطنت گردید و عماد الملک و خداوند خان تساهل و درزیده بمقدرت پیش
آمد سلطان و امیر برید مضطر شده کس نزد ملک احمد فرستادند و طلب اعانت نمودند
ملک احمد و خواجه جهان دکنی با جمعی فرسوان بجانب بیدر روان شدند و به سلطان
پیوستند عادل خان صلاح خنک ندیده ساغر و حسن آباد و غیره اماکن بغیر الملک
تنگ سپرده و پسر خود اسمعیل را که شیر خواره بود همراه کمال خان کتوت و کهنی و دیگر
امرای معتمد مفیل و خزانه به بیجاپور فرستاد تا بقبله در آمده نصیط حکمت کوشند و
خود با پنجاه سوار حرسیده کار آمدنی متوجه برار شد سلطان و امیر برید و ملک احمد
نظام الملک بحری و قطب الملک تعاقب او نمودند تا اینکه بجاویل که مقر فتح الله و الملک
بود رسیدند عماد الملک صاحب خرد و صلاح وقت و رجحایت عادل خان ندیده او را
اشاره کرد که عازم برهان پور شو و تا من بعد بحسن تدبیر رفع این فضا و جعل آید عادل خان
حسب الایامی و به برهان پور رفت و عماد الملک بملک احمد و قطب الملک پیغام
داد که امیر برید که عتقا و رار و باه دکن می خوانند می خواهد که عادل خان سابه بهانه
از میان برداشته متصرفا قطع بیجاپور شود و خسر و دندان بهتر می دانند
که چون او قوی گردد و سلطان در دست او باشد نتیجه اش بجز اضرار دیگران چه خواهد بود
صلاح درانت که شما با ملک خود مراجعت ننمائید تا من سلطان را بر گردانم آن هر دو
به فریب عماد الملک بی رخصت سلطان فی الفور کوچ کردند و راه ممالک خویش
پیش گرفتند و علی الصباح عماد الملک عریضه نوشت که صلاح دولت در آنست
که سلطان بمقتدر سلطنت مراجعت فرماید و از سر عادل خان درگذرد سلطان
قبول این امر نمود و با غواهی امیر برید خواست که بر بیجاپور لشکر کشد تصرف اسمعیل
عادل خان بر آورد و درین اثنا عادل خان بر مراجعت ملک احمد و قطب الملک

آگهی یافت بخت تمام از برهان یورخورد را بعد از آنکه رسایند بر دو با اتفاق هم متوجه
 لشکر سلطان شدند امیر برید چون تاب مقاومت در خود ندید حسیده شده حامل
 و اطفال را که هشته و سلامتی را منتقم انگاشته در رکاب سلطان خود را برید
 رسایند و عادل خان و عماد الملک اردوی سلطان را تاراج کرده به قزوین
 شتافتند و بعد ازین ایچیکه معبرض وقوع آمد از وفات یوسف عادل خان در
 ۹۱۶ هجری در ۱۷ شهریور و شصت و شش سالگی و عروج اولیای شان بر معارج
 فرمان روالی و نواختن امر کوسس سطنت در ممالک خود و عاید شدن بن
 بیاد شاه سلطان محمود شاه بهمنی صاحب تاریخ فرشته بقید قلم آورده و ذکر
 کیفیت احوال سلطان محمود بهمنی مختص سخن در بیان این کیفیت
 بموجب نوشته محمد قاسم فرشته آنکه اولبت فطرت و خفیف العقل و عیش دوست
 و فراغت طلب بود و بسیار خفت عقل تکلیس دشمنان دوست نایب تامل مصدر
 اموری که موجب تزلزل اساس سطنت باشند می شد آخر الامر اسیر برید و را
 آن چنان مقید کرد که دیگر مجال ندارد نیافت چنان که قبل از آن اسیر نمود پیش
 ملک بریده آمده بود و بکنی معاش گرفتار شد و قطب الملک بهمانی که قطب شاه
 موسوم گشته نظر بر سوابق حقوق و همدماه بخیه مبلغ پنجاه هزار دینار با دام الحیات با
 او می فرستاد و سلطان محمود در بیت و چهارم ماه ذی حجه ۸۲۹ هجری
 و عشرین و شصت و در ایام بی اختیاری بعلت بیماری پهلوی برشته تاوانی که داشته
 رخت سفرا زین رباط و در بر بست و مدت سلطنتش با وجود ضعف و تزلزل
 سی و هفت سال و بیت روز بود و این بیت از دست بیت و بحر غم
 فتاد و امواج بعید و پرتما چند دست و یاز غم یا علی مدد ذکر احوال

احمد شاه بهمنی بعد قوت سلطان محمود میرید خلعت صدق و احد تاه
 بهمنی را بر تخت پادشاهی نشاند و چون و سینه چو پدر خود عیش و مست و مفت
 طلب بود و شراب و شادمانی مشغول که لخطه او را هر شیاری دست نمی آید
 بنا برین میرید خانه مشتمل بر عمارات شامانه و آب روان و درختان میزون
 و گلشن بهت سکونتش مقرر کرده تاج مرصع همینه و طنبور و بساط و صراحی
 و فتح سلطان محمود که هم مرصع بود با و بگذاشت و هر روز اسباب عیش
 بقدر ابد برای او همیا میکرد و موکلان را و کماشته نمی گذاشت که از ان عشرت خانه
 که فی الحقیقه همچون دنیا در حق مومنان نماند و پیاپیرون بند و بعد و سال
 و یک ماه در ششمه سبع و عشرين و شصت هزاره یا با جل طبیعی در گذشت و کر
 علاء الدین شاه بهمنی بعد رحلت احمد شاه امیر برید برای صلاح دولت
 خویش پسر او علاء الدین شاه بهمنی را به سلطنت نامزد کرد و او بر خلاف جد پدر خود
 مرد خسته و مند و شجاع بود و ورشید و صلاح او ضاع هرگز پیرامون شاه نگذاشته
 و بنا بر هوشتندی در صد و استخلاص خود گشته بفرقتی و مدارا در آمده مثل
 امیر برید و باه خصلت را فریب داده خود را که مقید قید او بود مطلق ساخت
 و میخواست که بحسن تدبیر استیصال آن دشمن خانگی نماید و هر چند در تدبیر
 قصوری نکرد اما تقدیر مساعد تدبیر نشد و باز چندی در زندان شده و کشته
 از قید هستی بیرون آمد و ذکر ولی احمد شاه بهمنی بعد از رحلت علاء الدین شاه بهمنی
 امیر برید خطبه بنام ولی احمد ابن سلطان محمود بهمنی خواند و او را موسو سلطان کرد
 بعد چندی که جهت استخلاص خود در ظاهرا خلاص با امیر برید پیش آمد و در باطن
 بدفع او سعی گشت برید کمون ضمیرش بقرائن باخبر رهنیان دریافت و او را در حرم
 خود مقید نمود و بعد چندی میلی لبیکه سلطان ولی احمد پیدا کرده او را مسموم ساخت

ذکر کلیم احمد شاه بهمنی بعد از آن برادر کوچک او کلیم احمد را که خوشتر از او و زکی
 بود بر سر سلطنت نشاند و او را بجز نام پادشاهی چیزی دیگر نصیب نشد و چون
 در سلطنت او شش و ثلاثین و شصت و یک سال پادشاهی از کابل به هندوستان آمد و در
 سلطنتش عالمگیر گشت و سلاطین دیگر مثل اسماعیل عادل شاه و برهان نظام الملک
 و سلطان قتلی قطب الملک عریض اخلاص مرسل درگاه او گردانیدند و سینه
 عریضه مشتمله بر مکنونات صمیمه خود ارسال نمود و از آن مساعدت تقدیر این مضمر بود که
 حصول ثمر مظهر گشت آخر الامر سلامتی در هند ابریده و در سلطنت او بعد از ثلاثین
 و شصت و یک سال بیجا پور گنجت چون خالوی او اسماعیل عادل شاه قصد گرفتن او
 کرد و باو در هزار سوار با احمد مکر فرستاد و برهان نظام الملک اگر چه در اوایل
 دقیقه از تعظیم و تکریم او فرو گذاشت مگر در هرگاه سلطان کلیم احمد در محفل او آمده
 می نشست او دست بسته پیش روی او می ایستاد و انجام کار بگفته شاه ظاهر
 از تعظیم که ای باز آمده او را در مجلس خود نمی طلبید تا اینکه سلطان کلیم احمد در همان
 سنوات بر بهر باب اجل طبیعی در احمد مکر فوت شد و تا بوشش بر بیدار بر دند بعد سلطان
 کلیم احمد یکس از خاندان سلاطین بهمنیه بنام هم موسوم سلطان مکر دید و دولت
 ایشان منقض گشت و سلاطین دکن پنج طایفه شدند عادل شاهیه و نظام شاهیه
 و قطب شاهیه و عماد شاهیه و برید شاهیه و احوال سلطنت هر یک در کتب تاریخ مکر و
فصل دوم از باب اول در بیان جلوس آن شهسوار مکار که
 اول ملوک قطب شاهیه است بر سر فرمان و ائمه ملک تنگ و موجب ترویج او
 نهیب اشاعه عشری اقتضای ذکر سبب ترویج و پادشاهی دیگر برهان نظام شاه و موسی عادل
 آن نهیب را در عهد سلطنت خود باو ذکر احوال آن شهسوار و الاقبال بر سبیل اجمال و تریقه
 محمد مکر کوکنده ذکر جلوس آورده اند که چون خستال کلی در سلطنت بهمنیه راه یافت و امرای طرف

در حال خود اسم پادشاهی و خسروی بخود منسوب کرد چنانکه ملک نظام الملک سلطان احمد پوری
 در ولایت خراسان دولت آباد و علم استیلا افزاخته و احمد کر را بنا کرده مستقر میر سلطنت خود ساخت
 و خطبه و سکه بنام خود زب و زینت داد و در مملکت بیجا پور و مرج و کوکن و توابع آن بمیل عالی
 که بنور لشکر و سپاه از دیگر امرای بهمنیه متنازع بود بیجا پور را دار السلطنت خود کرده و اندک استقلال
 خود با وج اعتماد رسانید و عماد الملک در برار نوبت شاهی نزد وایلچور را مقرر حکومت کرد و
 برید ممالک خراسان و دافین سلاطین بهمنیه را متصرف شده فرمان و اسی نمود و بعد
 زوال حکومت بهمنیه اسم شاهی در رسم صاحب کلاه بی انکار کرده و اندک سلطان علی اگر چه چندان
 ملک و حشم نداشت حسیه که بر مملکت مفوضه سلطان محمود بهمنی که بنامش معتبر بود نفوذ
 نموده و با پس سوابق حقوق خداوندی و رعایت مراتب و فاداری بیسیکچونه
 متعرض دیگر ممالک سلطانی نگشته بود بنا بر دلاوری و مردانگی ذاتی و حسن تدبیر تحریم
 آسایش بر نفس خود و نظیر آسایش خلق امرو و حمایت ضعف و غربا و صیانت دین را
 از تقدی ظالمان و شرکافان بکلیف صلاح اندیشان مقصدی امر سلطنت شد و خود
 را لقب شاه موسوم ساخت و قلعه مبارک کو کند را بنا نمود و مستقر سلطنت
 گردانید و جها و باکهار و تسخیر بلاد شان چنانکه بعد ازین بشرح و بسط مستطعم
 ملک تحریر خواهد شد پیش نهادت خود کرده و نشین چون بکرات و مرات از
 جانب عادل خان و سلطان احمد کبیری ملک موید را بجلوس و اظهار مراسم
 سلطنت اشعاری شده بود بنا برین بر تخت فرمان و اسی جلوس فرموده و سوم
 و آئین سلطنت ظاهر ساخت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی طلوع آن نیز اقبال بر
 ملک سلطنت بعد غروب کوکب حیات سلطان محمود بهمنی است و بقول صاحب تاریخ
 فرشته در ایام حیات او که ستاره سلطنتش قریب افول شده بود در سنه شان و عشر
 و ستمایه بهر صورت او با وجود مملکت مختصر چنانکه باید و نشاید رواج و رونق پادشاهی میشد و چنانکه

ملوک دیگر مثل عادل شاه و غیره سلاطین دکن بطریق پادشاهان دلایت پیچ
 بت داشت و خویش قوم خود را بنا صاحب ارجمند مخصوص ساخت و محبسه کدام
 فراخ رحمت او خدمتی و فنی نموده و نظر بر حقوق تربیت و سوابق انعام سلطان محمود
 بهمنی پوخته تحف و هدایای لاین و ماه بماه نفوذ و انسجت او بیدار می آید
 و بعد شیخ حبه جلوس شاه اسماعیل صفوی که او را مرشد زاده خود می دانست
 در خلبه نام او را مقدم بر نام خود کرد و انبیه و تدبیر و در نام اصحاب ثلاث خطبه
 ساقط ساخت و چون برهان شاه بدلاست شاه طاهر در احمد نکر مبارک انجلبه
 مذہب اثنا عشری فرین کرد و باستظهار او در غایت اطمینان از جهت ایضای
 نذر شرعی که کرده بود شعائر مذہب جعفری بر طار و اوج داد و شرح این قصه
 بوجوب ترقیم محمد قاسم فرشته آنکه چون شاهزاده عبدالقادر برادر اعیان
 شهزاده حسین پسر محمد بن کفر شد برهان شاه که مندرج محبت با او داشت
 مضطرب گشته قاسم یک حکیم و دیگر حکمای یونانی و هندی اطلبیده فرمود
 و معالجه این مندرج را بکند که جانم وابسته است مساعی جمیده مبذول درید
 اگر دانید که پاره از حکرم چیست ندای در کار است پہلویم بشکافید و حکرم
 برآورده در علاج او صرف نمائید هر چند حکما در علاج مرض می گویند نذاری بر او
 مرتب نشود و زبرد زیاد شده کار بجائی رسید که برهان شاه از غایت
 اضطراب بخت بهانه و عجز فرمود صدقات به تجاخص فرستاده از بکانه
 و مسلمان یکس نمائید که در نوزده دای حبه نکر شاه طاهر که همیشه در فکر ترویج
 مذہب اثنا عشری بود درین وقت فرصت یافته معروض داشت که در شغای شایزاد
 چینی بخاطر سید لیک در اظهار آن صد هزار خط می بینم برهان نظام شاه که در حصول شایزاد
 فرزند باقصی الغایت می کشید از شنیدن این خبر دست در دامن شاه طاهر کشم ساخته گفته آنچه کرد

فاطمه قدسی تراست بمجلسه ضیائی من در آن باب حسب الامکان چه وجه بجا آورم و
 نگذارم که گزندی بذات قدسی صفات تو رشده ظاهر گفت از بیکانده نذر امان می تو هم
 که براتی مرضی مبارک نیامده من معاتب بل معاقب کردم بر آن شاه پیش از پیش مشتاق
 شنیدن شفاعت فرزند شده مبالغه و ابرام از حد برد شاه ظاهر حبات نموده بار اول
 همین قدر گفت عهد و نذر کنسید که اگر شهزاده عبدالقادر امشب شقایب بدینگوامند
 ذراه حضرات ای معصومین یا با وادایشان که عبارت از سادات است و وصل گردانند
 بر آن شاه گفت دوازده امام گیسند شاهر طاهر بر این نمود و اول ایشان حضرت علی رضی
 است داماد و این عسم حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و شوهبه فاطمه زهرا دگر
 حضرت امام حسن و حضرت امام حسین فرزند آن حضرت بی بی فاطمه علیه الصلوة والسلام و همچنین
 باقی ائمه اثنی عشره علیهم السلام را یک بیک بنام و صفت خاطرتان کرد بر آن شاه گفت من
 حرف دوازده امام از و الله خود در امام طفلی شنیده بودم بعد از آن این سخن بگو ششم
 ز سید بود که الحال که تو گفتی هرگاه ما بتجسها نزار فرستاده نذر ما کرده باشیم
 چه شود که بنام منند زندان مرتضی سید و بی بی فاطمه لوازم نذر بجا آویزم شاه طاهر
 چون او را طلبیدم دید که گفت مقصود محض نذر نام ایشان نیست مدعی من جیسید می دیگر است
 اگر پادشاه با من عهد کند که اگر مرد و ضات من موافقی طبع همایون نباشد مرا بجان امان داده
 مع فرزند ان رخصت که ارزانی مندر پیر کشیده مکنون خاطر خود عرض خواهم نمود بر پادشاه
 قبول این معنی نموده لوازم عهد و پیمان بجا آورد و بمحض قدس و بصیغه و اسبابه قسم یاد کرده
 فرمود که بر آزار جانی نرسانم و عیندم که دیگر تعجبی تنویش و بد نظر بد از من اسمان زمین
 که زوایه دارد همان همین به خدائی که هر که آگاه نیست به خرد در بدن هیچکون آه نیست به
 که از آن عیبی بجز لطف و مهر به اگر از روشش باز ماند پیر چون خاطر شاه طاهر از عهد و شهادت
 از دغدغه برداشت زبان بجای و ام و دلش کشته گفت امشب که شب جمعه است پادشاه

نمذکر کند که اگر حضرت باری تعالی بیکت قرب و مسندت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 و دوازده امام در همین شب نهمزاده عبدالقادر را شفا بخشد طلبه بنام ایمنی عشر خواند و
 در ترویج مذہب ایشان بگویند بر بان شاه که اصلا کمان شغای مسند زند داشت و از حیات او
 مطلق بایکس شوق بود از شنیدن این خوشوقت گردید و در ساعت بآن پنج که مذکور شد
 دست بدست نماز ظاهر داده عهد و پیمان بجا آورد شاه ظاهر بمبذل خود رفته در آن شب
 بکمال مضوع و خضوع بعبادت الهی مشغول شد بر بان شاه در آن شب نزدیک یک یک عبد القادر
 نشسته هر چند سعی نمود که لحاف بالای او اندازد که تصرف نمواند از حدت حرارت
 و کما الله دست دوازده دور می انداخت بر بان شاه گفت چنان معلوم میشود که عبدالقادر
 همین امشب همان راست آزار کم کنید و لحاف از بالای یک یک بپوشاند از دوازده تا سیم دنیا بود و در
 ساعتی خوش حال باشد و در شب سحر همچنان نشسته طول و مخزون بود و در سحر یک یک عبد القادر
 بنامه بخواب رفت در آن شب دید که شخصی نورانی از مقابل می آید در هر طرف آتش
 کس اند بر بان شاه پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت این بزرگ را می شناسی که کسیت
 حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است و انخب که در همین دیوار اند و دوازده امام بند
 درین اثنا حضرت رسالت پناه متوجه شدن مسندمودای بر بان خدای تعالی بیکت
 علی و فرزندانش عبدالقادر را شفا بخشد باید که از کف مسند زنده مظاهر تجاور شمانی
 بر بان شاه از کمال ابتنائت و خوشن حالی از خواب برخاسته دید که لحاف بالای
 عبدالقادر است از دالده عبدالقادر و دایه او که بیدار بودند پرسید که چرا لحاف
 بر او پوشانیدید گفتند باین پوشانیدیم همین لحاف خود بخود در حرکت آمده
 بالای عبدالقادر پوشیده شد از مشاهده آن حال بر ما خوف و دهر داشت
 بنوعی غالب گشت که قوت حرف زدن نامبر بان شاه دست زیر لحاف
 کرده و کما اثر پنهان شده و بخلاف سببهای گذشته بخواب مشغول بود و لازم

فکر الهی بجا آورد و بعد از آن وقت یکی از خدمتکاران حضور را بطلب شاه طلب نمود تا
 آن شخص وقت علقه بر در زد شاه ظاهر که دستار از سر بر داشته و چنین عجب و شگفتی
 بدرگاه سلطان بی نیاز که هشتاد و شش نفری عبد الله در سلط می نمود از آمدن خدمتکار
 حضور مضطرب گشت که سبب و ایاد شاه از گفته او آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد
 یا عبد الله را اجل مقدر رسیده و آن نذر بر خود مبارک ندانسته باشد مقارن
 این حال یکی دیگر آمد خوف و هراس بیشتر گشت خواست که از دیوار عقب خانه
 فرو داده و منبر از نمایه که ناگاه هفت پست کس متعجب یکدیگر بطلب آمدند
 شاه ظاهر برضا بقضا داد و لوازم و وصیت بجا آورد و اهل بیت را روانه کرده
 خدمت تهیه داشت تا وقت چون جب قدوم و مسموع بر بیان شاه گردید بخلاف
 عادت تادم و آزاره استقبال کرد و دستش گرفته بر بالین عبد الله در برد و گفت
 آنچه لوازم مذموب اتنی عشری است فاقین کن تا به آن نخلیم نمایم شاه ظاهر
 در آن باب مضائقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال باز نمایند انگاه
 این خاکسار آنچه دانده به عرض رساند بر بیان شاه گفت این صبر ندارم سخت
 آن مذموب اختیار میکنم بعد از آن انچه دیدم باین سنجایم شاه ظاهر
 گفت با خلاصی که مرا در خدمت پادشاه هست تا بر حقیقت حال اطلاع نمایم
 محال است که از لوازم آن مذموب معروض دارم بر بیان شاه قصه خواب
 و حکایت لحاف تمام بازگفت شاه ظاهر با طبعیان خاطر اسامی و واژه نام
 و مناقب ایشان یک یک مذکور ساخت گفت ارکان و توابع این مذموب
 و طب و قلاب اهل بیت و تنبه از اعدای ایشان هست بر بیان شاه در آن بحر
 فیض انترجام سه هزار محبت اهل بیت نوشیده بدین بیت متهم گشت
 بیت چه مبارک سحر بود و چه خنده شبنم به آن شب قدر که این ناره

برانم دادند و شاه حسن و عبدالقادر و والده ایشان بی بی آمنه و
 دیگر منسوزان از ذکر و امانت و سایر حرم از آن شربت اعتقاد بهره در حلاوت نمودند
 کشته لوای محبت اهل بیت پیغمبر را فرستند و چون آفتاب غادر باقیغ و تبر از مشرق هدایت
 سر بر آورد و بر همان شاه خواست که خطبائی عشری خواند و نام حساب که گرام ساقط گرداند شاه طاهر از
 محبت و شتاب مانع آمده گفت صلاح دولت در آن نیست که حضرت فی الفور این سترافاش
 کنند و اهل علمای چهار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حتم یکی اتفاق نموده یکی ازین
 چهار مذهب اختیار نماید تا من آن مذهب را اختیار و از مذهب دیگر احتراز کنم بر همان شاه
 بگفته شاه طاهر عمل نمود و طایفه محمد استاد و فضل خان نایب و قادیان و دهلوی و دیگر علمای چهار
 مذهب که در آنجا جمع گشته بودند هر روز درون قلعه در عمارتیکه مدرس شاه طاهر بود
 حاضر گشته با یکدیگر بحث می نمودند و هر یک از روی جد و جهد بر حقیقت مذهب خود برین
 اقامت کرده و دلایل دیگران فریض می ساختند و اکثر اوقات بر همان شاه در آن مجلس
 حاضر گشته از آنکه با کشته علوم شناسا بود در صد تمیز می شد و بعد از آنکه شش ماه و ثقات
 از باب علم و مسائل برین منوال گذشت بر همان شاه بنشاه طاهر گفت عجب صحبتی مشاهده
 می شود و هرگاه حقیقت یکی از مذهب و ترجیح آن بر دیگر تشخص نشود و هر کدام دعوی
 صحت ملت خود نمایند چگونگی یکی از آن اختیار کنم اگر نه مذهب دیگر باشد بگو نام حق و
 بطلان او بنشیند بخاطر آورم شاه طاهر گفت یک مذهب دیگر است که انشی عشری
 میگویند اگر حکم شود کیفیت این انشیند بخاطر آوریم بر همان شاه بدان اشارت کرد یکی از
 علمای آن طایفه را که شیخ احمد بنی می گفتند بعد از تجسس بسیار پیدا کردند و با علمای
 چهار مذهب مبارض شد شاه طاهر در تقویت او می گوشید و ایشان چون دانستند
 که شاه طاهر شیعه است یکی اتفاق نموده خصمانه پیش آمدند اما اکثر اوقات بر
 کشته از مجلس بر می خواستند و رفتار بجا می رسید که شاه طاهر مصححین و سیکر

از کتب اهل سنت در میان آورد و محبت خلافت ابو بکر و حکایت طلبیدن دوت
 و قلم و قصبه باغ فدک و امثال ذالک مذکور ساخت برهان شاه چون دید که جمیع علمای
 شاه ظاهر ملزم شدند حکایت بیماری عبدالقادر و در خواب دیدن پیغمبر علیه الصلوة
 و السلام را و قصه کاف تبصیل را گفت پس گفتند علمای مجلس و مقربان و غلامان
 هندی ترک و حبشی و سپیدان و منصبداران و سمسداران و شاکر و پیشه خوار و ادا
 و قلیبانان و ریب سهرکرکس مذہب شیعه در آن روز خست یار کردند و نام اصحاب
 ثلثه از خطبه انداخته با ساسانی های حضرات ائمه معصومین گفتند نموده درین مذہب انحراف
 شدند اما تا پیش رسیدن استاد و بعضی علمای از مشایخ آن اطوار گفتند از مجلس بیرون رفتند و غوغا
 و شور عیب در ساکنان ایجاد کردند و بسیاری از امرای کبار و منصبداران متعجب
 وقت شب بمنزل ملا پیر محمد رفته گفتند مصرع ای باد صبا این همه آوردی
 این سید را که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه از علوم غریبه با خبر بودی
 مردم معارض به بست و گفت اکنون درین باب مصلحت چیست بعضی گفتند چو امرو
 شاه ظاهر را باید کشت ملا پیر محمد گفت تا برهان شاه در قید جانت این معنی صورت
 نخواهد بست اولی آنکه اول برهان شاه را از سلطنت معزول ساخته تا بزرده
 عبدالقادر را بپادشاهی برداریم آنگاه شاه ظاهر را جهت عبرت به سیاست
 غیر مکرر قتل رسانیم انقسم هجوم خلافت دکن بوقوع آمده ده هزار سوار و پیاده
 همراه ملا پیر محمد عازمی در وازه قلعه نزدیک کالاجو تره حاضر شد و بقصد محاصره
 صفها آراستند و خانه شاه ظاهر را با فسرزدان بگوکلان سپرده فتنه عظیم کاظم
 ساختند برهان شاه بآن حالت اواقف گشته بفرمود که در وازه قلعه مسدود
 سازند و مردم بر برج باره برآمده به توپ و تفنگ دفع نمایند چون غوغا از حد
 گذشت بشاه ظاهر از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد

شاه طاهر که در علم دل شاکر و دانشمندان محمد خیری بود و در عهد اخلاص حکم کرد که
 در دوازده قسعه کشاده سوار شوند که همین ساعت قسعه نفع و ظفر کشته اعدا متفرق
 خواهند گشت بران شاه بی توقف مسلح گشته با چهار صد سوار و یک هزار پیاده
 و پنج فیل معجسته تبر و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمد و شاه طاهر آیه سیرم می
 بر پشت خاک خوان بجانب اعدا انداخت و جمعی از نسیجیان را فرستاد که نزدیک افواج
 مخالفان رفتند و آواز بلند بگویند که هر که دولت خواهد باشد در ظل چشمته ملک آسا
 حاضر شود و هر که حسد ام خوار است بملاطمت محمد که ویدیه مستقر تهر و سیاست پادشاهی
 باشد چون نسیجیان بجنبه موده عمل نمودند و در خطه ام و سنان سپاه امان خواسته بکام
 ظفر تشاب پیوستند و ملاطمت با شاه طاهر از سپاه بجانب منال خود شتافت و بران شاه
 ملک احمد بیزی را که از قسعه بان در گاه بود و خواجگی محمود را که از اخلاص و مرزا جهان شاه
 بود با بسیاری از مردم متهم بر سر ملاطمت محمد نامزد کرد و اما او را گرفته و نزد بران شاه
 حکم بقتل او فرستاد شاه طاهر حقوق قدیم را منظور داشته شفاعت کرد بران شاه
 اگر چه از سپاه خوانا و در گذشته اما در یکی از قلاع عجوس ساخت و بعد از چهار سال با تهن
 شاه طاهر از ان بند نجات داد و بقتل سابق برسد قرب و غرت ممکن ساخت و در جائیکه
 خواب وین دست ارادت بشاه داده بود عمارتی عالی بنا کرد و در موضعیکه مدرس
 شاه طاهر بود حسین افغان شاه در عهد خود مسجدی از کج و سنگ بنا نمود و در او این پادشاهی
 مرتضی نظام شاه بیک طبعی با تهن رسید و جامع این حکایات
 محمد قاسم فرستاده می گوید که خواب دیدن بران شاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و سلم را شبیه است بخواب نماز انجان پادشاه ایران مشیعه شدن او و اتفاق
 مورخین ایران و قرآن است که نماز انجان بعد از آنکه مسلمان شده مرتبه حضرت
 رسالت پناه علیه افضل الصلوات را بخواب دید و در هر دو مرتبه حضرت امیر المومنین

عبد رب المصلین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰۃ و السلام همراه آن مندرشتین بارگاه
 نبوت حضرت خاتم الانبیا تعریف عترت طاهره کرده گفت که نسبت با اهل بیت من
 طریق اخلاص سلوک داری و پیروی ایشان کرده سادات را کرامی داری ازین
 سبب غازان خان محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوٰۃ و السلام
 در صفحہ خاطر نقش نموده تقبا و سادات کر بلا و نجف را کرامی داشت و شیعه
 مذہبان اقرب درگاه ساخته بخدمات و مناصب مناسب رسیده از فرمود
 و در بعضی از تواریخ بنظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد
 که من منکر اصحاب نیستم و بزرگی ایشان اعتراف دارم اما چون رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله و سلم در تاسیس قواعد محبت و اخلاص نسبت بحجاب ولایت اقتضای
 و یا زده شده زنا و سفارش کرده است آنچه لازم اخلاص و خدمتکاریست با ایشان
 بیشتر بحبامی ورم و غازان خان از کمال محبت که با اهل بیت داشت در حیثیت
 برادر خود الحاجی توسلطان را که سلطان محمد خدا بند شهرت دارد و محبت اهل
 بیت وصیت نموده آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذہب شیعه
 اختیار کرده و نام دوازده امام در خطبه و سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را
 از خطبه ساقط ساخت بعد ذکر این رؤیا محمد قاسم فرشته در دریای حیرت
 غوطه خورده می گوید اگر مذہب امامیه حق است احوال دیگر مذہب چون اهل بود
 و اگر مذہب دیگر حق است سفارش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 و سلم در ترویج آن مذہب چه معنی دارد اللهم افتح بیننا و بین قومنا
 بالحق و انت حمید الفاتحین القصه در سلسلہ اربع و اربعین و تسعۃ
 بر نظام شاه بدلت ارشاد شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار نموده نام اصحاب
 را نشان خطبه بنیادخت و چون نشان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و

والله وسلم روز مختصر بنخواهد بود چنانکه شیخ سعدی شیرازی میفرماید بیت
هر که در سلاطین سر و دست قداشند ما جلش زیر علم سبز محمد باشد بر سمنوی شاه ظاهر
پتھر در آیات خود سبز کرد و اند چون در مقام ترویج مذهب جعفری بود و ظایف اهل
سنت موقوف نموده بشیعه مذہبان داد و همچو دیواری در مقابل احمد کراچی و
سنگ مدرسه مانند ساخته آنرا لشکر و از ده امام نام کرد و مقصبه چور و سید
راسته پور و چند متسویه دیگر وقف آن کرده هر روز دو وقت اش نخت بموسان میداد
و شاه ظاهر یکی همت بر رفت خانه نظام شاه کجاشته در صد آن شد که مہمان خاندان
رسالت را از اطراف و کناف در آن دولت خانه جمیع آورد پس از خنہ اند
پادشاهی زیر باجستان و فرسان و فارس و کجرات و اگره فرستاده
طالب فتدوم مردم صاحب کمال شد و در عہد سلطنت ابو القاسم و قاضی
نظام شاه ابن حسین نظام شاه ابن برهان نظام شاه رواج مذهب اثنی عشری بحال
رسیده سادات و مہمان اہل بیت بیش از پیش معزز و مکرم گشتند و
چندین متسویه و مقصبہ اصفاف و وقف علماء و سادات و مستحقین شد و صاحب
تاریخ قطب شاہی از کتبات مرغوب و اقواب نقل میکنند کہ صدر مہمان از
زبان آن ملک موی کجایت می نمایند کہ سلطان محمود شاه ہمینی را یا از باب
تہور و مردانگی محبت بسیار بود و در تربیت آن جماعت کوشش میفرمود چون
در چند جا شجاعت ما را مشاهده نمود قامت قابلیت ما را بجلالت ما را آریستہ
چند پرکنہ از ولایت کلکان بمسار دادہ رخصت انصاف ارزانی داشت
و ما جوانان بہادر و دلدار را ہر کجا کہ دیدہ یا شنیدہ بودیم قول دادہ آوردہ آن
قدر انعام و اکرام در بارہ آن جماعت مبدول داشتیم کہ اکثر جوانان جالاک
و مہتوران بلکہ کہ در خدمت امرای سلطان بودند از ہستمای آوازہ آن جوانان شہانجامت

مابرجع گردند و چون بر مرتبه که امرای دکن محسب بهانه آهنگ جدال و قتال می نمودند
 بتوفیق ملک حلام بر حکم رعایت حقوق نمک و سوابق انعام سلطان عالی مقام مدد
 و اعانت خدمتش بر ذمه محبت لازم دانسته بر معاندان که در نهایت قدرت و
 قوت بودند ظفر می یافتیم جاب سلطان را نهایت محبت نسبت باین جانب و
 داده و قبیله از دقایق تعظیم و تکریم محفل نمی گذاشت تا آنکه احوال سلطنت
 آن پادشاه بواسطه احوال و غفالی بر پریشانی انجامید و ملک قاسم برید
 خدمتش را بکوشه غارت نشاند و امرای سلطان فی ممالک رادر میان یکدیگر
 منقسم ساختند درین وقت که راز جانب نظام الملک سلطان احمد مجسری و
 اسمعیل عادل خان و علاء الدین عماد الملک مکتب بخت اسالیب میرسید که از
 ممالک سلطان انچه بولایت ایشان سمت شتر بنی داشته باشند آن برادر امر
 فرمایند تا کما شکتان متصرف گردند و اگر احیاناً از جانب سلطان کسی بمقام
 مزاحمت درآید ما خود کمال امداد نموده نخواهیم گذاشت که برخلاف مرضی ایشرف
 بوقوع پیوندد و من خود اندیشه میکنم که مملکت سلطان را بی رضای او قاضی
 و متصرف گشتن نهایت نمک بخرامی است عاقبت رای صواب مناسی ما
 بر آن مشور یافت که این ولایت که تو داری سه مملکت نمکانه و ولایت کفار
 است بهین برکنات که سلطان برضا و رغبت بتو داده قانع شوی و شروع
 در تسخیر ولایت کفار نمائی که اگر پادشاه حقیقی جل جلاله خواسته باشد که ترا مملکت
 و سلطنت دهد در غرض و کافه ان مظفر منظور خواهد ساخت بنا برین اصلا
 چون امرای دیگر دخل در مملکت موردی سلطان نکردم و شروع در جهاد کفار
 نمود و بتخیر ممالک آنها پرداختیم الحال قریب فصاحت سال باشد که شب و روز
 با کافه ان غرآنوده بتوفیق و تأیید او سبحانه در سرحد و در شکل تابند و چلی بئن

در اوج بندری قریب شصت هفت دقیقه و حصار رنج مشکم مثل قلعه که یل کشته
 و دیور کشت و پانچل و غیره بضر بشمشیر آبدار تصرف اولیای دولت اید
 پیوند آورد و این فتوحات عظمی ازین و برکت آمنت که روزی که اندامی غیر
 ملک کفار نمودم با خود نذر شده می کردم که اگر حق جل علایم را انجلیت توفی الملک
 من تش مخلص کرد و اند خطبه و الار تبه و وار زده امام علیهم الصلو و السلام در تمام
 قلم و خود حبه نموده مذهب حق و صی خیه البشر و اید اثنی عشره علیهم الصلو و السلام
 را درین محکم که هرگز بولجی از کشتن اسلام بمشام مردم این ملک نرسیده و رواج دهم
 و وقوع این حال پیش از ترویج شاه اسمعیل صفوی است مذهب جعفری را در محکم
 ایران تا کسی را بخاطر نرسد که من تقلید آن شاه غفله آن پناه کرده ام بل در عهد
 سلطنت سلطان یعقوب صفی خاطر را بمشام اید اثنی عشره علیهم الصلو و السلام سکوک گردانیدم
 و مذهب آبا و اجداد عظام ما مذهب سدید شیعه است و بعد ازین منممود که
 انیک عمر قریب بعد سال رسیده الحمد لله که کشته اوقات بفساد جهاد با کفار
 مصر و فکشته و اگر در غفوان جوانی افتادم بر معاصی شده باشد توفیق اوستجانه
 از حج ذنوب توبه تسبیح واقع شده اکنون اکنون ضمیمه آمنت که بقیه عمر بطاعت و
 عبادت و تلاوت فتنه آن مجید و صحبت سادات و علای معید مصر و فکشته از
 صواب نهاده محرم نام نازم و چنانکه این شاه دین پناه جهت ایفای نذر شرعی
 ترویج مذهب اثنی عشری در ملک تکلف نمود همچنین یوسف عادل شاه در ولایت
 بیجا پور بحکم آنکه ایفای نذر خود کند رواج مذهب جعفری داد و ذکر سبب
 ترویج یوسف عادل شاه مذهب جعفری را شرح این قصه چنانکه
 صاحب تاریخ فرشته بقید قلم و قالی رقم آورده آنکه یوسف عادل شاه در سنه ثمان
 و شصت مجلس عظیم ترتیب داده مرزا جاکچیه حیدر بیگ و غیره امرای شیعه مذهب

و همچنین سید احمد هروی صدر و دیرعلای این مذهب را جلیده منسوب و قتی که مراده
 کردم که بزرگ اصلی خویش یعنی ملکوت و مزارعت نمایم ناگاه خضر عی نبینا و علیه السلام
 مرا در عالم رویا مامور گردانید که بصوب هندوستان متوجه شوم و ثروده سلطنت بمن
 رسانید با خدا عهد کردم که اگر این و با صادق باشد و دولت ریاست نصیب من گردد
 در ترویج مذهب اثنی عشره کوشیده روش منابر را با القاب همایون ایشان
 فرین گردانم و همچنین قتی که تراج و بهادر کیلانی آشوب و غوغا در ملکوت
 انداخته نزدیک بود که زمام پادشاهی از قبضه اقتدار من سبیه و نبرد از آزار
 از اثر عدم ایفاء عهد بسته جدا با اواقف ضمایر و اسرار جل شانه عهد کردم که بعد
 از تسلیخ خاطر از ان همتا در ترویج مذهب شیعه بکوشم اکنون در قیاب چه
 مصیبت می بینید و چه سیکوید خضار مجلس زبان بدعا و شای دوام دولت ابد پیوند
 کشد و بعضی تجویز کردند بر غنی شده ابطس من و احتیاط مرعی داشته معروض استند که نبای
 سلطنت تبارکی و قوی یافته و سلطان محمود و وارث ملک همنوز در میان است و
 اکثر انرا می آن حضرت مثل ملک احمد و عماد الملک و ملک برید و غیر مردم از غریب
 و ترک و حبشی و دکنی سنی هب انداختن کله دار و گرفتار عظیم رونماید و از
 صد بیت اصلی بیرون شود یوسف ملک و ملت سبب حجب تامل و تفکر منور برده
 گفت من درین باب با خدا عهد کردم و او سبحانه مرا باین دولت رسانیده هرگاه من
 بجهت و فاکتم عقین که او نگهدار من خواهد بود اتفاقاً در جهان آوان از ولایت خبر رسید
 که شاه جمعیل صفوی خطبه مذهب اثنی عشری خوانده آن هب را و لاج تمام داد و یوسف
 عادل شاه که مرید آن خاندان بود از شنیدن این خبر بیشتر از پیشتر سماعی گشته روز جمعه با و نجبه
 سالن کور در مسجد جامع قلعه ارک بجا آورد حاضر شده و نقیب خان که از اسادات عظیم الشان بود
 بحکم بالای خبر شده شخت و از آن که شعار آن مذهب است در کلمه اشهد ان لا اله الا الله

اشتهادان علیا ولی الله افزود انکا و خطبه بنام می یه اشنی عشر سلام الله علیهم
 الی یوم اخر خواند نام باقی صحابه را از خطبه بکنند و او نخستین بادشاهی است که در سده اول
 خطبه اشنی عشر خواند و مذهب شیعه رواج داد با وجود این حال از خائیت ضبط و موشباری
 بحال شیعه را یارای آن نبود که صراحت یکنمایه سخن که موجب فتنه و فساد باشد بزرگان
 راند ازین سبب تعصب از میان فریقین مرتفع شد و علمای فریقین با هم یکسچو
 شیر و شکر امتیحه بساط منازعت در نور دیدند و در معاجده هر یک طبعه زودین
 خود عبادت معبود حقیقی کرده زبان بدمت نمی کشود و اکابر دین و مشایخ سجاده
 نشین از مشایخ این نظام و انتظام انکشت تعجب بندان گرفته این محسنه را محل
 بر اعجاز خرد و عدالت پناه می نمودند و از اخلاف او ابراهیم عادل شاه ابن
 اسمعیل عادل شاه ابن یوسف عادل شاه بر خلاف کیش جد و پدر ترویج مذهب
 خفی نمود و رواج پوشیدن تاج سرخ دوازده ترک که در آن عصه از شکار
 سپاه شیعه بود و در عهد اسمعیل عادل شاه تعلیه و متابعت سپاه ایران جود
 غریب بیجا پور بالتمام تاج پوشش بودند موقوف کرد چنانکه دفر فارسی بر خلاف
 از منته سابق بر طرف کرده هند و سی ساخت و بیست منته رجوع کرده ایشان
 را در جهات دولت خانه صاحب دخل گردانید و از امرای غریب غنیه
 از اسدخان لاری و خوشکامی اقرار و می و شجاعت خان کرد و دهم
 از امارت منته دل ساخت و با اسدخان نیز فرمان داد که لشکر دکنی
 انکا بدشته شایر شیعه دور گرداند اسدخان از جمله یک هزار غریب
 چهار صد مردم انتخابی انکا بدشته باقی شش صد نفره را بر طرف نمود اما
 تغییر شعار بر مذهب شیعه ناکرده همچنان در لشکر و اقطاع او در اذان کلمه علی ولی الله
 می گفتند و دست کشاده نماز می کردند ابراهیم عادل شاه بجز تافل چاره ندیست

اغراض عین می نمود و آورده اند که خلف صدق و سعه عادل شاه که بحدت ذم
 وجودت فهم و شوخی طبع انصاف داشت چون بسند شد رسید روزی پدرش
 ابراهیم عادل شاه تنگ و سپاس بجای آورد که معبود حقیقی مرا توفیق داده که از
 مذهب جد و پدر بری گشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار کردم و شعاع رفیع
 بر طرف ساخته از می از آن گذشته شاهراده علی که در آن مجلس حاضر بود بعض
 رسانید که چون ترک دین آب شیوه پسندیده است می باید که همه فرزندان چنین
 کنند ابراهیم عادل شاه در غضب شده پرسید که چه مذهب داری گفت حالا خود
 دین پادشاه دارم بعد ازین را خدای سبحان اعلم است ابراهیم عادل شاه
 چون ازین جواب فهمید که شاهراده علی شیعه است و این اصل بر تربیت خواص
 غایت اسد شیرازی نموده ویرا معاتب کرد و ایند بعد از چند روز بقوا علی علای
 هند قتلش مبادرت نمود و ملافتح اسد شیرازی را محلی شاهراده باز داشت
 قضا را ازینر شیعه مذهب بود و از ملاحظه روزگار خود را خفی مذهب
 باز می نمود بنا بران شاهراده او را از جان عزیز داشته در تقطیم و تکرم
 او از حد زیاده می گوشتید اتفاقاً در آن ایام از امراد معتربان برهان
 نظام شاه نجفیه بربان گشته چنان متدار دادند که ابراهیم عادل شاه را
 بدستیار می جانشینی کبرسموم ساخته برادر او علی ابن سمعیل را پادشاهی
 بردارند و خطبه بطرز شیعه خوانده نام اصحاب ثلاث را مذکور سازند چاشنی کبر
 که سنی متعصب بود در او از مواظقت ندامت کشیده کیفیت حال بحضور
 عدالت پناه معروض داشت چون معلوم آن عدالت پناه شد که ابتدا اخوان سالار
 نیز دران امر شریک بود همه را بنظر رسانید و هر چند بکینای برادر او ظاهر بود لیک
 سار استیلائی بهم او را از خود جدا ساخت و در زمانیکه عدالت پناه تبسج قلعه بناله
 برن

میرفت علی ابن اسمعیل مال خطیر که نیته متوجه بدروده شد بنا برین ابراهیم عادل شاه
از ستم مذخود که بابر بان نظام شاه در مذهب موافقت داشت و در غفوان جوانی بود
بغایت متوهم گشته او را معه اخوندش بقعه می فرستاد بکنه رخاقتان و آن حصارنوشت
که در محافظت شانند و قصیر نکند و از اختلاط باه و افض باغ آید و گذارد که در مجلس او
سخنی از مذهب شیعه کسی نگویساز و اتفاقا قافه سازد و اما دو کامل خان دکنی که
خواهرزاده اسمعیل عادل شاه بودند هر دو مذهب شیعه داشتند بنا بران که خدمت
و عودیت شانرا در میان جان بسته و راسته ضای خاطرش کوشیدند و چون ابراهیم شاه
صاحب فراش شد و خبر مرض موت او انتشار یافت شانرا ده کاهه در اوقات صلوة
خود بالای منبر برآمده بآنک نماز بطریق شیعه می گفت و کاهه کامل خان را مامور میکردند
که باین معنی خطاب نماید ابراهیم عادل شاه از استماع این خبر و خشت اثر در عین بیماری
اراده نمود که سرزندگی کوچک خود بطایب او بپهد سازد اما چون مفهوم گشت که او هم
بعد چاشنی برادر بزرگ در مذهب تشیع کمال تعصب دارد و بغایت اند و بکین گشته
او را نیز عقید کرد و ایند و در قلعه بلکوان مجوس ساخته همتا سلطنت را بتقدیر قادر چون
تفویض فرمود چون بتقدیر او سبحانه نوبت سلطنت علی عادل شاه رسید فرامین بلفظ
بنام خطابی ممالک محروسه شرف صد دریافت که خطبه بنام نامی امیه اثنی عشر سلام
علیهم الی یوم الممشر بخوانند و نمودن در مساجد و معا بد لفظ اشهد ان علیا ولی الله
داخل اذان سازند ازین اسطه صیت منقبت امیه معصومین و دعای و امام دولت خسرو
عدالت امین بر سرین بار بلند گشت و غنچه تنای بوالیان اهل بیت بر کهن مراد با حسن و جوی
تکلف مذهب جعفری در تمام مملکت بیجا پویشی یافت و شاه عدالت پناه جامع تبرایا
را وظایف مقرر کرد و حکم فرمود چنانکه در مساجد بعد اذان بترائیان با و از بلند بکار خود
مشغول می گشتند و هر کاه پادشاه سوار می شد یا بارعام می آمد چهل تیرائی پیش او بکار خود

قیام می نمودند و با وجود این چون پادشاه اسماعیلی نهایت عادل بود و مقتضای
 اینکه گفته اند که عدل حصار است که آتش سوخته کرد و بوی سبقت حوادث خراب نشود و سبقتی
 سلطان می رسید و ملک محمود و محمود و آبادان ترک شده حاصل آن سمت تر از این پذیرفت و نمی
 ماند که از سلاطین دکن ملک محمد و برهان شاه و یوسف عادل شاه اگر چه در ترویج مذهب
 اثنی عشری مساهم هم اند اما ملک مویه اباعن جد شیعه مذهب تمام اخلاف و نیز بهین
 مذهب مستقیم بود و بخلاف برهان نظام شاه که او بر سنی شاه طاهر علیه الرحمه و یوسف
 عادل شاه که در میثالات خواجہ عابد الدین محمود اختیار مذهب شیعی نمود و نیز از اخلاف
 یوسف عادل شاه ابراهیم عادل شاه تخلص از طریقی جد و پدر خود نمود و با حمله چون یوسف
 عادل شاه ترویج مذهب جعفری کرد و امرای او دولت شدند بعضی مثل دریا خان و
 فتح الملک ترک و مقصود خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشی
 و شجاعت خان و مشد زه خان و کس خان و کهنی بمقتضای المناس علی دین و کس
 مذهب آن شاه معدلت ستر برگزیدند و برخی مثل محمد عین الملک و از در خان کیدانی
 و آقا محمد ترک و محمد سستانی و دلا در خان حبشی خلاف ورزیدند و خواستند که ترک
 رفاقت آن شاه نمایند و عادل مبنون کم و بیش کم ولی دین قسطنطنیه خاطرشان شد
 و بخواست که رفاقت بگذارند و امرای سلطان محمود و بهین مثل اسیر برید و غیر
 که تعصب در مذهب تنهن داشتند ازین معامله نهایت رنجش بهرسانید و درختند بجز بهای
 کشته و آزار لا سلطان محمود و بهین با جبهه تادیبا و متوجه ساختند سلطان از قطب الملک عماد الملک
 و خداوند خان حبشی استعانت نمود و قطب الملک اگر چه هم مذهب آن شاه عادل بود اما نابار
 اقتضای قضا عانت سلطان و آورد و عماد الملک خداوند خان بعد از پیش آمدند و اعراض
 از اعانت سلطان نمودند و بعد از آنکه معترض وقوع آید پیش ازین در قصد توجه سلطان محمود و بهین
 جهت تادیب یوسف عادل شاه و ظلم ملک بیان گشت القصه عادل شاه جبهه لطیفی بیره فساد پیش خود

خود سمعیل نوشت که در بیجا پو خطبه چهار بار بخواند و بعد رخصت شود چون اهل بیجا پور شد
 باز خطبه اشعی عشری خواند و سید احمد هر وی را با تحف و هدایای هندی مع عریضه مشتمل بر نیت
 و مبارکبادی و مبنی از اخلاص خواند و خطبه اشعی عشری را و نه دور کا و شاه سمعیل
 صفوی کرد و بعد از داد و ستد و بیجا پور ملک پرداخت ذکر مجمل از احوال ملک
 کامکار و تعمیر کوکند و ستمش آن او پادشاه شجاع بود
 و صاحب فهم و قدرت در محاربات بقصای صلاح وقت عمل می نمود و کا هی کوی
 فتح و نصرت بچوگان جلالت از میدان مبارزت می بود و کا هی بجز محاربتی که در خضعه
 عمل می نمود و کا هی بنطبق الفه از ممالایق من سنین المسلمین
 جاده سلامت می پیود و جاد و فریب بر روی دشمن کشیده پس اگر او را غافل می یافت
 باز بر سرش می تاخت و کبر او بجز انکار خود می پرداخت و ناخلف خود خست می انگاشت و
 نهریت دشمن محول بوقت دیگر می داشت القصد می در ایام سلطنت خود جهت
 اعلای علام اسلام بجهاد کفار پرداخت و بقول صاحب تاریخ قطب شا هی قریب
 شصت یا هفتاد قلعه مستحکم مثل کویکند و دیورکند و غیره که بیان تسخیر بعض ازان
 در فصل سیوم بمقتضی بیان از دستم و قایم کردم و دیده منخر ساخت و دست خود
 و گرم با تمام خاص و عام نشود و تالیف متلوب کا فدانام خاصه مردان لا و بونو
 کشش نمود ازین جهت مردم از اطراف خصوصاً مردان شجاعت پیشه رو بدرگاه
 او آوردند و لایتنش آبادان گشت و چون بشته پیش نهاد و همت عالی او جفا و
 با کفار بیجا نکرد و فوجا بین محل اجلال آن شهریار بتمکنت آن کفار خالی از مسافری
 رای جواب نمایش نهن آن شد که بعد تسخیر کوکند و شهر ی بنا کرده شود تا این
 نظر از پس از مراجعت در آن شهر فرخنده از فارغ البال و آسوده حال باشند
 خابین بعد بسط از تمیز قلعه و حصار و تا طراحانی آثار در و چون رند کو قصور ر صنع و

و بنا بر این مینع ساختند و در یک خلیج دولت خانه مسجد جامع طبع انداختند و در جنب آن
 حای قریب دادند و در آن عام دلاکان مع کهنه متعین شدند تا مردم آسایش یابند و
 باجمعه در اندک زمان شهره می طبع خوش سواد و متوجه آن شهر بسیار صورت تمسیر یافت
 و از جهت خوش سواد می متناز از سایر بلاد گشت مداحی می به انتم فصل
 سیوم از باب اول در ذکر وقایعی که بعد از جلوس آن شهید بر سر پشته وانی اتفاق افتاد
 و از این جهان فانی عالم جاودانی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی بوقوع
 پیوست ذکر تسخیر قلعه که بعد از آن ملک نادر بعد از فتح از قمیه قلعه و حصار شهر
 که گنجه غم غرابا کفار را بجنبش نمود بصلح ویدام و اتفاق سرداران روی توجیه بجا
 آن قلعه آورده بمحاصره مشغول پرداخت بعد جنگ و جدال و بهشت رسیدن جمعی از غازیان
 اسلام و کشته شدن بسیاری از کافران و خیم انجام بغیره و فتح تسخیر آن قلعه نمود
 و کشتی نایک و الی آن قلعه را با کفار دیگر که رفقای او بودند اسیر کرده با فتح نامه مصحوب
 مستظفان و رسولان روانه محمد نکر کرد و مردم قصبهات و اطراف که قریب آن قلعه بودند
 در سلک رعایا منسلک گردیدند و اخبار اطاعت نمودند ذکر تسخیر قلعه و یورکن
 بعد چندی از معاودت بمقتضی سلطنت با جماع قشون پرداخته تسخیر قلعه و یورکن
 که بر قلعه ای بود بمزید استحکام از طلاع دیگر امتیاز تمام داشت متوجه شد و امر بمحاصره نمود
 بعد از مدت ایام محاصره و وقوع جدال و قتال فیما بین مجاهدان جلالت پشته و کفار
 نایک ر ضلالت اندیشه حسب فرمان واجب الاذعان غازیان اسلام حصار و قهر
 تسخیر آن قلعه نمودند و بمنزل و معابد عبده او ثمان و هشتاد اشش زدند و از
 اموال و اسباب آنچه نیکو داشتند بود بکشتند و مابقی را سوختند و بجا تخلفها
 مساجد بن کردند و مومنان قسین نمودند و تمام رایان و چو و همریان و کز و نشان
 آن نواح با تحف و هدایا بآستان بوسی مشرف گشته باطاعت درآمدند و باج گذاری

قبول نمودند و نهضت یار او بود و بدار سلطنت نمود و دست فتنه سرود
 ذکر محاربه شاه معدلت گستره راجه بیجا نکر چون نهیسان اخبار خبیه فتح قلعه دیورگده
 و استیصال کاشان کشتن رای که حکومت نکران و بجا نکر بل کشته افشار در دست
 تصرف او بود و بکثرت حشمت و وفور سپاه از سایر رایان و راجه با همشایان
 تمام داشت بر رای نکر رسانید عرق حیات جا بلیت او بمرکت آمد باسی هزار سوار و
 سته لک پیاده بغیر تم قحیر و تحریب ولایات ملک نامدار از جای خود حرکت نمود و جمعی
 از راجه را با جمیع بسیار جهت غارت نمودن بعضی اماکن که واقع در سرحد بود پیشتر فرستاد
 آنها با آن اماکن رسیده دست قندی دراز کردند ملک نامدار از استماع این خبیه وحشت اثر
 بانچ هزار سوار و سی هزار پیاده و بعبوب قلعه پانگل توجه نمود و سپاه و مقدمه لشکر کشن رای
 از دیورگده و دیورگه رسیدن لشکر اسلام کزیر برستیز بگزیدند و مجاهدان لشکر اسلام از غلبه
 آن مخدولان شگافه هر گز ایستند به پس المهاد فرستادند آن کافکه که بوفور لشکر و
 خزانه مغرور و بوجع بنم تدارکت پیش آمد و بجنگ در پیوست و از طلوع آفتاب تا غروب
 آتش جنگ و قتال مشعل بود و بسبب تواتر حمل های کاشان نژادیک بود که کاشان
 اسلام مغلوب کردند ملک کاشان سلطنت فیه وزی از بارگاه الهی بصد عجب و زاری
 نمود و با هزار و پانصد سوار که بجهت کمک مستر کرده بود بر قلع سپاه کشن رای زده
 جمع کشیر را از پا در آورد و آن مدبر بشا هه این حال دست از اسباب شوکت و حشمت
 برداشته راه فرار پیش گرفت و هر جوی از هر طرفی بد فرستند و اسیر بسیار
 غنیمت بی شمار بدست اسلامیان آمد ذکر تسخیر قلعه پانگل ملک کاشان بعد از اینهم
 کفار امر او سپاه خود را بجایگاه های فاضله و اخته به تسخیر قلعه پانگل که در پیرامونش کشت
 الشجاده آن چنان بود که کدر باد و راجه دشوار می نمود توجه نموده بجا صده آن
 پرداخت کشن رای چون شنید که کاشان بر محصوران شک شده و غریب حصار

منو اولیای ملک کامکار خواهد شد صد سوار و هزار پیاده نینه که از جهت شیخون
 برار و دوسه آن ملک فرستاده نگار در شب تاریک خود را به لشکر نصرت اثر زد و نمود و از
 جانب دیگر اهل قلعه بیرون آمدن لشکر اسلام را در میان گرفتند مجاهدان دین دست
 بشیر و کمان برده و رایت پیکار برافراخته در اندک زمان کشته آن طاعین انا بود
 ساختند و بعضی را اسیر کردند و بقیه اسیر خود را به کشتن ای رسانیده کیفیت حال
 تقریر نمودند بامدادان ملک کامکار غنایم را تسلیم امر او سپاه کرده بعضی اسیران
 که سیاست کردنی بودند پناهمال فیلان گردانید و در تفتیش محصوران قلعه نهایت
 کوشش و همت نمود و ماه فیا بین جنگ و جدال بود چون محصوران را کار بجان و کار د
 با شیخون رسید حاکم آن حصار که یکی از اقوام کشتن رای بود از روی تضرع کس خنده
 بجان امان طلبید و مفاخیر حصار بکشتگان دولت تسلیم نمود ملک کامکار آن قلعه
 را مع مضافات بیک از معتد ان توفیق منمود و ذکر توجه ملک کامکار به تخییر قلعه کهنپوره
 شهریار کامکار بعد از تفتیش خاطر تخییر قلعه با نخل روی توجه تخییر قلعه کهنپوره که مابین
 یا نخل و کوکین شده واقع است آدر و تخت کس نزد و لے قلعه فرستاده پیغام
 کرد که بر جان خود رسم آورد و زن و منبر زن اهل قلعه را با سیری نداده از قلعه
 بیرون آئی و همه تسلیم اولیای دولت مالی آن بدکش که لقبه استحکام قلعه
 معرب بود چه که آن قلعه بر جبل واقع شود و از دو جانب آن دودره عظیم و
 در میان راهی نعبه ضعیف که بر سر دودره و از ده مجاذی آن دودره دو برج
 بود که بغیر آن جای توپ کعبه نه داشت جواب اصدای توپ و تفنگ داد و از
 شنیدن این جواب نایره همت و غضب ملک کامکار مشتعل شد و بجانب آن
 قلعه حرکت نمود و چون بظاهر قلعه کور نزول موکب اجلال واقع شد و بجانب
 آن قلعه امر بجا حمله جدال و قتال منمود و تا ده ماه آتش قتال ملتهب بود و هنوز

جمعی از ولسیان جانبین کشته می شدند چنانکه لام حیدر سلطان واجب الافغان و پشچیان
 نوپای صاعقه کردار را در برابر آن دو برج نصب کرده سه دوازده با خاک سپاه برابر کردند
 و غازیان از اطراف حمله آوردند و درین بین جمعی از مجاهدان از جانبی که صعو و از آنجا نب
 اصلاً متصور نبود بالا برآمد و بتجسیر کشته شد الی قلعہ بشا به این حال سرسپه شیع امان طلبیدند
 بالحد در آن روز بسیاری از مشرکان حسین قتل رسیدند و زن و فند زنه و مال و منال
 کنار بدست غازیان نصرت شمار درآمد بعد از آن امر ملک کا مکار مساجد بجای تخریب
 تعمیرات و قلعہ یکی از معتد ان دولت منقوض گشت ذکر تسخیر قلعہ کو ملک گنده و
 مر حبت بصوب دار السلطنت شهریار نامدار بدشت از فتح قلعہ کهنپوره متوجه
 تسخیر قلعہ کو ملک گنده شده بمقام سردار دخت و چون مدت محصوره امتداد کشید و خلق بسیار
 از جانبین قتل رسید روزی هفده موده ملک غازیان اسلام بر کفار حمله آوردند و دوازده
 رفته با کشتن دست و گریبان شده از رخسار پاک در حصار افتاده بود خود را را بدرون
 قلعہ رسانیدند مقدمان و نامیک و از میان کلید قلعہ و خنجر این ملازمان ملک سپه و طالب
 امان گردیدند و غنائم موفور تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ملک کا مکار مقدمان
 آن ولایت را به تشریفات خمر و انجمن خلق گردانید غنائم بصوب متفرقه بر سلطنت
 بر تافت و تبخیر بعضی مواضع که از آسیب حوادث حشراب شد بود دخت ذکر محاربه
 ملک کا مکار با قوام الملکت ترک آورده اند که قوام الملکت ترک یکی از امرای
 سلطان محمود بهمنی بود بعد از رحلت سلطان قلعہ و ملک گنده و بعضی پرگنت
 آن حدود را بتقلب تصرف شده پنج هزار سوار و ده هزار پیاده همه اهرم آورد و همگی
 توجه ملک کا مکار بجنگ کرد و تسخیر قلعہ فرصت وقت غنیمت شناخته بعضی تجزیه
 ممالک محروسه پرداخته بود ملک کا مکار بعد مر حبت متفرقه بر سلطنت که رسولان
 دانا زدا و فرستاده اسلام داد که بموجب کردید انما المؤمنون اخوة مناسب حال

حال امرای اسلام نیت که در مقام تصرف ممالک یکدیگر در آیند با وجود آنکه از قدیم الایام
 مبنای محبت و داد و دیار بین مستحکم لایق نبود که در غیبت روابط دوستانه و اتحاد برآیند
 بمالک محروسه در آمده انواع خنجر ایبار رسانند که شت آنچه که شت اکنون مرجو و مقس
 از ان امارت پناه آنکه در تشدید مبنای دوستی کوشند تا من بعد سمند عاف و در میدان
 فساد نیت از چون قوام الملک بوفور سپاه و لشکر و هجانت حصار و کثرت اسباب ^{سلطنت}
 بغایت معسر و برونخاستن مصلحت آید نشیند و مستعد ستمی گردید ملک کامکار مبنای بر
 ضرورت دفع ضرر و بهمت بر استیصال او کما شسته باجتماع عساکر نصرت ماثر بر داشته
 بنهرم رزم و بوجوب و بکیندل آورد قوام الملک یک منزل با استقبال شتافته در برابر
 انکار ظفر ماثر فرمود و آمد روز دیگر هفتین بعد تنویر صفوف بجنگ در پیوستند و واضح تا
 نصف النهار آتش کارزار در التهاب آورند آنکه لامر ملک نامدار باد و هند را بر او
 خود بخوار خود را بر سپاه مخالف زده بمساعدت بخت فظفمه و منصور بر کشت قوام الملک
 بر کشته بخت بسوی حصار خود بر کشت ملک نامدار امر بجا صده نفر بود قوام الملک از
 استیلاء این خنجر هر سان شده و دل از ملک و مال برداشته از حصار منبر انروده
 التجا بعا و الملک والی برابر و سپاه نصرت پناه قلعہ در آمده بضبط اموال و غزاین
 برداشته و اکثر سپاه او از غریب و حبشی و دکنی حلقه جمودیت در کوشش کشیدند
 و ملک نامدار حکومت قلعہ و بکیندل و ملوک و معتمد کاروان حواله نمود و بمقتدر
 سریر سلطنت معاودت فرمود ذکر محاربه با عا و الملک چون قوام الملک
 که التجا بعا و الملک والی برابر و ده بود و تحف و بدایای شایان از در و کو بهر بختش گذرانیده
 عجز و مدلل بغایت اظهار نموده و ایمان دولت بدرم و دینار و نفیسه در خواست
 امداد و اعانت نمود و عا و الملک جهت اعانت او ره نور و طریق مخالفت و مناعت
 با ملک کامکار گردید و شصت بار از استیلاء این خنجر رسولی نزد عا و الملک فرستاده

پیغام کرد که چون تو ام المملک اعلام هسته و مساو برادر داشته همواره حوالی ممالک مجریه
تاخت نموده اذیت با بلی اسلام میرسانید لهذا بکرات رسولان فرستاده اورا از ان
افعال شنید منع نمودیم اما چون هیچگونه فایده بر آن منتهی نگشت تنبیه و دفعش لازم
داشت نه از ای اعاشش چنانکه مشهور آفاق است در کنارش که استنیم اکنون سمع می شود
که پناه بآن سلطنت پناه برده طالب اعانت گشته است چنانکه اشت از آن سلطان پناه
آنکه آن مخدول و اور مملکت خود جایز نیست تا در مصداق غنیمت و راهبته و فساد
مسود باشد دیگر مشهور و ضمیمه انور آنکه ولایت نیست پیرا که خالصه سلطان محمود و غفور
بود و اخل ولایت برار نبود درین ایام متصرف آن مبلط شده اند و بنا بر قرب جوار و اثبات
بعضی حقوق بر ذمه سلطان مغور بآنان ولایت اولی و تقسیم باید که بیاس اخلاص و
رعایت حقوق آن ولایت تسلیم کاشان باشد و عماد المملک در جواب سخنان باصواب
بر زبان آورده در منازعت بر روی خود باز کرده بعضی هر دو ملک تنبیه سبب
جنگ پرداخته با استقبال هم دیگر شتافتند و در ظاهر قلدر اکیم با هم مقابل شده و غرض
لنگر آریست بجهت در پیوسته اما چون سپاه عماد المملک بسیار بود و هر خطه و قبیله
نگشته می شد جونی دیگر بدید می رسید و نایره محاربه از صبح تا غروب عصر مشغول گردید و
بسبب و غور لشکر و الی برار نزدیک بآن رسیده بود که نهیمت به لشکر ملک که مکار را
یا بد بشان این حال ملک که مکار بغض نفیس خود از یک طرف فلکاه بر لشکر عماد المملک
حمله آورده و کشته امار و بھادران لشکر مخالف را علف تیغ بدیرنج ساخت امر ای
آن پنجه بار که دیمینه و میره بودند بهجاست آثار فتح بر لشکر دشمن تاختند تا اینکه
عماد المملک و لشکرانش راه وادی لشکر پیش گرفتند و بعضی از واداران لشکر منصور عقب
نموده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از سپاه لغرت پناه دست بستارچ آورده
اموال و اسباب لشکر دشمن غارت نمودند و ملک بود بعد از مدتی ازین محرم ولایت

هفت شب را متصرف شد و بجانب ستر سیر سلطنت معاودت فرمود و داد خوانین
 و لشکریان اگر در جنگ آثار بنور و مردانگی از ایشان بظهور پیوسته بودند خوراک
 غلظت و نوازشها نداشت رخصت انصاف بحالات انزانی نمود و ذکر قسطنطین
 قلعه و ملک شده و محاربه ملک کا مکار با شتاب خان اجه که هم شده
 چون شهر بار معاودت نموده سپاه را رخصت فرمود و امر اسبک در دار السلطنت
 جهت جهات ولایات توقف و در زین بود و در محضر رسانید که شتابخان اجه که هم شده
 کاشمیری باک است و در ایام غیبت ملک همایون خدمت غنیمت داشته حوالی
 و اطراف سرحد ملک محمود را تاخت نموده خوابگاهها را سوزانیده است و بآن
 اکتفا کرده اکنون در مقام کار سازی جنگ است ملک کا مکار چون برین کیفیت
 آگاهی یافت در ساعت با حصار امداد سپاه حکم فرمود در اندک زمان سپاه کینه خود
 فراهم آورده در ساعت معلوم شده استعمال را چه مذکور که قوی خجسته بود و چنانچه
 مستحکم مثل کیم شده و در نخل و دیگ شده در تفسیر قصر داشت و همیشه دوازده
 هزار تنگی قدر انداز از ملازمانش بود و در وی توجه آورد و نخست تفسیر قلعه و دیگ شده را
 پیش خفا جهت عالی گردانیده ظاهر آن قلعه را محکم سپاه لغت پناه ساخته
 امر بمحاصره فرمود و بعد و قریب جدال وقت امتداد مدت محاصره را ای قلعه
 کنایهش اقتضای آن نمود که سپاه کینه خواه بیست اجتماع می آورد و حصار تدبیر که
 که ممکن باشد بالای قلعه برآید و بطریق این فرمان داده خود بدولت و اقبال این
 مردانگی بسیار کرده و سپهر تائید ایزدی بر مگر کشیده و رو بقلعه حصار امداد سپاه
 بنشاند این حال از اطراف و جوانب خود بار اسپای حصار رسانیدند هر چه اهل
 حصار در میدان مخالفت سپای حصارت پیش آمده اما بجز خدلان اثری بر آن ترتیب
 نیافتند و شیران میشه و سبالای برج و باره برآمده کشته می افتند

رسانیدند و از قتل بقية السیف بموجب فرمان ترحم نشان ملک مؤید دست
 باز داشتند و غنایم موفور و اصل خستہ اندام عامه گردانیدند و شتابان از اجتماع
 خبر تخفیه قلعه مذکور بانشک و اوان بعزم رزم روی توجہ بجانب لشکر خلفه از آلود
 و شمر یار عزم آن نابکار شنیده بدفع او متوجہ شدہ قریب بہ لشکرش نزول
 اجلال فرمود و بعد ترتیب آلات جنگ و تسویہ صفوف از جانبین دلیلیان
 هر دو لشکر قدم در میدان مبارزت نهادند و از دست دوازده ہندہ
 تفکیکی شدہ اندازکہ بشارتہ شتابان در کمین گاہ بود و بسیاری از لشکریان
 اسلام شہید و مجروح گردیدند ملک نامدار بمشائخ این حال جلالت را کار فرمود
 باد و ہندار سوار و خنجر بر قلب دشمن زد و بتأیید کرد کار آہنچان کارزانیوں
 کہ تر زلزل در بنای ثبات لشکر دشمن راہ یافت و شتابان مخدول بن چاری
 چارہ بقای خود در مہر آردیدہ دست بردار از ملک و مال و تنک و ناموس
 گشت و غازیان نصرت شمار تقاب نمودہ بسیاری از ان بخت برکشگان را
 بقتل رسانیدند و سایر اموال و سہاب دولت و جہت آن ہر بر شوکر پیش
 بنصرت شمر یار آوردند ملک کامکار بر اسم شکر آید کار پرداخت مجموع غنایم
 بر غازیان بشکہ اسلام منت نمود و فتنہ ہا در اطراف و اکفاف روان
 ذکر توجہ شمر یار بونبت دوم بعزم رزم شتابان ناہنجار
 آوردہ اند کہ چون شتابان از جگاہ کہ بخت خود را بقلعہ کہمٹ رسانید
 بر اہمہای ذو شوکت کہ لشکر بسیار داشتند و کشتی از قلع و حصار در
 قبضہ اختیارشان بود پیغام داد کہ این صاحب قوت و شوکت کہ بفسطیحات
 و تائید رب العزت از سایہ مار و این این بلاد امتیاز تمام دارد اگر چندی
 ہمت یابد و سلسلہ اتحاد و اتفاق در باب استیصال این صاحب اقبال از جانب

استحکام نیابد غریب متصرف تمام قلاع و حصارهای این ملک خواهد شد احکامه تدبیر
 کسی پیش نخواهد رفت اکنون در ماده صلح و حاکم ورد و قبول سخنان صلاح اندیشان
 اختیار دارند و چهار ازین پیغام عرق حیات بجزکت آمد و بانکه عظیم متوجه بهم شد و در نخل
 شدند و شتابان تخت نصیب که گشته غمان و شکسته رکیب از تبرکاه و زانو ده بود و بامان
 راجه قوی دل گشته بانکه بسیار و فیلان اثر دها کرد و پیا دکان قهنگی و
 و کماند و بیدان جدال و قال ملک کامکار آورد و چون مهبان اخبایس
 اجال آن شهباز را رسانیدند که کفار با استعداد تمام عازم نیک شده اند آن ملک
 نامدار رایت فتح و نصرت بجانب دیار کفار بقصد جهاد برافراخت و بعد طی مراحل
 ساخت بهم شد را مضرب خیام ظفر انجام ساخت شتابان بعد از آگاهی برین حال
 بارایان و راجه قوی پیچ و لشکر عظیم باستقبال شتافت چون تقارب عسکرین دست
 وادار جانین بتوی صوف پرداختستمال آلات حرب نایره جدال و قاتل قاتل
 ساختند و بسیاران هر دو سپاه داد مردانگی دادند انجام کار خسر و نامدار از
 از زمین و بیار حله کوه شکوه بر سپاه کفار آورده رایت غرورشان را انکوشار ساخت
 و تفرقه در لشکریان انداخت را چهار و از محله که تیر تافته راه گریز پیش گرفتند
 و مجاهدان در رکاب خسر و زمان تقاب کاشان نمود و اکابر کفار را اسیر کردند
 و اموال بسیار و اسباب سجد و شمار بدست آوردند و شتابان اعراض از مال
 و عیال و قلاع نموده پناه برامچند دیو که از اعظم راجه های مملکت نمکانه بود
 برد و گشته قلاع که در قبضه تصرف داشت با بعضی از قلاع دیگر مثل قلعه ایکنیه
و اندورکنده و نیا لاکند تی تحت تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ملک نامدار
 قحطها با طراف و جوانب فرستاد ذکر تسخیر قلعه بهم شد خسر و نامدار بعد حصول فتح
 و طعنه بر شتابان بر تسخیر قلعه بهم شد که نهایت متین و مستحکم بود و تسخیرش غالی از صعوبت بود

تو بنده بود و هندوی قلعه دار آنجا در مخالفت گشاده و درواز و قلعه بسته مستعد جنگ شد
 ملک کامکار بنابر توجیه بر احوال بنده گان خدا تاد جنگ شد ملک کامکار بنابر ترحم بر احوال
 بنده گان خدا تاد جنگ ضایع نشود بمردم قلعه پیغام داد که احوال سردار شما شتابان و
 و راجهای دیگر معلوم نمیکشانت که بچه انجاسیده حال ابر جان و مال و زن و فرزندان
 خود بخنوده و بخت خسروانه امیدوار بوده خود را زیر سایه حرمت خسروانه رساند کفار
 سخنان شفقت آثار را در دل خود جاندا و در جنگ وجدال زدند و شهباز را مازار تود
 آن جماعت زشت کرد و ابرهای صره نمود و چند شب باز و نیز از صدای توپ و تفنگ پیافین
 بنود و هر روز جمعی از دلبران جانین ره نورد واهی فامی شدند آخر کار رای صواب شد
 شهریار اقصای آن نمود که بهادران دشمن شکا بهینت اجتماعی از اطراف جنگ در پیوسته
 جبراً و هت اسیر قلعه نمایند بنابرین ملک نامدار با غازیان و مجاهدان ملت سید ابرار
 سپر بار کشیده خود را بخندق انداخته از راه سیرنجاک زیر آمده و بهادران شیر صولت
 پای بر لشکان خود بنا و نه زردبان و کمنه بر آن حصار بلند عروج نمودند و به نیروی قابل
 آن شهباز انجان قلعه مستحکم و حصار مسدود و الابواب را مفتوح کردند بکل ملک کامکار
 نظریار دست بقتل عام دراز کردند و بعد از آن دست به نهب و غارت گشاده و جمع
 دفاین و خند این اموال و حساب انداخته سالها که در آن قلعه بود ضمیمه خزاین
 ملک مؤدکر داندند و اهل و عیال شتابان کیش شدند و فرموده آن شهباز مساجد بجای
 معابد کفره بنایافت و جمع ولایات شتابان و خیر انجام با و در شکل و توابع تصرف ملک
 نامدار در آمد و بر امر اقسیم یافت و مقدمان و رعایا مطیع و تسلیم ارشده به تشریفات سرفرا
 گشتند ذکر جنگ و جدال شهریار با اکجایر مجید شهر بختی و خیره راجها و تخیر تمام مملکت
 مکتانه و وقایع دیگر چون شتابان انهمام یافته با اکجایر ام چند سپر راجه بختی که فرمان
 بخود بکمانه بود ملک اودیسه تا اقصای بکانه و تصرف داشت و کونذیلی مستقرش بود و در

میدان نام آوری بکثرت شکر و وفور خداین و سایر سبب سلطنت از جمیع رایان
 کوی میثی می بود پناه برده جبهه ای خود بجهت وزارت می تمام مسدود نمود و از قوت و شوکت
 ملک نامدار و ارتخوف کرد که اگر در اقبال اقبال رود و در اندک زمان عیال و اطفال و محبت
 را منظم و دیگر رایان پامال حوادث گشته بقصر آن ملک صاحب اقبال خواهد درآمد اکرام
 چند را ازین بخان ترحم بر احوال و داندیشه عظیم از ملک کامکار بدل راه یافت بنابراین
 در مقام استعداد جنگ با ملک بودند شده امر با حصار امر اسباب نمود امرای کفار را طرا
 و جوانب رود و در کار پیش نهاده فوج فوج و جوق جوق بتقابل یکدیگر میرسیدند تا قریب
 سه لک پیاده و سی هزار سوار سینه که در فراموشند نگاه را میچندر و شتابان دیاور
 و هری چندر و دیگر رایان و در حجابی عده بر قصد دفع ملک نامدار هم سو گند گشته علم تفاوت
 بر فرشتند ملک کامکار از استماع این خبر امر او و خوانین را از محال و پرکنه های خود
 طلبیده در باب جهاد بان کفار مشاوره نمود و همه بالاتفاق بجهت ضرر رسانند که آنچه
 رای خداوند اقتضا نماید عین جواب است مابند کان فرس مانبر داریم و جان نثار ملک نامدار
 از امر اتفاق امر مطمئن خاطر شدند بطوق کریم کم من فستة قلیلة غلبت فستة کثیرة
 باذن الله با پنج هزار سوار تیغ زن بجانب شکر را میچندر متوجه کردید و بعد طی مراحل و
 منازل تقارب ملک اقبال در کنار ندی ملکیخور با مخالفان برگشته حال دست داد و
 آن روز و شب بپاس حراست بسرآمده روز دیگر بعد طلوع آفتاب راجه را میچندر با رایان
 و در حجابی دیگر به ترتیب صفوف پرداخته بدین و تیره که خود باده همرا سوار
 و صد همرا پیاده و سی صد زنجیر فیصل در قلب شکر گرفت و جانب میمنه دیدار
 برادرزاده خود را باده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر فیصل در جانب میسر
 هر میچندر و شتابان و راجه ای دیگر را باده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر
 فیصل تعیین کرد و بر پشت هر فیل تختی تعبیه نموده چندان که انداز بر آن نشاند و با تکیه بر آن

در پہلوی فیلان ستاده کرده پهنک میدان نمود و از جانب دیگر ملک کامکار میمنه لشکر طغر تر را
 بشان نهاد و حیدرخان که در شجاعت رستم زمان بود و با هزار و پانصد سوار زیر و زبانت او و میر و
 بختان عالیشان فتح خان بنده را با پانصد سوار اسکا تخم بشید و خود بدولت باد و هزار سوار دشمن شکار در
 بلکه و رایت فتح آیت فرستاد بعد از آن بوجب عادت پسندیده خود روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد
 فتح و نصرت خواسته متوجه مسجد که کارزار کردید و چون بهادران جانبین بکنک در پیوستند ویران اسلام حمله
 برکامندان آورده و مار از روزگار نشان برآوردند و پدیدار شامنداده حیدرخان از پا درآورد
 را بچندربنده سیری گرفتار گشت و دیگران او را نیز برستیز کشیدند و اسباب سلطنت را بچندرو چاک
 دیگر تصرف اولیای ولایت قاهره در آمد چهار صد هزار هون لغت با جواهر و صمغ آلات و اسباب ملوک و
 و اصل خندان عامه گردید غنیمت شد و آن سبب این چنین فتح نمایان نصیب مجاهدان شد و تمام
 مملکت او در قبضه اقتدار ملک نامدار درآمد و قریب یک هزار تن بختان بندگان مساجد
 تعمیر یافت و ملک دریا نوال شانه زاده حیدرخان را مشمول غنایات نموده بیایه بلند رسانید و
 فتح خان را بطایطی طلب و علم سرفراز می بخشید بعد از آن متوجه قلعه کوئینلی شده اسباب و ذخیره و غیر
 درآورد و بخورشید خان سپرده جمعی از ولسیان متمدن و نایک و اطمینان و احسان را با او گذاشته
 بغیر تمسبیه زمره گرفتار بصوب راجندری و ایلمو متوجه شد و بعد وصول بان حدود و غازیان
 اسلام بکوه و دامون و نشیب و فراز آن ولایت درآمده جمیع کشیر را بقتل رسانیده
 و تخریب تنجاف و مساکن نموده و در ولایت ایلمو خلق بسیار کشته و اسیر کرده
 با غنیمت فراوان طفله و منصور بکسر نصرت افریو بستند آورده اند که چون موکب
 اجلال بکنار ندی گنگ مقصلاً بر جبهندری رسید بسامع اقبال ساندند که فوجی از
 لغار در میشه بجمع نشسته اراده شجون دارد و غمخوار بجزو استماع این خبیه فتح خان و دستم
 باد و همه از سوار جهت دفع آن لغار فرستاد و کفار خبیه و کشته مسلح و مکمل باستقبال
 شما متذمماً بجهان اسلام از اطراف بران کرامان خسته قریب دو هزار کس از پا درآورد

و باقی ماندگان راه گیر پیش گرفته مجاهدان منصور زن و فسر زن و اهل و حیل آنهارا
اسیر و دستگیر نموده با غنایم هم فوراً اموال نامحصول بر کارگاه شمع یار رسیدند
ذکر مصاحبت و سنا و دلو با ملک کامکار

چون سنا و دلو شهر بختی که از اقصای بنگال تا سه صد مائده در تصرف داشت خبر
گرفتاری امجد و شکست لشکر کفار شنید و باب صلح و جنگ با ملک نامدار از ارکان دولت
خود مشورت نمود هر چهارستان شده در شمولی بصلح نمودند و سنا و دلو که مرد عاقل و فرزانه
بود بخوان و دلتخواهان صواب اندیش را بهیچ رضا اصف نمود و رسولان با تحف لایق ارسال
کرده پیغام داد که قبل ازین اگر تقصیری ازین بنده بعرض ظهور رسیده باشد آنرا بذیل
عفوشت بانه پوشیده و ولایت اینجانب آب گنک را از تصرف بنده بیرون نیاورند و
ولایت آن جانب گنک متعلق بشهر یار باشد که بعد ازین ازین بنده هیچی ظهور نخواهد پدید
رسولان بعد از وصول بر کارگاه شمع یار و استعاده باستان بوسی تحف و هدایا که رسانیده
بمخبروزاری پیغام و سنا و دلو بعرض رسانیدند شمع یار نامدار فرمود تا قولنامه نوشته
مشروطه بآنکه ندی گنک در میان ولایت او و دایره و گنک سه صد باشد و من بعد غازیان
معرض ولایت او نشوند و آن نوشته را بیکه هما چون فرین ساخته رسولان ابا قولنامه
و تشریفات خمر وانه رخصت انصراف ارزانی فرمود و ابلور با مضافات تحت تصرف
کاشمیران دولت روز فزون در آمد و شمع یار نامدار ضبط و نشق آن بمعتدان
تفویض نموده علم مراجعت بصوب مستقر سلطنت برافراشت ذکر جهاد و
شهر یار با کفار بیجا که در تنگ بزم کوفته و کوفه بیز و چپیکه درین بین بوقوع پیوست
چون بعد معاودت شهر یار نهیسان اخبار بمسماع اجمال رسانیدند که کشن ای را بیجا که
در سکنه غنیمت موکب همایون بعد و د ممالک محمود سه و آمده بمردم آنجا مفرقا
رسانیده و بعضی سه صد بار تاخته و غارت نموده درینولازار استماع خبر فرحت

شهریار بولایت خویش بازگشته است ملک نامدار از استیلا این جنب بهم برآمن فی الفور عزم
 تنبیه آن مفیده نمود و بموجب عرض و التماسان صلاح اندیش نخست علم افتاد را
 بصوب قلعه کونذیر برافراشت چون در حوالی قلعه مذکور رسید و تهیاسباب
 قلعه کیسه می پرداخت درین حال عبصرض رسانیدند که کفار ساکنان بلم کشته
 و ویکند که هر یک ازین دو قلعه بفاصله دو کا واز کونذیر واقع است هر
 شب هنگام غفلت حوالی معسکه طغنه اش درآمده هنگامی که آرامی شوند و بقتل و غارت
 متروان مبارک می نمایند بشنیدن این جنب را می قلعه کشی ملک مویده مقضی
 آن شد که اول متجنیه این دو قلعه پرداخته من بعد غم تخمیر کونذیر نماید پس بقضای
 رای بصوب قلعه بلم کتن متوجه شده ظاهر انحصار را مخیم لشکر طغنه اش گردانید و دلیر
 اسلام از اطراف و جوانب حسب حکم حمله آوردند هر چند اهل حصار در مقام مدافعت
 اظهار شجاعت نمودند اما چون چهره مقصود در کینه ظهور ننیدند پای ثبات شان ازجا
 در رفت و مجاهدان از اطراف بالای برج و باره برآمن آن حصار را مفتوح ساختند
 و هر که ایافتند یکیش را از بار سبک نمودند چون ثوبت قتل از حد گذشته
 فریاد و زاری زن و مرد بغلک لاجور و رسید دریای ترسم شهریار بتعجب درآمده بر
 بقیه السیف بنشانیش فرمود و غنیمتی که از آن قلعه بدست آمده بود با تمام پهلوان
 اسلام مرحمت نمود و حکومت آن قلعه به نسیل خان که بنجاعت معروف بود بوفاداری
 موصوف عنایت فرموده بجانب قلعه کونذیر پل بسبب آنکه جمعی از نایکواریان راه مخالفت
 شاهانه حیدرخان و الی آن قلعه پیش گرفته هنگامه اراشده بودند متوجه شد تا
 بدفع مفسد آن خاطر از جانب آن قلعه جمع نمود عزم تسخیر قلعه کونذیر فرمود درین اثنا
 واقعه دیگر و نمود و بیانش اینکه چون جنب توجه به یار عزم تسخیر قلعه کونذیر بکشنهای
 و الی بیابان رسید خواهرزاده خود را با پنجاه همنه ارساده و پنجاه سوار با ماد امانی کونذیر

فرستاد چون آن جماعت بولایت کوندر رسیدند و شنیدند که ملک کامکار بجانب کوندر
نهضت نموده است غیبت آن شهسوار را غیبت داشتند بر قلعه یلم کوندر آمد و بجنگ در پیوستند
بهیل خان کس پیش سر دار کفار فرستاده محلت سرد و زخمی و همان ساعت کس دیگر بخدمت
ملک کامکار رسال کرده شرح کیفیت حال معروض داشت کفره از بهیل خان فریب
خورده فارغ البال بعیش و عشرت پرداخته و اخذ شهسوار بجز اطلاع بر آن کیفیت هیچ بانی بجان
بر سر سپاه بجای نکرده رسید و در مار از روز کارشان بر آورد و چون سر دار لشکر بجای نکرده است
نزد کزیز بستیز برگزیده و خیمه چند گاه را گذارشته تا سر حد توقف فرزند غنیمت بسیار از زرو
جواهر و اسب و فیل با خزانة کشتن رای بر شصت زنجیر فیل بار نموده جهت اطمینان بکنان
قلعه کوندر و یلم کوندر فرستاده بود و تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و بعد ازین ملک
نامدار بصوب قلعه کوندر نهضت نموده ظاهر آنحضرا را مضرب خیام لشکر طغر فرجام
و ولیان امر متخیر آن قلعه نموده مدت چند شب روز آتش پیکار و کین از بالا و پایین
فروزان بود آخر الامر شهسوار خود متوجه تسخیر کشته و بدیوار حصار آورد و ولسیان و بهادران
بشاده این حال متوجه کارزار شده بیک حمله قلعه پایین افتخ کردند کفار بجانب قلعه بالا که بقعه
کوه بود شتافتند مجاهدان روی ستیزه متخیر آن قلعه کردند و شکوه آورده از اطراف آتش پیکار
برافروخته جمعی را که راه بر سپاه بسته بودند مغلوب و منهدم ساختند سر دار کفار چون تاب
مقاومت با سپاه نصرت پناه در خود نیافت دست بدامن استغاثه زده کلیه حصار محنت
شمار بار آورده طالب امان گردید ملک نامدار از جزائیم اهل حصار در گذشته نموده
عساکر نصرت ماثر متعذر عن نفوس ساکنان حصار نشوند و اموال ایشان را با لتمام بجزوه
نصرف در آورد و چون خبر تسخیر قلعه کوندر با توابع و لواحق بکشتن رای رسید اندیشه کرد
که اگر نزدی در مقام تدارک در نیاید غریب سپاه نصرت و سکا که متوجه بجای نکرده باشند
و این مملکت نیز از دست نصرف او خواهد رفت بنا برین خویش خود بر سیوراج را که کافر

مهتور بود با صد سپاه برپا داده و بر سر سوار با استعداد تمام بطرف کوه بیه روان کرد
 ملک نامدار از استیلا این خبر با رگان دولت مشورت فرمود دولت خواهان مطابق رای
 ملک صلاح در آن دیدند که قلعه را خالی نموده یک دو منزل بطرف کوه بیه توجیه نمایند باین
 آذوقه قلعه را بر لشکریان تقسیم نموده و در وازها سوخته اکثر بروج و عمارات تخریب کرده باشند و
 سپاه از قلعه بیعت نموده در کن زندی گنگ نزول اجلال شده بودند کفار این حرکت را احتمال
 بر سرسپاهان نموده اعمال و افعال خود را در قلعه کوه بیه که شسته از روی نخوت و غرور بر سر تمام
 بغیر از لشکر اسلام توجیه گشتند شهریار از استیلا خبر توجیه کفار و سپاه را
 با لطافت مشاهده نمود و از ساخته با پنج سوار که در آن وقت ملازم رکاب طفل را متعاقب بودند
 رواجان کفار آورد و بعد ملاقاتی فطین و لیسران جانبین جنگ در پیوستند و از اول روز
 تا نصف النهار آتش کارزار در آفتاب بود بعد از آن شمشیر بارشبات کفار در میدان سینه
 مشاهده نمود و باد و هوس از سوار و خنجر و سپاه کفار حمله آورد و قلعه در جمعیت اشترار انداخت
 و مخالفان را بربادی رسانید و پناهند و مجاهدان لشکر طفل را از عقب تا پشت جمعی را بقتل رسانید
 و جمعی دیگر که خود را بقلعه کوه بیه رسانیده بودند از حسام خون آشام غازیان جانی بسلامت بدر رفت
 و لیکن اسلام قلعه را مرکز وارد در میان گرفته کار برایشان تنگ ساختند سپاه کفر و چون چو
 را گرفتار بلا دیدند و استعداد مدافعت نداشتند علاج دست در دامن عجز و استیصال
 زده در پناه امان گریختند و باج گذاری قبول نمودند یعنی اگر شمشیر با قلعه را بجا باز گذارد
 هر سال سه لک بون بخت از اعطای و اصل می نمایم و دو لک بون نقد با تحف و هدایای دافر
 فرستاده عوض یک لک بون که موجود بود و دوسه را بجهای عمده را اگر کوه شسته در مقام
 فرمان برداری در آمد چون این خبر فتح به نایکوار قلعه کوه بیه که از مدت دوسه ماه تا هزاره
 رستم نشان ایشان را محاصره نموده بود رسید از ترس و بیم کس بخدمت شاهزاده
 فرستاده امان طلبیدند شاهزاده مسلم غور جبریم ایشان کشیده به تشریفات شاهانه

رهنه از گردانیده رخصت انصراف از زانی فرموده نایکوار یان بعد حصول امان باتیغ و کفن
 رو بدرگاه آورده و غایتی قلعه را تسلیم بندگان دولت نمودند شاهی نهاده عریضه مشتمل بر پنج فقره
 و استدعای غوغا به م نایکوار یان بخدمت شمس یار فرستاد و تحفه بار بار اقامت شاهی را
 از کخانه نایکوار یان گذارشته قلعه کوئینلی را با توابع بنیاده مرصحت فرمود و چنان امر شد که
 نایکوار یان خیلانی به متوجه قلعه کهنه سپوره شوند و مباد ایشان جمع دیگر از نایکوار یان بمعتد
 بجا فکرت قلعه کوئینلی مقدر گردند و هر یک از امر او بجا در آن که جان سپاری نموده بودند
 بمنزله انطاف خبر دانه رهنه از گردانیده و بحجبت خاطر عنان غریت بجانب دار السلطنت که منقطع
 ذکر مجادلات تحفه یار با اسمعیل عادل شاه و نیکوکار وراثت یان این مرض وقوع
 چون بنیسه وی اقبال جمیع قلاع و ولایت کوئینلی مفتوح گشت بعضی از سپاه
 بیجا که از امر سرگردم که رزم کرخت خود را به کشن رای رسانیده بودند او را از شوکت و صولت
 ملک مود و غمناک مخالفان قوی تحفه ترسانیدند خیره خوانان اچه عصبه رض رسانیدند
 که سپاه مارا نظر برین که دو مرتبه شکست یافته و خوف و رعب برایشان غالب
 گشته است تاب مقاومت نیت صلاح دولت در آنست که تحفه و هدایای
 لایق بخدمت عادل شاه فرستاده و باظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و مبلغ
 کلی رسم بلخ و حصار قبول کرده درخواست امداد نماید شاید بدین تدبیر
 باین بادشاهان اسلام نزاع قایم گردد و مملکت از استیلا ی لشکر ملک کامکا محفوظ
 ماند کشن را به موجب صلاح دید دولتخواهان پیغام استعانت نمودند بدین روش که
 جناب سلطان فیضی عادل شاه جهت مابندگان در حدود ملکانه نزول احلال فرمود
 انجنان کنند که دست تصرف سپاه ملک نامدار از ولایت کوئینلی کوتاه کرده
 مابندگان مبلغ ده لک بهون نفل بها بخزانه عامه برسانیم چون بحد و ملکانه نزول
 فرمایند رسولان پنجاه هزاره را چون ادا نمایند عادل شاه که همواره مقرر صد

این نوع فتوحات بود و قبول امداد نموده حقوق اسلام را بر طاعتی سپیان نهاد
 بمجاونت ارباب شقاوت متوجه ولایت تنگ که گردید و چون بوالی قلعه کو میگذشت
 رسید جعفر بیک که از بنی عام ملک نخبه فسر جام بود و حکومت آن قلعه از جانب ملک
 مؤید بدو تسلط داشت حقیقت حال بعبره ضحیه و همایون فال رسانیده در استحکام
 برج و باره اهتمام تمام بجای آورد و ساکنان آنجا را بغلیات ملک کامکار
 امیدوار ساخته بضبط و حراست چنانکه باید پرداخت و سپاه عادل شاه
 که زیاده از نسبت هزار سوار و پیاده بودند قلعه را مرکز دار و در میان گرفتند و از
 طرفین داد و مروی و مردمی میگرداند ملک نامدار از استماع این خبر و خشت از
 خشمناک شمع از اعیان دارکان دولت در باب مبارزت با عادل شاه
 استشاف نمود و دولت خواهان صلاح اندیش مصلح در جنگ ندید بعبره ضحیه رسانیدند
 که سپاه نصرت پناه از مدت دو سال فتنها کشیده و آسیب و فیل لاف نموده
 مهذا اکثر لشکریان جهت حراست باطراف ولایت مقرر گشته اند اکنون مصلحت
 در آنست که بجسم قوی اظهار موافقت و دوستی باید نمود تا از کین و عناد
 درگذرد و آنکه سپاه متفرق را فراهم آورده است و جنگ بهمه رسانیده
 قدم در محله مقاومت باید نهاد این مصلحت پسند خاطر ملک مؤید نیامد و
 فرمود که مادر جمیع امور بکشیه بر کرم کریم ساز نموده ایم فتح و نصرت از دست
 داد سبحانه در اکثر معار که مخوفه مار افشاح و نصرت گرامت فسر نموده درین
 که عادل شاه بی سابقه عداوت نظر بر محبت خطام و دیوی امداد کف مضطرب
 اضرار اهل اسلام روا میدارد و پیشتر از یک ماه شد که قلعه کو میگذشت و
 محاصره نموده کار بر محصوران تنگ ساخته است غیرت و قوت کی روا میدارد
 که بلا خطه کثرت سپاه دشمن روز محله که رزم نافه خود را در ورطه غار و بولونی

اندازیم ارکان دولت باز بجرات عرض نمودند که حسرم و احیاء بطریق مروت و دشمن
 مقتضی نصاحت است بسا که چشم زخم پیکره اقبال رسد و اساس سلطنت
 و کنت بدست دشمن در آید ولی واجب آنکه یک چندی روزی مجاریه تا یافت
 چنانکه رای بیجا که از عادل شاه استمداد حبه مانیز بعالی حضرت برهان نظام الملک
 طرح دوستی آنکند و استعانت از آن پادشاه عالیجاه نمایم و بعد از آن کجا منغی
 از دشمن انتقام کشیم ملک ندارد درین نوبت سخنان دو تن و آنجا بان بگوشتن رضاشنید
 و با جمعیته هر اکس بغرم جنگ از شهر بیرون نخواستند و چنانکه غایب و غایب
 آنکه داد که غریب رایت نصرت آیت بر تو وصول آن دیار خواهد انداخت بایک
 دل تنگ نشوند و نظر بر انضال الهی مترصد رهایی باشند بعد از قطع مسافت چون
 موکب اجلال بجای گهسپوره رسید ملک ندارد بجا دل شاه نامه بدین مضمون نوشت
 که در مذہب مروت و کیش فوت روانیت که سلاطین اسلام جت ادا و تمکین
 بعین ابواب کین بروی یکدیگر کشیدند اکنون از آن پادشاه عالیجاه استمداد است
 که از جنگ و جدل که باغواهی رای بیجا که خستیار فرموده اند اعراض نمود و دست
 محضه قلعه کوپکنده باز دارند و دستام خونریزی اهل اسلام که از جانی بدین شهر نشینند
 در نیایند تا موجب رضای خدا و خوشنودی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آله باشند
 مصوب رسولان نزد عادل شاه فرستاد چون نامه بان پادشاه عالیجاه رسید
 فرط غم و کوه و فویشکو داشت لب بجواب ماضوب گشوده رسولان را باز کرد و اندید
 و چندی از امرای خود را بجا صره کوپکنده که بشنیده متعاف رسولان بستانال ملک ما
 شتافت و چون قاصد پیایه سر رسید صورت جواب و کیفیت استقبال معروض داشت
 ملک نو دیاس میزاری فاضل و علما را طلبید و فرمود که علمای دین مبین جعفری
 می دهند در ایجاب هرگاه پادشاهی که خود را مسلمان داند جهت ادا و کفای کریمین

بر سلاطین اسلام بسته در تحریب بلا و قتل عبادی نماید آیا با او محاربه نمودن و دفعه
 کوشیدن بکرم شرع تیریف جایز و متحسن است یا بی علما و فضلا بعینه ضعیف است که متعابله چنین
 کس مانند غزاه و جهاد است ملک مودع بعد از تحصیل این دستوی بر ترتیب صفوف بود چه همیشه را
 بوجوه و صین الملک و جمعی از امرا و عیان مضبوط نموده و میره را بفرستج خان و بعضی از دلیران
 استحکام بخشید و شاهزاده مکنند روان حیدر خان ابانوجی از بهادران در قلعه کا و مقبره
 داشته خود با جمعی از دلاوران بجهت کمک در یک جانب لشکر مقام ساخته متوجه جنگ شدند
 از اینجا نب اسمعیل عادل شاه نیز به ترتیب سپاه پرداخته با ستم تمام روبرو که از آنهم
 چون دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند ناره حرب از صبح تا شام متعلل گشت و بعد غروب
 آفتاب سپاه هر دو لشکر دست از جنگ باز داشته بجا فطت و حر است قیام نمود و همچنین
 تا سه روز از صبح تا شام تش حرب طلب می شد و چون شب میر رسید بجا بجهت حردان حرا
 لشکر می پرداختند و رسیوم عادل شاه دست حیدر در امن تدبیر زده و سه هزاره
 در شب تا از لشکر خود جدا نموده بدار اسطنت که لکنده فرستاد و تا دست بردی نمایانند
 بدین تدبیر نفقه در جمعیت خاطر ملک را در راه یابد و شام مقصود و در بخشش اسید در آرد و تمام
 که آفتاب طلوع کرد سپاه هر دو پا و شاه در برابر یکدیگر صف آرا گشتند اما چون در روز لکنده
 بسیاری از امرا و سپاه عادل شاه مجروح و مقتول شده بودند درین و زرب بر
 ترس دستور سابق و سپه می پیش وستی نمی نمودند در خلال این حال منهبان بمسامع قابل
 رسانیدند که عادل شاه و دوه همنه از سوار بجانب دار اسطنت جهت قتل و غارت سوار
 ملک کامکار از اجتماع این جنبه بنده و بنگاه را بقعه کهنه سپوره روانه ساخته خود با جمعی از
 بهادران و دلاوران آزموده کار تعاقب آن سپاه نمود و در شب دوم بر آن سپاه
 شبیون نروده منهنم کرد و اند چون این جنبه بعد از شاه رسیده از دلاوری و مردانگی
 ملک کامکار دست تحسیر بدندان تفکر کرد و بعزم محاصره قلعه مذکور جهت نبودن شتر

از بیشتر به تغییر آن همه سعی گشت و ملک بود بعد از آنکه سپاه عادل شاه را که بجانب
 کوهکته روان شده بودند بهریت و اد طریق قزاقی پیش گرفت و کاه و بیکاه همگام
 فرصت در میان شب آثار جلالت ظاهر می ساخت تا اینکه شبی معینم ششگون
 بیخار بر سر لشکر خیم رسیده و بعد از آنکه دو پاس از شب گذشته بر آن غفلت زدگان
 زد و تا قریب صبح هنگام آرا گشت و چون آفتاب طلوع کرد دست از قتل باز داشت
 متوجه کهنپوره شد چون عادل شاه اکثر سپاه را گشته و خسته دید امرار طلبید
 خطاب و محتاطانه که آن شیر ستیزنده با دو حمله ارسوار و مار از لشکر بار آورد
 و کرات و مرآت ضرب دست خود ظاهر ساخته و بالفعل اکثر سپاه را خسته
 و مجروح کرد این بیرون رفته است شما با این لشکر بشمار و استعداد کارزار
 چگونه نام مردی می برید و از جنگ اعراض می نمایند امر معروض استند که این
 مانجان در بدن داریم با سپاه خیم جنگ نموده قتیله از جان فانی فرود داشت نخواهیم
 و مجموع متفق شده فی الحوز متوجه رزم ملک کامکار شدند چون این خسته بملک موید رسیدند
 بکران غریت را بجانب و شمتان بر تافته کارزار رستمان نمود و لشکر و شمن ابریشم
 گردانیده بجانب کهنپوره روان شدند باز و شمتان از اطراف حمله آوردند و قصه
 سپاه جانین غلبه کنان با بجو الی کهنپوره رسیدند ملک ناما چون مشاهده نمود که از لشکر
 عادل شاه بخطر مدویر رسد و توقف موجب از و یاد قوت شان میکرد
 دفع آن جماعت را آهیم دانسته با بهادران نصرت شعار بر آن قوم یکبار حمله آورده
 بسیاری از نامداران سپاه خیم را بر خاک هلاک انداخت و همدین افتن مردی بچهل
 از عقب درختان ز قوم بیرون آمد و شیری از روی دستیک بر آن خشمه باران داشت
 اتفاقاً بروی مبارکش آمده مجروح کرد اینده بعد از آنکه دانست که زخم بگزد و ضربه
 نمود و خبر عادل شاه رسانید بجهت شنیدن حکم قبل او نمود و آخر الامر بشما عت ایضاً هم

از خوشی در گذشته دستش قطع کرد با وجود این حال امرای عادل شاه را تاب نیاوردند
 نمانده رد بودادی فساد آوردند و کیفیت حال لعل شاه را رسانیدند عادل شاه
 مغل کشته زیاده بر سابق در جنگ و جدال ساعی گردید و منتهی فقری که در قلعه می ماند
 نگر و آج شده از آنجا که پنهان و تنگینان گاه و بیکاه تیر و تفنگ می اندازند در
 بر آن توپ صاعقه آفتاب نصب کرده آن قصه نهم سازند جنرلیک را چون
 این جنبه رسید گفت توپی را دور برابر و همین توپ عادل شاه می خورده آتش دهند
 پنهان بموجب گفت وی عمل نموده توپ عادل شاه را شکستند القصد مقتضای
 نمایان زده ماه میان سپاه این دو پادشاه هر روز و شب نایب جدال و
 مال متهب بود ملک نامدار و معروفه و دوسه ماه چهل و پنج جنگ با لشکر عادل شاه
 رد و در جمیع آن محاربات بفتح و غلبه اختصاص یافت و جعفر بیگ با حدود
 از آن زده گاه و بیکاه از قلعه بیرون آمده خلقی را محسوس و مقبول گردانیده
 مرجع می نمود و درین بازده ماه جمع کشید از لشکر عادل شاه گفت کرد و در آن
 نصف دهم در لشکر پدید آمد چنان که عادل شاه مکرری منتهی بود که اگر تنگی
 را و این یعنی ملک نامدار را بر طرف نمکند باری امرای و پدر که پیش ازین می توانیم
 و ازین عزم و غصه مراجع آن شاه عالیجاه از جاوده اعتدالی منحرف شده عرض
 معبر و نمود ازین میان بگذشت امر او خافین ملو خان سپهر بزرگ آن مغفور که
 در لشکر حاضر بود با دشاهی برداشته بوساطت علما و ساداته عمار بر این
 بدل ساخته بجناب استیجالی بجا نبیجا پور مستقامت و ملک نامدار را بایت
 رجب مستقر بر مملکت برانته داشت و بها در آن شیر صولت و جعفر بیگ و
 اکیو از آن قلعه کو یکند راه را نوحی نواز منتهی بود که محمود صفار و کبار کشته
 امر او سپاه که از مدتی با آسودگی آشنانده بودند ب تشریفات فاخره پذیرفته

رخصت انصراف بحالات ارزانی فرمود و بخت اینچنینکه صاحب یارنج قطبشاه
 در باب محاربه این دو پادشاه بقید قلم آورده اما محمد خاسم فرشته در بیان
 احوال سمعیل عادل شاه چنان نوشته که چون شاه عدالت پسند و بیوم بر برهان نظام شاه
 فتح یافت جمعی از اکابر ممالک سمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه لوازم صلح میان
 آوردند و این دو پادشاه در سرحد با یکدیگر ملاقات نموده چنان استمرار دادند که شاه
 عدالت با ملک قطبشاه را تصرف شود و برهان نظام شاه ملک را بر سر تصرف خود در
 آورد و باینکه سمعیل عادل شاه در مملکت اربعین و شصت با حصار امارت ملان داده اید
 بر پاره را از خود ساخته با اتفاق او با لشکر جلالت آمین متوجه نجر و ولایت ملک کردید
 و محنت قلعه کو میکند که امرگزوار در میان گرفت فراموش آن را با سلطان قلی قطبشاه
 مراعات حزم کرده بمیدان مغایره و مقاومت شتافت و از او کو میکند که در حکومت
 او بود و حرکت نمود که اکثر لشکر خود را به پیاد بای بسیار بدو امانی قلعه نامزد فرمود
 و میان اسدخان که از امرای عادل شاه بی بود و سپاه تلک چند دفعه شکست
 واقع شده در جمیع معارکه فتح و نصرت لایب اسدخان گردید و بسیاری از ولایت
 تلک بضبط درآمد و رعایا و زمینداران آن ولایت مطیع و منقاد گشته و در قلعه
 کو میکند نیز فخر و باشیوع یافته نزدیک بود که با مان سپین آمده حصار را
 تسلیم نمایند که ناگاه یکم قادیچون ذات خجسته صفات پادشاه حجه از آب
 هوای آن دیار سوی مزاج پیرسانید و مواد فاسد حصن حسین بدن را احاطه نمود
 و اعتدال چارغضر برهم خورد و صاحب تاج و تخت بر بالین ضعف و ناتوانی نهاد
 بر سر تمام اسدخان و امیر برید که بهنب و غارت ممالک تلک قیام
 می نمود و طلبیده شد و آب و هوای این حدود با من موافقت ندارد و میجو هم
 که شما یا زار برای تنخیر قلع و بلاد تلک بکشد آشته خود و تنجه حسن آبا و کلبه که روم

و بعد چند احوال جهت نایم ایشان قبول این معنی نمودند و مقصد رسید که روز دیگر صبح
در یاکلی نشسته و اندک در وفا صبح آن و نیز که چهارشنبه شانزدهم ماه صفر سنه ۸۵۷ هجری و اربعین
و شصت و بود بهار خنده اهل و تب محسنی بکار جهت از وی بویست و اسدخان فوت آن حضرت
مضی و ششصد شش ادا و دیه بارده و مخفی که شش در یاکلی خفا و برقع بر آن انداخت بدین
که یکی از اهل حسرم به بیجاویر و بهنگام شب روانه قصبه کوکی گردانید و در آنجا به بزرگوارش توفیق
ساختند و چون دور و برین گذشت اسدخان امیر برید و سایر مردم مقتدران دولت طایفه
طیبه از آن قصبه که از خبر داد و ازینکه شاهزاده ابراهیم سلطنت برادر بزرگ ملو خان اخی نمود
سیاری از امر انیرغانی با وزیران داشتند اسدخان در مملکت یکانه صلاح دولت در عدم
تعیین پادشاه دیده و نیمه هر یک از ایشان پیام داد که چون جهت جلوس ساعت خوب نیست
بجس آب و کلبه که رفته و از روح مخدوم سید محمد کیو در از مکت خوسته بر تخت مور و ش جلوس و رفع
خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند از یامی قلعه کو میخنده که چیکر ده سپرد و شاهزاده را
به تیر و مکت بجس آب و رسانی و با کلبه پادشاهی شاهزاده ابراهیم را غلبه و مایه بر بود لیکن
چون ملو خان امیر بزرگ و آنچه عدالت پناه بود در شهر حسن آباد آن شاهزاده حسنه و مندر را
بر چار بالش سلطنت ممکن ساخته شاهزاده ابراهیم را در هدم مجبوس گردانید تا اینجا تاریخ
فرشته است و امر اعلام حقیقت حال میان دولت ماسعادت شاهزاده ابراهیم قطبش
صاحب تاریخ قطبشای نوشته که ملک کامکار در ماه شوال سنه ۸۵۷ و ثمانین و شصت و در قلع
سر سلطنت فیه زید بن اقبال متولد شد که ملک مؤید او را تجویز اهل نجوم موسوم به ابراهیم کرد و
چون عظیم ترتیب نموده کا در خلایق و عالمه را یار از خور تب غلبه و الغامات سر منبر از و سرور کنند

ذکر محاربه شهسار با ملک قاسم برید

آورده اند که در ایامیکه شهریار را با عادل شاه نزاع افتاد ملک قاسم برید فرصت غنیمت
بکرات لشکر فرستاده و ایت ویرگنات مملکت تلکانه را قتل و غارت نمود و پیش از در آن

بکام فرست بنیاد یافت و بعد فراغ خاطر از سازعت عادل شاه و امرو سپاه را رحمت
 انصاف بحالات خود از انانی فرستاده چند گاهی در دار السلطنت با معدوی از مقبلان در کاخ جشن
 که را بنده نگاه باراده بازو است بهرات ملک قاسم بریدنه مان قضا توانان با مرو خوانین مشغول
 بر طلب بانگ و استعداد بنزد نوشت بعد اجتماع عساکر رایت نصرت آیت عسکرم رزم و کشور شاهی
 بر افراخته متوجه شهر بید گردید ملک قاسم برید از اجتماع این خبر سپاه تفرق را فرستاد و در
 بیکار از دار السلطنت بید بیرون آمد و با استقبال ملک نامدار شتافت و در ظاهر بلده بیدرتا قیام
 دست او از روز و وقت در زید و شب بخواست بسر بردند روز دیگر بعد توی صفوف از جانبین رود
 بیکدیگر آورده دلاوران هر دو جانب بیکدیگر در پیوستند و درین روز شاهزاده حیدر خان از جانب
 میمنه با فوجی از پنجادان بر لشکر ختم تاخته زمین خان را که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود از پا
 در آورد و بهادران لشکر خیمه وزی جمع کشید از مخالفان را محبوس و مقتول ساختند بعد از آن
 سپاه هر دو لشکر دست از رزم باز داشتند با همکار خویش شتافتند و شب را بجا است بسر بردند
 روز دیگر سپاه هر دو پا و شاهزاده و بیدان بهار ت نهاده داد جنگ و جدال میدادند و از هیچ جا
 آتش و غلبه ظهور نمی رسید درین اثنا خان شجاعت نشان فتحی خان از جانب میره با فوجی از سپاه
 کینه خواهر لشکر مخالف زد و بسیاری از آن بخت برکشیدگان ابر خاک پلاک انداخت و از جانب میمنه
 شاهزاده حیدر خان با بهادران نامدار بر سپاه ختم تاخته از ناره تیغ و سنان آتش در خون
 حیات آن قوم زد و از جانبین همه مای متواتر نموده یکدیگر را بتعب می نشاند آخر الامر
 شاهزاده اینچنان محصل بر دشمنان آورده که آثار خجرو کمک در لشکر ختم ظاهر شد و سپاه
 لشکر ختم را حربه مان و اجب لاذغان یکبار محصل آورده لشکر ختم را متفرق
 و پریشان ساختند ملک قاسم برید بشا پده این حال پشت بهریت داده و بگریختن دادند
 سپاه لشکر نصرت اثر قنایب نموده خلق بسیار را بقتل رسانیدند و بسبب سلطنت
 ملک برید را بدست در آورده از نظر ملک نامدار که بر ایند شهر میرا از ان غنایم کشید

یک صد و پنجاه رنجیک که تعلق بیادشان میدارد گرفته باقی را بر سپاه نصرت پناه تقسیم نمود
 ام قتل و تاراج دیه و پرکشات نمود چون قوت و شوکت ملک نامدار و ضعف و غرک ملک برید
 بر یکنان ظاهر شد چه در میان و مقدمان و لایت کجیل و ایلمور و غیره رجوع بهارگاه
 شهریار آوردند شهریار قول و دلداری داده کما شتکان را اجنبط انظم و اسبق یک ملت و کما

ذکر محاصره قلعه کوهر

چون شهریار ملک بر یغی غلبه یافت تسخیر قلعه کوهر متوجه شد بجای حصه آن پرداخت و در ساکنان
 قلعه کار دشوار ساخت ملک برید از استماع این خبر متروک و متفکر شد و بارکان دولت
 در باب صلح و جنگ با ملک کار مشاوره نمود به بصواب دید عین الملک کفانی باب خسروانه
 کتوده هشت هزار سوار خنجر که از آهین پوش فرمسم آورده با فیضان که پیکر و استعداوتش
 بقصد مخالفت ملک کشور کیه بصوب قلعه کوهر شتافت و از اینجا ب ملک نامدار نصفی از سپاه
 مداجمت محاصره کند هشته و نصف دیگر را همراه رکاب گرفته با تصواب ملک برید متوجه
 بعد ملاقی عسکرین بحداران طغین بر یکدیگر حمله آورد و بجنگ در پیوسته بیت چنین بود
 احوال شان ناسه ماه و بجنگ و جمل مشعل هر دو شاه چون ایام جدال و قتال فمد شد و آثار
 ضعف در لشکر ملک برید ظاهر گشت ملک برید ملازمان و معتبان شهریار را بر و سیم
 فراوان ستال کرد و امید تا بمکان همدستان شده بعرض رسانیدند که مدت محاربه و محاصره
 بطول انجامید و مردم شکست و محنت بسیار کشیده اند و موسم برشکال که نزول و ارتحال
 دران دشواری می شود و نزدیک رسید ملک برید تعویض پرکشات و محال قلعه کوهر را ضعیف شده
 عذرخواه غوغا می نماید است صلاح وقت در آنست که بالفعل ترک محاربه نموده ازین حال
 مساعدت فسر نمایند و بعد انعضای ایام برشکال و آسودگی لشکر عطف غنائ غریبت
 بتسخیر ممالک او نمایند شهریار سخن صلاح اندیشان به پسندید و امر ازین بشارت بر ملک
 را احکام کرد و این به پیغام دادند که بالفعل باطایف ایل رضی شهریار را مراجعت آورده ایم

اولی و انب آنکه پیشتر علم مراجعت بر فرزند آن تهمینار نیز به دار السلطنت معاودت
فرمایند برید ما که ازین جنبه سر و کشته کلیه قلع گو میر استلیم کما شنگان ملک
کشور کیسه نموده بجانب بیدر مراجعت نموده نگاه تهمینار علم معاودت بجانب
مقتدر سلطنت بر نهشت و امراد بهادران را به تشریفات مرفه از خانه
رضخت انصاف بحالات ازانی داشت و نمود در دار السلطنت و در مسعود نمود

در تخریر قلع ملکده بطرز غریب

آورد و اندک ملک کما بعد معاودت بمقتدر سلطنت چندین بعیش و کامرانی
بهره و بمنم چاد کفار با حصار سپاه دشمنان و از بعد اجتماع لشکر قلع را نیز برانی
راجه بری پسند و الی قلع نموده که در هنگام منازعت تهمینار با احمیل عادل شاه
چنگامه آراشته خرابی بسیار بملک محصور رسانیده بود و روی قلع آرد و چون بجالی
نمکده رسید کس پیش آن کافیه ثقات شعار فرستاده و اورا تخلیف و تحذیر نموده
آن شمی بسیار و بار که پیرامون حاش بود آماده پیکار گشت ملک نامدار اطراف
برج و باره آن حصار بر امر اقسیم نمود و ایشان الیک و شبیه پیش بردند و روز دوم مقدم
حصار با سوار و پیاده بسیار از قلعه بیرون آمده بجنگ بهادران در پیوست و محارب عظیم
صورت و قوی یافت ملک اندر تهمینار و از نیام اتمام کشیده بجد صف شکاف و فوج لشکر
کفار استقامت نهایت جلاوت و دلاوری بظهور رسانیده و مجاهدان بمشاهده این حال
یکبار بر آن مدبران تاجه بضرر بستن و مار از رور کارشان بر آوردند و برادر را به هر بخند
گفتار که دید و پیاده بسیار از جانب کفار کشته شدند آخر الامر راجه نکر
رخت نهرایت بر بالای قلع کشیده و محصن گشت و آن قلعه چون بر که بلبند از
بک پار و سنگ بود و هر طرف که سود از آن منظور می شد کج و سنگ استوار ساخته یک طرف
بار کشیده و وازه نصب نموده بودند کفار نظیر استقامت آن حصار آماده رزم و پیکار

گشته و پس از آن اسلام از جوانب سبها پیش برده اسباب قلعه کشائی از توب متخسین و غیر
 هیا ساخت بجز از شغل که دیدند و راجه هر چه هر روز از قلعه بیرون می افتد جمعی را
 بکشتن داده باز می گشت و غازیان هم روز بای قلعه شتافته کوششهای مردانه می نمودند
 جمعی از جانبین بهشت و دوزخ می شتافتند چون تسخیر آن حصار بنا بر استحکام در حصار خا خا
 و محاصره بطول انجامید و هر روز چشم زخم غازیان بر رسید رای عقد کشائی ملکند از
 انوی کسری سخن از آن و کفار فرستاده مضمون الحرب نفع عهه عمل ناید لهذا پیغام داد که چون
 سابق برین از شما همواره تقصیرات بطور پیوسته و غریبهها بجا که محروسه رسیده بنا برین بر
 دست همت واجب ساخته ایم که بدون تسخیر حصار دست از محاصره و محاربه باز نداشت
 آتش تاراج و غارت در حوالی و حوالش زده نگذاریم که غده و ذخیره و سایر بکشت
 بشمارسد و انشاء الله تعالی بعد فتح صغیر و کبیر را قبل در آورده آتش در منازل خود انجم
 اگر مقدم شما از کنایان سابق پشیمان گشته نترسد و عهد ناید که من بعد بقرض بجا که
 محروسه نرساند و هر سال مبلغی برسم باج که از این بجهت عامه برساند سپاه نصر
 پناه را از مجادله و محاصره باز داشته روانه مقر سرسلطنت می شویم کف انظر اینک
 آذوقه و دار و سایر با احتیاج قلعه داری رد کمی نخواست و بود طوعاً و رغبتاً قبول نمود
 چون فرستادگان تحف و هدایا که از این بجهت با طوبی مشرف شدند تحفه به
 آنها را به تشریفات شایسته از سر منته از ساخته اظهار بشناخت و اقبال فرمود و در
 راجه هر چه چند تشریفات فاخره فرستاده شد مافی بدین مضمون نوشت که چون باب
 نزاع و جدال مدو گشته است و در صلاح و صلح مفتوح گردیده اگر شما اظهار
 یکانگی و موافقت می نمائید و در مقام اطاعت هستید اراده ما آنست که با یکد
 نفر بالای قلعه که بکمال مستانت و استحکام از سایر قلل استیلا ز دار آورده نظر
 صنع کرد کار نمائیم و چون نفیض همایون بجای قلعه بر آیم لشکر منصور از ما بایضا

و تحت قلع و انچه هست گذشته بجانب دار السلطنت مراجعت نماید فرستادگان چون
 این بنیام بخشیدار بگزار رسانیدند راجه پری چند اراده فاسد نمود و جمیع دلاوران کفار
 را مسلح و مکمل ساخته بآن کمر امان فرستاد و ادکه هر که هتخمس بار با یک دو خواص
 بدرون قلعه در آید از اطراف و جوانب پیش رفته اخبار بآید چون بان حضرت نزدیک
 رسند دست تیغ و خنجر برده کار آن بخشیدار بسیارند پس کس بخدمت ملک کامکار
 فرستاده عرضه داشت نمود که چون بندگان شمول عواطف هتخمس باریم و بدل و جان مطیع
 فرمان بردار گردید و در قفسه جهت تماشای قلعه کشته یف ارزانی فرماید از اینجانب هیچ
 مانعی نیست بل باعث سرسره از وی موجب اطمینان خاطر است هتخمس بار از استماع این شایسته
 بغایت خوشنود گشته مجاهدان اطلبیدد بایشان معتد رفرومود که چون بنفس نفیس بدرواز
 قلعه میرسم تیغ آتشش را بریزوی حیدر که از بنیام انتقام بر آورده باشد چپا ربهادر غازی
 که همراه خواهن بود و آتش حرب و قتال مشتعل ساخته تا رسیدن سپاه دروازه قلعه را
 نگاه خواهیم داشت باید که شما بلا خطر فلان علامت جلوی زور خود را برسانید شاید که نقدیر
 موافق تبریر افتد و صفت مردی و قهرور تار و قیام بر صغیر و زکار باقی ماند انگاه ملک
 موید از سپاه درزم جو چهار جوان بهمد در صغیر برگزیده ایشان ابر و دشش محل داران مسلح
 و مکمل ساخته با خود همراه گرفت و چون در آن تکشای جای سوار نمود دست از اسب باز
 داشته بآن بهمد دران قدم دروازه قلعه گذشته پای مردی افشاده با همراهیان
 چون شیرخان و بهردمان در میان بران افتاده تا از خود جنبه دار شود جمعی از نجیبان
 دروازه را در خاک و خون غلط اند و کفار نظر بر اینکه با ملک موید پیش از چهار نفر میزند
 بیکبار حمله آورد و چون تک یک مرتبه قریب دود هتخمس بار بر دقتک و سنگ بجانب
 حضرت روانه می شد و حقه پای آتشباری حواله میکشست ملک موید بآن چهار جوان
 سرافا در آمده جمیع آنها را از خویش دفع میفرمود و الحاصل در آن روز ملک موید
 باره کرد

نفس نفیس کشتی بنزد که جلا و چسب بی محمد را بخت نیک و قجب در دندان ماند و حسب
سرگردان ابایی حیرت بکل فرود رفت و قریب به دوسه ساعت نجومی بافتن قیام در آن
همراهی با ده هزار کافر و خوشنوا کارزار نمود و داد مردانگی میداد اما در اثنای مجاری
علامت مفسر ری ظاهرا ساخت عسا که بر دیت آن علامت فوج فوج و جوق جوق متعاقب
هم بمد و مخبر بار رسیده بضرر شمشیر آبدار کفار را از پیش در دازه میان حصار برده
بحرب و قتل پرداختند تا اینکه فرهاد الامان از حصار کافران برخاست ملک موکد
راج بهی حید را در نفس آهین محوس ساخته بقتل عام اشاره نمود و غازیان شروع
قتل نموده احدى از صفیر و کینه نگذاشتند که جان سلامت برد و غنائیم موفور بقصر
اولیای دولت درآمد و چون نوای مسیح افزای و نصیرک الله نصره عزرا
بکوشن نمایون رسید علم مرگت بجانب دار السلطنت برافراشتند و این فتح و بیطینت
در کجای و کفار و ولایت کوته و تسخیر اقصا

بعد خدی که لشکر ظفر از ازمشت سفر آسودگی یافت عزم جهاد کفار و ولایت کوته
و تسخیر آن حصار مصمم نموده با حصار عسا که نصرت ماثر فرمان داد و چون سپاه و سران سپاه
بدرگاه حاضر شدند پیشانی بیرون زد و بکوی متواتر حوالی قلعه گونده سیر را مرکز اعلام نصرت
ذجام گردانید غازیان حب الامرا و انصار را با له کردار در میان گرفتند و آتش جنگ
برافروختند و بعضی از امرایه نهب و غارت قصبه سه حدیجا بکفرنا مزد شدند و غنیم
بسیار بدست آورده مراجعت بخضر نمودند و چون ایام محاصره امتداد یافت و ضعف
بر کفار مستولی گشت و الی قلعه بجنیه چند کس نزد معتز بان درگاه فرستاده بزر و جوار
تطیع نمود و پیغام داد که بجهت تدبیر و حیل که دانند خرد و نامدار را از تسخیر قلعه باز دارند
اکثر امارکان در دولت همدستان شده بعبه ضرر رسانیدند که تمام محلات و
پرکات مملکت کفار ناراج گشته و الی قلعه نادم شده متقبل باج و حراج میگرد

اگر قلم عفو بر جرایم آن محبوسان کشیده شود از مراجم خسروانه بعید نخواهد بود و تحسین یا
 بشا بدو اتفاق امر در باب شفاعت از باب خذلان زحمه خذ نموده کلمات غضب
 سلطان فی در حق آن خذولان بر زبان آورد و خسرو و تا توپیان توپچا را در برابر
 حصار مضروب ساخته لعذب آن توپچا در اساس قلعه خسته انداختند و تحسین یا
 سوار شدن بهادران خسرو و تا حبه آدومه قلعه را مفتوح سازند و پس از آن از هر سو
 و عقبه آورده و بر بالای کشکان باخده خود را بدروازه و برج و باره حصار
 رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند و بهو اطف شاهمی امان یافتند
 و بعد تحسین در محلی مرتفع برجی رفیع برسم یاد کار بحکم تحسین باز تعمیر یافت و آن حصار
 یکی از معدن مغوض گشت و ملک کامکار چو حسینیان آن ولایت را قول داده
 استمالت نموده بدار السلطنت مراجعت فرمود ذکر توجه ملک کشورگیر
 بغرم تخیر ائیکیر و قدم شاه طاهر علی رحمه الله بر این مقام
 با مضایح قلعه مدک و روانگی لشکر طغرا اثر جنت امداد
 بر تان نظام شاه

چون ابراهیم عادل شاه بعد از آنکه در چشم برادر بزرگ خود میل کشیده و بسی اسد خان بر سر سلطنت
 شکن گشت هنگام استتعال ملک بودید بجای صره و تخیر قلعه کونیدیر فرصت شنید
 دانسته با اتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد ملک محروسه را تاخت و تاراج
 نموده بود و تدارک در آن وقت مناسب نبود و لهذا تحسین یا بعد حصول فراغت
 از عقب سمنه و جهات دیگر جهت مکافات رایت غریمت بصوب ایتیمیه که
 در تصرف کاشمشکان عادل شاه بود برافراشت و چون بحالی آن دیار رسید
 سپاه منصور بر سر ولایت شکاک و پیرکنه مادی و کورو لی که سابقا متعلق
 بان خسرو کامکار داشت و در سهنگام محاربه شهر یار بار امجد روستا تاجان اسمعیل عادل شاه طلب

متصرف گشته بود نامزد نموده و بعد امتناع آن اماکن از دست تصرف ابراهیم و شاه
 قلعه انکیه را محاصره نموده و در ایام محاصره رسولی پیش برید ممالک فرستاده پیغام داد
 که افتاد الله تعالی بعد تسخیر قلعه انکیه بر ذول اجلال در مملکت سید خواهد شد اما چون جنگ
 و جدال باشند و الاقلعه میدک و کولاس را بر اولیای دولت ماباز گذارند ملک قاسم
 از راه خود میسر و دانی رسولان با تحف و هدایا بخدمت برهان نظام شاه فرستاده
 التماس نمود که بجهت تدبیر که مناسب دانند ملک مؤدرا از زمین زراعت باز آزند و چون در آن
 میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه جهت قلعه سولاپور منازعت بود و نظام شاه
 میخواست که ملک مؤدرا با خود متفق سازد لهذا شاه طاهر علیبه الرحمدار وانه کرد تا اول
 بر بدر رفته خاطر نشین برید ممالک نماید که احتیاط قلعه میدک ملک مؤدست حیدر که در وسط
 مملکت مؤد واقع است و در زمان سلطان محمود دهمی تعلق بان ملک داشت باید که آن قلعه
 مع مضافات بکاششکان ملک مؤد تسلیم باید کرد تا که ورت بصفا تبدیل کرد و بعد از آن
 نزد ملک مؤد رفته اساس اتحاد و وادار استلیم ساخته ملک مؤد را بر سر امداد و
 آورد شاه طاهر علیبه الرحمدی چون کرد یعنی نخست برید آمده ملک قاسم بر بدر از رضی
 به تسلیم متلع مذکور مع مضافات نموده کلیه قلعه مذکور را با تحف و هدایا و نامه اتحاد
 مشتمل معاذر گرفته انگاه جانب دار سلطنت کوکند و روان شد چون در آن وقت
 ملک مؤد مشغول محاصره انکیه بود و کاششکان بنحدر یار شاه طاهر را در منزل
 لایق فرستاده آورده خدمات پسندیده بتقدیم رسانیدند و حقیقت حال خدمت
 شاه معروض داشتند بنحدر یار بنا بر صلاح وقت رسیدن هنگام بر شکست
 ترک محاصره انکیه نموده مراجعت به دار السلطنت نمود شاه طاهر بلا زمت معرشته
 و تجسیم و تکویم و الطاف شاه اختصاص یافته تحف و هدایای قاسم برید را مع
 اتحاد نامه و کلیه قلعه میدک بنظر انور گذرانیده پیغام برهان نظام شاه بعرض رسانید

غیر بعضی سرداران با دارای پنج هزار سوار مسلح و مکل جهت امداد و اعانت همراه شاه
 نمود و مسکنم رخصت شاه طاهر را مبلغ پنج هزارهون نقد با تحایف و یکم کمرت نموده
 رخصت انصاف ارزانی داشت محمد قاسم فرشته در احوال سلطان قلی قطبشاه چنان فرشته
 که او در ایام پادشاهی خود با سلطانین دکن سلوک برادرانه می نمود و در آن ایام که سلطان بهادر
 کجراتی حبس الانامس عدا الملک براری داخل مملکت دکن شد و حسد ابی بسیار بولایت
 نظام شاه رسانید خلاف مروت کرده ایچی نزد او فرستاد و اظهار یکجستی کرده میخواست که
 که با او دم از اتحاد و دیندین بران چون معامله سلطان بهادر منع و غنیمت سمیل عادل شاه به تجویز
 برهان نظام شاه و عید نمود که برخی از محاکم او را مغر سازد و قطبشاه هر چند سعی نمود که با
 برهان نظام شاه ساخته آتش آن فتنه را بآب تدبیر نسوزاند و نشاند نمودند تا آنکه سمیل عادل شاه
 در سنه ۹۰۰ اربعین دستمعه بر قلعه کلبان که در سرحد واقع است لشکر برده محاصره کرد و
 قطبشاه چون طاقت مقاومت او نداشت از مرکز خود حرکت ننموده برخی از سوار و پیاده
 بدان حد و فرستاد که که بیکه بر دم اردوی عادل شاه فرساخت رسانیده ایشان را
 بمک آذرنه قضا دران ایام سمیل عادل شاه با خستام رسید و از در بر طال بر حمت
 و دلجبال پیوست و قطب شاه بی میا بجی عس و زید از ان غرضه خلاص شده جمعی از
 اعیان درگاه را نزد نظام شاه فرستاد و بسای جمیده شاه طاهر میان آن دو پادشاهیم
 نه یکدورت بصفا مبدل گشته لوازم اتحاد و دوا و مسلک گردید و ذکر واقعتهای
 ان ششمار و بیان سنین عمر شریف و مدت سلطنت
 و عد و اولاد او آن شاه غنم ان پناه با تفق مورخان با اشاره پیرزک او
 همیشه قطب الملک ثواب اندوز درجه شهادت شد و بیان این اقد بوجوب نوشته صاحب
 تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه با جمل طبعی از دار و نیاز و و تر بجوار رحمت حق
 نمی شتافت پیرزک او همیشه که در از روی پادشاهی ریش سفید کرده بود بمک آمده یکی از

از غلامان که را بوعده بسیار فریفته از خود ساخته اشاره نمود که همین صفت را اقبال آورد
و قضا را سلطان قلی قطبش روزی از روزهای نوروز ۹۶۵ خورشیدی و شصت و سه سالگی در کنار آب نشسته بود
جواهر از صند و چهار آورد و تقصیر می نمود که ناگاه آن غلام ترک گفت و همسایه بلای ناگهان از
عقب درآمد و ضرب خنجر آن پادشاه را شهید ساخت و از بیم جان خویش نزد جمشید که آنجا
مجلس بود که محبت جمشید از آنکه سرافشان کرد و قاتل را فرصت حریف زد و او را قتل رسانید
و صاحب تاریخ قطبشایی کیفیت این واقعه بدین آئین ترسیم نموده که در روز پنجشنبه و آخر جمادی اول
۹۶۵ خورشیدی و شصت و سه سالگی مسجد جامع محمدنکه که بنا کرده آن تخته یار بود رفت و بجای
مبارکش حضور کرد که یک طاق مسجد را متبک نموده دروازه آنرا از بیرون مسجد بسته بودند
از آن مسجد درآمد و بادای من ز قیام می نموده باشد و این را در بهجت حفظ نفس و رعایت
حرم دور بینی بود چه از بسیاری از سلاطین را در حین ادای نماز شهید و زخمی زده اند و نیز
بوسطنه زخمی که بروی مبارک رسیده بود و نمی خواست که بیکانه را نظر بر آن افتد بنا بر آن
نهیار نامدار در آن روز در مسجد نشسته معماران اطلبیده امر نمود که پنج خوب ترتیب دهند
و آن جماعت در ساعت اسباب و اذوات عمارت مسجد در آورند و در آن حین آن حضرت
باراده اینکه از مسجد بیرون آید بر خاست اتفاقاً و مالی که سکه موشی با سامی حضرات
اشنی عشر در آن بود و همواره تبه کا با خود می داشت بی سببی از دست مبارک آن تخته یار
بر زمین افتاد این معنی اتفاقاً نشیکوند است معماران از آن شهید بودند که آن روز دست بکار کردند
چند روز و حین تاخیر گذارند و خاطر مبارک آن ملک نامدار از در گذشتن از مسجد بیرون آمد و
نوعی کلفت ناک بود که اشرار و متهمان که همراه بودند بر آشتی خاطر مبارک که اطلاع
یافتند و در جمعه خود به مسجد تشریف نیاورد و جمشید خان که محبوس بود با شانه زو
قطب الدین بنیابت خود به مسجد فرستاد تا آنکه در روز دوشنبه دوم جمادی الثانی ۹۶۵
خورشیدی شصت و سه سالگی و محض صان در منزل خود بودند و آن

حضرت مشغول نماز بود و هیچیک از خدمتکاران حاضر نبود و میر محمود همدانی
 که سفاک بلی که بود و تپانه داری کلک شده و نیابت در زمان غیبت از جانب ملک مؤید
 تعلق با و داشت باغواهی حبشید خان از خداوند خود منحرف گشته و حقوق ملکوار را
 بر طاق سببان گذشته بیت و سه زخم بر تن ششمه یار زده بدرجه شهادت رسانید و
 فی الفور بخدمت شاهزاده حبشید قطب الملک که در قلعه حکم ملک مغفور مجوس بود شافقه بداد
 پای آن شاهزاده بر داشته با اتفاق جمعی از اهل فتنه بنزل ملک زاده قطب الدین که با هم
 ولی عهدی موسوم بود رفته بمیل در چشم آن شاهزاده مظلوم کشید و ملک مغفور را علما و
 و سادات و شیخ و دیگر فیض اثر که از جمله محدثات آن ششمه یار بود مدفون ساخته سنین عمر
 شیر نفش قریب بر نود رسیده بود و ایام حکمرانی شصت سال مضبله آن شاهزاده مال به
 نیابت سلطان محمود شاه بهمنی علم جاه و جلال برافراشت و بعد از وفات سلطان مذکور
 چهل و چهار سال بداری و منه مان فرمائی بلا تکلیف اشتغال داشت و در اواخر ایام
 سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته و بساط معدلت گسترده بر توالتفات بر تعمیلات
 روح افزا و طرح باغات و لکنت و آبادانی ولایات و اسمالت رعیت و سیاه گنده
 و اکثر اوقات می فرمود الحمد لله که عمر عزیز و مرغزای کفار و دفع اشرار مصر و گشت
 اکنون مرکوز نصیر آنست که بقیه عمر در طاعت و عبادت بسر شود و در انجام کار
 بدرجه شهادت فایز گردیم و آن ششمه یار را بقول صاحب تاریخ قطبشاهی شش پیر
 چهار خسته بود اول از اولاد ناکو رحیدرخان است که در زمان حیات آن پادشاه
 عالم فانی را و داع نموده براسی جا و دانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین
 که منظور نظر اطراف آن خسرو نامدار بود و چنانچه رقم ولی عهدی بر او کشیده و منخواست
 که سر خلافت را بوجو و باجو و دشمن زینت داده و کافه رعیت و سیاه را محکوم حکم داد
 کرد و آتی چون فوت سلطنت بحبشید قطب الملک رسید هر دو چشم آن شاهزاده را میل کشید

بعد از چند روز با جل طبعی درگذشت سوم یار قلی جمشید خان که بغایت قهار و سفاک و دیندار
 بود و چهارم عبد الکرم که در زمان حیات آن شهباز کریم پیش مسند رفیع رفته فساد بسیار میکرد
 تا آنکه کشته شد پنجم دولت خان که معروف بدیوانه ملک زاده بود و در زمان دولت حضرت
 ابراهیم قطبشاه با جل طبعی درگذشت ششم شاهرزاده عالمیان ابراهیم قطبشاه نام دارد
 بر مانده و چون جمشید خان توجه شهباز را نسبت بملک قطب الدین بیشتر از خود بلکه از سایر اولاد
 اجدادش می دید از راه حیدر و عذر در صد و استیصال آن بحال سلطنت شد شهباز بر
 این معنی آگهی یافته از جمشید خان آزرده گشته بنا بر حزم و احتیاط بند برپای او نهاده و قلعه
 کوکینده محبوس ساخت ازین برکنار عداوت مخبیه بان شد که رتقم پذیر خائیان کردید
باب دوم در احوال شاه جمشید قطبشاه و شاهرزاده سبجان
 مثل فصل اول در جلوس آن شاه جمشید بر سر سلطنت و
 ذکر وقایع که در عهد سلطنت آن فرمانروا مابعد عرض ظهور رسید
 چون آن شاه جمشید اکسب الودک غفران پناه بود بعد رحلت آن شهباز کار کار بر سر شهباز
 نشست امر او را خوانین طاعا و کارها مطیع و فرمان بردار شدند و سلاطین دکن نامها مشغله
 تهتیت و تعزیت بخدمت او فرستادند آن پادشاه در مقام برورش و استالاست بسیار
 در آمد و بکنان اطمین خاطر که و اسید و در ترویج مذہب انشی عشری باقصی الغایت کوشید
 و صاحب تاریخ فرشته می نویسد که بر مان نظام شاه جهت غزای سی و تهتیت جلوس شهباز
 علیه الرحمه را فرستاد و چون بنشینا زده که و هی در دار سلطنت کوکینده و رو و شاه ظاهر
 دست داد شاه جمشید بفرمانهای استقبال شتافته و با عازو اگر ام تمام
 ملاقات نموده در سکا سن خاصه سوار ساخت با حاتم تمام شهباز در آور و شاه ظاهر
 بعد از تعزیت تمام رسم رسمی و ادای رسوم عرفی کلماتیکه بکار اهل دنیا آید میان آورده
 از شاه جمشید در باب موافقت و یکجہتی بر مان نظام شاه عهد و سوگند گرفته حضرت انصاف

حاصل کرده با جمعه کمر اجابت نمود و ذکر رفتن شاهنشاه و ابوالمظفر ابراهیم
 قطبشاه بجانب بیدر و توجه ملک بر یعیسنه من تحفه قعه محمد نکر
 چون شاه حجه از قبه دفع ملک زاده قطب الدین فارغ البال گردید دفع بر او کشته
 ابوالمظفر ابراهیم قطبشاه مطمح نظر حق را ترخو ساخت و من این مضمون طلب مصوب
 رسولان نزد آن شاهنشاه که در قلعه دیورکند بود فرستاد شاهنشاه او را بعد
 رسیدن رسولان با جمعی از مخلصان دولخواه طریق مشاوره سلوک داشته
 بصوابد حمید خان و سید جی دلاور خان با معبودی از خدنگران مستدیی
 از قلعه دیورکند به بیرون آمد بجانب بیدر توجه فرمود و بعد نزول اجلال در خوا
 بیدر برید ملک من زندان و امر را با استقبال فرستاده لشکر در آورد و منزل
 لایق جهت نزول تعیین فرمود و ملک برید بعد چندی از ورود مسعود شاهنشاه اراد
 تغییر ملک ننگان نمود و متوجه دار السلطنت محمد نکر گردید و شاه حجه بنا بر مقارقت
 اکثر امار و سپاه ملک غفنه ان پناه بعلت درشت گویی و تند خوئی در قلعه کوکند
 محصور شد و سپاه ملک برید مرکز و آران حصار را در میان گرفته نائز به جدال و
 قتال مشغول ساخت و هر روز از جانبین کشتن قتال طلب می شد چون این خطا بیشتر
 گشت شاه طاهر علیه الرحمه بعرض بر پان نظام شاه رسانید که برید ملک در پر
 داعیه سلطنت مملکت و کن با فساد و در نینو لایبها اعدا شده ابراهیم
 قطبشاه بهیمنه که کوکند و پرداخته است و اراده آن دارد که بعد از تسخیر مملکت
 ننگان بدفع دیگران پردازد و اگر در دفع او مسامحه رود لا محال شوکت و اقتدارش
 مضاعف گشته قدم در عرصه عسناد و فساد خواهد نهاد و مصروع علاج و قهر
 پیش از وقوع باید کرد بر پان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندیده بعد از جمع
 عساکر بقصد امداد و اعانت شاه حجه متوجه دار السلطنت کوکند گشت و چون

در حوالی قلعه که به نزول اجلال فرمود و تخییر آن قلعہ پیش نهاد همت عالی خود کرد و سید
 مفتوح ساخت از استماع این خبر برید مملکت و برادرش خان جهان فی الفور ترک مجاورت
 نمود و بجانب بیجا پور گریختند و در آنجا ایام قصه شاهزاده و طمع در اسب و
 فیل که همراه شاهزاده بودند شاهزاده چون برین حال آگاهی یافت با جمعی از خدمتکاران
 قدیم منوچ بیجا نکر که در آن ایام در قضاة تصرف رام راج بود گشت و سید جی سید ار که در پیشرو
 شجاعت نظیری نداشت در بیجان حمید خان حبشی و کانا جی پهن و چن اشخاص دیگر
 از خواص همراه رکاب شدند و چون از رودیکه میان بلاد اسلام و کفر فاصل بود
 عبور نمودند باین ماکه سرگرد و همه از روان بود با جمعی از سو
 و پیاده را بر آن شاهزاده گرفتار منع رفتن شد و در ساعت
 کس خدمت شاه حجاز فرستاده از کیفیت حال آگاهی داد و شاه حجاز بهایت خلی
 شده فی الفور دو اسب نامی و یک سلسله فیل متباین پنج هزارهون و تشریفات فاخره
 مصحوب بعضی از عیان دولت زندانین با فرستاده او را بوعده و وعید تحویل و تحلیف
 نمود سید جی و حمید خان از استماع این خبر و خشت از متر و گشته دست بدامن برنیزده
 س پیش رام راج فرستاده اعلام احوال نمودند رام راج بحجه دریافت کیفیت حال
 فرمانی بنام نمانین ماما نوشت که اگر شاهزاده را روانه این جانب نمودی فبها و الا سزا
 از تن جدا خواهم کرد و آمدن لشکر را آماده باش چون نمانین ماما تاب مقاومت بازاجه بیجا نکر
 نداشت فی الحال شاهزاده را مع متبایان رخصت نموده بطرف بیجا نکر روان گشت
 بعد نزول اجلال شاهزاده در حوالی بیجا نکر رام راج که در زمان سابق منسلک در ملک
 ملازمان شاه غنمندان و مرهون احسان او بود از مقدم شریف شاهزاده خبر یافتند
 اکابر و معتمدان و خویشان و فرزندان خود را باستقبال فرستاد و تا اینکه شاهزاده
 را تعظیم تمام شجره در آورند بعد ملاقات شاهزاده را با خود بر تخت نشاندند و بای

صاحبزادگی بواجبی نمود آورده اند که شاه غفنه ان پناه در عهد سلطنت خود در امیر
 که از راجه زاد با مختصم بیجا نکرد و مرد دلادرسهول عواطف خسران کرد و این میث ستی
 را با و تفویض نموده تا آنکه بعد از سه سال سپاهی از عادل شاه بعزم دست برد بان فوج
 درآمدند رام راج بعزت قمت سپاه و کثرت لشکر عادل شاه تاب مقاومت نیاورد
 میث را که نهشته و بخدمت شاه غفنه ان پناه شتافته کیفیت حال عرض نمود شاه غفنه پناه
 فراسی اختیار او را حمل بر چنین نموده حکم به حصر او فرمود و امیر متوجه بیجا نگشته
 بخدمت کشن ای پوشت رای مذکور چون می دانست که او از خاندان صیقل است آتای
 رشد و قابلیت آرسیمای او ظاهر در مقام تربیتش در آمده و خست خود با و منسوب کرد
 بعد مدتی که کشن رای رخت حیات ازین جهان بر بست و بجز یک پسر کوچک او را از اولاد
 ذکر کسی دیگر نبود بنابرین رام راج امور سلطنت را از پیش خود و شتیت نمود و جمیع مردان
 و سپاه را ببدل در هم و دینار مسرور کرد و اندیشه مطیع و فرمان دار خود ساخت
 و بعد چندی آن پسر را نیز از میان برداشته اسم و رسم سلطنت بر خود نهاده و روز
 بروز علم اقباشن ارتفع یافت تا اینکه جمیع کرد و کنگران حلقه اطاعت در کوشش
 جان کشیده با و رجوع نمودند و ذکر واقعه غریب که در بلده بیجا نکرد شاهزاده
 ابراهیم را دست داد آورده اند که عین الملک کنعانی که از امرای عاظم عادل شاه می
 بود و بسبی از اسباب ازان دو لقا نه رو کرد و ان شده با چهار هزار سوار و سایر
 اسباب شوکت و حشمت نزد رای بیجا نکرد آمد رای مذکور نظر بر شجاعت و حشمت او
 تعظیمش بنایت مرعی داشت و او را برادر میخواند و روزی بحسب اتفاق عین الملک
 از مجلس اجبر خواسته بان شوکت و حشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده
 با سید جی و حمید خان و دوسه از خدمتکاران سواره از مقابل می آمد چون را
 تنگ بوزند اهل دکن برگشتن و رو کرد و اسیدن نهایت عیب و عارست لهذا

شاهزاده بادوسه و لاهورهای خود را دستبر فوج عین الملک نزد و همجو برقی صفت را
 شکار فقه بیرون رفت و خود را پیشین ام راج رسانید عین الملک بشناخته این حال را
 آشفته گشته بعد تمام در همان مقام با ستاد که چون شاهزاده از پیشین راجه برگردد و اقامت
 حرب قال استقبال نماید و در ملاکی گوشت مہنسان این خبہ بیع راجه را مراجع رسانیدند
 راجه بر شجاعت و غیرت آن شہر یار قہرین گفته کسی ندین الملک فرستاده پیغام داد
 که بقصدنای آدمیت لازم چنان بود که غرت و حستہ ام شاهزاده مرعی ہستہ راہ ہستہ
 شد آنچه شد اکنون مناسب چنین است کہ دست از معارضہ باز و ہستہ بنزل خود مراجعت نمایند
 عین الملک سخن ام راج را بیع قبول نشنیده ہما بخاہستہ او انتظار مراجعت شاهزادہ
 می کشید درین اثنا سید جی این محسنی را بخدمت شاهزادہ ہستہ وض داشت از ہستم
 آن شہلہ غضب شاہزادہ افروختہ شد و بغرم دفع عین الملک اہمبل برخواست
 دلی توقف بجانب اوردان کرد و دید را مراجع و عیان دولت بشناختہ این حال
 از غایت ہنور در بدلی شاهزادہ استعجاب نمودند و بلاایت و احساح تمام شاهزادہ
 از رفتن مانع آمدند لکن راجہ یکی از معتمدان خود را پیش عین الملک فرستاد و پیغام
 داد کہ ترا چہ بخاطر رسیدہ ہست این شاهزادہ ولی نعمت زادہ من است و من بہ
 بخت مکاری والد ماجدش قیام نمودہ ام کاری کن کہ دریای غضب من بطلانم آید
 و بغیرایم تا اہل بازار بر ضرب و سنگ ترا از شہر بردن کنند چون این پیغام
 عناب آہستہ بعین الملک رسید از قصد فاسد خود بآرامیہ بنزل خود باز گشت ذکر واقعہ
 دیگر صاحب تاریخ فرستہ آورده کہ چون آن شاهزادہ از ترس سیاست برادر بہ بیجا نگر
 رفت را مراجع در تعظیم او کوشیدہ اقطاع یکی از امرای حبشی را کہ عنبر خان نام داشت
 اتزعاج نمودہ بوی داد و چپ نگہ رسم دکن است کہ بر سر چنین مقدمات نزاع می شود و ہستہ
 عنبر خان متحد جنگ شدہ روزی کہ ابراہیم قہرمان بدلو انخانہ را مراجع میرفت سر راہ

گرفت و گفت باد جنگ میکنم هر که غالب آید جایگزین او باشد ابراهیم قطبشا و گفت پادشاه
 اختیار ملک خود دارند از هر که می خواهند می ستانند و هر که می خواهند می دهند بر سر آن
 نزاع چنین معنی ندارد و عسبرخان که معقول فهم نبود کوشش بآن نکرده و خان رکبیک بزرگان
 را ندیده کسی که ابراهیم قطبشا و از اسب فرود آمده بود عکیده شایع در دکن است بکنی نمود
 شمشیری بر شکم عسبرخان زده و او را بقتل رسانید و عسبرخان جهت انتقام برادر خواست
 که باز قطب شاهی بکشی نماید یکی از غریبان کرد که ملازم قدیم قطبشا بود و در فن
 شمشیر بازی و توفی تمام داشت مقابلت مبارک و او نیز غالب آمد و آن حبشی را
 کشت قطبشا و برین عسبرخان که با مصلوح دکن نشان میگوید که بود و زنگ بود و مضر
 نده بنزل خود شتافت و آن شاهزاده مدت هفت سال در آن غمده بسر برد
ذکر ملاقات شاه و جمجاه بابرمان نظام شاه

چون شاه جمجاه بعد توجه ملک برید به بیجا پور و شاهزاده ابراهیم قطب شاه به بیجا نگر
 از کجای محاصره برآمد بر سبیل استقبال اتحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان
 روانه برهان نظام شاه از استماع این خبر جمیع شاهزادگان و امر و خوایین را با استقبال فرستاد
 و بعد از آن معین سپهر سلطنت برهان نظام شاه شده ابط تقسیم و تکریم بجا آورده
 لوازم طولی و جنس تقدیم رسانیده خواست که جهت آفتاب کسبه که مخصوصا دشناست
 جهت آن خسرو جمجاه آورد و خطاب مستطاب قطب شاهی خطاب کرد و اند شاه جمجاه بنابر
 علومت و جوهر مردانگی و شجاعت قبول فرموده جواب داد و نظم مرا نیت با چرخ شاهی
 نیاز به خطابی نخواهم بپردازم که شاهان ملک دکن تمام به گرفتند از آن چپه شاهی نام
 که آرزوی مردی و مردانگی به همان و شمشیر و فن زانگی به بر بوند کویا سپهر و وزنگ
 زمینان مردی بچوکان جنگ به چون ضرب دست شجاعت بشا نه نمایم بحسب م خطاب و کلاه
 من آنکه گفتم چپه شاهی قبول به که کسبیم ز دشمن چون رسول - برهان نظام شاه را که پادشاه

شجاع و غیور مزاج بود مثال این سخنان غیرت و شجاعت شاه حمزه پسند طبع جمایون آمدند
 نفقه و محاسبه بانی و مراسم تکریم و تخطیم بآوردند و کر محاربه شاه حمزه برهان
 نظام شاه و عماد الملک با اتفاق بهم با عادل شاه و برید ممالک
 چون در آن ایام میان این نظام شاه و ابراهیم عادل شاه غبار نزاع مرقع بود و بر
 تغییر قلع سولایور از جانبین جنگهای عظیم بوقوع می آمد و برهان نظام شاه عماد الملک و الی
 برار را با مدافعتش طلبیده بود و مقارن وصول مکتب شاه حمزه ملک عماد الملک نیز رسید این
 هر سه پادشاه با اتفاق بهم جانب سولاپور تو جه نموده ساعت آن قلع را محصل نزول اجلال فرمود
 و عا کر حب لامر محاصره آن پر داخته از اطراف و جوانب بجنک در پیوستند ابراهیم
 عادل شاه باستقواب امر با اتفاق برید ممالک عنان از صوب مقابله تا قلع باشکر
 بسیار بجانب پرینده که در تصرف کاشمیرگان نظام شاه بود متوجه شد بعد وصول آن
 موضع سپاه حب فیه مان واجب الاذعان محاصره نمود و ناره جدال اقبال
 برافروختند برهان نظام شاه بشنیدن این خبر دست از محاصره قلع سولاپور بازداشت
 با اتفاق شاه حمزه عماد الملک بجانب پرینده علم اقتدار برافراشت و از آن جانب
 ابراهیم عادل شاه نیز از سر محاصره پرینده در گذشت با اتفاق برید ممالک با استقبال
 شتافت و بعد تلافی فستقین در موضع خاصه چوری آتش جدال و قتال متهب شد و از
 طلوع آفتاب تا غروب بازار مهار به گرم بود و غالب از مغلوب متمسک نمی شد آخر الامر
 بضرر دست شجاعت شاه حمزه که حوز در در میان نارد و و بکنه خصم انداخت و
 و از دو جانب بهادران نیز لغیر موده آن شمشیر بار بر سپاه خصم تاخته جمیع صفوف را
 متفرق ساختند شکست در لشکر مخالف افتاد عادل شاه اسباب سلطنت را گذاشته
 رد بودی فرار نمیداد و برید ممالک از عادل شاه جدا شد و بجانب بید را پی گشت شاه
 حمزه با جمعی از ولسبدان او و ناره قلع بید رفتافت کرد و ضرب تیغ آبدار جمعی کشته

وز نخی و اسیر نموده و سباب سلطنت ملک بریدار بدست آورده عنان غریت بصوب دارا
 کوکشد معطوف ساخت اینست انچه که صاحب تاریخ قطبشاهی منتظم ملک بیان نموده
 امام محمد قاسم فرشته قصه توجیه شاه حجه و تنجیه ملک ابراهیم عادل شاه که از وقایع سده
 هجدهمین و تسعین است چنان نوشته که برهان نظام شاه انارامد بر ما چون پادشاهی بود غیور
 از مر استر و اد و استخلاص ریگنات سولا پور استرحت و آرام خود حرام ساخت و بنا بر
 ارتفاع غبار کلفت و از ردگی دران سنوات میان عماد شاه و عادل شاه فرصت
 منقسم انگاشته شاه حجه و آرام را بطایف بحیل بواسطت خود راغب گردانیده
 با اتفاق عبید و خواجه جهان به سپاه مستدرزم و پیکار متوجه سرحد عادل شاه شده در
 استخلاص ریگنات سولا پور سعی گشت و بسیاری از ولایت را غراب و دیران گردن زد
 چند دفعه لشکر عدالت پناه را که بمدا فقه قیام نمود به کثرت شاه حجه و نیز تحریک و
 اشاره نظام شاه لشکر بر ولایت ابراهیم عادل شاه کشید و در برکنه کاکنی قلعه در هفت
 استحکام بنا نموده تا ولایت کبله که متصرف شده بمحاصره قلعه انگشید که در حوالی
 بلده سانغ واقع است پرداخت و همچنین املج تحریک نظام شاه برادر خود و سیکندری
 را با لشکر کران سنگ بهت تیغیر قلعه رایچو نامزد کرد و ابراهیم عادل شاه از حدوث قهبا
 عظیم سبب تحریک لشکر برده شد و ای از ملکوان طلبیده کشیخواست و بدالت اویج
 و نیم را که مابه انصراف بود به برهان نظام شاه باز که نشسته بساط منازعت در نور دید
 را مراجع تواضع پیش آمده و تحف و هدایای نفیسه مصحوب ایلیان بخندان فرستاده است
 مصالحت نمود و آرام را چ نظر بر اینکه محکمت گردانک لقصیه از وجود فساد نیافته بود و بران طریق
 با او در مقام منازعت بودند و در نور طریق مصالحت شد و ابراهیم عادل شاه بعد از این
 خاطر از حد شده نظام شاه و آرام را بمدا فقه حمشید قطب شاه پرداخت و اسدخان لای
 با خلاصه سپاه خود بمقابل لشکر قطب شاه نامزد کرد و قطب شاه مضطرب گشته ایلی نزد

نزد بریان نظام شاه فرستاد و پیغام کرد که من بر قول شما اعتماد کرده و سبب این فرستادم
 تعجب از اخلاق آن سبقت پناه است که با این مجلس کینه کشش ناکرد و با همه کینه کشان
 می بخشد بریان نظام شاه جواب داد که من بر اقصای وقت مساعدت با عادل شاه بعمل آوردم
 باید که در محافظت قلعه کانی بکوشم که بعد از موسم برشکال از آن مدد و رسیدن خبر
 بلا وجه نخواهد عمل فرمود و کلبه که در کتبیسه ساغر از آن طرف تا کنون در آب برینوز و قلع
 بنما خواهد داشت و شوالیور و ندرک ازین طرف تا کنون آن آب در تصرف نخواهد بود و شاه
 حجامه با کانی است که بریان نظام شاه پادشاه مجمل است سخن او از راه نیست در حفظ قلع کانی
 و تخییر قلعه کتبیسه را من و جازم کردید و اسد خان نخست قلعه کانی را محاصره کرد و در مدت شاه
 بجزیره قهر ساخته مردم درونی را قتل عام نمود و آن قلعه را از پنج و بنیاد کنده اثری از آن نماند
 انگاه حسب فرمان عادل شاه تحویل بانه توبه کتبیسه شد قطبشاه صلاح در مقابل نه بسته از کتبیسه
 برخاسته راه ولایت خویش پیش گرفت اسد خان بقا قیام نموده و در کت است افواج قطبشاه
 را که در مقام محاربه شدند بود و نه میسر نمود و اندونوبت سیوم در حوالی کوکند در حال در
 نهایت شدت بمیان آمد و حسب اتفاق قطبشاه و اسد خان مقابل هم میسر شده بی آنکه
 یکدیگر را بشناسند باستمال آلات حرب پر داختمند و یازده ضرب شمشیر فیما بین دویدند
 شد قضا از خمی منکر بر چهره مبارک قطبشاه آمد و بر سینه دیگر طرف رو تا کوه شهاب
 منوعی مقطع گشت که مدت الحسره در غرورن و آتشامیدن سخت و شدت بسیار می کشید
 هر که بحضور مردم تناول طعام نمی فرمود کوبیده چکامی که قطب شاه غارم این منهد شد ملا محمود کبابی
 را مال که یکی از ملازمان بود طلبید و از انجام سفر رسید و قرعه انداخته گفت سوار می
 خوب نمی نماید صلاح دانست که موقوف دارن چون از تفصیل سخن و بدی بسیار اند و اکثر آنها
 فرمود بن چاری عرض نمود که درین سفر اگر چه در ابتدا کارهای شاه موافق از روی
 بندگان خواهد بود ولیکن در آخر غلبه خصم را بوده اموال و اسباب بتاریخ خواهد رفت

و آیینی برپایی حضرت خواهر رسید قطبشاه ازین سخن برآشفته حکم کرد که عینی ملامت شود بریده
از قلم و احضار کند و در چشمه چون دید که بخشش را پس شد از کرده خود ندامت کشیده یکی
از معتدان انجیر فرستاده او را طلبید ملا جواب داد که هنوز برپایی دیگر جسم نرسانیده ام انشاء الله
تعالی وقتیکه بهر سر دستم ساخته ملازمت مشرف خواهم شد و شاه حجه بعد ازین واقعه
با عادل شاه صلح کرده بسیاری از ولایت کجتری را مفتوح گردانید و قصبه پنج پشه و نیم که
ما به الترع میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه بود چنان است که در هنگام خروج امر
دکن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هر کدام ولایتی را مخدوم خواجه جهان کنی بازده طبر را که جبار
از یاوره بکنه باشد تصرف خود در آورده و برادرین خان طحسانه واقعه سولا پور بدار السلطنه
چندان دور و تمیز کرد که فساد از جانب سلطان محمود بدست آورده که قلع سولا پور و محکمست
خواجه اقطاع او باشد اما نظام شاه حمایت کرده نوعی نمود که خواجه جهان پنج پشه و نیم را خود
بگیرد و پنج پشه و نیم به برادر خود دهد وقتیکه کمال خان خود را در سلک امر عادل شاه مسلک
سولا پور فرستاد که در پنج پشه و نیم را تصرف شد لیک آن قلعه و پرکانت مذکور که سه لکس هون صل
داشت داده نزع گشت چنانکه میان عادل شاه و نظام شاه اکثرا وقات مخزنه نماند
و کر محارب و دو هم شاه حجه و بابرید ممالک میان بعضی از لایحه که مهار آن اقبال و
صاحب تاریخ قطب شاه چنان مبسوط بیان آورده که چون برید ممالک برای حسین
مشاهده کرد که شاه حجه با دو همسنه ارباب چنین ضرب دست نمود و بخود اندیشید اگر قوت و
شوکت بیشتر شود لا محاله الترع ملک از دست خصم برآسان خواهد بود و بنابرین باراده
محارب بهشت هزار سوار خوشنوار و سپاده و تفکیکی بجو و شمار بهر رسانیده متوجه کوکند گشته
بجنگل که یک کاوی از دار السلطنت رسید و منهایان این خبر بمساع اقبال رسانید
شاه حجه نظر برینکه جمیع امر او خوانین بحال و پرکانت خود با مرخص گشته بودند دار السلطنت
به جمعی از معتدان سپرده با سید سجاد حاضر الوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت فرستاد

و به یلغار تاج و تخت که نزد یک بقعه بیدر واقع است غمان گیران باز کشید انگاه سپاه
 کینه خواه را بتاراج و غارت و ولایت خشم از خشم موده علم اقتدار بنوعی برافراشت که از بیم
 شمشیر خون فشانش لال تشهید در دروازه بابست کیفیت حال بر برید ممالک اعلام نمود
 ملک برید بنایت متعجب گشته صلاح در معاد و دست دیده بجانب بیدر مراجعت نمود و بپس
 اتفاق ملاقی عسکرین بامین سیلو و کلیور دست داد و پادشاه حجه از کثرت سپاه مخالف
 اندیشه بخود راه نداده بصواب دیدن ملک که رستم زمان بود عازم خبک شده با سیصد
 بر لشکر مخالف زد درین اثنا یک کفش از پای کبخی کشای او نیفتاد و خوشنمایون از باره
 کوه پیکر باین آید کفش در بار کوه سوار گشت انگاه بر سپاه بدخواه که از اطراف و
 جوانب دایر شده بودند حمله آورد و صفوف لشکر مخالف را شکست و جمعی کثیر را بر خاک
 هلاک انداخت و بسیاری را مجروح ساخت ملک برید بشاهده آن ضرب دست
 از محاربه باز داشت و همه د و پادشاه بجانب مستقر بر سلطنت خود باز گشتند
 ذکر محاربه های شاه حجه با برید ممالک و تقسیم قلمرو و ناساس کلاس
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون دولت جهشی در فی الحکمه استحکام یافت و خاطر
 همایون از مرخصی سپاه و اتمام ملک برید فارغ گردید فرج مبارک یک چندری بعیش و
 طرب گراید روزی از ایام شاد و بر تخت شاهی نشسته با امر از همه دوری سخن می فرمود
 تا اینکه بر زبان مبارک آورد که الحمد لله بن تالید سحانی از ضرب تیغ خون یزما کشته
 و خال عار بر رخسار ناموس ملک برید و سپاهش ظلم کرد و بدو چست آفتاب گیراد شال
 بهمنی را بضر ب شمشیر از کمر گفتم اکنون از منیان مسامح اقبال میرسد که بخت تلافی دهد
 فرایم آوردن سپاه و اسباب محاربه است و نیز در حکام واقعه مایله شاه
 غفران پناه از برادر مرزا ابراهیم قریب قلعه میدک با چهل رنجیر فیض و شصت نفر
 چون گرفته است بخت کثرت گشتی مقتضی است که پیش دست می نمود و در بجانب سلطنت

بد آورد و نه ای و بد بسم امر عرض نمودند که این رای مجسمان آید ای عالی عین صلاح است
 و محض خواب اکنون یک طرف که مرکب همایون توجه نماید بایندگان در جان سپاری
 مستعد و سرگرم ایم شاه جهان از میر بختی امر امطن و خوشنود کشته در ساعت نیک بالشک خضر
 اثر متوجه شهر بدیدند و بند وصول مرکب اجلال کولاس سپاه ظفر پناه را بولایت
 یرکانات محکمت ملک برید و ان شهر نمود لشکر این دست تاراج دراز کرده با غنیمت فراوان
 بلکه ظفر اثر پیوسته ملک بریدار استماع این خبر و حشت اثر با هشت هزار سوار
 و پیاده پیشمار رو بجا آورد و چون بموضع نارا این کیسره و حسن آباد رسید و شاه جهان
 این خبر شنید در باب صلح و جنگ با مقرران مشورت نمود و جلدی را و ناگواری که
 صاحب رای بود دست کرد و بعرض رسانید که اگر امر شاه شرف صدور یابد این
 بنده و دولخواه در اندک فرصت بالای این کوه باشکوه که مقصود بقصد کولاس است قلعه
 کولاس است قلعه مستحکم بنده انگاه از جانب شهر یار و خیمه و سه باب قلعه‌ای
 و در سه درجهت ضبط قلعه تقسیم یابد بعد از آن تنبیه ملک برید خیا که باید بعمل آید شاه
 جهان بر رای او تسکین فرمود و جمیع اعیان دولت و مقرران حضرت تیر کشیدن نمودند
 و شاه جهان او را به تشریفات خرواز و خوشه و دوسه امیر نامدار را با سپاه بسیار
 جهت تعمیر قلعه نارا و کدشته خود با جمعی بعسکر رزم یارید ممالک متوجه گشت و در
 حالی قصبه نارا این کپره قریب بنام تاقی عسکرین و داد و تمام آن شب تنبیه بسیار
 جنگ و حراست لشکر بر شد با دادن بعد ترتیب صفوف دلاوران جانبین بکنج
 در پیوسته و چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ و باطن می آورد شاه جهان
 با جمعی از دلاوران جان نثار و لاخود را بر مین لشکر خصم زد و ثانیاً بر میره و ثالثاً بر
 فلکاه تاخت و در هر نوبت اگر چه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و زخمی کرد و اند
 اما چون خصم نهایت کوشش و همت تمام در مدافعه بظهور رسانید ازین جهت مهم

قتل فقیل نشده بعد غروب آفتاب سپاه هر دو جانب ر و از محاربه تا نیمه بقیام بنشین
 قرار گرفته بلوازم طلایه و پاس و اخذ تا اینکه مدت توقف هر دو لشکر در مقابل هم بطول
 کشید و سپاه هر دو لشکر از استداد منازعت طول کشیدند درین اثنا بشیر عین الملک از
 سرداران معتبر ملک برید که بوفور و لاوری از سایر امارامتناز و دبیبی از اسباب
 خایف و هراسان شده با سپاه خود به لشکر ظفر از پیوست و قو غظیم در لشکر ملک برید
 راه یافت بنابرین حیدر و دست از جنگ و جدال باز داشت در خلال این حال علیضه
 جلدیورا و مقصن اینکه قلعه کولاس با رج و باره و خندق خاطر خواه پادشاه حجه صورت غیر
 یافت رسید خسرو و جمشید فرجبت تماشا می قلعه مذکور با جمعی از بهادران ایت غنیمت
 برافراشت و بشیر عین الملک با جمعی از سرداران در لشکر ظفر اثر گذاشت و در باب محاکمات
 و هشیاری تاکید ملین فرمود بعد ملاحظه آن قلعه جلدیورا و بنا بر حسن خدمت مورد عنایات
 شاه بازگشت و ملک برید چون معلوم کرد که شاه حجه توجه تماشا می قلعه است و غنیمت
 دانسته بغرم کارزار و به لشکر ظفر اثر آورد و در آن وقت بشیر عین الملک که سردار
 بعد از اتمام شش بود بر بالای پشته مرتفع با جمعی از مقربان خود نشسته بشرب اشتغال داشت
 هر چند و التو امان عرض نمودند که توقف در اینجا صلاح نیست اما چون پناه حیات و کشته بود دست
 از نیایه شراب باز نهشته چندان توقف نمود که سپاه مخالف از اطراف و جوانب مرگزار
 او را در میان گرفته بقتل رسانیدند و بقیه سپاه دست از اسباب و اموال باز داشته
 بجانب کولاس فرار نمودند شاه حجه بعد اطلاع برین کیفیت بعزم انتقام لشکر برانگذا
 جمع نموده توجه میدان نرم شد و چون برید محاکم پیش از وقوع این محسنه را بغیر است
 دانسته بود بعد فتح بلا توقف شبان شب کوچ بر کوچ خود را بدار سلطنت بیدر رسانید
 شاه حجه و ولایت کولاس و ناراین همیشه و حسن آباد از تصرف ملک برید بیرون
 آورده بکاشمشکان دولت سپرده قلعه را مشغول بخایره و آلاست قلعه را بی نمود ۵۵

سرداری آن ولایت را بکلیه بر او مقرر نموده و جمعی از امرای و سپاه را جهت
 محافظت ولایت و سه حد گذشته روانه دار السلطنت کوکنه کرده دید -
 ذکر توجه پادشاه حجه به بنرم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر
 قلعه میدک و اوسه و بعضی از ولایات ملک برید
 چون شاه حجه به بن بر ارتح و بکجهتی حقیقت این واقعه را بخدمت برهان نظام شاه نوشته
 است دعای قدوم نمود تا با اتفاق بهم ولایت برید ملک از دست تصرف او انتزع
 نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه سر قبا این چنین واقعات بود در ساعت جهت تسخیر
 اوسه و او دکیه با سپاه او ان توجه نموده شاه حجه را اعلام نمود که با اتفاق
 عماد الملک عثمان غزنی تسخیر ولایت ملک برید مطوف گردانیده ایم از لوازم
 اتحاد آنکه آن شاه دشمن شکار با ساز و سپاه قلعه کسیری و کشور کشائی متوجع
 صوب شوند و پرکنیکه مقصد ولایت آن سلطنت پناه است از تصرف ملک
 بیرون آوردن شاه حجه ازین پیغام قوی دل گشته با ساز تمام ملاقات برهان نظام شاه
 در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعه اوسه را محاصره کرده بودند شتاب
 و بعد ملاقات در باب تسخیر ولایت ملک برید با هم مشورت نموده و چنان
 قرار دادند که پادشاه حجه خود استعاض قلعه میدک از دست ملک برید نماید و
 قلعه اوسه را برهان نظام شاه تسخیر نماید بنا برین پادشاه حجه متوجه قلعه میدک گشت
 بعد محاصره و وقوع جنگهای عظیم چه آوخته امفوق ساخت و از اموال و غنایم
 که بدست اولیای دولت درآمد آنچیکه لیاقت خندان عامه داشت تحویل
 مستحقان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافت و از ان طرف برهان نظام شاه
 و عماد الملک قلعه اوسه و او دکیه را مسخر ساختند ذکر محاربه پادشاه
 حجه با ملک برید و اخلاص خان و دیگر امرای عادل شاه

چون ملک برید خبر فتح این سه قلعه شنید و در خود قوت مقاومت ندید لا علاج با
 بابر اسیم عادل شاه برده و تحفه و هدایای بسیار آن مصحوب رسولان بخدا ارسال
 داشته است و انود عادل شاه اخلاص خان حبشی را با پنج هزار سوار جوشن پوش نیزه کنه
 بعد داد فرستاد ملک برید بعد وصول لشکر مددکار کار سازی کارزار نمود و توجیه
 قلعه کولاس کردید پادشاه حجه از استماع این خبر بغرم رزم از دار السلطنت
 بیرون آمد که کوچ بر کوچ بسیار گشته و نزول اجلال فرمود و تلافی فستین در نین
 دست داد شاه حجه همیشه را به سیف خان عین الملک میسر و راجه یور و سپرده خود
 و قلیکا هم شجاعت برافراشت از آن جانب ملک برید همیشه با خلاص خان حبشی و میسر
 را برادر خود خان جهان حواله نموده خود و قلیکا قرار گرفت انگاه هر دو لشکر بجنگ
 پیوستند و بازار کارزار گرم ساختند شهر یار دشمن شکار از حسیه کی سپاه عادل شاه
 و ملک برید هم برآمد و مقتضای شیوه مری و لشکر شکنی با فوجی از لیسین بر صفت
 دشمن زد و به نیر و غلبه اقبال پادشاه حجه و قوت مازوی دلیران لشکر ملک برید خلاص
 در هم شکسته اعلام استعجار و غرور شان نکو ساز گشت بشباهه این حال عین الملک
 و جلد یوراد با فوجی از دلاوران جمله آورده صفوف لشکر خضم را در هم شکستند
 برید و اخلاص خان چون حال برین موال دیدند شکسته یک دسته عنان قدم بودای
 فرار نهادند و تمام اموال و اسباب و دولت اعدا بدست دولتوران درآمد و
 پادشاه حجه همان فتح و ظفر بصوب مستقر سیر سلطنت تو جه نمود و بعد وصول
 به دار السلطنت امر و سپاه به تشیفات انعامات نواخته بحالات و یرکات رخصت رانی فرمود
 ذکر توجیه پادشاه حجه بقصد مدد و بران نظام شاه و ابراهیم عادل شاه و مستخلص
 ساختن ملک قاسم برید از قید عادل شاه
 صاحب تاریخ طبشاهی آورد که ملک برید چون دید که عادل الملک نظام یار کجی و دوستی با برهان

میناید بنا بر عا و تنیکه بابر با ن نظام شاه داشت خواست که مستطهر بواخت عادل شاه کذباً بتجسس بد با
 فرساده چندان در کجیستی مبالغه کرد که بمسک عادل شاه محی شده بملاقات فایز کرد و دیگره اولی عادل شاه
 در اعزاز و اکرام مبالغه فرمود تا اینکه همگام استمداد داد و او بفرستادن خلاص خان چنانچه پیش از طبعی
 شد بعمل آورد پادشاه حجه بربان نظام شاه از کیفیت موافقت نمودن او با عادل شاه اعلام نمود و بگو
 بدین مضمون نوشت که چون بدید ملک پوخته در سترگی مفساد ساعی کشته غبار شرفسته محمی کینزد و درین
 وقت میان آن سلطنت پناه و عادل شاه مبنای دوستی و یکپارگی است حکام دارد و باید که مکتوبی بدشاه
 نوشته نوعی نمایند که رفع اخلال و افساد آن سر و قریل یعنی و عا بعمل آید بر بان نظام شاه عادل شاه
 کتابتی مشتمل بر اثبات خطایای ملک برید و اظهار اینکه رفع آن با دونه عا موجب امنیت بلاد و بسوی عا
 است نوشت عادل شاه بصواب دید و لتو امان چنان سر داد که بر بان نظام شاه ولایت قندهار را از
 دست تصرف ملک برید و اخلال نموده متصرف شود و عادل شاه از ولایت بیجا نگر هر قدر که تواند بخلط
 تسخیر آورد و ببارین بر بان نظام شاه متوجه قندهار کشته بجا صرو آن بداخته در اندک مدت مفتوح کرد و
 و برید ملک قصبه بید را از ذخایر و اوقات قهرداری معلوم ساخته و مستحقان کاروان سپرده
 بخدمت عادل شاه رساند و آنرا در انعقاد کرده و سپاه خویش فراهم کرده موافق قرار داد علم اقتدا
 بصوب بیجا نگر برافراشت و چون ایرادی بسیاری از منظمات و ولایت کفار و قلع حکم آن دیار را بجا
 ساخت نظام شاه از استماع خبر استعلا علم دولت اقبال دل شاه اندیشیده در مقام قبال و آید
 و در ۹۵۴ اربع و خمین و شصت با لشکر کران متوجه شجر قلعه سولایور شده بجا صرو آن بداخت عادل شاه
 از استماع خبر این غلبت از قیود ولایت کفار نمانده متوجه رزم نظام شاه شدند چون در آنوقت بکسب شجاعت پادشاه
 حجه در میان سلاطین دکن طبع گشته بود و پادشاه بار سال تحفه بدیایا استعانت از پادشاه حجه نمود
 پادشاه حجه با سپاه نصرت پناه بصوب قلعه سولایور روانه و در زمینی که باین بدو لشکر آن پادشاه
 بود نزد اهل اخلال فرمود و بیج یک را از اصول و مکتب علایون اعلام نمود و ماه یک از آن پادشاه از استماع
 و قبول مخطئه اعدا خود و خفیه رسولان فرستاده شده اعدا و انت کشته و ملک بدین اظهار و احوال و خبر

خداوند تعصیرات خود نموده پیغام داد که متمسک از مکارم اخلاق شهریار فریادرس آنکه آنمخلص
 توجه عالمی از قید و حبس ربانی یابد که من بعد رهنورد طریق اطاعت و فرمانبرداری خواهد
 شاه حمزه را بر زاری و گرفتاری اورحم آمده رسول عادت شاه را طلبیده فرمود که جناب
 ابراهیم شاه دم از اتحاد و یگانگی ما نیزند و در هنگام محاربه با اعدا چشمداشت آید
 دارد و حال آنکه بر عهد و پیمان آن شاه اصلا وثوق و اعتماد نیست چه ملک بر یکدسته
 دم از موافقت و دوستی آن خدالت پناه زده در معرکه مصافی که ایشانرا با برهان نظام
 شاه دست داده بود شکار اخلاص و جان سپاری مرعیه داشته با سپاه خویش بر
 در جنگ و جدال سعی و کوشش بجا آورد که برهان نظام شاه بمقام غنا و در آورده اکثر
 محلات و یرگنات اورا انتراع نموده اراده داشت که شجره دولتش را بواسطه
 دوستی و یگانگی که بان سلطنت پناه دارد بر کند نابین آن سپاره پناه بدرگاه آن
 عدالت پناه آورده امیدواری تمام بداد داشت و چون احرار شرف ملاقات
 نمود برخلاف توقع بعض ظهور رسید که مجوس گردید و لشکر و بنگاه او تاراج گشت نظری
 چگونه بر قول و عهد ایشان اعتماد توان نمود اگر چنانچه آن سلطنت پناه را میل بداد
 احانت ما هست باید که ملک برید را از حبس نجات داده و به تشریفات نواخته نزدیک
 روان سازند و دیگر آنکه اسب موسوم به صباح الخیر و دوزخیر فیل نامی را نیز ارسال داشته نمود
 را با میان موکه سازند تا بجا هر جمع و غرم درست در دفع آعادی کمر بر میان جان بسته
 و جان کمر و بر میان بسته جد و جهد بلیغ بجا آوریم رسول عادت شاه چون استماع
 این سخنان نمود بخدمت عادت شاه شتافته مشروحا بعض رسائید و از جانب
 برهان نظام شاه تحف و هدایا مصحوب رسولان سخندان فرستاده مکتوبی
 بمضمون بیان مراتب دوستی و اتحاد قدیم و درخواست تجدید ابراهیم
 و تشدید مبنای و داد و طلب آمد نوشت چون رسولان تحف و هدایا مکتوب از نظر او گذرانید

جاسوسان صورت حال بالتام بعرض عا دلشاد رسانیدند عا دلشاه باندیشد آنکه شاه حمجیه
 که اغانت او از آیات فتح و نصرت است مبادا که رعایت جانب نظام شاه نماید صلاح در
 قبول پیغام دانسته ملک برید را از حبس بیرون آورد و در زمانی ملاقات کوشید اسپ
 صباح الخیر و غیره بخیل مطلوب امصحب رسولان فرستاده بزبان محبت پیغام داد که چون
 خاطر آن برادر مایل باشد تخاص ملک برید بودیاس خاطر او را از حبس بر آورده بتخص
 مطلوب بخدمت شریف ارسال داشته شد اکنون بخواهی الکریم اذ او عده
وفا در ماده امداد خود را معاف نتوانند داشت شاه حمجیه بعد استخلاص
 ملک برید از قید و رسیدن تحف و هدایا که منظور نظر الوز بود بنابر صلاح
 وقت عنان از آمد او بر دو پادشاه و تافته و بهیچکدام از آن دو پادشاه ملاقات
 نکرده پای در رکاب دولت در آورده ملک برید را بموکب جامیون قرین گردانید
 بصوب دار السلطنت گوگنده راهی شد و چون حوالی شهر بیدر مرکز اعلام ظفر
 انجام گردید ملک برید را از کرده های سابق یاد آمده خاطر پر دغدغه گشت بل اکثریرا
 منظمه غضب و سخط شد اما آن پادشاه حمجیه مقتضای اینکه از بدان نیک نیاید
 و هم از نیکان بدر خلاف منظمه ارباب منظمه اصناف مراحم خسروانه نسبت بملک
 و مقربان او بطهور آورده اسباب و لوازم پادشاهی و جمیع مایحتاج خسروی با
 تشریفات شاهانه و تاج و کمر مرصع بملک برید مکرمت نموده و مقربان ادر انجاعت
 شاهانه مشرف و سرفراز گردانیده رخصت انصراف بدار السلطنت شهر بیدر از رانی
 فرمود و ملک برید ضیافت شاهانه ترتیب داده خدمات شالیه بتقدیم رسانید و از جواب
 انقیسه و اقمته غریبه و اسپ و فیل و آنچه دست کنتش بدان میرسید از نظر اشرف
 گذرانید و شاه حمجیه بنابر علومیت بر سپاه و لشکران خود اقمته نموده سالما و غانما
 بدار السلطنت گوگنده مراجعت فرموده قصه غریب در باب گرفتاری

امیر برید و زبانی او موجب نوشتن محمد قاسم فرشته در سنه ست
 و ثلثین و تسع که میان اسماعیل عادل شاه و امیر برید منازعت گمیان آمده بود و فرزند
 امیر برید در شهر بیدر محصور گشته بودند امیر برید که در قلعه او دیگر از استماع این خبر
 وحشت اثر مرا سیمه گشته با جمعیت خویش از آن قلعه بیرون آمده و راه دوتسه روز در
 یکد و روز طی کرده بمنزل عماد الملک رفت و گفت چون من دست تو سل بدامن تو
 زده ام و طیفه حمایت آنکه بهر عنوان که باشد میان بنده و عدالت پناه البواب محبت
 مفتوح داری و حرف صلح در میان آورده فرزندان مرا از ضیق محاصره بر آری
 عماد الملک گفت این امر بی آنکه حصار بیدر تسلیم نمائی صورت پذیر نخواهد شد امیر برید
 را قبول این معنی دشوار نموده بمغیر خود که در یک فرسخی اردوی عماد الملک بود رفته
 بعیش و عشرت مشغول شد و مردم او از سوار و پیاده و وضع و شرف چون از
 تعب راه و یلغار مانده و کوفته بودند هر کدام با استراحت و آسایش مشغول شده غیر
 معدود چند با سبانی قیام ننمودند و آنهانیز بمقتضای الناس علی دین
 ملوکهم تفرغت و عشرت پرداختند قضا را در آن روز چون وصول امیر برید
 بسمع اقدکس عدالت پناه رسید در همان شب ظلت سرشت که رنگی سیاه چرده
 تیرگی از او استعارت نمودی و آواز تند و شدید از وحشت راه سامع گم کردی
 اسدخان را باد و نیز اسوار غریب تاج پوش بغیر از امرای نامدار مانند خوش کلاهی قای
 رومی و خورشید خان سیستانی و بجا در خان اؤبک حکم فرمود که شیخون بر دایره
 امیر برید برند و بقدر امکان در کشتن و بستن و تاج کردن سعی و کوشش نمایند اسدخان
 زمین خدمت بوسیده بهانه چنانیدن مورچل مستعد گشته سوار شد و چون از اردو بیرون
 رفت بیک ناگاه راه مضرب خیام امیر برید پیش گرفته پیشتر از باد سریع رفتار بحوالی
 لشکرگاه رسید و احدی بلوازم تقط و هشیاری قیام نمی نمودند و آواز تنفسی بکوش

نمیرسد اسدخان مردم را از دست اندازی مانع آمده جاسوس چند فرستاد که حقیقت حال
 بنحاط آورند جاسوسان خبر رسانیدند که تابدربار امیر برید رفتیم و جماعتی قلیل که در آنجا
 حاضر بودند همه را مست و لالعل و بهوش یافتیم اینک چند دستار و شمشیر بصدق
 قول خود آورده ایم اسدخان افواج را در کنار لشکر گاه خصم استاده کرده گفت اصلاً بغیر و
 برخواستند و دامنه نوازند و خود با مبیت و پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاه پیاده حرار متوج
 و دربار امیر برید شده دید که سبویهای شراب به طرف افتاده حریفان پاسدار حتی بهوشیای
 و پاسبانی بجا آورده هر یک بوضع غیر کمر بخیر افتاده اند و لغیران ایشان نیز به سنت صاحب
 عمل کرده بنگ و بوزره را اضافه شراب کرده از نشئه آن بنحواب مرگ رفته اند اسدخان
 کشتن آن جماعت در حال بخیر بربعد از فوت دانسته جمعی از پیاده ها بر سر ایشان گماشته
 که هر که در مقام معارضه آید تنش از بار میرسبک سازند و خود با جمعی دیگر بدرون میرسبک
 امیر برید رفت دید که در نشئه خانه بالای چارپائی که بزبان و اصطلاح مردم دکن پلنگ گویند
 مست و بهوش بنحواب رفته و مطربان و لولیای بعضی قی کرده و بعضی سر از پاشناخته بر
 بوضع دیگر افتاده اند اسدخان فرمود تا پلنگ امیر برید را برداشته متوج بدرون شدند و
 بدون آنکه شیخون بر لشکر اوزند بعزت تمام راهی شدند و چون در نیمه راه امیر برید از
 خواب مستی بهوشیار شده خود را بحال بوالعجب دید خیال لشکر جن کرده طرفه فریادی برداشت
 اسدخان پیش رفته تسلی داد که این لشکر جن نیست من اسدخان ام و قصه را با تمام مشروحات
 گفته سرزنش نکرد که در جوار لشکر دشمن قوی بودن و در چنین سن و سال مرکب شراب شدن
 از لوازم عقل و شریط حرم بغایت بعید است ای سر برید بفعل گشته سکوت و رزید
 خان اورا بعفو و لطف خداوندگار امیدوار ساخته وقت سحر بخت شهریار رسانید و آن
 تحفه و نفیس از نظر اقدس گذرانید شهریار گفت گنجهها فرموده انچه بگوئی گرفتاری پرسید گفت
 میرس از قضا و قدر است و دیگر هیچ به گفت شاه عدالت پناه اورا به اسدخان سپرده

فرمود که فردا وقت بارعام حاضر سازد اسدخان روز دیگر حسب الحکم بمقام بارعام و تنها
بر پشت بسته بنظر سایلوش در آورد و بموجب فرمان دو ساعت نجومی سر و پا برهنه نزد
آنحضرت در آفتاب گرم که از آتش دوزخ خبر میداد ایستاده گردند و بنا بر آنکه زیاده آنحضرت
اعمال فحیه و افعال ناپسندیده در نیت از وی بظهور رسیده بود و قه مان قهرش بر اقل
او اشارت فرمود چون جلا و غضب از کین گاه سیاست باشمشیر برهنه برآمد و مرگ
ناگهان رویه او آورد مضطرب گشته زبان تبضیع و زاری کشاده گفت از زبان
نواب غفران پناه تا آوان خسرو گیتی تان که از من بی ادبی و جبارت تمام واقع
شده بر وجوب قتل خود گواهی میدهم اما بحض فضل سلطانی امیدوارم که بجان
امان یابم تا قلعه بدر با خراس و دفا من تسلیم طار زمان درگاه نمایم شهریار ترحم بر
بیچارگی او فرموده بحکم العفو رکوۃ الظفر حاجتش روا داشت و آن پیر خردمند
چنان دیده کی از مقربان خود را نزد فرزندان فرستاده از کیفیت حال آگهی داد
فرزندان در جواب گفتند تو پیر شدی نزدیک برگ رسیده برای حیات خدو
معدود چنین قلعه را از دست دادن دور از جو المزدی و عاقبت اندیشی است و مقصود
شان درین سخن دفع الوقت بود بنا برین متعاقب آن شخص کی از معتدیان خود را
جهت دریافت اوضاع نزد پدر فرستاده گفتند که اگر بدون تسلیم قلعه راهی ممکن
نباشد باید که متکفل تسلیم قلعه شد و گذاری که گزندی باورسد آن مرد مقصد ترا نیت
رفته از آنجیکه فرزندان گفته بودند بجهت اشعار نمود امیر برید باطن مطمئن خاطر شده
حسب ظاهر از فرزندان شکایت نمود باز مجدداً حکم بقتل او شد تا اینکه فیل مست
حاضر ساختند که زیر دست و پای او اندازند و خاطر از دغدغه او پروا
بجوهر قهر قلعه را مفتوح سازند امیر برید بجز و زاری درآمده التماس نمود
که مرا بچنین حال متعادل فلان برج که نشین فرزندان نیست برده ایستاده گفتند

تاسن خود با ایشان سخن گفته بهم سازی نمایم چون حسین کردند و فرزندان دست پدر را
 بر کف بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه را تسلیم میکنیم که اسدخان آمده بیرون فلان
 دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس متعرض زنان و فرزندان نماند و زنان و خوا
 سرایان بمقام تفتیش در نیایند و ازین پوشش که در بر بود معاف باشد شهریار این
 متمس را قرین اجابت گردانید امیر علی برید آلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر
 نقد و احمر آنقدر که برداشتن آن ممکن است تورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیئت
 مجموعی از حصار بیرون آمدند و با اتفاق اعوان و انصار راه قلعه او دگر پیش گرفتند و
 احدی از مردم عا دلشاهی متعرض احوال شان نشد و اسدخان تخت تبحصار در آمده
 بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهریار نیز در جهان روزی جانب قلعه خرامید و شاه
 زاده با جمیع ارکان دولت از دروازه قلعه تا دارالامارت پیاده در جلوه نقد و آنحضرت
 قدم بر بسند سلطین بهمنیه گذاشته چند کثرت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد
 شاهزاده ملو خان و ابراهیم خان را با اسدخان نزد عماد شاه فرستاده التماس حضور نمودند
 نمود بعد از ساعتی از عقب آنها شاهزاده عبدالله و علی را نیز برای طلب عماد شاه مرسول
 داشت عماد شاه متمس را مبدول داشته همراه شاهزاده چون سجالی آن مقام سپهر عظم
 رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فایض
 بخودش زیب و زینت دیگر داد و سایر ذخایر و کنوز قلعه از انواع لالی و جواهر و ظروف طلا
 و نقره و غیره با و اکثر تریهای مرصع و چسبنیههای نفیوری و دروازه لک هون نقد و دیگر
 چیزها از افرشته و امتعه که بقیه علی برید بود از روی اتحاد و یکجته نظر اشرف عماد شاه در
 آورده آن مقدار را از آنها که لایق بحال باشد شکش وی فرمود و باقی جواهر را از
 ملاحظه بدنامی که جواهر سلطین بهمنیه با تمام نخبه زاده عا دلشاه منتقل شده است بهرینه
 در همان مجلس در حضور عماد الملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار هون قیمت کرده بعضی از آن

بعد فتح رایچور برای برهان نظام شاه فرستاد و بعضی دیگر بشا نهداها و اسدخان قیمت
نموده خود غیر از یک غنبر چه بر داشت آنگاه نقود را بنجا طر آورده تخت بسنت سنیه پدر خود
یوسف عل کرده چنانچه از هون بسید علی عقیل که بزور فضل و صلاح آراستگی داشت و در
اردوی همایون بود تحویل کرده مقرر فرمود که به نجف اشرف و کربلا می معلی و مشهد حضرت امام
علی ابن موسی رضا علیه الحیة و الثنا برده بستمقین آند یار بدد و چنانچه از هون بوسا^ط
سید احمد بروی صدر به ضغاف و ساکین مالک محروسه و اهل علم و استحقاق که ملازم اردوی
ظفر قرین بودند کمر مت نمود آنگاه مولانا شهیدی شاعر قوی را که از جنت شعر سخن کمال تقرب
بهم رسانیده بود فرمود که بخزانة رفته آن قدر زر بر سرخ که تواند بردارد و چون مولانا از ریج سفر
فی الجملہ ضعف و ناتوانی داشت بعض رسانید روزیکه از خطه کجرات متوجه این درگاه ششم
دو چندان این قوت داشتم چه باشد بعد چندی که آن توانائی عود نماید بد بخیمت روح
پرور سر فرار کردم سلطان لب به بستم شیرین کرده فرمود نشنیده مصرع آفتاب
در تاخیر و طالب رازیان دارد باید که دود فعد بخزانة رفته در آنچه که از دست تو
بر آید تقصیر نکنی و فرصت غنیمت دانی مولانا حسب الحکم که عین مقصود بود سر
عبودیت بر زمین نهاده شکفته و خندان از مجلس برخاست و دو کرت بخزانة
شافتة همیانهای بیت و چنبر از هون طلا برون آورد چون خافون این خبر را بسمع
همایون رسانید فرمود مولانا راست میگفت که من قوت ندارم نزاکت این کلام
بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه هم جانب خوش طبعی منظور داشت
و هم جانب همت من بعد بخضار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس برنجزم تا پیچ
نقود صرف نکنم پس اسدخان را فرمود که برای هر یک از شانهزاده ها یک لک
هون جدا کرده آئینه را بر لشکریان بنوعی تقسیم نماید که احدی از ضعیف و کبیر محروم
نماند و در آن مجلس که دریای بخشش سلطانی بموج آمده بود حسب التماس عماد شاه گنا

امیر برید بخشید در سلک امرای خویش منتظم گرداید و اسدخان ضامن شده ولایت کلان
 و او دیگر و جمیع پرگنات قدیم خارج از دار السلطنت بیدر اقطاع یافت مشروط با
 آنکه با سه هزار سوار طایریم رکاب گشته در سفر را بچرخدات پسندیده بتقدیم رساند
 و بعد کینه مضبوط و حراست بیدر مصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالیت
 بجانب قلعه را بچرخ و مدکل برافراشت و بعد تخییر مجلس جشن و طوی ترتیب نموده درین جشن
 اکثری از اسیران کفار را بسفارش اسدخان ربانی بخشید روزی در آن مجلس اسدخان را
 رخصت جلوس نزدیک خویش داده در پیاله خاصه سه کرت می خوشگوار عنایت فرمود
 و همان پیاله را بدست می داده گفت چون ماساتی تو شدیم تو نیز ساقی ما شده در همین پیاله
 شراب باده اسدخان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر برید نیز داخل مجلس شده هم پیاله
 گردید آنحضرت بزبان مبارک آورد که مضمون را بجمع کلهم بطور انجاسید عباد الملک که
 طالب علم بود آنرا ننمید و هر دو تخت نشین شکفتگی و خنده بسیار کردند امیر برید اگر چه مغش
 نفهمید لیک از خنده ایشان منفعّل گردید آنحضرت در مقام رفع الفحال او شده بمکالمه
 شریف نوازش فرموده نوید داد که انشا الله تعالی بیجا پور رفته دار السلطنت بیدرتواران
 خواهیم داشت امیر برید شکفته و خندان گشته آداب تسلیمات بجا آورد و این بیت بخواند
 میت بدین مرده گرجان فاشم روایت که این مرده آسایش جان ماست
 آنحضرت باستماع این بیت از او استعجاب نموده فرمود ما را باین گیاه ضعیف این گمان
 نبود القعه بعد ورود مسعود بدار الخلافت بیجا پور با نیامی وعده قیام فرمود باین شرط که
 قلعه کلیان و قلعه پارتیشکیش نماید و بعد از شش ماه بیدر را بوی عطا کرده رخصت انصراف
 بدانصوب ارزانی داشت فصل دوم از باب دوم در بیان واقعه
 پایله شاه حمزه و ذکر مدت سلطنت و شمه از فضایل و کمالات
 آنشاه عالی بارگاه آورده اند که خاطر همان بعد از فراغ معلمات امور سلطنت

مایل بعیش و طرب گشت و بعد از چندی بعلت آنکہ پایہ اخیر شراب شربت دنیا در و در و
 الم دارد عارضہ بیماری پیرامون حال گردید و قریب دو سال امتداد کشید روز بروز بدن
 مبارک میکاست و قوی تحلیل میرفت و از صعوبت بیماری کج خلق شدہ باندک گناہ امر
 بقتل یا حبس مردم میکرد و بنا بر آن جمعی متفق شدہ خواستند کہ یکی از برادران اورا کشتائیز
 حیدرخان و ابراہیم شاہ باشند بر سر سلطنت نشاند لیکن این را دہ در ایام حیات
 آنشاہ از حیرت و نفعل نیامد و حیدرخان برومی رخت سفر ازین رباط دود و رست
 و ابراہیم شاہ بچانکر را ہی شد آخر الامر آن بیماری منجر بہ تب دق گشت و قبول صاب
 تاریخ قطب شاہی بیماری آنشاہ حجابہ تبہ بود بر پشت کہ اعراض از ذکر نامش آید
 بہر صورت معالجہ احدی سودمند نشد تا اینکہ در سنہ سبعم و خمین و تسعہ ہجرت الہی
 پیوست و در جوار پدید بر گوار خود مدفون گشت و مدت سلطنت او ہفت سال و
 کسری گفتہ اند و آن پادشاہ حجابہ لفضائل و کمالات موصوف بود و از پادشاہان زمان
 ممتاز و گاہی اشعار آید در مسلک نظم میکشید این اشعار از طبع اود آن شاہ است
 من القصاید ای تو ختم ملک زیبائے کار عشق از تو یافت بالائے کاکل چین
 زلف و خال لب ہر کی در کمال رغنائے در رہ عشق ہر کہ پا بخداد آخر او سر
 کشد بر سوائے شدہ شرمندہ از رخت شجور میوزین سپہر نیائے چشم شوخ
 تو دل ربود از من عقل و ہوش و در شکیبائے جہ شاہان نشدہ در گویت منتظر تا تو
 رخ بر آرائے آفتاب از رخ تو شرمندہ ابر کردہ است پردہ آرائے من بدلیو
 شدم مشہور تو بخوبی و عالم آرائے تو بہان آفتاب بی ہمتا من بہان
 عاشق تماشا ئے چند گردم مگر در گویت من نظری کن بی بی سرو پائے چند ہاشم
 دست تو خانان شہرہ بودن چنین شدائے نظری کن کمال من ورنہ داؤ خواہم
 زدن بدنائے پیش شاہی کہ در جہان ہر کس بدو خود نکردہ بہتائے شاہ ہر دوسر

علی ولی بنده اوست چرخ خضر اے من غلام تو ام شهاب از جان کار من زان گرفته
 بالائے آشنمی تو که خضر از دل جان میکند بر در تو سقائے خاکپای ترا من
 مسکین سرمه سازم بعین بینائے من الغریبات بی لب لبان
 باده حرامست ملا لب میگون بنا چو سر جام است مرا با سر زلف تو سودای سیاهی نام
 اینچه سود است که بازلف چو شام است مرا بر سر کاکل تو مرغ دلم بند شده آخا تو دانه
 آن زلف چو دامت مرا بهر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سر کوی بلای تو مقام
 است مرا ترک این کار نخواهم من بیدل کردن من که جمشیدم و این کار تمام است
 کوکب بخت نیست اینکه برون میاید این نه اشکست که از دیده روانست مرا و له اشکم از
 بزمینید که چون میاید قاصدی هست که از شهر جنون میاید چند در عشق تان شهره نوی
 ای جمشید اگر کند غیر تو اینکار زبون میاید له نور مرده آن پری روی میاید
 چسان میاید دل ز من برده کنون از پی جان میاید جان بسودای تو دادیم که سود
 بهریم اینچه سود است که دایم بزبان میاید زان سبب آرزوی سوختن
 شمع شد که چو من شعله آهش بزبان میاید چو میزند تان از سر بازم گویند
 عاشق دل شده جمشید جان میاید و له ای برخ نورد و دیده صاحب نظران خوش
 محنت هجرت دل خوین جگران عمر هارفت که رفتی و براه تو هنوز همچنان چشم ترم مانده بخت
 زندگی بی تو حرامست نخواستیم عمر گر چنین میگذرد باقی عمر گذران همچنان مهر تو در سینه ما هست
 ما بر آنیم که بودیم تو هم باش بر آن خبر از در و نذرند تان بکشید آه ازین سخن آه ازین سخن
 و له سر ملبدی من از بالای رعنا تو شد این پریشانیم از زلف سمن سالی تو شد و له
 سر و روان خویش را که دم درون دیده جا تا پرورش یابد و گر آن سر و زان چشم ما و له
 نور مرده بار خضای جز تو نگاری نمیکشتم غیر از جفا و جور تو یاری نمیکشتم
 فصل سیوم از باب دوم در ذکر جلوس شاهزاده سجان قلی بر سر سلطنت

و بعضی از سواران که در آن آوان روداد چون امر او را بعد از وفات شاه حجه رضوان پناه از ادای مراسم
تغیرت و تشریط مصیبت فارغ شدند شاهزاده سبجان قلی خلف الصدق رضوان پناه را بر سریر سلطنت
نشاند و جده او بقیس زمان بصوابید بعضی از امر اجبت تشیت امور سلطنت سیف خان عین الملک
را که پیشتر بسبی از اسباب از پادشاه حجه را بنجیده بجانب احمد نگر رفته بود طلبیده منصب و کالت و
با توغول فیض نمود که تا رسیدن شاهزاده بسن رشد و تمیز او بسر انجام مهام سلطنت پردازد و چون
این رای خلاف رای جگدیور او بود چه او اراده داشت که شاهزاده دولت قلی را که ولد صلیبی
غفران پناه است و بسن رشد و تمیز رسیده به سلطنت بردارد تا مهام سلطنت کما یجب
پذیرد و بجز نجان و جگیت را و که رکن السلطنت جمیدی بودند با او در نیاب بهستان نشد
بمقام غاد و خلاف درآمد جگدیور او خایف گشته با خیل و سپاه خویش از دار السلطنت بجانب
قلعه بنو کمر که شاهزاده دولت قلی در آنجا محبوس بود شتافته مضابط قلعه و نایکواریان و سایر
خشم را از آن خود ساخته شاهزاده را از قید خلاص گردانید و سیف خان بعد استقلال در دست
و کالت و پیشوائی عازم مدافعه شاهزاده دولت قلی و جگدیور او گشت شاهزاده دولت قلی و جگدیور
چون برین حال اطلاع یافتند رسولان با تحف و هدایا بخدمت تغال خان که رکن رکن سلطنت
عماد الملک بود فرستاده استعانت نمودند تغال خان با لشکر فراوان بقصد اعانت حرکت نمود و
در ظاهر قریه سنکرم تلاقی عسکریین دست داده محاربه عظیم میان آمد آخر الامر سیف خان عین الملک
با جمعی از بهادران خود را بر قلب سپاه عماد الملک زده اکثری از دلیران و سرداران لشکر خشم را
بقتل آورده بهر میت داد و شاهزاده دولت قلی و تغال خان و جگدیور او چون تمام لشکر را گریزان دیدند
رو به انزمام آورده پشت بمرکه کارزار دادند عین الملک تعاقب تغال خان کرده و جمیع اسباب
حشمت و شوکت بدست آورده تعاقب شاهزاده و جگدیور او نمود و چون ایشان قلععه رسیده متحصن
گشتند بمحاصره پرداخته و از اطراف سپهانش برده جنگ در پیوست و مدت کیمه بازار کارزار
گرم بود و هر روز جگدیور او با جمعی از دلیران بیرون قلعه آمده ضرب دست خود می نمود اکثر

بهادران لشکر خیم را مقتول و مجروح میساخت بنابرین عین الملک صلاح در مصالحت دانسته
 استقامت نایبکدیور را و فرستاد چون او بصلح راضی نشد در تصنیق اهل حصار کوشیده از اطراف
 وجانب کار برایشان تنگ ساخت نایکواریان و سایر احشام قلعه از امتداد محاصره و قتل
 آذوقه تنگ آمده بجان طالب امان گشتند شانزده و جگدیور او بمشاهده ایحال لاعلاج
 گشته تسلیم کلید قلعه نموده بمصالحه و درخواست امان از قلعه بیرون آمدند عین الملک
 بعد از نزاع قلعه و تصرف در اسباب سلطنت شان شانزده را در همان قلعه مقید کرد
 و جگدیور او را همراه خویش بگلکنده آورده محبوس ساخت و موکلان بروی گماشت -
 نظم نهادند بند کرا نش پیاپی بر او تنگ کردند از کینه جاسی همی بود در بند کچین دزار
 همی جلیت یاری ز پروردگار و چوزین حال بگذشت کچیندگاه و خداوند دادش زد دشمن پناه
 یعنی شانزده خلایق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سر سلطنت نشاند و جگدیور او را از قید
 نجات بخشیده بیایه ترفی رساند چنانکه عنقریب در باب سیوم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
باب سیوم در احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطب شاه مشتمل بر فصل فصل
اقل در بیان اسب توجه آنحضرت از بیجا نگر صوب گوکنده مستقر بر سلطنت
 تا جلوس بر سر پشاهی و در ذیل آن ذکر بعضی وقایع دیگر ذکر سبب توجه صاحب تاریخ قطبشاه
 آورده که چون سیفخان عین الملک بر تالفان ظفر یافت و شانزده دولت قلی و جگدیور او را
 مقید ساخت و دو غرور و بنیدار بکاخ داغش راه یافته از راه رفت و تمشیت جمیع امور
 سلطنت از پیش خویش گرفته تمام اعیان و ارکان دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار
 گردانید بنابرین همه دولتمندان و نجیده خاطر شدند و اکثری همداستان گشته عراض بخدمت
 آن شهریار معدلت شعار که در بیجا گلزنی مهری برادر خود حبشید قطبشاه تشریف برده آفات
 و زریه بود بر سبیل تو اتر فرستادند مضمون عراض اینکه سیف خان عین الملک جگدیور او
 را مقید و امر را بیدخل مطلق ساخته تمشیت تمام سلطنت از پیش خود میکند و تمام ارکان

دولت از تحککات او تنگ آمده و اکثر امرا بسلطنت شاهزاده سبحان قلی که بسبب مغرور
 بر انجام مهمات سلطنت نمیتواند پرداخت راضی نیستند و چشم امیدشان بر شاهزاده فرزند
 اعلام دولت و دین است و چون عرایض دو تنخواهان از نظر انور مکتب شست شیر پشته شجاعت
 سید جی و خان اعظم حمید خان که بچوخت و دولت لازم رکاب ظفر انساب بودند
 نیز در باب عزیمت تگاز سخنان دولت خواهی معروض داشتند شهریار معروضات فدویان
 صلاح اندیش لبع رضا اصفانوده بهیاسباب صفر پرداخته راجع را از تقسیم غریمت
 ولایت خویش آگهی فرمود راجع بنا بر خلوص محبت سخت ازین غریمت که خالی از خطر نبود
 نمود چون اقبال شهریار مانع از پذیرائی متمسک او شد بنا چاری رخصت داده خواست که برادر
 خود و کتادری را با ده هزار سوار و هشت هزار پیاده جهت مدد همراه رکاب سعادت روان
 سازد اما شهریار جوان بخت بصواب دید و تنخواهان مثل سید جی و حمید خان اشتیاق
 از خدای غروب جل نموده بهد کفار راضی نگشته در ساعت نیک بغرم تخمیر حکمت مورد
 نهضت فرمود و بعد از آنکه موکب اجلال بمرحدر رسید و صیبت اینجبر بوجت اثر باطراف
 مشتهر گردید هر روز جمعی از امرا و اعیان دولت قطبشاهی بشرف آستان بوسی معزز
 میگشتند چنانچه در اندک فرصت سه هزار سوار و پنج هزار پیاده جرار در موکب اجلال
 مجتمع شدند درین اثنا ضابط قلعہ کوکبکنده و نایکواریان عرایض مضمون استدعای توجه
 موکب اقبال و ادای شرایط عبودیت خود با بقصی الغایت و تسلیم کلید قلعہ بدست اولیا
 دولت بعد وصول رایات ظفر آیات بدرگاه آن پادشاه شیر مصلحت فرستادند شهریار
 متمسک فدویان دولت خواه را بغرض اجابت رسانیده متوجه قلعہ مذکور شد و چون آن
 سرزمین بضایا طلعت مهر سپهر کشور گشائی روشنی پذیرفت هر روز جوق جوق مردم
 از لشکر قطبشاهی بشرف آستان بوسی رسیده به تشریفات پادشاهانه سرفراز میگشتند و
 بمناصب فرخنده حال فایز میگردد و یو تافو با جمعیت لشکر ظفر اثر مترازمید شد سیف خان

عین الملک را از استماع این خبر و در کبر که کباغ دماغ راه یافته بود تسبیل بخیل شده
 بر تنهونی ابداد دار السلطنت را جمعی از دولتمردان مثل بحرینان و جکیتر او و حاجی خان
 میرنوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند همچو خداوند خان
 حبشی و علم خان و سنج خان و قونچان و تاجخان بغیرم رزم پادشاه و دشمن شکن موضع
 گنبدوره رسیده و جگدیور او که بکام عین الملک در قلعه گوگکنده محبوس بود خالی بود
 دار السلطنت از وجود سردار با اقتدار مقتدر انگاشته اکثر نایکواریان و احشام
 قلعه مبارک را ببدل درم و دینار از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که بنگام فرصت
 با ظهار دولت خواهی شهریار جوان بخت و ستبردی با عادی نمایند در شامی اینحال پادشاه
 بلند اقبال بعواذید دولتمردان پیاده از پیاده های گوگکنده بجانب دار السلطنت فرستاده
 قوننامه با سیم عجم نایکواریان و احشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که بر آوردن جگدیور
 از قید موجب کوارش پادشاهی و باعث رفاه و ترقی خود باشد چون فرمان واجب الادعا
 بنایکواریان رسید یکی از آرمینان که خویشی بنایکواریان قلعه گوگکنده داشت بامید واری
 غنایات شاهانه فی الفور اکثر نایکواریان و احشام قلعه را یکدل و همزمان گردانید آنگاه بکمان
 مسلح و مکمل گشته تخت مجبوس جگدیور را و شتافته او را از قید بر آوردند بعد از آن بمترل
 جکیتر او که دولتمرد شاهزاده سجان قلی و عین الملک بود رفته و او را گرفته بجای جگدیور و محبوس
 کردند من بعد بمترل بحرینان و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیدند
 و سرهای ایشان بر سر نیزه ها کرده گردش بر گردانیدند آنگاه شاهزاده سجان قلی را مقید نمود
 تمام غزنه و اسباب سلطنت را ضبط در آورده در ساعت عرض داشت متضمن کیفیت حال
 با سرهای سرداران مقتول مصحوب امین خان دبیر درگاه پادشاه کشور گیر فرستاده شد
 مقدم همایون بر دار السلطنت نمودند امین خان بعد از شرف سباط بوسی و عرض کیفیت حال
 شمول عواطف خسروانه گشت و پادشاه کشور گشت در ساعت فرخنده با موبک اقبال بجانب دار

نهضت فرمود و جمیع عین الملک از اشتها بر این خبر و بتفرقه آورده بر روز گزیده گوز از لشکر
 فاتر بساعت آستان لوسی شدند بنابرین عین الملک مضطر گشته عرضداشتی بپایه میر بر ملک
 کشور گیر فستاده استدعای قولنامه نمود تا باستیلام عقبه علیه شرف اند و رشود و چون در خوا
 چنان شیر صدور یافت که انشا الله تعالی بعد نزول موکب اجلال و مستقر سلطنت
 طلب حضور نموده خواهد شد خائف و هراسان شده با پنج سوار و چند سردار اکثر
 اثاث سلطنت قطب شنای برداشته از راه کولاس از سر حد مالک محروسه بدر رفت
 و شاه کشور کشا با حشمت و شوکت عظیم نزدیک دار السلطنت بیک منزل رسیده بپای
 ظفر آیات رافراشت و اعیان و اشراف دار السلطنت بریم استقبال سرودن شتافت
 و جگد یوراد و نایکویان کلید قلعه همراه گرفته بساعت تقبیل رکاب ظفر افتاب فایز
 گردید و هر یک بالواع غیایات و تشریفات خردانه و فاخر حال سرفراز گشته و قدر حدیو
 از جنت نیکو خدمتی و دو تنخواهی بپایه اعمتار رسید صاحب تاریخ فرشته قصه توجیه
 معدلت شعار از شهر بچا نگر بدین آئین ترتیم نموده که مصطفی خان اردستانی و
 صلاحخان و اکثری از ارکان دولت با اتفاق هم قرار دادند که ابراهیم قطشاه را از بچا نگر طلبند
 پادشاه سازند و کنیان واقف شده در استحکام خویش و بشیاری کوشیدند مصطفی خان
 و صلاحخان که بر ازاده خور اسخ و جازم بودند بر امراج عرضیه نوشته استدعای ردا
 ابراهیم قطب اه بجانب کولکنده نمودند و امراج متمش شان قبول نموده شهر بار را
 نخست ساخت و اجد وصول موکب اقبال لبر حد تلنگ مصطفی خان شیراز همگی
 بوازمت شتافته خلعت میر جنگی یافت و از سوداگران هند و دو لک هون قرض
 بسا ان امور سلطنت پرداخت و چون خبر میر جنگی مصطفی خان بگولکنده رسید همه
 کس خوشحال گشته راعب پادشاهی ابراهیم قطشاه شدند و صلابت خان با
 دوشم هزار سوار که اکثر غریب بودند در روز بدلاوری و ضرب دست از کولکنده

برآمده متوجه سرحد گشت و از دنیال او مردم دیگر نیز ترک رفاقت همیشه قطبشاه کرده
استان بوس او میشدند تا آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشتند آنگاه متوجه دارالسلطنت
شده بحوالی آن نزول اجلال فرمود و همه مردم نیز بجان و مال امان خواسته باسلام عبده
علیه شرف اندوز گشتند و ذکر جلوس شاه خلیف پناه ابراهیم قطبشاه
بر سر بر سلطنت و منسلک گشتن عقیقه زیمان نمیشد که آن
شهر باز در سلک از دواج مصطفی خان و تقرر ملاقات با
حسین نظام شاه پادشاه کشور گشای چون بدولت و اقبال داخل قعه مبارک
گولکنده در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع سنه یستین و شصت و سه بر سر
سلطنت جلوس فرموده امر او خوانین و فقرا و شعرا را بمناصب و انعامات خسروانه
سرفراز و مسرور القلب گردانید و بقول محمد قاسم فرشته در همان روز دوازده هزارمین
طلا بقره او را باب استحقاق داد و آن شاه کتی استمان نشان کبود بابت عزیز خان
را که در بجا نگریه نیروی بازوی شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصه پادشاه
ساخت و همیشه عقیقه خود را بجا از کجاص مصطفی خان آوژاد راجب خستمار سلطنت نمود
و امر او سیاه را با لطاف خسروانه متعال ساخته ایچان بیاست و حراست برداشت
که ولایت تنگ که پراز دزد و حرامی بود بتجار و غیره پتافله و رفیق روز و شب آمدند
میکردند و از دغدغه دزد و قطاع الطرق ایمن بودند و با حسین نظام شاه کجمت و کیدل
گشته تقرر فرمود که باتفاق تسعه کلبه که وایت کیر در خوزه تقریف آور و کلبه که متعلق
بحسین نظام شاه باشد وایت کیر متعلق باولیا می دولت او تفصیل قصه تقرر ملاقات
بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر شاه معدت گستر
اسلامین و کن رسید جمله سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقف سلطنت ارسال شده
تبعیت جلوس او نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت با من خاندان عالمشان داشت

سبقت نموده یکی از اکابر مقربان را بر سرهم رسالت با تحف و پدایای شاهانه جهت تهنیت بلوس و تمهید قواعد اتحاد فرستاده از راه کوچکی استعدا نمود که از طارمان در گاه خردمندی امین کاروانی بای تشید مبانی مصادقت و مخالفت روانه فرمایند چون رسول نظام شاه بشرف کسب طوبوسی رسید شمول عنایات شاهیه گشته متمسک نظام شاه بعرض رسانید شاه معدلت گستر قبول نموده خان اعظم رکن السلطنت مصطفی خان را با تحف و پدایای موفور مصحوب رسول بخت حسین نظام شاه روان فرمود و بکن تقریر آن کن السلطنه صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیه و بعد و پیمان استحکام یافته چنان مقرر شد که ملاقات در ظاهر کلبه که صورت ظهور گیر دمن بعد باتفاق تسخیر قلعه کلبه که و سید رتوجه شوند بعد مفتوح شدن این دو قلعه حصار بیدر با توابع متعلق بکجاستگان دولت قلعش و کلبه که با مضافات در تصرف اولیای دولت نظام شاهیه باشد بعد ازین قرار داد حسین نظام شاه وزیر باندیر قاسم بیگ شیرازی را با تحف و پدایای کثیر بجانب دار السلطنت گوکننده ارسال فرمود مشایخ بعد از سعادت ملازمت تحف و پدایا و مکاتیب که زانیده پیغام و کیفیت حال زبانی نیز معروض گردانید القصد از جانبین قواعد مخالفت و مصادقت بایمان مشید گشته چنان تقریر یافت که هنگام ملاقات آن دو صاحب افسر کلماتیکه در انتظام مهمات امور مملکت و استحکام اساس دولت مفید باشد با المشافهه نیز مذکور گردد ذکر ملاقات نمودن آن هر دو پادشاه عالیه در ظاهر حصار کلبه که و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن را مراجع بالشکر فراوان جهت اعانت عادل شاه حسب استمداد او و بیان بعضی وقایع دیگر آورده اند که آندو شهریار حسب القرار در سنه جنس و ستین و ستیحه بطاهر کلبه که نزول اجلال فرموده بملاقات هم دیگر میبشج و سرور گشتند و تجدید استحکام بمبا تحب و نموده بمحاصره آن مشغول پرداختند و مادوماه از صبح تا شام آتش پیکار در آت

کارزار افروختند و افروختند انجام کار چون اهل حصار از امتداد ایام محاصره و ملت
آذوقه تنگ آمدند از احوال عمر و زبونی و اضطراب خویش ابراهیم عاقل شاه را اعلام نمودند
عاقل شاه مستغرق بجزئیات فکر گشته التجا بر امر اج برد و بخت و هدایای موفیر او را از رفیق
بر سر آمد و خود آورد آن کافر پیداگر بطبع مال بسیار با سپاه شمار و فیضان کوه سیکر لغز آمد
از مستغرق خود حرکت نموده نزدیک گلبرگه رسیده بنا بر رابطه محبت که با شاه محدث گستر
ابراهیم قلب شاه داشت کتابی بخدمت آنحضرت فرستاد مضمونش آنکه بنصیر میرانشاه
کشور گیر روشن است که میان نظام شاه و عاقل شاه جهت تسخیر بعضی ممالک و قلاع از
سالمای دراز جنگ وجدل است که با نقطاع نمیا بخاند اکنون که نظام شاه بامداد و
اعانت آنحضرت میخاهد که تسخیر قلعه گلبرگه نموده خود متصرف شود و فیما بین آن سلطنت پنا
و عاقل شاه خصومت انداخته انواع خلل و فساد بمعرض وقوع آرند ادوا که بنخبر
بفساد است بعید از صلاح و از رای صواب نمای آنجناب بس بدیع و عجیب مینماید
الحال نظر بر اتحاد و یکجتهی فیما بین مترقب چنانست که بسنجان ارباب عرض که شایان
شان آن سلطنت پناه نیست اتفاقات فرماید و طریق تنگانی سلوک داشته بسعادت و
اقبال بدینجناب توجه فرماید که اخلاص مندر بعزم ملاقات آن سلطنت پناه طی مسافت پیا
نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعد ملاقات آنچه که صلاح جانین در آن باشد بظهور
رسد و بهمین مضمون مکاتیب اسالیب از جانب عاقل شاه نیز رسید شهریار صلاح
اندیش از وزیر او امرای و دلخواه و در خواست کنگاج نموده بصواب بدید و بیان و خواه
در صدد موافقت با عاقل شاه و راج گشته رسولان را طلبیده و بالغات خسروانه
نواخته جواب دلخواه داد درین اثنا با مع اقبال رسید که لقمه راج برادر راج و
دو سه سوار عادل شاه بالشکر بسیار با اتفاق هم متوجه تجزیه ممالک محروسه شده
دست تطاول دراز کرده اند شهریار از استماع این خبر وحشت اثر یکی از قریب

خود را بنجد میت نظام شاه فرستاده پیغام داد که خلوص اینجا چنانکه هست معلوم آنجناب است
و شاید هنگام آرائی مخالفان سبع اشرف رسیده باشد اگر در ملاقات ظاهری با مخالفان
تساؤل رود بحتمل که حادثه روی دهد که تذکر آن متعذر گردد و در پرده ملاقات ظاهری مآذ
امداد دوستان نیز منظور در نیاب چه صلاح میفرمایند حسین نظام شاه باد و تو همان دعا
کنگش نموده تجویر ملاقات که مشتمل بر صلاح جانین بود فرمود بنابرین شاه خلایق بنیاد بعمر
ملاقات متوجه رود خانه کشناشته و از آنجناب عادت شاه و راجع باستقبال شافیه در سگم
کشا و بهیما اتفاق ملاقات هر سه فرما تر و اشد و از هر دری سخن دید و متذکر آنیکه توار
حدیث فتنه نظام شاه رسید شاه خلایق بنیاد بر لال نصاح و کلمات صلاح آتش فتنه را
اتفا نموده نوعی نمود که هر یک از آن فرمانفرمایان مستقر ایالت خویش روان شدند و صاحب
تاریخ فرشته بقلم آورده که هنگام محاصره قلعه گلبر که چون ابراهیم قطشاه
دید که کار بر محصوران تنگ گشته نزدیک بازرسیده که قلعه مفتوح گردد از قوت و شوکت
برهان نظام شاه اندیشد که مباد اوقت او زیاده شود و غرور او بیفزاید خیمه و خوابگاه
و دیگر اسباب سنگین را گذاشته نیم شب کوچ کرده کوچ بکوچ خود را بکوچ کند رساند
حسین نظام شاه چون تنها از عمده ملک گیری توانست بیرون آمد و نیز ترک محاصره
نموده با جمعی که شافیه فصل دوم از باب سوم در بیان وقایع که در عهد
سلطنت آن شاه خلایق بنیاد صورت وقوع یافت و ذکر استمداد و راجع
از آن صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او
و اطفا یافتن آن بتائید آن شاه همراه جنگامی که راجع حجت اعانت
عادت شاه بجانب گلبر که آمد برادران او ملتراج و گویند راجع که در قلعه ادونی اقامت
داشتند غیبت او را مغتم آنکاشته با اتفاق جمعی از فتنه انگیزان خود سر بنجامه را
شده چند قلعه و بعضی از ولایات پیاپی که متعجب در قبضه تصرف آوردند راجع بعد از آن

از مغم امد چون به بجا بگر رسید بمشاهد فتنه خانگی متفکر گشته سخت با ستائست برادران
 بنصایح و مواعظ و سخنان خاطر داری و دلجوئی پرداخت بعد از آنکه برادران
 او بغرور و شکریه موفور و استحکام اماکن خود با گوش بسخن آن برادر شفق نکردند و
 بشیر از پیشتره نور در طریق مخالفت گشتند بصوابیدارگان دولت التیاب شهر یار
 دشمن شکار بر دورسل و رسائل با تحف و هدایا فرستاده التماس امد او کرد و شهر یار
 نظر بر تلافی خدمات پسندیده که در ایام سابق از و بطور رسیده بود قبولان سه لایق
 و ظهیر الملک و حمید خان و دیگر اماران را با شش هزار سوار و ده هزار پیاده با استعداد
 تمام جهت امداد بصوب بجا بگر نامزد فرمود چون سرداران اسلام به بجا بگر رسیدند
 راجع بعد ملاقات هر یک را بخلقه تهای فاخره خوشنود ساخته و سدرج تیمار و نورجا
 و بجای خان را با لشکر گران با ساز جنگ بجانب قلعه ادونی جهت رفع فتنه فساد انگیزان
 فرستاد چون برادران راجع تاب مقابل دیوینا قلع را بمجا و ماوی خود ساخته و با ذوقه
 و اسباب قلعه داری معمور نموده عازم بجا گشتند مجاهدان اسلام چون بدان قلعه
 رسیدند از اطراف مرکز و اردو میان گرفت به جنگ در پیوستند و تا ششماه آتش
 جدال و قتال متعب بود و در بر و ضعف و زبونی بحال محصوران راه میافت چون تنها
 تنگ آمدند و دیدند که غنایب قلعه مفتوح میگردد کس پیش راجع فرستاده و غذای
 خواسته اظهار اطاعت نمودند راجع از راه شفقت از سمر تعصبات در گذشته سردار
 اسلام را پیغام ترک محاصره داد سرداران با سپاه نصرت پناه از آنجا برخاسته پیش
 راجع آمده بانواع تشریفات و اعزاز و اگر ارم فرسند گشته و ایچی راجه
 همراه گرفته با تحف و بخشش بسیار سعادت عتبه بوسی شهر یار اصرار شرف
 نمودند و بعواطف خسر وانه و مناصب ارجمند غرامتیار یافتند و ذکر فتنه
 مخالفت و متر و جگد یور او جگد یور او که بواسطه دولت خواهی که هنگام

شهریار مستقر بر سر سلطنت از او بعضی ظهور رسیده بود و مورد عنایت شاهی گشت
در نام اختیار مملکت و سپاه و رعیت در قبضه اقتدارش در آمد دست تطاول دراز
کرده کافه حلق را از جور و ستم خود نالان گردانید و از غایت شقاوت اراده فاسد
در حق شهریار بخاطر خود راه داده بخواست که شاهزاده دولت قلی را که در دست لعه بهو نگیر
محبوس بود بر سر سلطنت نشاند و رای را و بهمنی را که محیل و محار و فتنه انگیز بود
مشاورانیه بمعتمد علیه خود گردانید و امرای شهریار را در امور کلی و جزئی بیدخل مطلق
ساخت و تمام استیصال امرای نامدار مثل مصطفی خان و حمید خان در آمد نابین جمع
اعیان و ارکان همدستان شده از راه دولتخواهی بخدمت شهریار بعضی نشاند
که بکدیور او بلفظ رعونت از جا در رفته بدون اطلاع حضرت تشیت قنات علی
و مالی از پیش خود میکنند و رای را در آنچنان فحار و صاحب اختیار گردانیده
است که جمیع ممالک محروسه را بر فتنه ساخته انظام امور مملکت مطابق هوا و
میکند و حکمات بموقع نماید و معتمد اراده فاسد دارد و میخواهد که شاهزاده دولت قلی
را بر سر سلطنت متمکن گرداند اگر از جانش بادر دفع اوسا له رود و آیه آتش فتنه
مشعل خواهد شد آنچنانکه اطفا آن نهایت دشوار خواهد گشت چرا که بکدیور او بسبب
عنایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد و بانا کیو اریان اکثر قلاع تقریب
خوشی و متهید دوستی عقد موافقت بسته منظر فرصت وقت است چون این
معروضات بسبع شهریار رسید نظر بر مراتب دولتخواهی که سابقاً از او بظهور رسید
آتش غضب را بزالال اغماض اطفانوده بذیل مرحمت قبایح او و تبع او پوشیده انظار
مقارن این آنکس را برادر بکدیور او بترک او بخرصت حضور بولایت و جاگیر خود رفته
از نیجت دریای غضب شهریار بمقوج آمده رای را و بعضی از انصار بکدیور
را غرق و رطه هلاک گردانید از استماع این خبر بکدیور و دحایف و هراسان گشته

بادوست هزار سوار و فیلان کوه پیکر و سایر اسباب حشمت و شوک از عقب برادر خوش
 بجانب و یکنزدل قرار نموده و از آنجا دست تباراج اطراف ممالک محروسه دراز کرده راه
 ولایت تباریش گرفت عماد الملک والی آنجا نظر بر دلاوری و کثرت جمعیت و ثنائی خوش
 بمقام تعظیم و تکریم درآمده و او را پیش خود نگاهداشت و اقطاع لایق در وجه اخراجش
 مقرر فرمود و ده هزار سوار مسلح و کامل بسپه سالاری جگدیوراه بجانب برهانپور که در آن آن
 با والی آنجا نزاع داشت نامزد کرد و جگدیوراد با لشکر عمادشاهی بسپرد ولایت برهانپور رسیده
 تمام آن ملک را ماتحت و مارج نموده والی برهانپور را که کبریا و مرات با لشکر عظیم مقابل
 شده بود منزعم ساخته غلام موفور و ثنائی سلطنت او بقبضه تصرف درآورده اکثر اجبا
 و گردن کشتن آنرا و در آنگوشمال داده و مطیع و متقاد خود گردانیده اعلام حشمت و شوکت
 برافراشت و موازی پنجه از سوار خراب از عرب و حبشی و دکنی و افغان در نظر رایت خود
 فراهم آورد و از غایت غرور و نخوت بیچیک از والیان برهانپور و برادران بنظر در میآید
 و یونانیو ما از اقتدارش میافزود تا سجده والی برادر را اندیشتر آن شد که مبادا
 مملکت برادر از دست تصرف خود استراغ نماید بنابرین باو پیغام داد که اقتدارات مباد
 با بجائی رسیده که بدست در مملکت موجب تخلل در ارکان دولت مگشته صلاح در آنست
 که ازین مملکت بیرون شوی جگدیوراد نظر بر اینکه حصنی نداشت که بپناه تجمعات خویش نموده
 از عهد مجادله با عماد الملک برگزیده چارسی از آن مملکت بیرون آمده بغرم حاکم خود
 بسپرد و یکنزدل رسانید و بربر ولایت که در آشنای راه گذر میکرد آتش تاراج برآ
 سیزد و ذکر فرستاد و ن شهر مار مصطفی خان و غیره امر او سپاه
 نصرت پناه را جهت دفع فتنه و فساد جگدیوراد و چون نهبان
 بمسامع اجلال رسانیدند که جگدیوراد با جمعیت پنجه از سوار و سیصد زنجیر فل استند
 تمام از راه و یکنزدل عازم چانگراست شهر یار بنابر غرم و احتیاط مصطفی خان

و جاهدان عین الملک و دیگر سرداران را با پنجه از سوار به دفعه اونا فرود نمود و بعد از آن
در حوالی کسم مست مصطفی خان بنا بر مصلحت بجکدیور او پیغام داد که پاس حقوق
نمک را بر طاق نسیان گذاشتن و جاده کمر اهی پیودن بس قیج و مذموم است
باید که بعد از تقصیرات پیش آئی تا جاگیر بدستور قدیم بر تو تقرر یابد جکدیور او از فرط
نخوت و غرور این پیغام را کمال سیمع انگاشته و بمجار به آورد و بنا برین مصطفی خان
و غیره سرداران اسلام بدفع او برخاسته از یک طرف حمید خان و از جانب دیگر
مجاهدان عین الملک بر لشکر او تاختند و مجاهدان برادر جکدیور او آنکس را و را که
سر کرده سپاه مخالف بود بضر تیغ آبدار از یاد آورده سرش از تن جداست
بر سر نیزه کرده بفرمود تا غازیان اسلام ندای فتح بادی کلمه طیبه داده که بشدت
کوفته از اطراف بیکدفعه بر لشکر جکدیور برخیزند و ترنزل در بنای ثبات شان انداختند
و اکثری از اعیان آن لشکر را مثل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ عبدالکریم
و شیخ ابراهیم و مقدم خان را بعالم جاودان روان ساختند و جمعی کثیر را همیر
و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر جکدیور او پشت بمعبره داده و رولفر آورد و هر چند
خواست که لشکر خود را برگرداند میر نشد و غنیمت بسیار بدولت زنجیر فیل و یک
فیل نامی که با عتبار ضخامت حجت و خوبی رفتار در تمام مملکت دکن معروف بود
بدست غازیان اسلام درآمد و جکدیور او با معبودی چند گر بنحیه بجانب بجانگر
رفت و سرداران اسلام سعادت بساط بوسی استغداد یافته اموال و اقیال از
نظر او گذرانیدند بجز اقیال همه غنایم حکم شهر یار بر غازیان تقیم یافت و امر انبیا
از جبهه و الطاف خسروی سرفراز گشتند و مصطفی خان به تشریفات شاهانه و کمر مرصع
و اسب مازین اختصاص یافته علم اعتدال برافراخت ذکر موافقت شهر یار
معدلت گستر با علی عادل شاه و راجه سنگام توجه شان

حصار احمدگر پرداختند و کفار چنانکه در بهم عمارات بلده تعصیه ناکرده انواع فساد ظهور
 رسانیدند و در ساجد فرو آمده و اسپان بسته سقفها را هر چه چین بود گشادند و
 سوختند شهر را بر خفیه بحسین نظام شاه ولی بی آمنه خاتون پیغام داد که زلفا شریف
 نشوید و موافقت اینجانب بحسب ظاهر با عا دلشاه و راج با بر صلاح دولت جانین است
 و انشاء الله تعالی بزلال حسن تدبیر اتفاق آتش این فتنه بعل خواهد آمد و قبول صاحب
 تاریخ قطبشاهی مقربان و مخصوصان راج را با نام و اکرام فرایفته بر سر آن آورد که
 راج را بر انواع معاودت راضی گردانید چنانکه مقربان او بعرض رسانیدند که ایام محرم
 ممتد گشته موسم بر شکل نزدیک رسیده است و درین موسم معاودت بسبب طغیان
 رودهای بزرگ که فیما بین حایل است مشکل و توقف از جهت نارسیدن غله و آذوقه جمیع
 ما محتاج در ایام بر شکل از آن شکله غرض امثال این سخنان چندان مبعوض بیان آوردند
 که راج مراجعت راضی شد علی عا دلشاه از استماع اینجانب فی الفور ملاقات با راج کرد
 خاطر نشین نمود که بحال کار بر اهل قلعه تنگ شده نزدیک بان رسیده که مفتوح کرد
 اگر راجی عظیم کیمیا دیگر استقامت را کار فرموده کوچ نفر نمایند قلعه اندکی را با تو احسن بشکرت
 خواهیم نمود و رسانیدن آذوقه و جمیع ما محتاج بذمه اینجانب است که از ولایت خود طلب
 خواهیم کرد و نخواهیم گذاشت که در شکرتنگی واقع شود راج پشته از پشته در باب جنگ و
 پیکار و قضیق اهل حصار ساعی گردید و شهر را مخفی غله و جمیع ما محتاج قلعه داری قطع
 میرسانید و خاطر داری میگرد که محصورین شکسته خاطر نشوند با وصف این اهل قلعه مضطر
 گشته ملکه جهان بی بی آمنه خاتون از روی عجز و سحار کی کس بخدمت شهریار
 فرستاده التماس نجات مسلمانان از شهر محاصران بدگر دار نمود ازین بنام عرق
 غیرت اسلام بحکمت آمده در یامی ترجم بخوش بنابرین مصطفی خان را نزد راج
 فرستاده پیغام داد که هنگام بر شکل بر سر رسیده و از ولایت رسد و فرزند

نرسیده و تمام سپاه مارپاشان حال گشته و همواره خون با نباحی ریخته می‌تود و درینو لایچان
 مسموم میگرد که نظام شاه از پادشاه برهانپور و گجرات استمداد نموده است و آن در
 سمیت امداد او از جای خود حرکت نموده اند و اگر زیاده ازین توقف شود باعث پشیمانی
 شاه و سپاه خواهد شد و دیگر گنبد دله قلعہ و ولایتیکه عادلشاه قبول نموده قلعہ مصطفیٰ نکر معروف
 بکوندپلی با مضافات تسلیم گماشتگان اسی عظیم بنیام راجا لعل استماع این پیغام از نو
 قلعہ کوندپلی و نیز بنیاس خاطر شهریار غم مر حبت مصمم نمود و چون عادلشاه حال برهنوال دید
 لاعلاج بار اراج در مراجبت متفق گردید و محمد قاسم فرشته در بیان این واقعه نوشته که چون
 قلعہ احمد نکر مشرف فتح شد ابراهیم قطشاه بسنت ستنه کوشش عمل کرده خیمه و خواجگاه و غیره اسباب
 سنگین را گداشته نیم شب از پای قلعہ احمد نکر برخاست و بسرعت برق و باد روانه لکهنده
 گردیده نخل در اندیشه عادلشاه و راجا اراج انداخت و علی عادلشاه بدلیل و براین بدی محاصره
 احمد نکر و خوبی محاصره قلعہ سولاپور خاطر نشین راجا اراج گردانید و بهر عنوان محاصره آن را
 برخاسته کوچ کردند و محصوران همین توجه شهریار حیات تازه یافتند و چون علی عادلشاه و
 راجا اراج بخشش نازل باراده محاصره قلعہ سولاپور رفتند کشور خان قوت بازومی کفار
 چانگوشا به کرده اجالت پناه عرض نمود که محاصره قلعہ مذکور درینوقت مناسب نیست چه اگر مفتوح
 گردد با یقین راجا اراج در آن طمع کرده ما داخل نخواهد داد بلکه طمع در مالک دیگر خواهد گردفت
 عظیم بر پا خواهد شد صلاح درنیت که منسخ این غرمت نمائیم و امداد او در ملذک قلعہ لغات
 استحکام بنا کنیم تا با استظهار آن برود و در هیچ قلعہ سولاپور را ستخر سازیم علیا دلشاه
 این رای را مستصوب شمرده بهر نوع راجا اراج را بجانب ملذک برد و در جاییکه قدیم الایام
 فرمانروایان پیشین قلعہ ساخته بودند و فی الجمله آثار و علامات آن ظاهر بود تجویز رام راج
 طرح قلعہ افکندند و در موسم برنگال دیوار از گچ و سنگ بلند ساخته و آنرا موسوم بشاه درک
 گردانیده هر سه فرمان روایکد گیراد و اع گردانیدند و فرمودن شهریار چند نفر از دلیران

کارزار بغرم محاربه به تفال خان و نصرت یافتن سپاه آن خسرو
 مدار بر شکر آید و در مجلسی که آن سه فرمان روا و دایم گردیده هر یک بمقام خود
 مراجعت میفرمودند نهیام نسیم راجع رسانیدند که از جانب عماد شاه تفال خان که سردار
 شجاع نامدار است مملکت تگانه را از وجود شهر یار خالی یافته با چهار هزار سوار از ولایت برار
 باندیار شتافته آتش سید او برافروخته است راجع شهر یار را از نیجاده گلی داده گفت که
 اگر حضرت را احتیاج باعانت و مدد باشد شکر جلالت اثر حاضر است بهر جانب که اشاره شود
 فستاده آید شهر یار بر زبان آورد که صد نفر از بهادران جنگجو بجهت گوشمال مغرور بتاسید
 ایزدی کافیت خاطر رای اعظم ازین مرمطن باشد راجع ازین سخن دلاوری شجاع
 نمود شهر یار چون بفراست دریافت که این سخن در خاطر او نبوی دیگر ظهور کرده در همان مجلس
 دستور خان ترکان را که در بهادری معروف و ممتاز بود بحضور طلبیده فرمود تا
 صد جوان از دلیران کار آزموده انتخاب نموده بجناح استعجال متوجه تنبیه تفال خان در
 حدود مکمل باشکر برار مقابل شد بجنگ دپیوست و اکثر اعیان و سرداران لشکر مخالف
 را کشته و خسته کرده علمدار را از یاد آورد و تفال خان چون دید که بهادران فیلست
 را از پیش رانده بقلب درآمده شیرازه جمعیت فوج را بر ایشان ساختند و لشکرش
 را و بفرا آورد و خود نیز زخمی شده بودند از بهر کمیتش گرفت دستور خان و سایر
 بهادران تعاقب نموده جمعی کشیر را قتل و اسیر کردند و یازده تن از امر او خوان
 نامدار و دیگر اکابرین و اعیان را بر بقیه اسیری در آورده مجموع فیل خانه و پانگاه
 و خیمه عمادشاهی و نشان ماهی مرتب عمادشاهی الغرض سایر اثاثه سلطنت عمادشاهی
 را متصرف شده باستان بوسی رسیدند شهر یار آن غنایم را بر بهادران تقسیم
 نموده و هر یک را فواخو حال بغایت خشنودانه نواخته راجع را ازین فتح الهی
 داد و او را تعجب پیش از پیش روداد فکر تقرر قربت فیما بین شهر یار

وحسین نظام شاه و بیان بعضی وقایع دیگر چون طغیان شاه دیکه اتفاق
 علی عادل شاه بار امر اج موجب خلل عظیم در مباحی سلطنت او گشته چنانکه در سنه ۹۶۶
 سه و ستین و تسعاً به اتفاق همه قلعه کلیان را از دست تصرف گماشت تهمان او بقلب
 آتزان نمودند و بعد از آن تخریب مملکت کردند و چونیکه اگر تائید باطنی شهر یار را بودند
 زمام سلطنت از دست او سیرفت چنانکه پیش در قصه محاصره احمدگر مشروحا بقید
 قلم آمد خواست که اساس سلطنت بدر لعه مودت باشه یار استحکم سازد بنا برین
 بصواب دید و لتخواهان مثل قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر علیه الرحمه و نا
 عنایت الله را که مرد فاضل و کامل و در آنوقت ارکن السلطنه و وکیل مطلق بود و با تحف
 خروانه بخدمت شهر یار فرستاده مکتوبی نوشت بدین مضمون آنچه که از امداد و اعانت
 آن برادر بچنان برابر معلوم خاص و عام گشته حاجت تبرکارت و زکارت ندارد و چون
 از جانب عادل شاه کمال جور و ستم به بستان این ولایت رسیده و تمام مملکت اسلام
 پایمال ظلم کفار گردیده است معتمد قلعه کلیان را انتزاع نموده انواع قبایح لظهور
 رسانیده و میرساند متمسک آنکه محبت و مصادقت را بمصاهرت و موصلت آید جانب
 موکه سازند تا سال آینده در ظاهر قلعه کلیان انشاء الله تعالی باهم ملاقات نموده بعد
 از انقضای ایام جشن و طوی متوجه تسخیر قلعه کلیان گشته بشرایط مکافات استقام
 خصم بر دازیم چون مولانا اصرار از شرف ملازمت نموده بحصول جواب باصواب
 کامیاب گشت رسول دانا بامکتوبی بمضمون رضا و اجابت همراه گرفته روانه احمدگر
 شد بعد از آن به دو یادها اجتماع عساکر و ترتیب مایحتاج میربابی و تهیه اسباب
 کشورستانی پرداخته و حسب التفرار در ساعت نیک متوجه ظاهر قلعه کلیان گشته به
 ملاقات بهمگیر مسرت اند و ترشند و مدت یکبار در ادوی آن دو پادشاه بنا مجلس سوره
 سرور گسترده محفل انبساط گرم بود و بعد از آن سادات و علما از هر دو جانب در ساعت سعد

بمقیس عهد عصمت یعنی بی بی جمال بنت حسین نظام شاه را در عقد ازدواج سلیمان میر
 سلطنت یعنی ابراهیم قطبشاه در آوردند و جمیع امر او خوانین مراسم تنهت و مبارکباد و تقدم
 رسانیدند آنگاه حسین نظام شاه مهد علیا را با اسباب تجل و خشم با جمعی از امرای
 دولت بجانب اردوی شهر بار روان فرمود و از آنجانب شهر یار نیز امر او را کار
 دولت را با استقبال فرستاد و تحفه ناهید اوج سلطنت بدولتخانه هالیون رسید مجدداً
 اسباب جشن ترتیب یافت و لوازم تنهت و مبارکباد بمیان آمد و بادادان پادشاه
 سلیمان جاه برسند سروری نشسته دست دریا نوالی افزای خوانین را خلعتهای فاخره
 مرحمت نمود و مقربان بارگاه نظام شاه را که مصحوب مهد زککار آمده بودند بفرید لطف و
 احسان نبواخت چنانچه قریب سه لک هون از نقد و جنس بالیشان مرحمت شد و محمد تقی
 فوشه در بیان این وصلت چنان بقلم آورده که چون راج و عادت شاه از احمد گزیده
 ابراهیم قطبشاه بار دیگر با حسین نظام شاه ابواب خصوصیت مفتوح ساخته دختر او مسماة
 بی بی جمال را خواستگاری نمود حسین نظام شاه باین شرط که با وی همراه شته قلعه کلیان
 را از تصرف عادل شاه بیرون آورد قبول کرد پس در ۹۷۱ هجری و سبعین و تسعة ماه
 حسین نظام شاه از احمد نگر و ابراهیم قطبشاه از کلکنده روان شده در ظاهر قلعه کلیان
 ملاقات نمودند و اول مراسم جشن و طوی بجا آورده عقد موصلت بستند آنگاه ابواب
 مصداقت مفتوح ساخته بتوجه تسخیر قلعه کلیان پرداختند و هر دو پادشاه عالیه قلعه
 مذکور را مرکزوار در میان گرفتند و بعد تادی ایام کار بر محصوران تنگ ساختند
 اهل قلعه خبر موصلت مذکور و محاصره قلعه بسمع علم عادل شاه رسانیدند عند الت پناه -
 باستصواب خیر اندیشان بار اراج و والی برابر و امیر برید عقد موافقت بسته ایشان
 را بر سر آمد و خود آورد و باتفاق هم متوجه دفع مزاحمت شدند و وکلتی برادر
 راج و جلدیور او و عین الملک کنگانی و غیر هم بپانزده هزار سوار متوجه ولایت

تلنگ گشتند شهریار و نظام شاه از استماع این اخبار صلاح دولت جانین و مراجعت
 بصوب مستقر سربطنت خود دانسته معاودت فرمودند و قالیعیکه بعد مراجعت
 روداد چون لشکر سیاحی پور و سیاحی گروقت مراجعت شهریار مرورگاه لشکر منظور بود.
 مرتضی خان نظام شناسی بادوشه هزار سوار در رکاب ظفر انساب شهریار شد و شهریار
 بعضی از سرداران را مثل شیرخان حسن و غریبان و دولتخان را بادیگیر سرداران و در
 عقب لشکر ظفر اشرعیت مدافعه دشمن نگذاشته امرای نامدار با بغلت و محاربت می خفتند
 و آثار اقدار بطور میرسانیدند و زمین آشفته و سه روز سیاحی باران انجمن بارید که آثار
 طوفان بر سطح زمین عیان گردید و کسی را محال حرکت نمایند بعد تسکین باران چون لشکر
 ظفر اثر کوچ کرد و مخالفان و نبال شدند و مجاهدان قطبشاهی بدفع ایشان میر و خجسته و مجاهد
 آوان از لشکر فیه وزی و غریبان سرنوبت و شیخ محمد بمرت سپاه خصم گرفتار گشتند
 القصة شهریار جنگ کسان بمستقر سربطنت نزول اجلال فرمود علی عاقل شاه و لمر
 در تازی که شازده گروه از دار السلطنت فرود آمده جنگ یور او و عین الملک کنعانی
 را با لشکر بسیار جهت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه نامزد کردند شهریار از استماع
 این خبر جهت دفع چند امیر را تعیین فرموده بعد تلافی عسکری در نزدیکی ولایت تیرکل آتش
 جلال و قتال برافروختند و چند شبانه روز فحاش جنگ بود آخر الامر حکم یور او و وکلت راج کس
 پیش راج فرستاده از حقیقت حال آنگهی دادند راج سدی تیماراج مرتضی گنجر را
 با پنج هزار سوار و پیاده بولایت مصطفی فرستاد و چند روز تیماراج خواهرزاده خود را با دست
 هزار سوار و پیاده بولایت اندرکنده جهت مشتعل ساختن آتش نهب و غارت فرستاد
 و مجاهدان لشکر ظفر اثر را بیشتر اوقات در چو بازه و باغ ابراهیم شناسی با سپاه خصم مجار
 دست میداد و راج و عاقل شاه و ملک برید و تازیانی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع
 ولایت تلنگانه را بر آتش و ساختن در صد و استیصال این نیر و ال شدند و مدت

چهارماد علی الاصل مال مار و جدال سعل بود و جگد یور او که پیش ازین احوالش مرقوم گردید
در وقت بواسطه دولت خواهی راج با دیه پهای حرام خواری گشته نایکواریان قتل
لویکته و کنپوره و پانخل و دیگر قلاع را بتطبیع زر و عنایات راج لطفیت
و ممکنان طریق عصیان پیش گرفته تمام قلاع را بتعلقان راج سپردند و کیسور او
نایکوارسی قتل نمودند و تیرس لک مسلک ضلالت و کفران نعمت شد و سدی تیمار
مصطفی نکر و شتابان و وید یادرار را جندری بولایت و یور در آمده قلعه را محاصره نمود
آتش بیداد و خسارانی در آن هر دو مملکت افزودند چون تقدی کفره از حد گذشت
و خلل عظیم در مملکت راه یافت شهر بار راعرق غیرت شاهی بجرکت آمده خواست
که بغرم محاربه از دار السلطنت بیرون آمده بدافع دشمنان پردازد اما دو اتحواپان
مجازین امر نشده معروض داشتند که جناب سلطان کی از مقریان درگاه راجت اصلاح
رخصت نمایند که بادشمنان ملاقی شده باب پاشی جن تدبیر غبار قفنه فرو نشاند
از حسن اتفاقات در آسای اخیال از جانب ملک بریدرسولی بدرگاه رسیده بعضی سیاه
که از از استیلای کفار عادل شاه و این جانب لغایت مکر گشته غرم مراجعت نموده ایم
و راج را نیز مصالحت راضی گردانیده ایم اگر مصطفی خان را که رکن رکن اندوخت
است بدخانب برسم رسالت فرستاده شود که بزلال کفار گردد و رت از خاطر
شسته دشمنی را بدوستی مبدل سازد هر آینه بصواب اقرب خواهد بود درای صواب شما
ملک بریدرسند خاطر انور آمده مصطفی خان را با تحف لایق روانه ساخته فرمود که
باجگد یور او که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه لشکر راج گردد
خان مشا ازمیه حسب الامر سخت تر دجگد یور او رفته به بیان معقول خاطر نشین آنخافر
نمود که هر همیکه عاقبتش پشیمانی و بدنامی باشد اجتناب از آن نزد خردمندان واجب
و مهم وظاهر است که مخالفت بدولی نعمت در دنیا موجب داغ داری به بدنامی و در

آخرت باعث گرفتاری یعقوب و ازین چندین سخنان گفت که جلدیور او از کرد و از رشت خویش ندانست کشیده بمقام عذر خواهی و تلافی درآمد و هر دو بواسطه مصلحت وقت اول نزد عادل شاه رفته معاذیر و لیدیر شاهره محبت را از خشن و خاشاک کلفت پاک ساخته عرض نمودند که منازعت میان پادشاهان اسلام از طریق دینداری بس بعید و بدسترس اکنون متمسک آنکه بر سبیل تلافی را امرج را بر سر مصالحت آورده نزدی ملاحظت فرمایند علی عاقل شاه قواعد عهد و پیمان را بغلاط ایمان موکده ساخته در همان روز با امرج ملاقات نمود مصطفی خان را در آن مجلس طلب فرمود مصالحت بر آن متراد داد که قلعہ گنبدوره و انخل که از قدیم الایام داخل ولایت سیانگر بود همچنان در تصرف گجاشنگان راجا اعظم باشد و دیگر قلاع گنگانه را مستعرض نشد و بدستور قدیم راجه محبت فیما بین برقرار داشته در سوانح امور ممد و معاون یکدیگر باشند بعد از تقریر مصالحت امرج بگنگان راک با طرف فرستاده بود طلبیده متوجه سیانگر گشت و علی عاقل شاه و ملک برید مستقر دولت خود مراجعت نمودند امنیت آنجیکه صاحب تاریخ قطبشاهی در وقایعیک بعد از مراجعت از محاصره قلعہ کلیان روداده بقید قلم آورده و صاحب تاریخ فرشته چنان منتظم سلک بیان نموده که چون بر دیار شاه عالیجاه از استماع خبر توجبه عاقل شاه با اتفاق فرمانروایان دیگر دست از محاصره قلعہ کلیان باز داشتند شهر یار کوکلنده مراجعت نموده و نظام شاه باحمد نگر شافت و عاقل شاه و امرج تا احمد نگر تعاقب او از دست ندادند و بار دیگر تخریب ولایت نظام شاه کرده چون برگشتند قریب ششماه در سرحد مملکت قطبشاه در قصبه اژگی نزول نموده ملک تلمک فراحت و تشویش بسیار رسانیدند و انجام کار بحین تدبیر شهر یار را عنی ابراهیم قطبشاه مصالحت بیان آمد و تفصیل قصه تعاقب آنکه چون بر دیار شاه با اتفاق تمام محاصره قلعہ کلیان مشغول گشتند و نزدیک شد که قلعہ مفتوح گردد ناگاه

عادل شاه و رام راج و برهان عماد الملک که جانشین پدر شده بود اگر کشتن جهانگیر خان
از نظام شاه رخ پیش داشت و جلی برید با شکر فراوان متوجه آن حدود شدند حسین نظام
شاه ترک محاصره کرده احوال و اقبال و اهل و عیال را با شانزده مرتضی خان و داماد
خود جمال الدین انجو بجانب قلعه اوسه روانه ساخت و خود با مقصد ارباب توب و ضربت
که عبارت از توب میانه باشد و پانصد ریخیر قبل بر یافت قطبشاه استقبال ایشان کرد
بفصله شش کرده فرو آمده روز دیگر بهرامی قطبشاه مستعد قتال گشته متوجه اردوی
رام راج گردید قضا را در آن روز با آنکه موسم برشکال نبود بیک ناگاه ابری بهم رسیده
چنان باران بارید که صحرای آس آب گشت چنانکه مردم و دواب ز بلو حال شدند و لشکرها
اسلحه افکندند و ارباب با گل فرو رفت حسین نظام شاه آن روز صلاح و جنگ ندیده با
لشکر خود و چهل توپ بزرگ معاودت فرمود مرتضی خان برادر شاه ابوالقاسم انجو
که از نوکران عادل شاه بود بهرامی امرای برکی بدینجا رسیده تمام ارباب را که در گل افتاده بود
متصرف شد و بی توقف تا دایره قطبشاه رفته حمله نمود قطبشاه با جمعی از مخصوص گریخته عقب لشکرگاه
نظام شاه باستاد و مصطفی خان اردستانی که میر حمله او بود با جمعیت خویش دامنه نواخته
چندان پابر جای داشت که نظام شاه بمد رسید و اردوئی کسلامت اند حسین نظام شاه
ارکان دولت خود را حاضر ساخته گفت که من باستظهار تو پنجاه میخوایم که مواجبت امر
نمایم و قطبشاه را میخا ذات عادل شاه مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای دشت
است جنگ ناکرده گریخت و تو پنجاه بدست غنیم افتاد قتال چگونه صورت خواهد بست ایشان سخن
نمودند که جنگ درین وقت صلاح نیست الحال مستقر دولت باید شتافت و وقت دیگر کافی باید نمود
چون بطریق روز سابق مرتضی خان انجو و امرای برکی و بسیاری از سران سپاه مخالفان بخوابی رفت
رسیدند نظام قطبشاه بیانه جنگ سوار شده ناگاه بجانب سر بر سلطنت روان گشتند و دشمنان
بعد از غارت اردو و تعاقب نمودند بحدی که لشکر پریشان گشته زیاده از هزار سوار با نظام شاه نماند

لیک او همچنان باقیرو علم بحال ثانی وقار میرفت و پنج شش هزار سوار خیمه که از چهار جهت آن میفرستند
 یارای آن نداشتند که حمله آورند و گنبد آنحضرت تنها بسیار مقید بود و در آن روز چون وقت نماز
 ظهر شد اراده نمود که فرو آمده بگذارد ارکان دولت گفتند درینوقت بایما و اشاره نماز باید گذارد
 آنشهر یار از فرط تصور قبول ننمود و گفت خدا نکند که من باین وضع فریضه ادا نمایم فرو آمده
 در رعایت اهلیمان و وقار بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اصغاف ضاعف بودند دور
 ایستاده پیش نیامدند و نظام شاه از نماز فارغ شده چون که خود را از رکاردید گفت در نزد
 شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد پس که گوشه باز با عاده نماز
 پرداخت و چون فارغ شد که بسته سوگرت اهل تعاقب گفتند برگاه در چنین وقت نماز نمی
 بعد ازین نیز کاری نخواهیم ساخت پس بگی غمان کشیدند و کس نزد ایشان فرستاده عرض
 نمود که شجاعت و مردانگی آن پادشاه مسلم است ما از تعاقب برای آن ایستادیم که که نزدی
 بذات اشرف نرسد حسین نظام شاه با و سه رسیده شده اراده مرقضی را همراه گرفته قطبشاه را
 وداع نموده با حمد نگر شتافت چون شنید که عا دلشاه و امراج و عماد الملک و برید کوچک
 بکوچ متوجه آفتوب اند و قله بدخیره و مردم جنگی و آلات آتشباری منصوب کرده بجانب جتیر
 روان شد و خصمان کلمه جمیع با حمد نگر رسیده کفار بجا نگر و او باش لشکر منازل و مساجد
 ویران ساختند و نسبت بمستورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها کرده آنچه از دست
 بر آید تقصیر نکردند عا دلشاه از شنیدن این خبر اندوگین گشته چون قدرت بر منع نداشت بر امراج
 گفت محاصره این قلعه که مستحکمه از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دژ
 نظامشایان امراج را خنجر گشته عا دل الملک و علی برید را خصمت معاودت داد و با اتفاق عا دلشاه
 کوچ کرده بجانب جتیر روان شد حسین نظام شاه بر توجیشیان واقف گشته دو از دژ امرا
 مانند حسین رستمخان دکنی و ادبهم خان حبشی و ساباجی کولی و غیره نامزد فرموده که پیش و پس
 مخافت تاخه و غارت کرده بگذرانند که غله و رسد و دیگر اسباب معیشت ایشان برسد

خود با احمال و اطفال از جبرجایاب مل بس که در کوستان واقع شده روانه گردید رستم خان در آنجا
 قصبه کائور بنحافان رسید و بر حسب فرموده مانع وصول غله و آذوقه شد درین اثنا روزی
 از روزهای کویج که علی عادل شاه بشکار مشغول بود و خالوی او همراه افواج بجای پوری طی
 مسافت می نمود رستم خان نیز خلبی نموده خلاف قرارداد بر افواج عادل شاه که اضعاف
 مضاعف بودند حمله کرده خالوی عادل شاه را بقتل رسانید و خود نیز بادی و بنز او کس کشید
 و چون موسم برشکال هم نزدیک رسید به بود بقصیه السیف سپاه نظام شاه پریشان و
 بد حال رو بادی انهم تمام نهادند لیک راج در کنار دریای سین و اطراف آن
 فرود آمد و راج و عادل شاه در رستن بجای مملکت خویش تیر و دو متفکر گشتند
 درین اثنا در شمال احمد نگر باران باریده وقت شب سیل عظیم آمده سیصد آب
 و فیل و گاو و پیشمار و پست امرا و قریب پست و خیمهزار سوار و غنای محرقا گردیدند
 اینمضی لشکون خوب ناگرفته مراجعت نموده در مملکت قطب شاه هسنگامه آرا شدند
 چنانچه پیش ازین مرقوم شد و راج طمع در مملکت عادل شاه و قطب شاه نموده بهیجا
 غله و اسباب رحل اقامت انداخته و چند رگنه از دو گرفته به چا گرفت و کمر استحکم
 ساختن بنامی قلعه و السلطنت گویند و چون جناب سلطانی از مسازت
 راج فارغ البال گردید خانک الشان مصطفی خان بعضی رسانید که در اطراف و جنوب
 اعدای ویشوکت بسیارند و هر سال جت مصالح مملکت از مستقر سیر سلطنت بنیضت
 واقع میشود و بنامی دار السلطنت چنانکه باید استحکام ندارد و صلاح در آنست که حصار
 از سنگ و کچ ساخته شود شهر یار این عرصه داشت را بعزیزیرائی رسانیده فرموده اصدان
 صاحب هنر و مهاران دانشور و علمه چاکدست در اندک فرصت حصار متین و استوار
 و اندرونش اسواق و دکانین و منازل و مساکن و اطرافش بساتین بسیار تیار ساختند
 و امرا و خوین هر یک فراخور حال منازل و قصر با ترتیب دادند و در میان شهر و محله

بغایت حصانت واقع شده است و استقامتی آن حصار مودب استقامتی سلطنت آن شهریار
 و پناه عام شد ذکر توجه مصطفی خان بحکم شهریار به قلعه اندرکنده چون بسم اهل
 رسید که هنگام آنجا میرآئی را مراج در ولایت تگانه کیسیر او نایکوازی قلعه اندرکنده
 ره نور و طبری ضلالت گشته فضایل باب مولانا محمد مومن استاد را که از جانب شهریار
 ضابط قلعه مذکور و مضافات آن بود مقید ساخته متصرف آن قلعه معه مضافات شده
 است غضب سلطانی بحرکت آمد و فیه بود که پیشانی هالیون بدالغوب برون زنند
مصطفی خان در آنوقت معروض داشت که لایق جناب عالی نیست که خود جهت این مهم مقبض
توجه فرماید اگر فرمان واجب الاذعان شرفضد و ریاید بنده درگاه بدین خدمت قیام نمود
 بعون الهی و اقبال شاهی تسخیر قلعه نموده بلاد را از لوٹ وجود کفار بگردار پاک سازد -
 شهریار نظر بر شجاعت و اصابت رای خان مشارالیه را بجلعت خاص اختصاص بخشید
 باجمعی از سرداران و جمعیت ده هزار سوار و پیست هزار پیاده جهت تسخیر قلعه مذکور
 و قبضه تهردان نامزد فرمود چون خان عالیشان پا قلعه رسید مجاوره پر داخته حکم قطع شجای
 اطراف نموده و الenk و سیب پیش برده در عرض دو ماه بجز و قهر آن قلعه را مفتوح ساخت
 و مشرکان را قتل عام نمود و زن و فرزند آن مدبران را اسیر گردانید و کیسیر او بدست
 کی از لشکریان گرفتار بند اسیری گشته بحکم خان رفیع المکان بقتل رسید و غنائم بسیار بدست
 غازیان اسلام درآمد و خانموصوف مولانا محمد مومن استاد را از بند رهایی داده بتمام
قلعه و تحف و غنائم که لایق ارسال بود روانه حضور گردانید و کی از معتمدان را بجلالت
 و مرمت آن حصار که اکثر جالبضرب توپهای صاعقه کردار در هم شکسته بود مقرر نموده به تسخیر
 بعضی قلاع و بقاع دیگر که در دست متغلبان بود و تصفیة محاللات و برگزانت تگانه از
 وجود مفسدان متوجه گشت بعد تسخیر جمیع اماکن که قابل تسخیر بود هر جا که متمردی و دزد
 و حرامی دید او را بسیاست رسانید و رعایا را به تشریف و قول و دلاری سرور قلب

و بعواف شاهي اميده ارگردانيد و فتح و نصرت با غنايم موافق اتفاق امرا و سپاه منصور تهر با
 بوسي شرف و بعواف خسروي مغر گشته بنصب پشواني و وکالت مطلق بنديا به گرديد ذکر
 فتنه و فساد سار و راونا کيواري دار السلطنه گولکنده چو خان
 مصطفوي نشان بعد مکن برسند وکالت و تسديد راه دخلي از باب ضلالت برار دافسد
 سار و نا کيواري قلعه دار السلطنت و ساير نا کيواريان قلاع عکلت تگانه في الحکله گهي يافت
 که در خفيه بغير جلد يور او چنان مقرر کرده اند که هنگام فرصت سر از حلقه اطاعت بچيده
 قلاع را تبصره راج داده از تسلط پادشاه اسلام و استيلاي اسلاميان فارغ البال گردند
 همت بر دفع سار و اتباعش گماشته ميخواست که هر کي به بانه دفع نمايد تا فساد ي بطور نرسيد
 سار و انقصد مصطفی خان را ز بي التفاتي او در يافت مجموع نا کيواريان قلاع تگانه را با خود
 مقرر نمود که هنگام بيرون رفتن شهر يار از دار السلطنت بغير مصيد و سکار تمام خزانه و اما
 سلطنت را متروک نشود و روزه قلعه بسته سر از اطاعت خواهيم بچيد بايد که شما در قلاع و بقاع خود
 بشيار و خبر دار باشيد و بجز استماع خبر مخالفت نايب و عمال را متعدي و مقول گردانيد
 قلاع را استحکام داده محاطت نمايند تا آنگاه که از جانب راج مددي برسد قلاع تسليم
 کرده شود بنا برين مشدد و اد وقت سه پير شب که حسب فرمان واجب الاذعان در واز
 دار السلطنت گشاده امرا و خوانين و ساير لشکر و حشم و نقاره جي در بيرون شهر مجتمع
 گرديدند و دامنه شاهي نواخته منظر يوکب همايون بودند که در رکاب ظرافت اسباب توجه شکار
 شوند سار و را و اختام قلعه بجان آنگه شهر از شهر يار خاليست بمقام حرام خوري در آمده
 شعار اتفاق و خلاف ظاهرا سختند و محافظان قلعه و خزانه و دو تخانه که از اين حال آگهي ميشند
 في الغور و نفر از ايشان بالاي برج قلعه برآمده فریاد و فغان بکشدند که نا کيواريان حرام خوار
 گشته در مقام مخالفت پادشاه درآمده اند و از بیم جان خود را بريراند اختند شهر را که گون
 وقت جهت غرم سواري همچو نيت خود بيدار بود و از استماع اين خبر اصلا تغير نموده راه نداده فرمود

تا لشکر نهدار که در حصار درآمد و مصطفی خان برخدا ع کفار و قوف یافته با دوست هزار مرد
 دلاور و غلامان خاصه مسلح و کمل بدربار حاضر گشته آهنگ تسخیر قلعه نمود سارو راود
 جاعت نیکو اریان چون معلوم کردند که شهر یار در متقردولت است و دیران اسلام
 از اطراف هجوم آورده تسخیر قلعه خواهند کرد از کرده خود نادم گشته صفار و کبار بر بال
 بر جی که مشرف بر دولتخانه بود انگشت زینهار برداشته مضمون رسا طلبنا انفسا
 بر زبان آوردند و از روی عجز معروض داشتند که موجب این تقصیرستم مصطفی خان
 است که بر نیکو اریان نموده بجزند خواستیم که بعض رسا نیم اما بسبب ممانعت اوسلم
 اقبال نرسید و چون کار در استخوان آمد ایچرم از ماصادر گردید اگر دفع شرخان شاد
 نموده اورا باندگان سپارند بدل و جان مطیع و متقادیم و الا بدایع کفران لعنت
 حرام نمکی داغدار خواهیم شد شهر یار از استماع معروضات مخالفان کشتن مصطفی خان
 اطمینانیه کیفیت معروضات مفسدان اقرار نموده پرسید که درین باب رای صواب نهایت
 چیست خان مصطفوی نشان بعض رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتعال آتش فتنه
 است بنده را که بصدق و اخلاص جان تا راو خیر خواه دولت فی الحال مقید ساخته بدست
 شرکان باید داد تا آتش فتنه اطفای بد و خلی در ارکان دولت راه نیابد شهر یار را
 چون بر خلوص و وفاداری آن زبده خاندان مصطفوی اقامه و کلی بود فرمود که امانت دژ
 رسول اکرم موجب سخط الهی است بعونه سبحانه شرکان را دشمن گنجه سیاست خواهیم کشید
 آنجا که موجب عبرت عالمیان گردد آنگاه مصلحتی را پیش سارو راود و دیگر نیکو اریان
 فرستاده میام داد که اگر مقصود شما قید یا قتل مصطفی خان است ممکن و میراست
 و بجهل اگر گفت که تو از پیش خود بان مفسدان گوی که فرزند بنغمبر را بی تقصیر با تهمم جرم
 بقتل آوردن قهر خدا را بجرکت آوردن است و من توبه شما بی روی روبروی
 پادشاه خواهید آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتمادی بر جاعت نیکو اریان خواهد

و باین سردار زنت جمله تایلوریان بی استسبار خواهند صلاح درمیت لار سرشی باز آید
 چه فی الحال پست هزار کس از بهادران اسلام بر دهگاه مجتمع اند و دفع ثواب را سهل و آسان دارد
 و آتباعش ازین پیغام غان از سرشی تا فقه متوجه خدمت شهریار گشتند و از سیاست سلطانی
 را و داربوار پیش گرفتند ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نایب و بعضی
 از سرداران دیگر را جهت تسخیر قلاع و بلاد را راجمندی و ایلیور
 و سیان و قوچ محاربات و منظر شدن سیاه اسلام چون دیدار
 و شتابان چنانچه قبل ازین مرقوم گردید بر سر قلع و دیوار آمده آتش غارت در آن ولایت
 زده قلع مذکور را محاصره نمودند انجمن خان شانه دار و یلیور بکمال مردی آن قلع را از شر اعدا
 نگذاشته اگر کیفیت محاصره و استیلای کفار شهریار را اعلام نمود شهریار دو هزار پیاده
 از تفنگچی و بانجاری بدان صوب روانه فرمود تا بصلاح دلاور خان برسمت آمد کفار قلع نزد
 را که تا راجمندی چهار کرده راه است باسبک تمام بازند که مانع آمدن کفار بدین اسلام
 باشد دلاور خان بنزدی رفته بنای قلع از سنگ و گچ باسبک تمام نموده بعرض رسانید
 که اگر از حضور دو شته امر اجبت امداد این بنده دهگاه روانه شوند قلع راجمندی را
 باقبال شهر یاری از دست کفار انتراع نموده آن ولایت را در حیرت تسخیر خواهیم آورد و شهریار
 بعد استماع این عرض داشت رفعت خان لاری را بخطاب ملک نایب مشرف ساخته و آدم خان
 و ملک شیرین و تاجخان و غیره الملک که سرداران باشوکت بودند باده هزار سوار روانه شدند
 نمود سرداران اسلام چون بحوالی قلع نزدول رسیدند و دیدار و شتابان و راجا و وزیران
 ولایت قاسم کوٹ که جت امداد آن دو سر کرده کفار آمده بودند باجمیت دو هزار سوار
 و یک ملک پیاده و دو هزار تفنگچی و بانجاری مستعد جدال گشته باستقبال شتابند و بعد ملاقی
 عسکرین در موضع بارانی کار بمجال و قتال انجامید و راجا اورکنده که کافر متهور بود با فوجی
 از دلیران بر میره لشکر اسلام تاخته آثار اقتدار ظاهر ساخت ملک نایب چیره دستی کفار را

نموده بر قلب کفار حمله آورده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت و راجه آورد کثیده بضرب تهمشیر
اسلامیان بدلاوار رسید و کفار منزم گشته وید یادر وشتانجان افتان و خیزان خود را
براجندری رسانیدند و غنیمت بسیار بدست مجاهدان درآمد و سرداران اسلام خبر فتح
بدرگاه والا فرستاده متعاقب کفار بر سر قلعه و بی سرکه تاراجندری دو کرده راه است
رفته برضای ملک نایب متوجه تنجیر آن حصار گشته آتش قال برافروختند و قهر و جبراً
علم اقتدار را بر بروج آنحصار برافروختند و بسیاری از کفره را بقول رسانیده غنائیم
بسیار بدست آورده خبر این فتح نیز بمجنور نوشته آنگاه بنه و بنجه و تملیلی سرگزاشته بعم
تنجیر قلعه تا پاک که ز سنگ را و با سوار و پیاده بسیار در آن قلعه بود توجه فرموده آنحصار را کم کرد
در میان گرفتند و بنا بر عتی خندق تا کیمه تنجیرش میرانده سپاه منصور را بجزا فروختن تیش
سپار کار دیگر نبود روزی ز سنگ را و باد و سه هزار سوار و ده هزار پیاده در وقتیکه لشکر منصور
متفرق گشته در اطراف و جوانب بجنگ مشغول بود از حصار بیرون آمده جنگ عظیم نمود و آخر
خود اسیر گشت و اکثر کفار طعمه ننگ شمشیر گردیدند و بقیه السیف بصدمت خود را بحصار
رسانیدند سرداران اسلام مشر و حقیقت حال عرضداشت نموده اسیران را روانه درگاه
عالی گردانیدند شهر یار فرمود تا آنها را بر دراز گوشها سوار نموده بانبه های کران بدار السلطنه
در آوردند و بجهت امرای اسلام فرما در حال تشریفات خسروانه با اسب و زین ارمال
نمودند و حکم جهان مطاع آن امرایان شرف و صدور یافت که چون هنگام برشکال نژد
رسیده ولایات کفار را با آتش قهر سوخته و ترک محاصره نموده با سپاه نصرت پناه در
دلی سر مقام سازند تا بعد برشکال بدایخی امر هالون شود عمل نمایند سرداران اسلام
اقبال امر نموده بعد از برشکال بار دیگر متوجه حصار تا بناک گشته بنور بازو
شجاعت آنچنان حصار استوار را جبراً و قهراً مفتوح ساختند و اکثر ولایات و
پرگنات راجندری بقبضه نصرف در آورده و بتجانه هاراکنده بجای آن تعمیر

برود و چون ستمه یار را بصیفت این فتح از غرضه ملک نایب معلوم گردید شکر الهی بجا آورده بزرگوار
 و فیل و اسب و غلام بسیار بقهر او اهل استحقاق کرمست فرمود و چون در آن ایام هگی مهت محاسب
 تحت و تاج متوجه استیصال سر دفتر ارباب ضلال را مراجع مصروف بود تسخیر را جمند رس
 و قاسم کوته در حیرت تاخیر انداخته فرمان جالون با سیم ملک نایب شرف لغذا یافت که قسلاخ
 و ولایتیکه مسخر گشته به سرداران و نایکواثریان مستمیر ده باتفاق امر او خوانین متوجه درگاه باید
 شد ملک نایب و دیگر سرداران حسب الحکم قلاع را بمردان کاروان تفویض نموده احمد از شرف
 حضور نموده بنوازش بگردان سر فراز گشتند و کرم موافقت شهریار معدلت
 گستر با سلاطین و دیگر حجت استیصال سر دفتر ارباب ضلال
 را مراجع را جبهه بجا نگر چون را مراجع بنا بر کثرت اسباب جحمت و شوکت و وفور خزانه و
 دولت و وسعت مملکت که تا مقاصد سرانید بود و دوازده کور و همون سالیانه ارتقا داشت
 و دودنخت و غرور بدماغ پیمیده خیال سلطنت تمام مملکت دکن بخاطرش راه یافت
 سلاطین دکن از حرکات ناپسندیده او برنجیدند و با هم عقد موافقت بسته
 در صدور استیصال او گشتند تفصیل این احوال موجب ترقیم محمد قاسم فرشته آلوده
 اول که علی عاشر شاه بنابر راه یافتن قوتور بارکان دولت از ستیزه حسین نظام شاه
 برای قتل او بکمر که در مولای پور و کلیمان تنگ آمده بنا چای را مراجع را بعد و طلب سید مشهور و مدیه
 آنکه کفار بجا نگر بسبب عداوت دینی ضرر جانی بابل اسلام نرسانند و اسیر نگیرند و تخریب
 را بجا نهند و متعرض عزم و ناموس مسلمانان نشوند و حال آنکه در بلده احمد نگر بالعکس
 عمل نموده و در تعذیب اهل اسلام و تنگ حرمت شان دقیقه فرو گذاشت نکردند و شاه
 عدالت پناه بنا بر عدم قریب برین احوال میسر نمود و دیگر آنکه بعد مراجعت از آن سفر
 سلاطین اسلام را عاظم و زبوان دانسته ایمپان ایشان را بار میسیداد و گاهی که بر سر
 عنایت آمده بار میاد بر خلاف عادت رخصت جلوس میسیداد و چون سوار میشد در رکاب

خود خیلی از راه پیاده میبرد و بعد انتظار بسیار حکم سوار شدن میکرد و دیگر آنکه در کثرت
 اخیر که از احمد نگر کوچ کرده متوجه لدرک بودند خاص و عام اردویی را مراجع نسبت به سلیمان
 استنزا و سخریت کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی آب تنگبهد را رسیدند
 توقف کرد چشیم طمع به تسخیر ممالک عا د شاه و قطب شاه کشاده و یکنوا دری را بشکر
 عظیم بنجانب سرحد آن دو پادشاه روان ساخت و آن هر دو پادشاه بنا بر زبونی
 حلال نظام شاه تاخیر در تدارک مصلحت دانسته بخواص و مصالحت پیش آمدند
 علی عا د شاه ولایت اوسکری و ناگری کوٹا بوی داده صلح کرد و در شاه خلاقی پناه
 ابراهیم عا د شاه قلعه کوٹا لکنده و پانچل تسلیم نموده بقیه مملکت خود نگذاشت القصد بعد تباری
 قلعه شاه درک بحال استحکام در باب جبار کفار سیم نازد انشوران و تنخواه مثل کشور خان
 لاری و شاه ابوتراب شیرازی درخواست کشاکش فرمود ایشان دلالت بموافقت ساختن
 سلاطین دیگر نمودند علی عا د شاه زبان تحمیل بای گشوده کشور خان را در آن امر مختار
 گردانید و او تخت رسول از جانب عا د شاه نزد شهریار خلاقی پناه فرستاده بآمر
 مافی الصمیر پرداخت و آن قطب سلطنت که از نقدی را مراجع زیاده از حد آزرده
 و دلگیر بود جمیع مطالب را بحسن قبول تلقی نموده مستعبد گشت که من واسطه
 شده میان عا د شاه و نظام شاه رابطه اتحاد و یکجبهتی بهم میرسانم و قلعه سولا پور
 ماده نزاع بحسن تدبیر حتمه عدالت پناه میگيرم پس مصطفی خان در ستانی که رکن اعظم سلطنت
 و سید صبح النسب بود بچاپور فرستاد که اگر شاه عدالت پناه در آنچه پیغام نموده بحد
 ما شرازها سجا احمد گرفته به ترتیب مقدمات دوستی پردازد مصطفی خان چون
 در مجلس عدالت پناه باریاب شده دریافت که آنحضرت در باب جهاد و عناد
 با کفار و ایقاع دوستی بالنظام شاه را شیخ و جازم است رخصت گرفته
 و چند گزشتافت و تمهید با محبت پرداخته در خلوت آنچیکه کمنین میبرد به بیان

و فتح معروف است و بدلیل معمول مدخل گردانید حسین نظام شاه از معقول گوئی اولغایت
 خوشدل شده تحسین کرد و تقطیم و تکریم خسر دانه نخواست سید مغزی الیچون راه سخف
 یافت بعد چند روز با اتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا غایت الله قاسمی که از اعیان
 دولت نظام شاهی بودند حرف و صلت و خوشی میان آورده چنان مقرر ساخت که
 حسین نظام شاه دختر خود چاند بی بی سلطان را بعد از دواج علی عاود شاه در آورده
 مستلحه سوراپور در جنبه بدیند و خواهر علی عاود شاه هدیه سلطان ما با شهنزاده مرتضی که پسر
 بزرگ حسین نظام شاه بود عقد بسته بباط کجی گستر آغا هرسه پادشاه با اتفاق هسم
 بر سر راج لشکر کشیده بتائید انیزی دما از روزگار کفار بر آوردند پس ملا غایت
 همراه مصطفی خان از جانب نظام شاه برسم رسالت به بجا پور آمد لوازم عسکر و پیمان بایمان
 موکد و شید ساخت و یک تاریخ برای بباط حش و طوی از جانبین مقرر گشت و شهر
 بجا پور واحد گمراد آن تاریخ با انواع تحلفات غریب اقامت تحلات عجیب آئین بستند
 و بعد از آنکه مجلس حش بتمام رسید هر یک از آن دو اختر سپهر عفت و
 عصمت یعنی چاند بی بی سلطان و بی بی هدیه سلطان به بیت الشرف خود که کنایه از بجا پور
 واحد گمرک باشد حرکت نمودند و در ساعت سعد وصول شان به بیت الشرف بحصول بیعت
 و اقران سعدین در آئینه طور جلوه کردند و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بدایت عقد موافقت
 بستن سلاطین از جانب حسین نظام بوقوع پیوسته چه آن شاه عالیجاه تخت
 عده العضا سلاطینا غایت الله را با مکتوب محبت اسلوب حجت تمهید بمقدامات امداد
 و اعانت و موافقت در تسلم و قمع شجر دولت راج نر در شهر یار و ذوالاقدار فرستاد
 بعد از آن شهر یار جواب با صواب بقید تسلیم آورده و نیز مکتوبی مستظهر بدعایت حسین نظام شاه
 که عین مقصود او بود پادشاه عدالت پناه عاود شاه نوشته مصحوب خان عظیم انشان
 مصطفی خان به بجا پور واحد گمرک ارسال فرمود و خانموصف اول به بجا پور و از آنجا

به احمد گرفت و حکمت بنا و قاسم بیک که رکن اعظم سلطنت نظام شاه بود همراه گرفته نظام
 جمیع مقدمات بطریقیکه زنتم پذیر خامه تحریر شد نمود بر تقدیر خواه بدایت و تمهید مقدمه وقت
 از جانب عاقل شاه باشد و خواه از جانب حسین نظام شاه مقصد و احداثست که تاسیس مباحی
 اتفاق پادشاهان در استیصال نهالی دولت را مراجع پیشی ای را باب شرک و ضلالتی بزمین
 توجیه شهر بار و هر سیم عز و جمال و حسن سعی سید بزرگوار مصطفی خالص صاحب طلی سورت
 ظهور گرفت ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجیه شان بمجاری به مراجع
 و خیم انجام و افتتاح و نصرت معاودت فرمودن مهربانم مستقر سریر
 سلطنت صاحب تارخ فرشت آورده که علی عاقل شاه چون از جهت کجی آن دو پادشاه
 ذوی لاف قدر اطمین خاطر گشت و در مدد او برادر یگانه او تنگور و پاکوری و استخوان سینه
 را بچرخ و مدکل شده ایلمی نزد مراجع فرستاده محال مذکور را طلب نمود مراجع با ایلمی
 در شتی کرده از بچانگور بدر کرد عاقل شاه جهت استیصال آن کافر مغرور با اتفاق نظام شاه
 و قطب شاه و علی برید رایت غریت برافراشت و سلاطین اربعه در سینه اشنی بزمین
 و تسعاه در حوالی تسعیه بچانگور بچوب قرار داد با هم سه ملاقات نمودند و در ستم
 جمادی الاولی از سال مذکور با اتفاق از آن موضع منقضت فرمودند و بعد از ایلمی منازل و
 مراحل بانگور که در حوالی آب کشنا واقع است محفل نزول اجلالی موکب پادشاهان
 منمو گشت چون آمدند و متعلق اعلی عاقل شاه بود آنحضرت میزبان برد و پادشاه گشته
 همانیمای شاهان نمود و رای بچانگور چون از اتفاق سلاطین نامور و توجیه شکر حضرت اثر
 خبر داشت و از ترمونی او بار بصلح و آشتی نگرایید و حرف تواضع و ذوقی بر زبان
 اگر چه ملایمین اسلام راضی بودند که آنچه از ولایت عاقل شاه و قطب شاه گرفته است
 واپس دهد و عهد کند که من بعد فرا حمت و توفیقش نرسد اما آن کافر مغرور ایشانرا
 در مقابل دولت و سلطنت خود لان لم یکن انگاشته بعزم محاربه با جمعیت صد هزار

هفتاد و پنج هزار سوار و نه لک پیاده جنگلی رو آورد و سخت برادر کوچک خود المیراج را که تنه
 و مردانگی معروف بود با بیت هزار سوار خوشنوار و پانصد فیل عفریت کردار و صد هزار پیاده
 جزار مقدسه سپاه خود گردانیده به تعجیل هر چه تمامتر روانه نمود که کبار آب کشنار قه متعاقب
 مسدود سازد و نگذارد که لشکر اسلام عبور نماید و متعاقب او برادر میانش و نیکوادر
 را بحشمت و شوکت و قتل بسیار روان کرد و بعد از آنکه ایشان گذر پاهمسدود کرد
 اهل اسلام را از عبور بازداشتند و امرای خود نیز با لشکر گران و سپاه بکیران چون
 پیل دمان و دریای جوشان از عقب برادران روان گشته در کنار رندی کمره
 فرود آمد و چون معبر را نگهشیدند دیوار استوار بر کنارش و نصب کردن اربابها
 آنچنان مسدود ساخته بودند که عبور از آن بغایت معتبر بود پادشاهان اسلام جمعی
 از ارباب وقوف را جهت تفحص و تعیین معبر دیگر مامور گردانیدند آنجماعت بعد
 تفقیش بعضی رسانیدند که گذر ازین آب منحصر در سه موضع است و بهتر ازین
 معبر دیگر که پایابی آب باشد نیست بنا برین سلاطین اسلام بعد مشاوره چنان قرار
 دادند که فردا علی الصبح لشکر اسلام از معبر که اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده بهانه
 عبور از گذرهای دیگر بکرت آید و چون کفار نیز فریب خورده جهت مقابله از آن معبر
 کوچ کنند سلاطین اسلام بتعجیل تمام معاودت کرده از آن معبر عبور و بمیدان جنگ
 شبانده القصه حسب القرار روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعد طی قدری از مسافت نزو
 نمودند و روز دهم و یوم نیر بهمن دستور عمل کردند برادران را امرای باندیشه اینکه
 مبادا سپاه اسلام از معبر دیگر گذر کنند از آن مقام برخاسته بر سبیل استعجال
 در آنطرف آب مقابل موکب اقبال روان شدند و چون اراده ازلی بزوال دولت
 را امرای تعلق گرفته بود شریط خرم و لوازم احتیاط از دست داده احدی را
 بضبط آن معبر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیر تیر بدیر بریدند مراد دیده عنان معاود

بصوب معبر اول منعطف ساخته بسرعت تمام مسافت سه روزه در کیر و زلی کرده و پیش
 از وصول لشکر را مراجع بدان معبر رسیده بامید واری حضرت باری با جماعت قلیل
 عبور نمودند و چون لشکر پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشت
 رایات ظفر آیات برافراشته علی الصبح بجانب لشکر را مراجع که پنجره واهی بود روان
 شده نزول اجال نمودند ازین تدبیر پیراس بقیاس بر کفار استولی شده همانروز
 بر امراج پیوستند و در آن شب از شیخون مسلمان خالیف گشته سرداران ایشان
 با فوجهای آراسته مقابل لشکر اسلام باستاند بامدادان سلاطین اسلام بقصد غزا
 و جهاد کفر کمر قال بمیان اجانب توار ساخته بتوای صفوف پرداختند مینه بعلی عادل شاه و میسر بعلی
 و ابراهیم قطبشاه و قلب بحین نظام شاه انتظام گرفت و از ابهامی آتشباری برنجیر با
 مضبوط ساخته پیش صفوف بازداشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایستاده
 کرده و هر یک از سلاطین پاک اعتقاد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و نقاره
 جنگ نواخته متوالاً علی الهد الاکبر و متوالاً بعلی خیر البشر و الایمة الاثنی عشره جیتی و میتی که
 زبره فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتادی
 بجانب سپاه اعداروان گشتند و از جانب دیگر راسی بجاگر نیز سران سپاه را خوا
 و بالووع شفقت و رحمت مستمال گردانیده و قورخانه را گشاده و اسلحه بر خیل خشم
 قسمت کرده بار استن لشکر پرداخت در مینه التراج را با بمیت هزار سوار و دو ک
 پیاده و پانصد زنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید تفر نمود و در مینه و نیکنادر
 با بمیت و پنجهار سوار و دو ک پیاده و پانصد زنجیر فیل بمواجه عادل شاه تعین کرده خود
 با بسی و پنجهار سوار خاصه و ده هزار سوار ککی را جهای اطراف که در در جنگ با پیوسته
 بودند و جنگ پیاده جنگی و کینز و بقولی دو هزار فیل نامی و یک هزار ارابه توپخانه به
 تربت و قاعده نموده گشته قلب را مستقر خویش گردانیده مواج نظام شاه اختیار کرد و از غارت

تکبر و تجر خدا را در میان ناپدید و از بازی روزگار غافل گشته به برادران خود حکم فرمود که عاقلان
و قطب شاه را زنده دستگیر سازند تا مدت الحیات در قید آهنی کرده محبوس گردانند و به هر اول
وامرای یمن و یار خود امر کرد که نظام شاه را سرش از تن جدا کرده پیش من آورند پس به
هنگامی که شهباز مضار فلک قدم در لصف النهار نهاد در سکا سس نشسته بغرم جنگ بمیدانیکه
کنار ندی باکری واقعت شتافت هر چند مقر بان التماس نمودند که بر اسب سوار گردانند
غور و تکبر قبول ننموده گفت در بازیچه اطفال احتیاج سواری نیست همین ساعت سران این
جاء خواهند گرخت القصد دلیران هر دو لشکر تقدیر فلک دادگر یکی از اهل خیر و یکی از اهل شر
بازوی جلالت برگشاندند و در میدان مبارزت آثار تهور و شجاعت بطور رسانیدند سیاه گان
پس با کمر صفها ایستاده قریب پنجبار باران و تفنگ و توپ و ضرب زن هر دو سر رسیدند و بان
ایشان که اکثر راج بیدره بودند تیغ هندی از غلاف کشیده و سپهر جرات پیش رو کرده حمله های موش
نمودند و کار بجای رسانیدند که چشم زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسد و از ریات نظام قوی
مارکان دولت سلاطین اسلام راه یابد بگه ناگاه راج بمیان حسن سخی حسین نظام شاه و
برکت ثبات قدم او گرفتار یکی از مردم نظام شاه گردید تفصیل این احوال آنکه حسین نظام شا
نش صداره توپ و ضرب زن و زنبورک بدین ترتیب که دولیت ارباب توپهای بزرگ را
پیش از همه اربابا و عقب آن دولیت ارباب ضرب زن که عبارت از توپهای میانه باشد
و پس از آن دولیت ارباب زنبورک از تفنگ بزرگتر و ضرب زن کوچکتر پیش افواج خود بگذاشت
و جلوی روی خان را که در فنون آتش بازی بی نظیر بود سر کرده مردم توپخانه گردانید درین شان و هت
غریب تیر انداز از فوج نظام شاه پیش قدمی نموده افواج راج را آهسته آهسته به روش قائده
سپاه گری بر سر توپخانه آوردند و میخان اربابا را به ترتیب سر داد و جمعی کثیر از سوار و پیاده را
گرفته شدند چون راج جنگ مسلمانان را خلاف آنچه قتل کرده بود مشاهده نمود در حساب شد
در آشنای حرب از سکا سس فرود آمده بر کسی مرصع زیر شامیه مخمل سرخ زرد و زر

که چهار طرف آن جبال و علاقه های مر وارید بود مربع نبشت و از دو طرف او از تقوید احمد و عیسی
و مرتضی آلات و مر وارید خرمها ساختند چون وقت تنگ بود از سپر و دامن بر امر او رؤسای
سپاه قسمت کرده بجنگ ارباب اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که مظفر نزد من آید او را
بطبقهای طلا و درجا پراز جوهر نفیس خواهیم نواخت امرای کفار خوشدل گشته بار دیگر یکبار حمله
آورده مقدمه و سیمه پیسره سلاطین اسلام را بر نشان گردانیده آثار قیامت پدید آوردند و
سلاطین از فتح یالوس گشته ششوش و مترزل گردیدند اما نظام شاه ثبات قدم و رزیده از
جای خود بنخبد و چلپی رومی خان بجرات و سرعت تمام ارباب توپهای کلان و ضرزن را بجای
مکوله خورده مس بار کرده بدستباری رومیان و میواریان مجتهد دست نموده بر شکر رامج
سر داد که بیک دفعه پنج شش هزار آدمی و چندین فیل و اسب بجان گشتند و در آنوقت نظام شاه
با افواج خود از عقب اربابا برآمده با اتفاق کشور خان لاری که اعلام نظام شاه را بر جای خود
دید به قصد کمک با فرما دغان جشی و هشت یا هفت هزار سوار عادلشاهی سرعت برق و با
خود را آنجا رسانیده بود مجد و ابر فوج خاصه رامج که اطراف شامیانه او بودند حمله ور گشته
خلل در جمعیتش انداخت رامج اجل گرفته که عمرش به بقا در سیده بود و سر سیه گشته باز
بر سکاسن سوار شد و در خمین یکی از فیلان مست نظام شاه که غلام علی نام داشت قوت
سکاسن رسیده جمعی را پایمال و هلاک ساخت و حملان سکاسن که باصطلاح دکن ایشان را
بهوئی میگویند سکاسن را بعد رامج بر زمین انداخته فرار نمودند و چون جنگ مغلوبه بود
میچکس با حواشش نپرداخت و درین اثنا جمعی از مردم نظام شاه که آنجا رسیده و او را شناخته
بر داشته بچلپی رومیان که مس کرده توپخانه نظام شاه بود رسانیدند و بروایتی فیلان
غلام علی او را گرفته پیش رومیان بر دهر تقدیر رومیان بی توقف رامج را تر و نظام شاه
برده بموجب فرمان سرکش از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده پیش افواج باز داشت
و بقول صاحب تاریخ قطب شاه که چون کفار بار دیگر بتطبیع رامج حمله قیامت آشوب

بر لشکر اسلام آوردند و میمند سپاه طغر از شعار حضرت سهر بار یعنی ابراهیم قطشاه متفرق گشت
 و نیکنما درمی فرصت غنیمت دانسته بالشکر خویش بر قلعه گاه آن شهر یار حمله آورد و شهر یار رستم
 کردار بشاهد جرات کفار بر آن گروه شقاوت آثار مانند شیری که بر گله آهوه حمله آورد
 حمله آورده اکثری را طعمه ننگ شمشیر ساخته تزلزل در ارکان جمعیت و شکست کفار
 انداخت و نیکنما درمی که استظهار سپاه کفره بود در انشای گرمی کارزار به تیغ مجاهدان
 نصرت شعار از یاد آورد و از جانب میمند دلیران لشکر عادلشاهی به ملتیم راج آخته جمعی کثیر
 را بر خاک هلاک انداختند و از خواص حسین نظام شاه شمسواری خود را بر امر اراج
 رسانیده کشتان کشتان او را بنجد مت حسین نظام شاه آورد و حسب الحکم شمش از تن
 جدا ساخته بر سر نیزه بست چون کفار را نظر بر آن سرافتاد دست از جنگ باز داشته
 گریان و نالان راه فرار پیش گرفتند و اسلامیان تا ناگندی که ده که دهی حبی نگر است
 تعاقب نمودند بر وایت اصح قریب صد هزار کافر از پیاده و سوار از روز جنگ تا رسیدن
 ناگندی بقتل رسیدند و از نقد و جنس آنقدر نصیب خاص و عام گردید که از حیطه تحریر
 و تقریر بیرون است و سلاطین غیر از فیل طبع در هیچ چیز نا کرده هر چه بدست هر کس افتاد
 ارزانی داشتند و حسین نظام شاه پوست را امر اراج پرگاه کرده و این بیت نوشته
بیت جویشته تپی کرده از زره شیر در آینه شغالان در آنجا دلیر به مصحوب روندگان
 سر تیغ التیر نزد مخالفان که شریک اسلامیان گشته تحریک را امر اراج تا حوالی احمد نگر حجت
 رسانیده بودند فرستاد و نشان بلاغت نشان قحطنامه های این فتح عظیم که روز جمعه
 بتاریخ یستم شهر جمادی الثانی ۱۰۰۰ هجری و سبعین و تسعاه بوقوع پیوسته بود نوشته
 مصحوب قاصدان قمر سیر باطراف روان ساختند و سلاطین کامکار بقول صاحب تاریخ
 قطبشاهی بعد از آن فتح قریب ده روز در آن مقام طغر فرجام توقف فرمودند تا سپاه اسلام
 از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشتند من بعد فروری و اقبال متوجه شهر جیامکو

گر دیده دست بتاراج گشاده بنیاد آن شهر و تاجان را که رشک افزای مکارخانه حسین نود
 بازین برابر ساختند و بتلافی خرابی که سپاه رامراج در احمد نگر نموده بود شکریان نظام شاهی
 آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکانین بپانگه و جمیع قریات اطراف انداخته ویران مطلق
 و وینکنا درمی که از معرکه گریخته و در جاها می دور دست ترین حیرت نشسته بود بنا چاری
 جمعی را نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تضرع و زاری البواب سلامتی بر روی درگاه
 خود گشوده قلاع و پیرکناات سلاطین اسلام را مثل قلعه رایچور و مدگل و دیگر گنه او نگر می ناکری
 که رامراج بعف گرفته بود و سپس داد و نظام شاه را نیز بهر عنوان راضی ساخت و از جانب
 شهریار مصطفی خان و از جانب حسین نظام شاه مولانا غایت الله و از جانب علی عادل شاه
 کشور خان با سپاه گران بجانب قلعه مدگل و رایچور روان شده قلاع رابع مضافات
 از تصرف کفار بیرون آوردند و مصطفی خان بی اطلاع ابراهیم قطب شاه و حسین نظام شاه
 کلید قلاع را با ولایات بکشور خان سپرده متوجه خدمت پادشاهان گردید و هر دو پادشاهان
 چون برین کیفیت آگهی یافتند بهم برآمدند و حسین نظام شاه بنجد دست شهریار پیغام داد
 که اگر مصطفی خان او کو رو و دولته خواه شماست بغیر رضای جانین چیرا کلید قلعه را به کشور خان
 داد و اگر دولته خواه عادل شاه است بچیرا و او را مقرب و مقصد درگاه باید دانست صلاح دولت
 در آنست که او را بقهر سلطانی از یاد آورید شهریار نظر بر سیادت و خدمات شایسته
 او که از و بطهور رسیده بود از سر قلش در گذر نشسته او را رخصت رفتن بکجه مظهر ارزانی
 فرمود مصطفی خان عرض نمود که امر و آسپه از زر و جواهر و اسب و فیل که در تصرف بنده
 درگاه از خوان الغام شهریار است بهر که فرمان شود تسلیم نماید فرمان شهریار بنام
 عمل دار السلطنت شرف صدور یافت که تمام اسباب و اموال او را همراه مردم معتبر
 روانه بند گردانند گویند مقصد ارباب بردار و پنجهزار مردم سربار جهت حل اسباب
 او از سه کار اشرف امداد شد خان عظیم الشان فی الفور کوچ کرده بمشکر عادل شاه

ملحق گشت و منصب و کالت و پیشوائی سرفراز گردید و چند سال بخدمت علی عادل شاه پسر برد
 و بعد از انتقال علی عادل شاه به تحریک جمعی از مفسدان آن سید عزیز در شش ماه و ثمانین و تسعمه
 در ولایت میاور بدرجه شهادت رسید الغرض سلاطین کامکار مدت ششماه در ولایت کفار پرتو
 نزول افکنده نهایت اقتدار بطور رسانیدند بعد از آن از آنجا هجرت فرموده چون بکوالی رسید
 رسیدند یکدیگر را ضیافت کرده و دارع نموده همچنان فتح و ظفر بداری سلطنت سعادت فرمودند
 ذکر تولد شاهزاده بلند اقبال ابوالمظفر محمد قلی قطب شاه آدره
 که در ۱۰۰۰ ثلاث و سبعین و تسعمه چهاردهم رمضان المبارک روز جمعه در صدر بنهار بطور
 آن مهر سپهر اقبال از افق ولادت ساخت گیتی منور گردید و فلک پیر از کمال غریب سرحد حوائی
 رسید و شهریار را در دشمنائی دیده امید افزود و شکر الهی بتقدیم رسانید و چند روز بطور
 جشن و طوی اشتغال فرمود و سادات و علما و ساکین و خردا و اهل تحجیم و شعرا از دفرانعام
 شهر یار فیض بخش عالمیان بچو بچو و کان تو گنگر گشتند و نجان از زایچه طایع هایش استخراج
 نمودند که وجود فایض البود او باعث از دیار رفاه خلق و امنیت رعایاست و موجب شادابی
 ریاض ملک و ملت و شاعری در تاریخ ولادت آن شاهزاده جوان بخت چه خوش گفته قطعه
 شاعر ادا خدا فرزند می که شد از دیدن او دل خرم بی شکرا نه شه در یاد دل
 کرد با خلق بسی لطف و کرم بی سال مولودش را یافت فلک باعث روزی اهل
 عالم بی ذکر قصه امداد شهریار مر قرضی نظام شاه ابن حسین
 نظام شاه در انبکام ارتفاع غبار مخالفت میان آتشاه عالیجا
 و علی عادل شاه چون حسین نظام شاه بعد استیصال راج مستقر سر سلطنت
 خود معاودت فرمود بقول محمد قاسم فرشته پس از یازده روز بعلت افراط شرب و کثرت
 مباشرت باهل طبعی این جهان فانی را و دارع نمود و این مصرع تاریخ فوت اوست مصرع
 آفتاب و کن شد پنهان بی معنی ۱۰۰۰ شنی و سبعین و تسعمه در روز وفات بقول سار
 است ۹۴۲

تاریخ قطبشاهی چهارشنبه معتمدی قندهار است از سنه مذکور و بعد از آن ارشد اولاد آن
 شاه غفران پناه مرتضی نظام شاه مشهور بدولت بر سر پشته ای نشست و چون بنا بر جدالت سن
 با مورچه بانانی نمی پرداخت والدۀ ماجده اوبی بی خونزه هایلون بنت میاخی ابن خواجک
 که میرزاده جانشاه قراقرم پادشاه اذربایجان است تاشش سال مقصدی جهات یادگار
 گشت بنا برین فی الحقیقتی بارکان دولت نظام شاهی راه یافت و علی عادت شاه باغوا
 کشورخان که پیشوای آن دولت بود غلام شیخ احمد مکر متوجه ولایت نظام شاه گردید مرتضی نظام
 شاه باستماع این خبر از خواب غفلت بیدار گردیده از ارکان دولت در باب رفع این حادثه
 درخواست کنج نمود و بصواب دید و دستورها را مکتوبی شتمه استنداعی امداد مصوب رسولان
 سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان نمایان خبر رسانیدند که
 علی عادت شاه بسرحد احمدگر رسیده است بنا بر ضعف حال باوالده خود و امای دیگر در برابر
 نزد قتلخان که در آن ایام سلطنت آنرا بقصد تصرف در آورده فرزندان عادت شاه را
 مجبوس ساخته بود رفت و با اتفاق متوجه حدود کولاس گشت و ازین جانب چون فرستاده
 نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعد دریافت احوال خاطر هایلون از بی مروتی عادت شاه بخبر
 اعانت نظام شاه پیش نهاد مهمت ساخت و امر با حضار امر او را فرمود و درین اثنا رسولان
 دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که باמיד امداد آن سلطنت پناه از دالسلطنت
 خود حرکت نموده با اتفاق خان اعظم آملخان بسرحد کولاس رسیده ایم ترصد از الطاف آنکه خود
 را از توجه بدینصوب معاف خواهند داشت شهریار باستماع این بیغام از متقرر سریر سلطنت
 نه منت فرمود و باین تمهید کولاس ملاقات دست داد و با اتفاق بهم متوجه شیخراجا برگشتند
 عادت شاه از استماع این خبر صلاح و درجک ندیده عثمان بصوب کونک تافه جمعی از امر اولو فکر
 خود را بجا فطرت میاچور امور ساخت و سیاه آن یا دشان بولایت میاچور آمد و لشکر بآن
 مرتضی نظام شاه دست بتاراج بر آورده تمام پرگنات و قریات آنولات را ویران و خنثی

عادت شاه از بیم شکر ظفر اثر چون کرد بادور کجا آرازم گرفته سر روز بکافی و هر شب هدجانی بسیر
 و ازین جانب شهر یاران شهر چا پور را محاصره کرد و بعد از آنکه ایام محاصره امتداد یافت
 و خزانی بسیار بولایت سیما پور رسید عادت شاه باظهار مراتب کجبتی نسبت شهر یار پیغام
 داد که عجب است از آن سلطنت پناه که در خزانی ولایت همداستان گشته مانع میشوند وظیفه
 محبت آنکه نوعی نمایند که رفع سواد عادت شده فرمانروایان بممالک خود با مراجعت فرستاد
 شهر یار با تقضای مرآت شایان بهجت الباقی دولت عادت شاه بی مرتضی نظام شاه را بر سر
 رضا آورده تجدید مبنای مصداقت را استحکام داد و رفع فدا نمود و بدین بعد آن پادشاه
 بمشقر میر سلطنت خویش مراجعت فرمود و اینست آنچه صاحب تاریخ قطبشای یقلم آورده
 اما محمد قاسم نوشته استمداد نظام شاه از شهر یار بعد از مقید ساختن مادر خود خنجره بمایه
 در ایامیکه رایت لغزت آیات نظام شاه بی لصبوب قلعه دهار و رجسته استیصال کشور
 خان بجزکت آمده بود نوشته که درین ایام حسین نظام شاه کس نزد شهر یار فرستاده
 استمداد نمود انامش از وصول او کشور خان کشته شد و قلعه دهار و ربطر غریب مفتوح
 گشت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد ازین واقعه عین الملک و نور خان که از
 نظام شاه باغی گشته با عادت شاه ملحق شده بودند باده دوازده هزار سوار بهجت تحریب ولایت
 نظام شاه بجانب ولایت احمد نگر روان شدند امرای نظام شاه مثل خواجه میرک و فرهاد
 خان و اخلاص خان با پیشش هزار سوار متوجه دفع اینها شدند و نهایت داده نور خان را انگیز
 کرده مظفر و منصور در حوالی دهار و ربطر آستان بوسی رسیدند و چون شهر یار در آن
 آوا ان نظام شاه پیوسته اظهار کجبتی نموده هر دو پادشاه متوجه ولایت عادت شاه شده
 بظاهر شهر چا پور رسیدند شاه ابوالحسن میر حبه عادت شاه سید مرتضی سبزواری را نزد نظام
 شاه فرستاده پیغام نمود که اخلاص و عقیدت این دولتخواه نسبت بان دودمان مورد
 است و محتاج به پتیه و گواه نیست اگر حکم شود و انمخلص از و نور خیر اندیشی بشرف باطله

مشرف گردیده آنچه صلاح دولت باشد معروضدارد از ذره پروری بحیث عرب
 نخواهد بود نظام شاه جواد که شاه ابوحنن سرزاده ماست و کجبتی تمام دارد اگر
 اینجا تشرف آرد از صلاح او تجاوز نخواهم نمود شاه ابوحنن امیدوار گشته روانه
 گردید و بواسطت خانخانان تبریزی از احراز شرف ملازمت مشرف گشته در وقت
 فرصت بعرض رسانید که دوستی با عاقل شاه پنج فواید کلیست و فیما بین نسبت قرابت
 نیز متحقق و چندگاه که غبار نزاع در میان بواسطه نفران کوتاه بین مرتفع گشته بود
 آنهم الحمد لله باب شمشیر حضرت فرونشست اکنون موافقت ظاهری قطبشاه اعتماد
 کردن و با عاقل شاه در مقام خشنوت بودن از خرم و دور اندیشی بعید میسازد اگرچه
 بحسب ظاهر حضرت است اما بحقیق با دیگران زبانها دارد پس کتابتی نفاق تمیز
 که در آن آشنا قطب شاه با عاقل شاه نوشته بود و آنرا شاه ابوحنن همراه داشت
 بنظام شاه نموده بر دعوی خودش بدعا دل گذرانید و خانخانان تصدیق کلام او
 پرداخته سبحان وحشت انگیز آتش قهر نظام شاه منوعی برافروخت که در همان روز
 امر او سرداران سپاه را حجت محاربه با قطبشاه نافرذ فرمود قطبشاه ازین مقدمه خبر
 یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گولکنده راهی شد نظام شاه میان اردوی
 او را تاراج نموده تا سرحد تلنگ تعاقب کردند و هنگام تعاقب پسر بزرگ را برهم
 قطبشاه موسوم به عبد القادر که بشجاعت و علم و حسن خط آراسته بود در خدمت
 پدر معروض داشت که نظام شاه میان اعلام حرات افراشته دیر و بیابک و دنباله
 دارند و خرابی بسیار مبردم ما میسرانند اگر حکم شود این کیسه فرزند با برخی از
 امر اکمین رفته و از عقب ایشان درآمده بشمشیر قمر نوعی نماید که موجب تنبه دیگران
 شود عین سرفرازی این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر را صاحب داعیه قیاس فرمود
 و این اراده را از تحریک امرای کبار و اتفاق نشان ماموی دانسته متوهم گردید

و در اتنای راه اصلا ملفت جواب نشده چون بگویند رسید اوراد یکی از قبایع
 محوس ساخته بعد از چند گاه بشریت مسموم بپاک ساخت القصه مردم نظام شاه فیلیان
 بسیار گرفته برگشتند آنگاه نظام شاه با جمعه مراجعت فرمود و از همه که نظام شاه به مردمی
 کرده اردوی قطبشاه را تاراج نمود خاص و عام از نظام شاه متفرگشتند و متقارن این
 قطبشاه نیز بر بعضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کاکار این توقع نبود که بگفته
 مفسدان طمع با سببان و فیلان نمایند از مردم اصیل بزرگ بعید نمایند اما اینرا که خود
 منبیه میشود از وکیل آن سلطنت است که درین ایام در دستخواهی میکوشد و اینجاست
 بکنکاش او سر زده نظام شاه باندیشه آنکه مبادا قطبشاه بعد از شاه ساخته دعوی فیلیان
 نماید خاننما نان را از منصب و کالت عزل نموده شاه جمال الدین حسین را بخلعت منصب
 و کالت اختصاص بخشیدند اما فی تاریخ فرشته **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ**
ذکر توجیه علی عادل شاه مبعوثت نظام شاه و محاصره نمودن
قلعه کاویل و بعضی از وقایع که در آن آوان رو نمود -
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون شهریاران آفاق معاودت نمودند
 علی عادل شاه بار سال شش و دویست و نود و یک نظام شاه و مقرران دولت او را بخود
 ساخته اسد غامی ملاقات نمود حسین نظام شاه بصواب بدین مقرران قبول این معنی کرد
 پس هر دو باو شاه در حوالی قلعه اوسه بملاقات بهم خوشنود گشته بعد تشدید مسافری
 مد و پیمان معتمد نمودند که اول تسخیر برار نمایند و بعد از آن تسخیر تگانه حسب این قرار
 دل متوجه ولایت برار گشته دقیقه از تحریب آن ولایت فرو نگذاشتند و تقال خان
 چون تاب مقابله نداشت در قلعه کاویل متحصن گشت سپاه سرد و پادشاه بمحاصره
 آن قلعه پرداخته بجنگ در پیوستند او بعد چندی که نوبت آنان رسید که قلعه مفتوح
 کرد و تقال خان کس بخدمت عادل شاه نداشتاده و دلک بهون و پنجاه سلسله فل

و دیگر کشف و هدایا پیشکش نموده استدعای نجات از ان مملکه نمود عاقل شاه بخان پذیر
 حسین نظام شاه را با رغبت پس هر دو پادشاه دست از محاربه بازداشته بجانب تنگانه
 متوجه شدند و بیشتر از جانب نظام شاه اخلاص خان و وزیر الملک بادوسه دار دیگر بجانب
 کوه کاس روان گشتند اتفاقاً روزیکه آن دو پادشاه از کاهیل کوچ نمودند پنجاه هزار برکی عاقل شاه
 که در کینه نگاه داشته بودند دست تباراج و غارت بجهت نظام شاه برآوردند و منظور آن
 نظام شاهی بدافع پیش آمد و خلق بسیار از جانبین کشته شد و منظور خان نیز کشته گردید و کار
 بان انجامید که آن هر دو پادشاه صف آرای جدال و قتال گردید آخر الامر جمعی از دو تنخوا
 جانبین میان آمده قرار دادند که اول عاقل شاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش گردد
 بعد از آن نظام شاه روانه احمدگر شود پس بدین دستور عمل نمودند و این امر باعث
 فلاح شهریار شد و محمد قاسم فرشته لقم آورده که چون خواجه میرک مخاطب بچنگیزخان
 منصب و کالت از جانب نظام شاه سربلندی یافت علی عاقل شاه از و ملا خفا
 نموده و اعیه نمود که ابراهیم قطبشاه ملاقات کرده او را از خود سزا و چنگیزخان
 بچنگیزخان بنمیدارد و برهم زده مانع ملاقات شد و علی عاقل شاه و نظام شاه را با یکدیگر
 در سرحد ملاقات داده چنان مقرر ساخت که علی عاقل شاه از مالک کرمانک آید و قرار کرد و محصور
 برابری بملکت برابرید و کند متصرف گردد و ترغیبی نظام شاه ولایت برابر و بهر را از قبضه
 اقتدار تلقانی علی برید و آورد و قطبشاه بخان خود و هیچ کار ندانسته باشد پس هر دو پادشاه
 یکدیگر را وداع کرده به سفر کامانی خویش معاودت نمودند چنگیزخان در ترتب خیل و حشم کوشید و در
 ثامن تسع ماه روانه تسخیر برآمد و بعد وقوع محاربه با فیما بین آخر الامر تلقان قرار نموده بقطعه پرناله که بر فراز
 کوه صبح واقع است متحصن شد و بزرگوار الملک و قطعه کاهیل قرار گرفت و در شهر سندان و ثمان و تمامه ناله را
 مفتوح گشت و تلقان جمعی از مخصوصان روانه قلعه گوده راه فرار پس گفت چنگیزخان سید حسن مترا بدار جمعی از غیر
 قبیله او را که در خود جز نیست و او شاه بدرون قلعه رفت و نفوذ و جوا بهر نفس را رقت

رقم اختصار کشید فاتح ملک براتبارنج فتح یافت و بعد از آنکه سید حسین قفال خان را گرفته بدرگاه
 آورد و چنگیز خان آن سید را قلعۀ کاویل که آن سید در محاصره بود فرستاد تا شیره الملک بپایان
 برآورد و قلعۀ امصرف شد نظام شاه بریان عماد الملک را در قلعۀ زنانه گرفتار شده بود و
 قفال خان و فرزندان و جمیع و ارثان مملکت برادر یک حصار محبوس گردانید و بعد از
 آنکه زمان همه آنها باجل طبیعی باطل زد که ازین عالم رقتند و از آنها نام و نشان نماند
 ذکر تمهید مصاحبت میان **شیراز** و **مرغی نظام شاه و ملاقات**
نمودن آن دو صاحب آفر و ملتراج رای بجا نکر و بیان بعضی سلسله
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علی عادل شاه و مرغی نظام شاه برب و جی که
 مذکور شد بتمام خویش مراجعت نمودند و تمهید با انتقام عادل شاه را اکنون خاطر اشرف ساخته
 بواسطه رسل در سایل کجی و وفاداری خود و بیوفایی دست عدی عادل شاه و نه نشین
 حسین نظام شاه نموده است دعای طاقات نمود تا بتجدید بیانی اتحاد محکم ساخته و در دفع عادل شاه
 با اتفاق سخی بل آید و پیغام داد که هر چند زودتر بمقام دفع دشمن در آیند بصلح اقریبست و طفله
 کشورستانی انگل از مستقر سیر سلطنت نهضت نموده متوجه کنار آب کشنا گردند و در آب
 یتیمج والی بجا نکر که با پنجانب متفق و متحد است از استماع خبر توجه شاهان با سپاه بید بغرم طاقات
 جانبین توجه خواهد نمود پیش از آنکه رسول محمد بار احمد نکر سید مرغی نظام شاه را نیز از این شاه
 داعیه در سرفرازی رسولی بدرگاه کیتی پناه فرستاده است دعای طاقات نموده بود تا
 مبنای اتفاق محکم ساخته و در دفع ارباب نفاق کوشند و چون رسولان جانبین بشرف ملازمت
 پادشاهان فایز شدند و مدعیات بعد ضرسا بنده مقرر شد که در کنار آب کشنا ملاقات شود
 بنابرین هر دو پادشاه با حضور ارماد سپاه افراسیه بود از مستقر سیر سلطنت حرکت نموده در
 کنار کشنا ملاقات همید که مسرت اند و زکشتند و شهر باره را بدید مرغی نظام شاه ملتراج
 نیز بفرمانت خواست ملتراج با سپاه و حشم خود متوجه کشنا گشته بشرف ملازمت آن دو پادشاه

بیم حوالی اردوی خود خندق کده پیادهای قفقاسی و کماندار جت خلط خود نگاه می داشتند
 و صلابت خان و غیره سرداران نیز در صدد دفع در آمدند نظام شاه کامل خان و
 محمد خان و میان بخوار جت کمک لشکریان خود نامزد و سر موذی آخر الامر شش کار را طلبت
 کردند و محمد خان سه نوبت نظام شاه را قتل رسانید و کامل خان زخمی گردید و معترب خان نیز
 شمرت مرگ چشید و جمعی کشیر از سپاه نظام شاه مقتول گشتند و چون شب رسید سپاه نظام شاه
 بعد خوف و هراس آن شب را زود آورده صبح زود آن از آن مقام کوچ نمودند و در هیچ
 توقف نمانده بسرحد بدر رسیدند ذکر نام فردوس و سر موذی و شهر مار ملک
 نائب اباسپاه منصوب به سرکنار ولایت اجمندی غیره میان تو حایتیکه در آن آن وقت
 چون غمخیز یا راز غمخیز کف بر بجان کردار سلطنت مراجعت نمود بعد از گذشتن یک سال که
 سپاه اسوده حال گردید ملک نائب را تنگنار اجمندی و تسخیر آن ولایت باده را
 سوار و چند سردار نامی مثل عین الملک و صلابت خان و ملک مشیرین و غیره هم نامزد و
 آنها اول قلععه تلی سر رسیده و بنه اسباب جنگ کرده صلاح وقت در آن دیدند
 که اول دفع شتابان که پنا پور و راجندی در تصرف او بود و با جمیت ده هزار
 مرد در آنجا قامت داشتند و هنگام دشواری کار بر ابل قلععه را اجمندی امداد
 فرستاد و آن وقت و کمک میکرد و پنا پور و از مذبح این موقع تسخیر پنا پور شد و شتابان
 از اجتماع این خیمه با سپاه خویش با استقلال شتافته جنگ در پیوست و بعد از گذشتن
 بسیاری از مشرکان پشت بمر که داده راه انحراف پیش گرفت غازیان غنائم بسیار
 بدست آورده و بوجه تسخیر قلعه پنا پور که شتابان در آنجا متحصن شده بود آورده و کمینده
 و طناها با لافقه جبهه آورده آن حصار را مستحق ساخته شتابان با ابل و عیال
 از مرعفی از آنجا فرار نموده خود را به قلععه راج بوندی گاه بر قلععه کوهی واقع است
 رسانید سرداران اسلام پنا پور را جمعی از معدن سپرده با سپاه منصور راجع

شتابان بر عت برق و باد و دل گردیدند و چون راه اطراف آن قلعه و شوار برادر
 اشجار بود و پیاده های تفنگچی و گاندار از جانب کفار سر راه گرفته بودند ملک بآ
 وغیره امرایان به پیشه درآمد هر روز و در گرو را قطع اشجار و افز و خن آتش
 قصه نموده طی مسافت میکردند تا اینکه نزدیک قلعه رسید و سیه پیاده را
 طومر ننگ تفنگ گردانید کار بر اهل بیشه و قلعه ننگ ساختند و شتابان
 بنا بر خنکی کشته کفار در خود تاب مقابل ندیدند با فز زدن از جانبی که متصل
 بجنگ بود به قلعه راجه ندری رفته به دیدار در طنجی گردید و قلعه راج بونه می مشتق شد
 ملک نائب اموال و اسباب شتابان را ضبط نموده اسبچه لایق ارسال بود
 مصوب فتح نامه ارسال حضور نمود و یکی از بهادران را بجا فطت آن قلعه
 متعین کرد و شتابان را بر اجندری رفت و دیدار و غنیه کفار از اطراف و جانب
 و راجه های قاسم کوثر را بدو خواند تا اینکه سه هزار سوار و سی هزار پیاده
 نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند انگاه در مقابله میان آمده جنگ در
 پیوستند و جملهای کوه شکوه بر سپاه منصور آورده امرای ممینه لشکر اسلام را
 تفرقه زل کرد و انبند رسید محمود و سید مبارک بمشاهده جرات کفار با بغیه سپا
 حله در گشته صفوف و بدیدار و شتابان را از پیش بر داشته رایت فتح و نصرت
 برافراشتند و کفار راه گریز بر سینه بر گردیدند و بدیدار و شتابان در قلعه
 را اجندری متحصن شدند و خازیان اسلام متعاقب رسیده بجا حاضر پرداختند و سه چهارم
 حلی الاقتال شب در در جنگ و جدال بود آخر الامر قوی ابراهیم شاه را حاذی قلعه
 محو گرفته بضر آن قوی رده آشوب بجاه گزید و از حصار مهندم مباحثه کفار بر امان
 کشته کس بجهت ملک نائب و مولانا خیاکی که معتمد و مقرب درگاه بود و فرستاده التماس
 نمود که بفرستد و بایه هفت فرستند که بایندگان بعد عرض معصه و صفات خود تسلیم قلعه نمایند

صلاح در فرستادنش دیده پندت مذکور بجانب قلعه روان نمود و دیدار و شتابان
 بصدع عجز و زاری باو گفتند بهر حیل و تدبیر که ممکن باشد ما را بانسه زندان ازین کردار
 بابر سال نجات باید رسانید یونپنت بسبب محبتی که گفته را با بهیم می باشد
 و دیدار و شتابان از این سخن خاطر گردانیده مقرر نمود که بانسه زندان بهر طرف
 خواهند بردند و کلید قلعه تسلیم بندگان درگاه نمایند بدین دستور قول و عهد
 کرده بشک منصرف بازگشته کیفیت حال بدینگونه مذکور ساخت که کفار دل بر خشک و جل
 نهاده اند و بزودی تسخیر قلعه میسر خواهد شد صلاح در آنست که سه داران کفار را
 بانسه زندان و متعلقان قول باید از و تا کلید قلعه تفویض نمود و بهر طرف که خواهند
 بردند و درین باب چندان مبالغه نمود که ملاحظای راضی گشته ملک نائب کار
 کرد این قول نامه بجهت کفار فرستاد و سر واران کفار بانسه زندان و متعلقان بردن
 آمده و دیدار بطرف قاسم کوته رفت و شتابان بطرف بیجا نکو شتافت ملک نائب
 و امرا عرایض مشتمله کیفیت حال بحضور فرستادند شهریار بسبب که اشتن و دیدار و شتابان
 یونپنت و ملاحظای زامقید و مواخذه گردانید و ملک نائب و غیره امر را به شیر قات
 شاهانه سر فرستاد ازین بخشید و فتح قلعه را جندری در ششمه تسعه و سبعین و تسعته روداد
 مصرع مبدع کافران بدست آمد تاریخ فتح قلعه مذکور است ذکر توجه ملک
 نائب حسب الامر شمس یار بغرم تسخیر و لایت قاسم کوته
 چون خست فتح قلعه را جندری بمعاجل سید فرمان مایون بنام امرا شتافت لاف زنی
 که با سپاه منصور توجه و لایت قاسم کوته گردید جمیع آن حکمت را منو سازند و سر واران حسب الامر
 متوجه آن لایت گشته تصفیة جنگی که پرا از اشجار و پناه کفار بود دروختند و کفار از آمدن لشکر
 اسلام خسته وار گردیده لبان خوردن فراهم شده باو کشت راج که جمعیت بیت هزار پناه
 همراه او بود عقد موافقت بسته آتش جدال و قتال در اطراف پیشه برافروختند و سپاه

منصور بضر ب تیر دله و زو تنگ آتش نسو و زلزله در بنای ثبات کفار انداخته و اکثر سرداران
و دلبه ان اسیر و قتل نموده رایت نصرت برا فراتخذ و و کشت راج با بقیة السیف را
فرار پیش گرفت و قلعه کوپال و ارکو طم منحو و لیبای دولت قاهره کردید بعد از ان سردان
اسلام غان یکران غریت بجانب قلعه قاسم کو طم بر تافتند سردار راج و برادرش بابلندر
که عمده کفار آن کشور بودند از استماع خبر توجہ ملک نائب و کیفیت تسخیر قلعه را جمندری و
دیگر قلاع عاقبت اندیشی نمود و کس بنج مدت ملک نائب فرستاده طالب امان کردند و
ملک نائب قول امان داد و سردار راج از درگاه عالی نمود و برادر او را که بدل و جان مطیع
و متما دشته بود سر کرده جمعی از سپاه گردانیده متوجہ کوپال ویرای که را بقتیم بود کردید
آن کا فران استماع صولت و سطت سپاه اسلام پیرسان کشته بطرف بنگال فرستاد نمود
و تمام قلاع و رایت اسیر سپاه منصور شد ملک نائب سردم دلبه کار دان ادران یار
متعین نموده بی توقف بصوب لایت ویداوی متوجہ شد و لیب راج حاکم ولایت مذکور چون بن
خبر شنید و در خود تاب مقابلندید قلعه دیو بورال که در فتنه کوهی واقع بود پناه برده
سپاه اسلام متوجہ آن قلعه کشته بجای رسیدند که کوهپایش سرفک کشیده و پیرامون آن جنگ بود
که از قتل یک اشجار گذار باد دران دشواری نمود یک طرفش بحر خضر پیوسته و از جانب دیگر
پیاده تپه پی مستعد نرم و پیکار کشته رو بمقابل آوردند دلیران اسلام بضر تیغ آتش بار و
خدا ملک خاراکذا اخر من حیات دلیران آنها را سوختند و باقی ماندگان اهل کزیر پیش گرفته
بالای آن کوه آسمان شکوه برآه و تا چهار ماه با سپاه اسلام جنگ و جدلی نمودند آخر الامر
دلب راج با سستیای رعب و هراس بر سپاه خود خالیف و هراسان کشته نزد ملک نائب
فرستاده تسلیم دیدای نمود مطیع و ماکذا کردید ملک نائب آن لایت را بنایان گردان
سپرد و بجانب لایت جنتبار روی توجہ آورد و حاکمان آن ولایت نرسنگ و سورسنگ که
دو برادر بودند از استماع این خبر با جمعی از سپاه پیاپی به استقبال شافه در راهیکه میان دو کوه

واقع بود دیواری کشیده و خندقی کنده به توپ و تفنگ مستحکام داده آمد و رزم و پیکار کردند
مجاهدان اسلام چون بان محل محصب رسیدند بضر توپ و تفنگ کار بر آن غنچه ولان تنگ ساخته و
از جانب رستنگه و سورسنگه در صدد مداخله در آمده و حرب عظیم نمود و خلق بسیار کشته شدند
از کشته شدن آن ولایت بجزه تسخیر در آمده بدم متعهد منقض گردید و ذکر توجه ملک نائب
بغرم تسخیر ولایت و سناد دیو و بیان محاربات و قو حاتی که مجاهدان اسلام دست
چون ملک نائب با قبال شهیدان کثر قتل و ولایت قاسم کوته را در مدت دو سال حبس و قهر
از دست تصرف کفار اتلغ نمود استیصال و سناد دیو را که میان اجداد دیو و خندان بسیار پاد
و خیلان کوه شکوه و صوبت راه ملکوت ممتاز بود پیش نهاد بیت ساختن متوجه آن ولایت گردید
قلعه پوتور را که تصرف برادر و سناد دیو بود محاصره نمود و بجز قهر متوج ساخت و برادر و سناد دیو را
وزن و فتنه زند کفار را اسیر گردانیده و معابد آنها را از بنج و بنیاد برانداخته غنائم بسیار بدست آورد
و بعد از آن که کندی و دیو بی را که استظهار و سناد دیو و سپاهش بود منقرض دانید من بعد متوجه تسخیر قلعه
که مشرق و سناد دیو بود گردید و سناد دیو با پنجاه هزار سپاه و ده تنگ و کماندار و پنج هزار اسوار
و پانصد رنجبیر فلجی بمسلمین محاربه بر آورد و از جانب مجاهدان اسلام نیز صف اراکشد
بعد محاربه عظیم کفار نه بریت یافته راه مندریش گرفتند و سپاه منصور ثنائیه متوجه دست قتل
و غارت دراز کردند و محاصره قلعه که و سناد دیو در آن مختصن شده بود برداشتند و سناد دیو
کس بخدمت ملک نائب با تحفه و هدایا فرستاده با عذر ابریش آمد و پیغام داد که اگر ملک
موروثی بر من مسلم دارند هر سال مبلغ سی هزار تومن و چهل رنجبیر فلج روانه درگاه خواهم نمود
ملک نائب که در باب صلح و جنگ از جانب شهباز غمار بود و بنابر مصالح وقت مصلحت
را مقرون با حاجت ساخته فرستاده را به تشریفات لایق نزاحت الحاصل در اندک مدت
جمع قلاع و بلاد ولایت قاسم کوته و اذیه تاکف رویای اخضر مغربیه طغریه
کنت و ملک نائب در هر مکان ایمنی متعهد نمود و عرضده بشتی مثل بر کیفیت فتح منصور فرستاد

مشمول عطف خردی گردید ذکر مخالفت عادل شاه با نظام
 شاه و کشته شدن کشورخان و فتح قلعه و باز در بطور
 غریب و مواهقت نمودن مرتضی نظام شاه با شیخ یار و سید
 شدن و دست بستنی سخن سازی بعضی مردم و بیان بی مروئی نظام
 چون والده ماجده مرتضی نظام شاه بی بی خوزه همایون که تثلیث همت مکتب از پیش خود
 میکرد و کشته ارکان دولت را ساقط الاعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر سر
 کار آورد و بود ازین جهت کشته و توهان متفق کشته مرتضی نظام شاه را بر آن داشتند که والده
 خود را مقید ساخته قطعه دولت آباد فرستاد و عین الملک و تلج خان برادران آن عصمت پناهی
 کسب آمد سر واران بودند و جمعیت ده هزار سوار شایسته داشتند از بیم جان راه پناه
 پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن و سرسره از بغارت رفته و بنی عظیم سلطنت نظام شاهی
 راه یافت علی عادل شاه از استماع این خبر غصت غنیمت دانسته در اوایل شش
 خمس و سبعین و شصت کثرت خان لاری را با جمیت هزار سوار و چند ایازا مراجعت
 تغییر ولایت نظام شاه بجانب احمد نکرنا فرستاد و کثرت خان اکثر برکنات که بر مر
 لشکر بیجا پور بود تا سخت و تاراج نموده و برخی از برکنات سرحد را قبضه تسخیر در آورده
 امرای نظام شاهی که همه را خد و اعلام جلال را فرستاده بودند در حوالی قصبه کج جنگ کرده
 و در همان موضع جهت جنس برکنات قلعه در نهایت استحکام بنا نموده مسمی به دوار کرد و اندو
 در آنکه زمانی تیار ساخته و ملو از آتشباری و اسباب قلعه داری نموده و محمول از آن ممالک برداشت
 اراده تسخیر طلع و بستان و دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی کتبته از روی
 کتبه نظام شاه و ملت بدین معنون که دولت آباد را دیده و دانسته شما باز که اشتیاق
 اولی و انسب آنکه متوجه آن حدود گردید و با ستم را باز که از دوالا مصرع
 انچه بیند ز خویش خواهد دید نظام شاه بدیافت این معنون هم برآمد و در باب

و در باب صلح و جنگ با امرای مقربان درخواست گنج نمود و بصوابیدخواجهر میرک دبیر
اصغفانی که در اول جنگی که خان مخاطب شده بود ده هزار سوار و دوازده هزار پیاده انتخاب
نموده در شش هفتاد و هفت متوجه دفع وی شد کشور خان اقامت در ضربه بدرین
قلعه کشیده بمردم جنگی و آلات استبازی استحکام آن قلعه نموده با حاکم قلعین الملک و
اکس خان و نور خان و غیره امرای عادل شاه را مجبور نمود که یک آن امرای استماع خبر
نظام شاه بیک ناکاه بعلت اتفاق با کشور خان بی ارنگاب جنگ کرخیه متفرق گشتند
و به کشور خان پیغام دادند که چون با تائب متبایله نظام شاه نیست با محکم رفته تاخت
و تاراج مینمایم تا نظام شاه مضطر گشته دست از تسخیر قلعه باز دارد و از جهت ^{خط} خط
ولایت احمد کر و نبال ما شتاب و نظام شاه را که بستیصال کشور خان و تسخیر قلعه
ایم بود کس نزد ابراهیم قطبشاه جهت استمداد فرستاده خود با جمیع اتحالی
میرفت برق و باد بجای قلعه دمار و روان شد و کشور خان با جمیع قلیل
قلعه محصن شده علم مدافعه را فراشت و بقول صاحب تاریخ فرشته چون
نظام شاه نزدیک دمار و یک منزل رسیده در کنار آبی نزول اجلال
فرمود در آنجا قاصدی از پیش کشور خان کاغذی بمحرمه آورد و نظام شاه
آن را داده بخواند و از عبارت بی ادبانه آن مکتوب برآشفته فی الحال
سوار شد و متمم یاد کرده فرمود که پای از رکاب بر نیارم تا قلعه را سرسازم چون
نزدیک قلعه رسید رو بدروازه آورد خانخانان و مرزقی خان و سایر مقربان دولت
مردود شدن مسرور و شاد گشتند که طریق قلعه گشائی این چنین نیست که بمجروح و دیدن و اراده
نمودن فی الفور این چنین قلعه مستحکم مفتوح گردد و نظام شاه که بفتح قلعه شده بود قبول این
بوجه من الوجوه ننموده گفت که دروازه را بتیغ و تبر در هم شکسته داخل می شوم اگر علم
نرسیده آسبی نخواهد رسید و اگر رسیده کنار گرفتن فائده ندارد و باز دو و لقا همان

سلاح پوشیدن نمودند نخست ابا بن بود چون عرض کردند که سلاح پوشیدن سنت نبوی
 است جوشن در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست گرفته روانه شدند درین اثنا توپچیان و کشندگان
 و بان کار بان شمع و بستر دادن توپ و تفنگ و بان نمودند و در هر دو همیشه از توپ
 و تفنگ بان سمری دادند اگر چه ذی روح بسیار ضایع شد و آثار هول قیامت پدید آمد اما
 آسیبی بذات پادشاه نفعی مختل نرسید و عثمان اراده نیکشید و بجای رسید که
 از دیوار حصار پنجاه گز تخمنا فاصله ماند و سیکس را یارای آن نبود که در باب مراجعت
 سخنی بر زبان آورد و درین اثنا بهادران نظام شاسه بی تیر اندازی مشغول شدند و
 بجنگ عظیم در پیوستند که کجبار شور و غوغا و انداختن توپ و تفنگ با کلمه بر طرف شد
 مردم معجزه و تعجب گشته جمعی در پیچ که یک را شکسته به قلعه درآمدند و دیدند به تیری از پشت
 خنجر که شور خان سیده جان بجای تسلیم نموده افتاده است و در قلعه احدی مانده سرش
 از تن جدا کرده و بر کسکه او نچسبند و نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت گشته سجده
 نکند برگاه و فتح الابواب بجا آورده شادمان نشست و بعد ازین انچه که رود او بموجب
 نوشته محمد قاسم فرشته پیش ازین قبیله قلم آمد الحال انچه که صاحب تاریخ قطعه
 بعرض بیان آورده است نظم ملک محشر میگرد و چون حبه کشته شدن کشور خان مبادل شاد
 رسید بفرمان انتقام درآمد و نور خان و عین الملک و ظریف الملک را با سپاه منتهوان
 جهت تخریب ولایت احمد نکر فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بمسرم استیصال نظام شاه متوجه شدند
 استماع این خبر نظام شاه متوجه بعباده و ولقوان خلی مشعلیه تهنیه قدرت و طلب غنا
 بانحضار بسیار مصوب رسولان بخندان بخدمت شمس یار فرستاد شهر یار بعد دریافت کفایت حال
 که اعانت بر میان بسته پس از اجتماع سپاه راایت حضرت آیت بجان معکر نظام شاه
 برافرخت چون مرکب اقبال بوالی عوض گشت از نزول اجلال نمود ملک برید بخدمت اشرف
 شهر یار رشتافت و با اتفاق کوچ کرده چون موضع واکه ری که موعده طاقت بود رسید بخدمت

نظام شاه عبیدم استقبال متوجه کالاجوز و که بجهت طاقان طسح انداخته بودند که دید و او
 این جانب نیز شریار باجمعی از مخصوصان توجه نمود و در آنجا استه ان مسیرین و اجتماع سفیدین
 ست داد و بعد شش غبار که ورتی که فیما بین بود و آب داد و مرتضی نظام شاه مصحفی که مشهور
 بدست حضرت شاه ولایت مآب بود بمیان آورده و بمبانی اتحاد و یجتهی را که در جمیع سوخت
 همه و معاوان بکدیکر باشند بایمان غلامو که ساخته بعد عهد و پیمان چنان مفر کشت که
 که با اتفاق بکدیکر در دفع فتنه عادل شاه که شنبه در تسخیر بله و بیجا بود و سایر آن حکومت
 سعی نمود و بطور رسانند عادل شاه از استماع این خبر مضطرب گشته و اتفاق این دیار
 محمول بر تحریک شاه ابوالحسن و له شاه طاهر علیه الرحمه نموده مثلاً اید را از منصب پیشوایی
 دو کالت مسند دل ساخته به جس قیدش نموده مان داد و سید مرتضی که در آن آوان بسی از
 اسباب انزاد نظام شاه که نخواست پناه عادل شاه برده بود و بشاه ابوالحسن نهایت محبت
 داشت آزرده گشته بخدمت عادل شاه رفته تقید نمود که بار و وی نظام شاه شتافته هر
 که تواند در تمهید مصاحبت سعی نماید بشرطیکه شاه ابوالحسن از قید نامائی بخشند پس در شب
 از بیجا و بیجا بآورد وی نظام شاه روان گشت و چون نزدیک آن فکر رسید مرکب
 یراق خود را در گوشه گذاشته تحف و هدایای بسیار از جواهر و نفایس اجناس با خود برداشته
 بهراچ طاحسین که در آن ایام بخلاب خانخانان سر فرار گشته پیشوایی نظام شاه می نمود و در
 تحف و هدایا که از این خاموشی ثبت هر چند خانخانان پرسید که موجب آمدن چیست هیچ
 نگفت بجز آنکه مراد حضور نظام شاه بر بد تا پرده اذرویی کار بردارم خانخانان بطبع تحایف که
 که که رانیده و بود و در ساعت بخدمت نظام شاه رفته نوعی نمود که او را در حضور طلب نموده
 چون بشرف بها طوسی سید مریدین بناد میر حسین بفرمان مبالغه می نمودند که سر بردار و مستماع
 می نمودند تا اینکه نظام شاه انجمن دعایات او را متقبل گشت انجا سر برداشته عرض نمود که حقوق
 خدمت شاه طاهر علیه الرحمه برین دولت خانه بسیار است و اکنون پیر و شاه ابوالحسن را

بدولت خواهی این درگاه مهم ساخته مقید کرده اند اگر نسیب یار از رزم عادل شاه باز نسیب
آن سید یکنجا قتل خواهد رسید و اگر نوبت محنت از جانب حضرت شود بنده متعهد ام که آن
سید را از قید برآورده و در همین منزل بویک اقبال برسانم مرقضی نظام شاه مال اندیشی کرده
فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه کرده مرا هم شایسته شال حال او گشته مجموع مدعیات او
باجابت مقصود خواهد کرد و سید مرقضی بعد حصول جواب برهه فی مراد فی الغور بسرعت تمام
به بیجا پور رسید که گفتی که گذشته بود شاه ابوالحسن اعلام داد من بعد محنت عادل شاه رفته
حقیقت حال عرض نمود متعهد گردید که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داد و با تحف لایق نجات
نظام شاه روانه فرستد باید بالیقین مراخت و دوستی آن دو پادشاه عداوت و دشمنی بدل
خواهد کرد و عادل شاه که خوانمان برادر بود و می دانست بجز مصاحبت با نظام شاه را با کسی
از این نسلکه غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داد و با تحف و نوا بسیار بنجد محنت نظام شاه
روان کرد اینگونه و مشارالیه نوعی که احدی را کم نفس اطلاع نیافت در شب داخل اردو
نظام شاه گشته بواسطت خانخانان در همان شب احراز شرف ملاقات نمود و مدعیات
خویش بعبه ض ساینه و از جانب عادل شاه در مقام عذر خواهی و تطایفی مافات در آمده با
نظام شاه مستدار داد که بحسب حلیه و تدبیر که ممکن باشد شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برید
و شکر نموده مملکت تلکانه را با شهر بیدار و لیای دولت بی منازعی و مشارکی تصرف نمایند
و خانخانان سایر اعیان با او عهدستان گشته نوعی نمودند که مرقضی نظام شاه عهد و پیمان بر او نمود
بر سو کند کلام مجید کرده بود بر طاق نیان گذشته ره نور و طریق بی مروتی و بدعهدی گشت و بهر
ازین معنی آگاه گشته با محبت قلیل سوازی با قصد سوار راه ولایت خورشید پیش گرفت سپاه دین
بر لشکر او مات و حادثه عظیم روداد و شهر یار چون به شکر بیدار رسید ملک برید پیکشاهی
لایق گذرانید و بعد از آنکه بازماندگان لشکر از عقب رسیدند متوجه دارالسلطنت
کردین بدارک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

اندک خربت بون ایز و متعال شکر طغی اثر را با تظلم آورده
 ذکر مردانیکهای سیف خان عین الملک خلف صدق
 فتحی خان عمرزاده ملک غفران نیا و کشته شدن او بفریب سلطان
 صاحب تاریخ قلیشاهی آورده که سیف خان عین الملک بعد از ارتحال پادشاه مغفرت پناه جمشید
 قلیشاه مدت یک سال جمیع مهابت سلطنت را در قبض و تصرف خویش در آورده تمام ارکان
 دولت را بی اختیار و ساقط الاعتبار کرده بود و بسکام توجه بخیر یاریدار سلطنت بنابر عدم تاب
 مقاومت با جمیع خویش بمحکمت برار رفت و عاود شاه دالی برانظر بر شجاعت و دلاوری جاکیر
 بنار سوار بدو مکرمت نمود و در چند معرکه آثار شجاعت و مردانگی از او بظهور رسید و روز بروز
 شجاعت و شوکت او متزاید گردید تا اینکه عاود شاه منوچهر کشته با امرای خویش قرار داد که چون صبح
 بقصد سلام آید او را گرفته مفید سازند و صبح زود کس نزو او بطلب فرستاده پیغام داد که حبسید
 با معبودی چند بسلام آید او غافل از ترز ویر عاود شاه با همنده جوان متوجه سلام گشت مردم
 عاودشاهی حسب القرار او را در میان گرفته چو بستند که دستگیر کنند او بر و ر بازوی شجاعت آن
 همنده جوان مخالفان را از حوالی خویش متفرق کرد و اینده بمحکمت خویش پوسیت بعد از آن هر چند در
 عاودشاه در مقام اعتذار آمد مفید نیفتاد پس از آن عین الملک با جمیع خویش متوجه احمدگر
 گردید و در بسکامی که ابراهیم عادل شاه و راج و عاودشاه و ملک برید با اتفاق هم گردیدند
 بستانه لشکر نظام شاه را حاطه نموده بودند راج کس بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داده بود
 که تو چنانچه بدین نظام شاه تر و کشته عین الملک را طلبیده در باب رهایی خود درخواست کنی
 عین الملک معروض داشت که هیچ اندیشه بخاطر شرف راه نداده متوجه احمدگر نباشد
 که این بنده سر راه مخالفان گرفته تو چنانچه را بسلامت با احمدگر میرساند فی العود بیرون آید
 امر منتهی بود که تو چنانچه را پیش اندازند نظام شاه کوچ نموده متوجه دار السلطنت گردید
 و عین الملک همه جا بهشت کرده از عقب سر راه پوئمنان گرفته بر تیغ ابدار جواب داده

تو بجا نیاید با محمد کر رسانید و بعد از آنکه نظام شاه استعداریافته و راج را در مخالفت
 با عادل شاه با خود متفق ساخته است ارداده که مملکت او را با یکدیگر با ملت صنف تقسیم سازد
 و باتفاق بجانب بیجا پور متوجه گشته عادل شاه را محصور نمودند و کفنه در معابد و مساجد
 اهل اسلام آتش زده علم فساد را فرستادند عین الملک بیاس را سلام دربار عام بخد متسلم
 آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجای رسید که تجاها بجای مساجد تعمیر یافت که اکنون
 خویش که غرادر و حصار بر میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کفار است و موجب
 تمذیل دین مبین نخواهم نمود هر چند نظام شاه کلمات خیر از او نود و نه میفرستاد و خوشنما
 از مجلس شاهی برخاسته فی الفور عجزم امداد عادل شاه کوچ نموده راج پیغام داد که اکنون
 من بعون الهی که حمایت دین اسلام بر میان بستم پیش از آنکه هم از قریل و قال
 بقتال و جدال آنجا مدترک محاصره بیجا پور نمود و بصوب مملکت خویش مراجعت نمود
 الاستعد مقابل با شنی که ایک رسیدم راج از غایت جدالت و دلاوری او و شجاعت
 کشته بصوب بیجا کر مراجعت نمود و در مان نظام شاه قرین یاس و حرمان بجانب بیجا
 باز گردید و چون عین الملک تربیت یافته این دو دمان عالیشان بود و شصت یار از
 استملع مردانگیهای او و قولنامه مثل بر اظهار مراحم و غایات شایان با تشریفات
 انعامات ضرر وانه فرستاده طلب فرمود بعد از آنکه سعادت بوسی مشرف گردید
 شهر یار همد علیا همیشه خود تانی بی بی را در سبک ازدواج کشید و یکمندی را با او
 در وجه جایگزین مقرر فرمود و بعد انقضای دو سال از جهت سرکش و سبک سری
 که در جبهت او بود کرد ملال بر خاطر او نوشته مشارالیه را مرخص ساخت که از دولت
 و یکمندی بهر طرف که خواهد بود و عین الملک بجانب بیجا پور متوجه گشت و عادل شاه
 که بر توجه او اطلاع یافت و ملک هون جهت احوال و استیلا به بیجا پور طلبیده
 چند پرکشت معمر در وجه اقطاعش مقصد فرمود و صاحب تاریخ فرشته آورده که بعد

از وفات برهان نظام شاه بعضی ارکان دولت میان ابراهیم عادل شاه و حسین نظام شاه
 ابواب مصادقت مفتوح گشته در سرحد ملاقات کردند و لوازم عهد و پیمان در باب
 اتحاد و دوستی بجا آورده به بستر حکومت مراجعت نمودند لیک در همان نزدیکی باز محبت و
 مبدل گشت و به سلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که در آن ایام از ترس حسین نظام شاه کریمه بیجا
 آمده بود عدالت پناه در فکر استخلاص سولای پور افتاده بر امیج طرح مصادقت و دوستی
 انجمن و سیف خان عین الملک سپه سالار برهان شاه که از حسین نظام شاه متوهم گشته نزد
 برهان عادل الملک ولایت برار رفته بود بحسن تدبیر و عدل دلی فریب زد خویش آورد
 جای اسد خان بومی تفویض نموده بخطاب و القاب سیف الدوله القاهره و عمده سلطنت الباهر
 امیرالامرایف عین الملک سپه فوار کرده آینده ولایت مان و مابین دیگر پرکنات و مبت
 و پنجهارهن نقد غایت منتهی نمود و در همان نزدیکی باستقواب او و خواجه جهان دکنی خبر
 سلطنت بر سر شاه عیسی ابن نظام شاه که پناه با و آورده بود و مرتفع ساخته اراوه
 نمود که او را بر تخت احمد که متکین سازد و بعده قلعه سولای پور و کلبیان را بخوذه تصرف
 در آورده چپه شکستهای سابق نماید پس با سپاه رزم خواه از بیجا پوزنضت نمود
 شاه عیسی را با دو سه هزار سوار نظام شاهی که در آن مدت از سطوت و غصب نظام
 کریمه به بیجا پور آمده بود و ندید پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و ناگاه سی شش
 مواجید خروانه نزد اکابر و اشرف احمد نکر ارسال داشته ایشان را بقبول
 سلطنت شاه عیسی تحریص و ترغیب نمود و چون احدی از مردم نظام شاهی بجانب
 شاه عیسی میل نکرد نظام شاه از استماع آن خبر با لشکر کلک برهان نظام شاه
 متوجه سرحد گردید عدالت پناه بخلاف عادت سرکنج گشاده قریب شش لک یون
 بر سپاه قمت نموده با ستمهار سیف عین الملک در افروختن آتش جنگ عازم
 و جازم گردیده کوچ کوچ متوجه سرحد گشت و عین الملک را بهر دل ساخت

و حسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خان زمان و مجسمه‌های خان و اخلاص خان
 را معمار ای عماد شاه‌هی هراول کرد و اینده ارا به مای آتشباری پیش شکر بازداشت
 سیف عین الملک بواسطه اظهار شجاعت و مجسمه‌ای خدمت تجلیل بجانب خصم روان
 شده از فوج قلب و در افتاد عادل شاه زودا و کس فرستاده پیام داد که قاعده
 هراول نیست که از قول بسیار و در کرد و سیف عین الملک جواب داد درست است
 لیکن پیش آمدن و باز پس کردن مناسب نیست که موجب جرات خصم می‌گردد و دیگر
 آنکه افواج خصم را انقدر باران نیست که مثل من همراول بجای ساخته پیش قدمی کنند و
 فان نیز جنگ در پیوست و مجسمه نخستین توپخانه را بدست آورده و میخانه‌های آهنی در آتش
 و ضرب زدن کوفته و خاطر از آتشباری نظام شاه جمع کرده پیشه‌رند و هراول ارا که
 عمده لشکر بود در هم شکست و زده زده و فوج قلب رسانید نظام شاه با لشکر خاصه
 خیل و فیلان دست نامی که جهت مقابله قول عادل شاه‌هی متحد و هیاد داشت بر سیف
 عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کشته از طرفین کشته شده نزدیکی بود
 که افواج نظام شاه‌هی متزلزل گشته گزند می‌یابان برسد که ناگاه بعضی از امرامانند
 رستم خان دکنی و جهان کیهان جیشی و غضنفر خان شیرازی که بامیسر عادل شاه
 جنگ کرده منهرم شده بودند سپاه خود را گردآوری نموده بمدد حسین نظام شاه رسیدند
 سیف عین الملک بشان فوج قوت نظام شاه‌یه مشرف برضه اربود که ناگاه حمله و علم دولت
 عادل شاه نمودار گشت و سیف عین الملک بنا بر عادت خود که در هنگام سختی تنه می‌کرد
 اسب برآورد و با هراول و ترکش بندان به اندک سوار و اعیه گریزند ارا کشته باید شد
 یا فوج باید که کوتاه بیان نا عاقبت اندیش برضه عدالت پناه رسانید که سیف عین الملک
 چون پرورده خاندان نظام شاه‌یه است درین وقت دو کاک هوای حسین نظام شاه
 گرفته مطلع و متقاد شد و ایک از اسب‌سند و آمده براد سلام کرد و ابراهیم عادل شاه

که از پیش رفتن او بدکان شده بود این حرکت را بر حرام خوری سیف عین الملک محل نموده
 بجانب بیجا پور عطف غنا نموده و چون سیف عین الملک افواج قول و چپه و علم را
 بجای خود ندیده دست از جنگ باز داشته و خواهرزاده خود را صلابت خان نام که زخم
 منکر بر داشته از اسب جدا شده بود در پارچه کپاس پیچیده از محله که بیرون آمده متوجه
 بیجا پور شد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن لده نشسته و آمده یکی از معتقدان خود را بنحیت
 عدالت پناه فرستاده محسد وض داشت که سباب و اموال باخته با اسب و قچی
 آمده ام خمیه و خوابگاه ندارم که در سایه اش بنشینم اگر چینی نند از خزانه مرحمت فرمایند
 سامان خود کرده در ملازمت خواهم بود عدالت پناه چون از ناخوش شده بود
 جواب داد که ما را مثل تو نوکر سخن ناستند در کار نیت هر جا که خواهی برو سیف عین الملک
 که با تقاضا و تقصیری نگذارد از این جواب بدریای حیرت غوطه خورده باز پیغام نمود که من
 از روی صدق و اخلاص که جان سپاری بر میان بسته ام و پانصد شش صد پیش
 و قریب خود را درین محله که فدای پادشاه کرده اندیده ام روی آن ندارم که با چمن
 پریشانی جای دیگر بروم اگر عدالت پناه خواهند یا نخواهند ما چاکر و غلامیم و بحجابی
 دیگر نمی رویم چون ازین سخن خلوص ادبوی از سر کشته بشام خود می رسید عدالت
 پناه محسه بود که گذارنده پیغام را بطلب پیرانا دیب بنوازند سیف عین الملک مایه کوشش
 باصحاب حل و عقد خود مشورت نموده با قنق مرقضی خان ابخو و مرزا بیک خان سیستان
 و میان فتح اسد و علیخان از ظواهر بیجا پور کوچ کرده بولایت مان رفته بقدر امکان دست انداز
 نموده مال نسوان که آورده بر مردم خود قهقمر کرده ایشان را صاحب سامان گردانید عدالت
 بعد اطلاع برین حال یکی از امرای خود را با پنج هزار سوار بدفع و حمل او مامور کرد و بکنسار مان
 مان جهال و قتل بمیان آمد و لشکر عادل شاهی نهمه کم کرده عین الملک در آن طبع تیر کرده
 محصول برنج آن ولایت و خاکی آن سایر پرکشات دیگر مثل میج و غیره نیز متعلق بکنسار

بار دیگر جهت قطع و منع دلاور خان جشی را که در ادخسه و کمال السلطنت شده بود جمعی
 ده هزار کس نامزد نمودند درین فتنه نیز سیف عین الملک با اتفاق صلابت خان بقابل
 شافیه دلاور خان را شکست داد و افواج عین الملک تعاقب نمودند و هر که ایامند گشتند و
 اموال و اسب و فیل بدست آورده خیره شکستگی خود نمودند و پنج هزار سوار خوب
 دو اسبه سه اسبه نزد عین الملک فراهم نمودند عدالت پناه کت سیوم بامیت و پنج هزار
 سوار و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شد سیف عین الملک سپاه خود را فراهم
 آورده و مقصد مان مقام نمود عدالت پناه بسیار توقف او در مان چند روز در
 کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک که لشکر خود را فراهم آورده
 مستعد گردیده بود از اقامت عدالت پناه خود را صاحب وجود و بسته فسخ
 غریت نمود و قرار داد که بدون جنگ دست از ان ولایت باز ندارد پس سه روز
 پی در پی فوجها ترتیب داده آوازه می انداخت که امروز صف جنگ خواهیم کرد و
 سه کت بجانب لشکر کاه عدالت پناه آمده بازی گشتند و بباران تمام لشکرها شکست
 درین سردوز اصرار و شام مسلح بر پشت اسپان می ایستادند چون خبر مرگ
 می شنیدند مانده و کوفته وقت شب بخیمه و خوابگاه خود می رفتند روز چهارم سیف
 عین الملک چون چهار اسبه متوجه اردوی عدالت پناه شد امرای عادل آندوز و نیشل
 روزهای دیگر دانسته هر چند می گفتند که اینک سیف عین الملک آمد ایشان باور نکرد و توجه
 کارزار نمی شدند و از خیمه و درگاه بیرون نمی آمدند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف
 عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی آنکه تهیه اسباب
 حرب کماست یعنی ریاز و از بجانب ابل یعنی متوجه گردید سیف عین الملک اندیشید و با اعیان و
 اشراف مردم خود مشورت نمود و بکلی گفتند با فوجی چپته یا و شاه در آن باشد جنگ نمی کنند
 اما مرتضی خان که سید معتمد و بر بود و عین الملک مریدانه با وی سلوک می نمود گفت چرخ بنگیند

ملاحظه برای محبت عین الملک این اقبال نسکو گرفته بفرم قتل سب را جلو داد و پنج هزار
 سوار که همراه بودند بیک دهنه اسپهای خود جهاننده متوجه افواج خاصه عادل شاهی شدند
 و مردم قول تاب آن محمدنیا در ده بی خستیا رخان گردانیده به بیجا پور رسیده به قلعه درآمدند
 در آن درجسته و قیل و تو نچاند و اکثر اشرافه سلطنت نصیب عین الملک گردیده خلل فاحش
 در آن دولت خانه پیدا آمد سیف عین الملک اکثر حاکم محروسه را متصرف شده در موضع
 توره که دو کره بی بیجا پور است نزول کرد و عادل شاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید
 و ابل بلی کافیه لغت هر روز تاخت بر شمس آورده انواع فراغت میرسانید و میگذارد
 که غله و آذوقه بفرغت برسد بنابرین عادل شاه برای دفع شر آن جماعت استعجاب از
 رام راج نموده هفت کلبه بن مقدم رسول داشت را مراجع برادر خود و نیکو دری را
 بابت هزار سوار و پنجاه هزار پیاده جهت دفع عین الملک روانه گردانیده
 عسین الملک خواست که بر لشکر بیجا که شب چون زنده و نیکو دری این معنی را در یافته
 حکم کرد که صغیه و کبیر بلوازم هوشیاری پر داخته هر یک پارچه چوبی که بطول دو کز و نیم و
 سه گز باشد بهم رسانیده بر سر آن پارچه بار و غن چرب کرده به بندند و وقت شب چون غوغا
 بلند شود همه را بر افروخته شب را همچو روز روشن سازند سیف عین الملک غافل از این معنی
 و هزار کس از لشکر خود انتخاب کرده با اتفاق صلاحیت خان در سه کره بی بیجا پور برپایشان
 شبیخون زد و چون زنده زنده بمیان اردوی ایشان درآمد خاصه عام بر پنج مذکور
 چراغان افروخته شب را مانند روز گردانیدند و پادشاهی بیجا که بی بضر بسنگ و
 چوب و تنگ بیک طرفه لعین با فصد کس معتبره او را بلاک ساخته عین الملک و صلاحیت خان
 راه فرار پیش گرفته و از کمال اضطراب راه لشکر خود غلط کرده بیجا ب دیگر افتادند و چون
 از وقت گذشت و عین الملک پیدانند و او را زده کشته شدند و بیشتر کشتن لشکر از طرف
 نده هر یک بجائی رفت و عین الملک و صلاحیت خان با دولت کس قریب دهمیدند

نزدیک تو و آمده چون آواز بخت شناسه کردند و از لشکر خود از بی نیت پناهی بادیه گریز
 نهاده از راه مان بجای ولایت نظام شاه گریختند حسین نظام شاه که از دل پر خون
 داشت بحسب ظاهر قولنامه در و مال خاصه بستمه مصحوب قاسم بیک حکیم فرستاده
 بعد ملاقات انچه شرط گفت و شفت بود حکمت پناه بجای آورد عین الملک بدو شرط
 قبول این معنی نمود یکی آنکه نظام شاه باستقبال او از قلعه احمد نکر بیرون آید و دوم آنکه در روز
 ملازمت قاسم بیک در دوی و بطریق زمین باشد قاسم بیک هر دو امر را متعهد شد و عین الملک
 باده و حسنه اسوار متوجه احمد نکر گشت و در دو که دهنی احمد نکر فرستاده آمد و قاسم بیک جهت تفرغ
 دفع ملاقات رخصت گرفته با احمد نکر رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور در کونیه بنظر
 خود رفته و دروغن بلا در رسد و رو مالیده به پناه اما مس بر بالین بیاری گتیه نمود حسین نظام
 جمعی از عیان اما اطعمه و انزیه فرستاد و ان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت
 جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیک بیارست امداد و انکی او بعل نیاید باید که زود
 روانه شوند که اینک مایه باستقبال شما سوار می شویم عین الملک کسان محسبه و متعهد نزد قاسم بیک
 برای دریافت حال فرستاد ایشان حال و را چنانکه بحسب ظاهر دیده بودند معضرتان
 آوردند عین الملک لاهلج کشته همراه صلابت خان با شتر و قلیل روانه شد و متعول خان که غلام او
 بود هر چند از رختن منع نمود و گفت بیاری قاسم بیک جلی میس نماید اصلا موثر و مفید نیفاد قبول خان
 اند و همین گشته از او جدا شده به لشکر عین الملک رفته گفت که خداوند من چنان فرستاده که تمام
 لشکر که چکرده بشهر بیاید پس آسپان ازین کرده مستورات را لباس مردانه پوشانیده و جنیل
 و حشم مستعد سواری گشت و چون عین الملک نزدیک هتبه بجای رسید دید که نظام شاه
 در صحرای مطح بدین وضع ایستاده که بر اسب سوار و در خود و خیلان را ایستاده اند
 که کچه کوچ ساخته اند حسین نظام شاه جمعی از محاسیان خود را پیش فرستاده فرستاده او را
 و صلابت خان را سواره باندرون آوردند و از عقب جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که

که پایده باید شد لاچار پیاده گشته بیشتر شدند و در آشنای سلام کردن هر دو در گرفته
 بالای میل سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون درون
 قصبه بنگار رسید فیلبان چنانکه کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشارت خذ کرده
 کشتند و اجسادشان بریزانند ختمند حسین نظام شاه گفت که بیچاره ما از ترس مردند
 پس جمعی را نامزد فرمود تا عورات و اموال ایشان را بجزو آورند متبول خان
 که گوش برآورد از بود اهل و عیال عین الملک و صلابت خان را سوار ساخته
 و قریب پانصد سوار که من المهدانی العبد در ملازمت عین الملک بودند همراه
 گرفته و بنا سب و فوجی متوجه ولایت شهریار گشته و چند جا با مردم نظام شاه
 که دنبال کرده بودند جنگ کریمانه کرده و در قلعه دار اسطنت کو کنگنه بملات
 رسانید و بقول تاریخ قطب بشاهی بجلدوی آن نیکو خدمتی بمنصب باری رسید
 ذکر موافقت شهریار با عادل شاه و تفال خان و ملک برید
 بجهت دفع مرتضی نظام شاه و بطور رسیدن خلاف از جانب
 عادل شاه و اتفاق کردن نظام شاه و آمدن شهریار و بیان قایمگی بعد از او
 صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه نقض عهد و پیمان نموده
 و طریق بی مروتی مسلوک داشته که در آنچیک پیش ازین بقید قلم آمد از آن روز شهریار
 تدارک و تلافی آن مرکز خاطر افورجی داشت و چون تفال خان استظهار داد بود
 بنابرین تفال خان را بار سال رسل و سایل بموافقت خود خواند تفال خان شمشیرالملک
 پسر خود را با دوهزار سوار جهت تاسیس مبانی دوستی و اتحاد نزد شهریار فرستاد
 شهریار بنابر مصلحت وقت بهانه شکار با جمعی از مقربان از دار اسطنت بیرون آمده باین
 کولاس و بیدر ملاقات شمشیرالملک نموده خاطر از موافقت تفال خان جمیع فرمود
 ملک برید نیز از استماع این خبر بلاغات شتافت و بعد تشدید مبانی عهد و پیمان

در باب دفع مخالفان بایمان مکه با اتفاق کس پیش عادل شاه فرستاده ^{عادل شاه}
 نمودند عادل شاه این معنی را فخر عظیم دانسته قبول نمود امر با حصار افواج متفرقه منتهی بود
 مرتضی نظام شاه از استماع این خبر اندیشا که گشته بهواید چکنینه خان بقصد که در میان
 حایل شود بر سبیل استیصال لشکر بسیار بجانب بیجا پور نهضت فرمود و چکنینه خان را برای
 مصاحبت با تحف و هدایای خردانه روانه خدمت عادل شاه نمود و چکنینه خان در ظاهر
 قلعہ لدرک بملازمت خایر کر دیده و بعد از دریافت پذیر رنگ که ورت از آئینه فیض عادل شاه
 زدوده و ازین معنی مقربان بارگاه را خورسند ساخته مایل بصبح کرد و اندک تا اینکه بمکنان
 ملاقات آن دو پادشاه با هم مقصد نمودند چون این خبر بمساج اقبال رسید صلاح
 در مراجعت دانسته ملک برید را در محافظت و تقسیم قلعہ بدر تا کسید نموده و شمیر ملک را
 بخلعتهای پادشاهانه نواخته خود بجانب دار السلطنت توجه فرمود و بهیچ سبب جنگ
 پرداخته در ظاهر دار السلطنت رایات قلعه آیات برافراخت و از انجانب مرتضی نظام شاه
 دست عادل شاه بعد ملاقات با اتفاق بهدیکه متوجه ولایت تلمکانه و میدر گشتند بعد
 از قطع منازل علی عادل شاه در کن روحش کمشانه و مرتضی نظام شاه قریب بمجا
 بیدر زول کردند و دقیقه از دقایق تخریب مملکت فرو گذاشت نکردند شهر را از استیلا
 این خلیعہ دار السلطنت را به آلات آتشباری و اسباب قلعه داری استحکام داده
 صلابت خان و حبشی خان را که دو سردار بسیار نامدار بودند با ده هزار پیاده و
 چهار هزار سوار بر سر مخالفان فرود فرستادند و که فتنه آتی نموده لشکر مخالفان را بتک آوَرند
 پیادهای منیوار در هر شب تا رگین نموده موازی و دویست سیمصد نفر را از لشکر مخالف
 کوشش منی بریده با قلعه اثر معاودت می نمودند هر که بسینی می آورد یک هون و
 هر که کوشش می آورد یک پرتاب انعام می یافت و در روز صلابت خان و حبشی خان را
 و در لشکر بطور توأنی سینه آرا می گشتند و راه آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند

بدست آن مسرور پادشاه تنگ آمده دست از خاخمه شهریار باز داشته مرتضی ^{ثانی}
 بصوب مملکت برار و سمنه عادل شاه بجانب بنگال و برجهت تسخیر آن ممالک عتلا
 یکم آن غیبت مطوف گردانیدند و بنا بر خرم و احتیاط که مبادا شهریار سکنای غیبت بغیر
 تسخیر بنگال و برار توجه نماید هر یک از آن دو پادشاه یازده هزار سوار انتخاب
 از جانب عادل شاه کمال خان و دیار قلی بیک و از جانب نظام شاه مرزایا دکار و
 حیدر سلطان ابیسه سالاری نصب گردید بصوب کولاس نامزد شد و در نزد
 از آن بجانب مملکت برار و بنگال و برجهت نمودند و کرامت فرستادند و در شهریار
 امر او خوانین اجیت تنبیه جوت را و و دیو نایک و هو جل نایک
 و غیره سرداران برکی و نصرت یافتن سپاه منصور بر ایشان
 ضارب تاریخ قطبشاهی آورده که سمنه عادل شاه سکنای قوت به بنم تسخیر ممالک بید
 و مملکت کولاس و قشیرغات فرستاده جوت را و و دیو نایک و هو جل نایک را
 بمجاورت خویش طلب نمود و آنها باده هزار سوار جهت امداد متوجه اردو علی عادل شاه
 گردیدند و چون پیش از وصول آنحضرت منازعت بمصاحبت بدل شد و عادل شاه روانه
 بنگال و گشت سرداران برکی بی تاخیر ولایت تسخیر بار آورده خرابی بسیار بنگال
 شهریار با پنج هزار سوار از حکم منصور انتخاب نموده لشکر داری صلاحیت خان حمید خان
 و جیشی خان و جمیع مدد آن قوم نامزد شد و چون لشکر منصور قریب به لشکر برکی
 رسید سرداران لشکر برکی بغیر محاربه پیشتر آمدند و کار بجبال و قتل انجامید
 بهادران جانبین دادمردی و شجاعت دادند و در اشنای گرمی بازار محاربه صلاحیت خان
 بر قطب لشکر کمار زده و با جوت را و جوتی در قایت شدت بوقوع آمد متغایب ارجال
 سرداران دیگر حمله آورده و تزلزل در ارکان ثبات کمار بکار انداختند و با جوت را و
 و هو جل نایک که حرم عادل شاه همراه آورده بودند بعد محنت حرم بابر یکی سوار نموده بکشت

برون رفتند و غازیان سلام تعاقب کرده میل خج شکردن و فیل خج شک و نشان با همی برآ
 که علی عادل شاه از نهایت توجه بکوت او از زانی و مشتبه بود بدست آورده و چند کس
 از رؤسای آن قوم را اسیر کرده انیده بقتع و فیروزی مراجعت نمودند و غایم را با اسیران
 بنظر مایون درآوردند و امرا و بهادرانیکه در آن محله که آثار شجاعت بطور رسانیده بود
 بنام ب بلند و انعام و اکرام را بجهت ممتاز کردیدند ذکر نام فرد فرمودند
 شهیر امیر شاه محمد انجو را بمجا ریشتر نظام شاه عادل شاه بیاتن حاکم سیاه منصور
 دست داد و سیاه قطب نامی داده که سرداران بر ترضی نظام شاه و سعه عادل شاه که
 با جمعی سی هزار سوار بر حد کولاس جهت حراست ولایت آن دو پادشاه چنانکه سابقاً
 مذکور شد نامزد شده بودند چون بحالی کولاس رسیدند دست بخیرب محاکم بیدرو
 سرحد کولاس کشوده دقیقه از دقایق بیداد فرو نگذاشته شهر بار از استماع این خبر مشت هزار
 سوار انتخابی بسپه سالاری سیادت پناه امیر شاه محمد انجو بجهت مدافعه آنها نامزد شدند
 و شجاعت و امارت پناه مرزا حسین بیک ترکمان را که از بنی اعیان شهر بار بود با چهار صند
 جوان غریب و ترکمان همراه امیر شاه محمد انجو روانه نمود بعد از قطع مراحل چون سپاه منصور
 مابین کولاس و بیکور رسید سید حیدر نامی از سرداران نظام شاه بی که با دوسه هزار سوار
 و سه چهار هزار پیاده در قلعه و بیکور بود و از استماع خبر رسیدن سپاه منصور از آن
 قلعه بیرون آمده در مقابل لشکر منصور صف آرا گشت مرزا حسین بیک با جوانان ترکمان
 و غریب حمل بر سپاه مخالف آورده جمعی کثیر را بقل رسانیده تزلزل در بنای ثبات
 سید حیدر و اتباعش انداخت و آنها را بهریت داده روی بهمت به تخییر قلعه و بیکور کرده
 جز آن قدر آن قلعه را متقی ساخت روز دیگر سپاه منصور از آن مقام کوچ نموده مابین دیکور
 و قندهار قریب لشکر مخالف لشکرگاه ساختند و چون مخالفان بین حال اطلاع یافتند نیستاد
 بسو سر را و کولی را و درامانش هزار جوان با دیان سوار پیش فرستادند و از پنجانب امیر را و

حسن بیک و علی قلی خان و شاه قلی بیک و عزیز بیک و دیگر دلاوران غریب و ترکمان متوجه
 محاربه مخالفان گردیدند مخالفان ایشان ابتدا بر قلت جمعیت در حساب نیاورد و پیش دستی
 در جنگ نمودند و چهار صد جوان لا ورنامدار با شش هزار سوار مغرب آفتاب کا زده
 نموده جمعی کثیر را بر خاک پلاک انداختند و بعد مغرب آفتاب بفرخی به لشکر منصور پیوستند
 روز دیگر سپه سالاران نظام شاه و عادل شاه موازی نشست هزار سوار از تسام لشکر خود
 انتخاب نموده بمسکه که جدال فرستادند و امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین بیک و علی قلی خان
 را با چهار صد جوان غریب و ترکمان در مقابل فرستاده صلابت خان افشار را باده و هزاره
 برسبیل بد و متعاقب ارسال نموده خود با بقیه سپاه و قلب لشکر فرستاده را گرفته متعده کا زده
 گردید و آن روز ویران هر دو لشکر و او مردی مردانگی داده به نیروی بازوی شجاعت
 تیغ در یکدیگر خنثا کردند و بهادران لشکر منصور تیغ آتش باز را بنجر من سوزی حیات و نعمتانی نشان
 نموده فوج مقابل را متزلزل و پشیمانی ساختند و مخالفان از بهر اسبقیای شبان شب کوح نموده
 یک منزل عقب نشستند و سپه سالاران نهریار تعاقب کرده در برابر آنها خیمه و کاه برافروختند
 روز دیگر مرزایا و کار سپه سالار مرقعی نظام شاه بتدارک مافات موازی ده هزار سوار
 از غریب و حبشی و کئی از لشکر نظام شاهی و عادل شاهی انتخاب نموده صف آرا قیال
 گردید و از یخچان امیرزاده حسین بیک و علی قلی خان و باقی بجهاد ان غریب و ترکمان
 بی رخصت سپه سالار لشکر منصور از روی جلالت و بمسکه که جدال آوردند و سپه سالار
 بعد اطلاع بر توجه ایشان بزم کاه صلابت خان افشار باده هزار سوار از عقب بحد
 فرستاد و دلاوران جانین جنگ پیوستند و پای ثبات بر مرقع جاده استوار داشتند تا
 هنگامیکه شهباز سپه سالار هو ل آن واقعه بمحاربه شتافت فیابین آتش قتل مطهیه
 بازار جدال گرم بود دست قابض ارجح از کار نمی آسود و در آن روز از امر و سرداران نظام
 امام قلی بیک و یاقوت خان حبشی و یوسف آقای ترکمان با دیگر جوانان نامی و از لشکر منصور

شاه علی بیک افشار و امام علی بیک ترکمان با چند جوان دیگر جان ملک الموت سیر زدند و علی قلیخان
 زخمی گردید آخر الامر سپاه منصور بطلبه و سپاه مخالف مغلوبیت روانه معرکه بدشکرگاه خود آمدند و
 و تا مدت یک ماه بدین آیین هر روز میجنگیدند و دست عادی ابواب عثمان بر روی لاوران
 می کشید و اکثر اوقات لشکر شهریار بغالیت اختصاص می یافت و لشکر مخالف بکشتنای مغلوبیت
 می کشید و وقایع نگاران اخبار هر روز به حضور میفرستادند و چون اکثر فوجات بسعی و کوشش
 امیرزاده حسین بیک و بهادران ترکمان و خراسانیان ظهور پیوسته بودند و سرداران و دلیران
 و کهن در آن حدود پادشاه که قتال ننهادند بودند فرمان همایون با اسم امیر شاه محمد انجو و سایر
 سرداران و کئی شش فاصد و ریافت که بهادران غریب تا این زمان چنان مشغول عواطف شانند
 نگزیده اند که سرداران و سواران دکنی معجزه و اکثر معارک و لاوران ظهور رسانیده مخالفان را
 در هم شکسته اند و امر او را خوانین دکنی که از عهد چند پرورده بغیر این درگاه اند پایی در
 معرکه قتال ننهادند و مراتب جان سپاری تقدیم نرسانیده اند در برابر این تقصیر
 هر آئینه غضب سلطانی شامل حال ایشان خواهد شد چون مضمون فسرمان معلوم امر را
 و سرداران دکنی گردید از غضب شهبازیار اندیشید و مجموع سجد مت شاه محمد انجو
 رفته خاطر نشان نمودند که در جمیع معارک طایفه غریب و ترکمان پیش دستی نمودند و با مخالفان
 در مقام محاربه در می آیند و بیجا بکسی کوئی ظفر از میدان نبرد می ربایند و ملقب آنکه ما
 ما بندگان نیز بجانب دیگر نافر و شویم تا بجای دل پیش آمده به کمال سعی و کوشش دشمنان را
 منکسر می سازیم تا در حضور پادشاه آبروی پدید کنیم امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین بیک
 و علی قلی خان و سایر جوانان غریب و ترکمان را طلبیده گفت که فسرمان همایون تا بکید
 تمام شرف صدور یافت که طایفه ترکمان و غریب روانه سرحد و ولایت عادل شاه گشته
 آتش تاراج در آن ولایت افروزند چون ایشان حسب احکام متوجه ولایت و نمنان
 گردیده دست بقتل و تاراج برکشاند که ناگاه جنبه به ایشان رسید که سبب دستارود

جهت تاخت آنست که امر او سجداران دکنی دست بردی بخالفان نموده فریدآبرو و در درگاه
 پادشاهی پیدا کند امیرزاده حسن بیک و سایر بهادران غریب از اجتماع این مقدمه
 دریغ و تاب نشده فی الفور بر باد پایمان برق رفتار سوار گشته بصوب محله که حرب و قتال
 توجه نمودند و ازین جانب امر او سرداران دکنی از رفتن بهادران غریب خاطر جمع نمود مسلح
 و مکمل قدم در میدان مبارزت نهادند و مخالفان فوج را اندک دیده از اطراف حمله آورد
 بجنگ در پیوستند و امر او و بهادران لشکر منصور دست به تیغ و تبر برده آتش پیکار مشتعل ساختند و
 در عین که هر یک کمان بر سپاه هر دو پادشاه جهت تدارک شکستها که سابق برین از لشکر منصور
 بآنها رسیده بود دل بر مرکب نهاده با موازی سی هزار سوار فیلهای کوه پیکر را پیش انداخته
 از اطراف سپاه منصور را هاله کرد و در میان گرفتند و جنگ عظیم روداد و چون ضحمان اضعاف
 مضاعف بودند زدیگ بآنها رسیده بود که چشم زخم به لشکر ظفر اثر رسد که درین اثنا امیرزاده
 حسین بیک و علی خان با بهادران دیکو رسیدند و بشا به خنجر کی لشکر دشمن مانند
 شیر ثریان میان آن دو لشکر کینه کشته درآمده در حمله اول بسیاری از دلاوران و
 بهادران لشکر مخالف را از پا آوردند و یک فیل نامی جنگی را پیش انداخته صفوف مخالفان
 را از هم شکافته خود را بعلم مخالف رسانیده آن علم را ختم ساختند سرداران و بهادران
 لشکر ظفر اثر از اطراف بر سپاه خصم حمله آورده لشکر مخالفان را منهنجم کردند انیدند لقمه
 درین واقعه بسیاری از معارف و سران مخالف اسیر و دستگیر گشتند و قریب سه هشتاد
 اسب عربی و عاتقی و غیره با چند سلسله فیل مست و غنائیم و اسرار بسیار بدست سپاه
 نصرت شکار درآمده و بعد ازین فتح سپاه عادل شاه بی و نظام شاه بی را دیکر تاب مقابله ننهاد
 و اکثر زخمی و پریشان حال گردیده متوجه ولایت خود گشتند و امیر شاه محمد انجو حقیقتاً
 فیروزی لشکر منصور مصلحتاً مستطیع تحریر نموده روانه حضور گردانید ذکر توجه بهر
 سرحد بیجا نکر و مشرف گشتن شرمک راج بملازمت شمسیدار

صاحب تارخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و سلمه عادل شاه چنانکه قبل ازین مذکور شد در نزاع نمودن با شهریار کاری از پیش برده مراجعت نمودند علی عادل شاه بی استرضای شهریار بقصد تسخیر مملکت بیجا نکر و قلعه آن با سپاه سجد و عدو چنانکه مود و بی ضرر آن قلعه پرداخته سرکراج و الی بیجا نکر چون قوت مقاومت با عادل شاه نداشت از روی اضطراب عرض داشت با تحف لایق بخدمت شهبان فرستاده استه عای امداد نمود و شهریار با سپاه کینه خواه بر سر بیجا نکر نهضت فرموده و فرمان بها یون امیر شاه محمد انجو فرستاد که با لشکر خویش از ولایت عادل شاه که متصل بر سرحد مالک محروسه است مرور ننوده و آتش غارت در آن ولایت افروخته بزودی خود را به لشکر قطبشاهی ملحق گرداند و چون فرمان واجب الاذعان بدور رسید حسب الحکم عمل نموده در مابین سرحد بیجا نکر و شرف بابو مستقر گردید و از آنجا بزرگراج با لشکر منصور ملحق شده بغیر ملازمت فایز گشته و پیشکش لایق از نظر انور که رانیده بنوازش شاهی سر فزازی یافت علی عادل شاه از استماع این خبر از محاصره قلعه بیجا نکر که نشسته و ولایتیکه بدست آورده بود باز که نشسته متوجه بیجا پور گردید چون نهیان این جنبه بمسامع اجلال ساینده شهریار سرکراج را مشمول عواطف خسروا ساخته رخصت انصاف ارزانی داشته بمشقر جا و جلال معاودت فرموده و ذکر نامزد فرمودن شهریار و اولاد سپاه نصرت شعار را بجهت تسخیر ولایت کونذیر بسپه سالار ملکی حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتی که در آن آوان بر نموده و بعد از آن نامزد فرمودن امیر شاه میر را برای تسخیر آن قلعه و مفتوح نمودن آن بسعی امیر صاحب تارخ قطبشاهی آورده که و یکشادری و کپوری تراج و زرسنگ را در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بمال مبلغ دو ملک چون بر هم مانج و حصار از ولایت کونذیر بخیزانده عامه را سال می داشتند و در اوایل سلطنت شهریار نیز جاده پیمای طریق متابعت بودند و چون شهریار را

ابواب منارعت بانظام شاه و عادر شاه مفتوح شد کفار فرصت غنیمت دانسته با متابعیت مژند
 ساختند بل بقدیم حرات از کنار نندی کشنا بجانب کونذلی عبور کرده دست تسلط بولایات
 کونذلی و آنحدود و دراز نمود و فراغت بحال رعایا و ساکنین آن سرزمین میرسانیدند لاجرم شهر
 بعد الطینان خاطر از اندیشه منارعت آن دو پادشاه عالیه هکلی همت بر جو کردن آثار خیر و نظام
 مقصور گردانیده بعد چند سال که سپاه آسوده حال گشت بر توالتفات بر اجتماع سپاه و نظرنماه انداخت
 و در اندک فرصت سپاه بسیار از پایاد و سوار فراهم آورد و سیادت پناه میرعماد الدین شیرازی
 را بجناب حیدر الملکی سپهر از گردانیده و سپاه و امرای دیگر را همراه داده سپاه سالاری
 غر امتیاز بخشیده به تسخیر قلعه کونذیر نامزد فرمود او و سر داران و دیگر با عساکر مقصور بولایت
 کونذیر آمده اول مستلحه و بند کنده را محاصره نموده با قبایل خداوندی سخن نمودند و بعد از آن بصورت
 حصار گنج کوته که ستوری رنگیای و مده بانی چمنیا که جمعیت بیست هزار پیاده در آنجا اقامت داشتند
 متوجه شدند و بمحور وصول آمدن مفتوح ساختند و بعد بنسب توابع و لواحق انحصار عنان کران همت
 بصوب تسخیر قلعه کهنه معطوف داشته انحصار را مرکز و بار و میان گرفته در چهار روز بحیر تسخیر کردند
 و بعد جمعیت خاطر از تسخیر قلاع که در حدود کونذیر بود متوجه تسخیر قلعه فلک نظیر کونذیر گردیدند چون
 بحوالی آن قلعه رسید و شروع بحاصره نمودند در خلال انجبال از جانب شهر یار فرمانی بنام حیدر الملک
 و سایر امر و خوانین رسید که بعضی اشتیاقی باغی و راجه های طامعی مثل کوندی تمین و مده بانی چنیا و
 ستوری رنگیایا که دیگر متفق شده موازی سسی هزار پیاده فراهم آورده اراده شبنجن بر لشکر
 لغز اثر دارند باید که بمحور وصول فرمان هایلون دست از محاصره قلعه کونذیر باز داشته متوجه آهنا
 روند و بعد اطفای نایه شتر آبخانه آب شمشیر تسخیر قلعه کونذیر بر پردازند حیدر الملک
 و سایر سرداران چون بر مضنون اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بجانب مخالفان
 شتافتند کفار بعد از اطلاع بر توجیه سپاه و نصرت نیا به مقام جدال و قتال درآمدند
 بعد وقوع محاربه کفار پشت بمعبر کرده راه نیریت پیش گرفتند و غازیان تعاقب

نموده اکثر بر مقتول و مجروح ساختن فتح و فیروزی معاودت نمودند از اینجا هوشیاری
 و خبرداری شهریار را که از نه کشور ستانیت قیاس باید کرد که در چپایه بود که سی هزار
 پیاده در جنگی بفاصله نبشت که واهی از لشکر مضمون جمع شد آنظار فرصت میکشیدند و
 سپه سالار و کسی دیگر از لشکر یا نرا اطلاعی بر آن حاصل نشد و آنحضرت از ده روزه راه
 فاصله براراده فاسد مشرکان واقف گردیده امر فرمود تا سپاه نصرت پناه پیشه بی نموده
 دمار از روزگار آن مبران بر آوردند با بکجه بعد ازین فتح عظیم حیدر الملک و سایر
 سرداران قلعه کورم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلعه و قبا عسک
 در سرحد واقع بود از طنطنه و لاوری سپاه نصرت پناه مطیع و متقاد گشته حصارها
 را تسلیم اولیای دولت نمودند بخلاف مردم قلعه پلم کنده که با ستظهار حصانت حصا
 و وفور اعوان و انضام غر و گشته انگذ از گردیدند بنا بر این حیدر الملک و غیره سرداران
 همت پیشگیر آن گشته در اندک زمانی مفتوح ساختند و بعد از این حیدر الملک آن قلعه را
 تعمیر نموده و جمعی از دلیران کاروان سپرده با سایر امر اسباب قلعه کشانی همراه گرفته متوجه
 قلعه کوندبگیر گردید پس از وصول بدان قلعه محاصره برداشته و سیبها پیش برده جنگ
 در پیوستند و چون مدتی مدید تنگنیز کوندبگیر را نظیر که بر قلعه گوی در غایت ارتفاع واقع شده
 صورت نسبت شهر یار زنده آل طه و یسین میر شاه قلع معروف بمیر شاه حیدر را حجت تخیر
 آن قلعه روانه فرمود بعد وصول آن قدوة السادات نیز تخیر آن قلعه چند روز در حیر
 تاخیر قدامیر شاه میر امر او خوانین و بهادران طرغین را از غضب شاهی ترسانیده بفرمود
 تا توپچیان توپها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اسباب
 آن حصار را در هم شکستند و امیر شاه میر با جمعی از بهادران مثل علی قلیخان و غریخان
 و نور بیگ بجانب دروازه شرقی حصار شتافته مجاهدان را بر جنگ و حیدر آن تحریص
 نموده متعارف این خیال هزار سوار دلا و را از قلعه بیرون آمده بقتل و غارت متوجه سپاه گشته غارت

فیل بهره نام را پیش انداخته یک محکمه شکوه آن مدبران را منهدم ساخته آذر واره
 قلعه تعاقب نمودند و فیل بهره بقوت تمام کیضع در واره را از جابر داشت و متعاقب علی سلیمان
 و غیره بگ و نورخان و دیگر غازیان قدم در واره نهاد و بعضی شب شیر و آینه قلعه
 را از قبضه تصرف کفار بر آوردند و مجاهدان از اطراف متوجه گشته بر بر من خروج نمودند و قلعه را
 بهون ایزدی در شهر منقرضه^{۹۸۷} سبع و شمان و تسماه مفتوح ساخته سر و از کفار تراج دادند
 را امر اج را اسیر گردانیدند و او ایامی دولت قاهره در اندک زمان جمیع قلاع و بلاد کوندر بر تا
 سرحد چاکنو بحد تبصره در آوردند و بعد ازین فتح امیر شاه میر معنی امر او سر داران
 به طاقت قلعه و ولایات مقرر نموده خود با غنائیم بسیار تراج را همراه گرفته بصوب دار السلطنت
 متوجه گشته بغربا طوسی سرفراز و بعلوطف خسروی ممت از گردید - ذکر آمدن میر
 ابوالقاسم از جانب مر قنقی نظام شاه بجهت تمسک موافقت و
 فرستادن تلکیر بر سدر و مقتول شدن علی عادل شاه منجبر شد
 خواجه سرای بدینا فرود آمد که مر قنقی نظام شاه بعد از فتح برابر بواسطه خطا
 یا از علو ممت قریب شش تریه سال کوشه غارت اختیار فرمود و غیر از یک مادی و چند کار
 نزدیک خود نگذاشته مهمات پادشاهی را بارکان دولت مثل اسدخان و صلا تبحان و عوام
 نمود و ایشانرا هرگاه کار عمده پیش میآمد عنینیه نوشته بخجور می فرستادند و آن دالی گوشتین
 جوانی در کمال معقولیت بتمام می آورد و هرگاه جمعی بخاطر مایلوش می رسید رقه بدست خط خالص نوشته
 و فرین بجا آورد و نزد ایشان میفرستاد و مهمات بر حسب دلخواه سرانجام میافت و
 بقول صاحب تاریخ قطبشاهی در ایام غارت تسخیر ممالک بیدر پیش نهاد ساخته و رقه بطرز
 موصوف تسلیم نموده با جماع سپاه فرمانداد و چون با مکنان ظاهر بود که بدون موافقت
 باشهرار تسخیر بیدر شده است قدوة الشادات میر ابوالقاسم را بخدمت شهر
 فرستادند تا بخاطر طلال بلال معذرت شسته مهم مصادقت را بر وجه دلخواه بجا آورد

آن رسول عالم ثبت بعد فایز شدن بشفق ملازمت بحسن تقریر گردید و درت از خاطر مایلین
 زفته نوعی نمود که ششصد یار امیر شاه میرزا امیرشکر ساخته باده هزار سوار بند و از جانب
 مرتضی نظام شاه میرزا یادگار و محمدخان و شاه وردیحان باده هزار سوار پیش از رسیدن
 منصور کجالی بدر رسید و نزل در اساس استقامت ملک بریدند و اقتدار ملک برید سر اسیم
 شده استمداد از خدمت علی عادل شاه نمود و عادل شاه ده هزار سوار بکمک او فرستاده او را از
 تقصیر محاصره دشمنان رها نیکوید عادل شاه با وجود القاف جمیع صفات حمیده و خصال
 پسندیده کثیر المباشرت بود و به پسران صبیح الوجه طبع العذاریل تمام داشت چنانچه و خواجه
 سراسی صاحب جمال را که در سر کار علی بریدند و طلب نمود علی برید بناچار سی آن
 خواجه سراسر را روانه چیا پور گردانید و چون آن سرد و خواجه سر بحضور رسیدند و بر سبب
 طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواجه سر که بزرگتر بود و بهتر کار دمی در شور و ال پنهان
 کود و بعد از ملاقات پادشاه را بوصول خود امیدوار ساخته بجلایت و چاپوسی تمام وعده
 کار بشب انداخت و پس از انتظار بسیار چون روز غم پادشاه بپایان رسید با اتفاق خواجه
 سراسی دیگر بجهه خالی از اغیار درآمد و چون طایب و ضال گشت آن کار در مخی کار بی به
 علی عادل شاه رسانیده بعالم عقی فرستاد و این حادثه عظمی و واقعه کبری در تاریخ شب
 پنجشنبه بیت و سوم ماه صفر سنه ثمان و ثمانین و تسعه ر و نمود و مولانا محمد شمس
 المتخلص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آن شاه عدالت پناه بدین پنج در سلک نظم کشیده است
 قطعه آو که در دست اصل و چین عدل و داد و نخل قوت بکند شلخ مروت برید و بر
 فلک خسروی گشت ازین ماجرا به مهر کرم محقق باور سخنانا پدید و خسرو عادل لقب شاه علی
 نام آنکه به ظلم بدوران او کس نشنیده و ندیده و وقت و دایع جهان تازند و تلکلام به از کف سار
 و در شهید شهادت چشید و نخی دوران غیب از بی تاریخ آن به بر سر و قمر نشت شاه جهان
 شد شهید و ذکر جلوس ابراهیم عادل شاه ابن طماس ابن ابراهیم عادل شاه

بر سر سلطنت چندین پهلای عاود شاه لاولد ازین سپنجی هری خانی بجوار رحمت یزانی انتقال نمود و ارکان دولت
 برادرزاده آن خسرو دریا دل ابی هسیم بن طهاسپ بن ابراهیم عاود شاه که بسن ده سال
 نرسیده بود بر سر سلطنت نشاندند و آن بهرام رزم و پرویز برزم با وجود صغر سن
 صید دلهای خاص و عام بحسن کلام و دودور انعام فرمود و چون مقتضای سن بهرام
 ملکی و مالی نمیشد پادشاه در ابتدا هیچ سوار و جنگی از امری درگاه نوبت نبوت بخت نقدی
 نمی برد و دیگر غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت بقبضه اختیار نمود و آوردند پس بعد کاغذی که از امر
 عاود شاه می که سابقا نسبت به علی عاود شاه غایت اخلاص طلبیده اخته از حرم آن سوار سلطنت گردید
 بود در بنوقت بر مهمات ملکی و مالی مستولی گشته متعلقان معتد خود را در حوالی و محاشی پادشاه جهت خدمت و بجا
 بازداشت و تماند از قلعه نیز از جانب خویش نصب نموده سلوک تحسین پیش گرفت و پرویز و شمس
 بر چاند بی بی سلطان زوجه علی عاود شاه بازگذاشته و فرامین استالمت بر سپاه و اشرف مملکت مریول
 داشته در تسل خاطر کوشید و هر روز غیر از چهارشنبه و جمعه وقت چاشت پادشاه را از حرم سدا
 بیرون طلبیده بر تخت کامرانی مانند پادشاهان عظام و خسروان و الامقام ممکن میکرد و اندو بار
 عام داده خاص عمام را برین بوس و سلام شرف می ساخت و حضور پادشاه هرگز را فراداد
 حال بمناصب و نوازشهای نواخت و چون دو ماه برینوال گذشت مقتضای این مصرع
 بونی ز نسیم باد بسن تنرا از استقام شراب استقلال دور زره بخود و مهر در گشته نسبت
 به چاند بی بی در مقامی ادبی شد و آن عقیقه دوران آتش غضب و انتقام اخذ و خسته در صدد
 تفصیح و می گشت و بجای کشور خان که از امرای مختبر آن درگاه بود بجنفیه میاید که کامل خان را
 منصب و کالت نیست صلاح و در آن می بینم که دفع تسلط وی نموده آن امر متوفی فیض نمایم باید که
 بر نوع او را از میان برداری و اهل و اهل و قباخیر که موجب از دیدار قوت اوست را و اندازی حاجی
 کشور خان بدان نوید سطر گشته برخی از مردم اشرف را با خود و متفق ساخته با چهار صد
 سوار خاصه تمام براق و قشیکه کامل خان را بر سر محل نشسته بود و دیوانه ای میکرد و یک ناگاه

به قلعه درآمد و دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهاونه دار را بقید ساخته متوجه شهر محل شد
 کمانخان از بازی روزگار غافل نبود در آنوقت آگاه گشته سرسیمی بجانب عمارت حرم سر روان گردید
 بدان امید که چاند بی بی سلطان حمایت نماید خوایه سرایان که در آنجا حاضر بودند وادی دهنم صداقت
 نیز و پیش آمده در گوشش گفتند که این امر تحریک چاند بی بی سلطان واقع شده پناه باو حجت
 خلاف عظمت کمانخان غیرت بجز فکر گشته چون میدانست که دروازه قلعه بدست خصم است از پس
 عمارت پادشاهی خویش را بدو از قلعه رسانده بکمان اطفاقی آتش فتنه جانسوز مضطرب حیران
 خود را و خندق که عمداً از آب بود انداخته و شت نا کرده بکار رسانید و چون اندک مهلت در رزید
 او بوی بخت از مردم شهر او را شناخت و کمانخان بیایغ دروازه امام که در کنار خندق قلعه
 اراک واقعست درآمد در پناه دختان بسرعت تمام بمبارش که ارتفاع آن قریب دوازده
 گز شمر میشد رسانیده بی ادا و احدی عازم نشد و آمدن شده دستار و کمر بند و شال و ویش
 اند از خود را بیکدیگر بسته بطریق کند برنگروده دیوار مضبوط کرد و بدستباری آن پائین آمده در آنوقت
 نیز بخت پس بسر وقت او نرسیده پیاده و مضطرب بمنزل خویش که در برین شهر داشت رفته در
 تنه دست خدا گریز شده حاجی شورنمان غیره چون انجین حلهی نسبت با او بکمان کرده بودند
 قریب یک ساعت بخومی درون عمارت قلعه و جامای تاریک شرایط نفخ بجا آوردند و بالآخره
 چون معلوم شد که کامل خان از بیم جان خود را از حصار قلعه و شهر نریزاند اجته و بسلاست
 بطرف منزل خود رفته است بکلی اتفاق کرده جمعی کثیر بر سر وی نافرمانی کردند کامل خان
 بر آن مطلع شده پاره از جواهر و نفوذ برداشت به بخت گس بجانب احمد نگر راه فرار
 پیش گرفت لیکن مسنوز و کمره راه گرفته بود که بدست مردم کشور خان اسیر و دستگیر گردید
 و ایشان توهم آنکه مبادا لشکریان جواداران او از عقب رسیده خلاص کنند و رعیت
 سرکش از حق جدا گردند و اموال و جواهر تباراج برده اثری گذاشتند حاجی شورخان بعد بحاکم روشن
 کمانخان پیش گرفته بجاوست و اتفاق چاند بی بی سلطان امام حل و عقد سلطنت بقعه اختیار آورد و درایت

استقلال افراشته در غایت استیلا و تسلط بهمت دولتماندان پرداخت و در آن اثنا بنزد امک ترک فرست
مرتضی نظام شاه با اتفاق سرداران دیگر مثل عادلخان بجای دهنای خان با پاترزه بنر سوار بقصد تسخیر
بعضی از برگانات سرحد عادت شاه از احمد نگر کوچ بر کوچ روانه شد و حاجی کشور خان کیفیت اراده
مرتضی نظام شاه که بسبب ملک کردن علی عادت شاه ملک برید را بخاطر داشت اجراض پادشاه
رسانید و بموجب حکم عین الملک کنگانی و خوانده میر و اکسرخان و دیگر امرای حبشی مانند
اخلاص خان حمید خان و دلاور خان بالشکر مستعد قبال جدال بمداخله سپاه نظام شاه
روانه سرحد گردانید و بعد از آنکه امرای عادت شاهى بحوالی شاه درک رسیدند جهت آسایش خدی
مقام کرده لشکر نظام شاه که بفاصله پنجاه و بی فرود آمده بود تعجیل تمام باراده جنگ روانه شدند
و بقول محمد قاسم فرشته بنر دهمک از رسیدن سپاه کینه خواه عادت شاهى آگاهی یافته صفای
جدال و قتال گردید و جنگی بغایت صعب بمیان آمد و آثار قیامت هویدا گشت عاقبت الامر پرچم
دولت عادت شاهى بر سیم فتح و فیروزى اختصاص یافت و بنر دهمک خسته و مجروح رودر
وادی انزرام نهاد و این اولین فتحی که در عهد سلطنت ابراهیم عادت شاه ابن طه است در
نظر مکنان جلوه نمود و صاحب تاریخ قطبشاهى آورده که بنر دهمک از غرو و حوایی و عدم تحریر
در امر مجاریه بمنبر نکرده که سید مرتضی و دیگر امرای برابر دوطی شوند تعجیل را کار فرموده بولایت
عادت شاه در آمده آتش بیداد در آن مرز بوم برافروخت و امرای عادت شاهى از استماع
این خبر با جمعیست هشت بنر سوار بقصد دفعه از پنجالور روانه شدند بنر دهمک حزم و
احتیاط مرعی گذاشته اکثر اوقات تجرع با ده غفلت افزا مشغول می بود و چون متابعت
بنر دهمک سید مرتضی را ثقیل بمنمود در آمدن آنقدر درنگ کرد که سپاه عادت شاهى که
نامر و بدیر بودند بشکر سپاه پادشاهی گردیدند سرداران لشکر مخالف از عدم لحوق سید مرتضی
آگاهی یافته و فرصت غنیمت دانسته در موضع دار اسن باین ملحدک و سولاپور بر سر آن
غافل نداشت و بودند و بنر دهمک فرصت سلاح پوشیدن در نیافته ناچار و بولادی فرار آورده خود را

به لشکر سید مرتضی رسانید و لشکریان عاقلشاه قلعاب آن لشکر نموده جمیع اسباب اموال و فیل و سب
را بدست آورده متوجه بیدر گردیدند که ملک بیدر را از قید محاصره نجات دهند امرای نظام شاهی
از استماع خبر فرار بنزد الملک و توجه امرای عاقلشاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشته
به لشکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بنزد الملک بصلالتجان رسید فرمان سپهسالار
لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظام شاه حاصل کرده فرستاد و بنزد الملک جمیع امر را
مبتاعت آن سید عالی ترادامو رساخت و سیادت پناه امیر شاه میرامرا و سپاه
قطبشاهی بدیشان ملحق گردید امرای نظام شاه باستظهار ایشان متوجه مدرک گشتند و چون
سپاه عاقلشاه بغرم محارب باستقبال شتافت و لادوران نظام شاهی و قطبشاهی استظهار
یکدیگر بر آن سپاه حمله آورده منظم ساخته قلعه مدرک رسانیدند و چند روز فیما بین آنش
جدال و قتال فروزان بود و چون امیر شاه میر و سید مرتضی دیدند که عاقلشاه همان در پناه
قلعه خبگ میکنند و اکثر سپاه عاقلشاه اینجا متراکم و در جایا پوچندان لشکری نیست صلاح وقت
در محاصره پیاپور دانسته در نصف شب بجانب پیاپور کوچ نمودند و مرداران عاقلشاه از اینمغنی آگاهی
یافته در آنشب از راه دیگر بمعیت تمام خود را بجوای پیاپور رسانیده در کنار خندق نزول نمودند
و سید مرتضی و امیر شاه میر که بکین امرای حمیش بسته بسان تمام متوجه آوردگاه گردیدند و از
جانب اخلاص خان و دلاور خان با لشکرهای پیاپور فوج فوج از دروازه بیرون آمده جنگ
در پیوستند و از تو تر حمله های رزم آزمایان عاقلشاهی نزدیک آنان رسیده بود که لشکر نظام
شاهی انزمام یابد درین اثنا جمعی از دلاوران لشکر شهریار یعنی قطبشاه علم مردانگی برافراخته
بضرر شمشیر آیدر مخالفان را از جانب برداشتند و دوفیل مست که استظهار لشکر عاقلشاه
بود بگارت برده دشمنان را دروازه قلعه روانیدند و مردم نظام شاهی را قوتی دست دادر
بفتح و فیروزی باردوی خود مراجعت نمودند و نیز دیگر امراد و خوانین بدستور محمود آمده پیاپور
گردید و صف آرگشتند و امرای حمیش فوج فوج از دروازه بیرون آمده از انبیشه جلالت سپاه پناه گذار

روزارشته معاينه کرده بودند از حوالی حصار قدمش نهادند و درین اثنا جاسوسان بخوابن جنب خبر رسانید
 که سیادت پناه میرز بنیل که از جانب شهریار به تسخیر ولایت کاکن در غیره نامزد شده بود از ولایت را متخیر نموده
 با خزانه و آذوقه بسیار بجانب سپاه نصرت شتافت و توجیه است امرای جمش میرزا نورالدین نیشاپور را با پنجاه سوار
 جهت آنگه شبی خون نمد بر سر جمعیت امیرز بنیل فرستادند و محمد قاسم فرشته ترقیم نمود که بنهاد امینک بعد از
 شکست یافتن چند منزل بجانب سرحد نظام شاه رفته بود و چون خبر وقوع هرج و مرج و بیجا نویزش
 رسید با اتفاق سید رضی امیرالامرا مملکت را بر عاودت نمود و ذکر نامزد کرد و درین امیرز بنیل
 بتسخیر ولایت ناکامی و کاکن و کلکو و فتح آن محال و فتنه مشککه منصور و محی را
 در آن بین رو نمود و تین انمقال بهوجب نوشته صاحب تاریخ قلعشاهی آنگاه در اماسک غبار
 اختلاف میان سرداران عاودشاهی مرقع شد شهریار تسخیر کرکته کاکن و ناکامی و قلع کلکو
 با چند محال دیگر که ملک غفران پناه بضرر شمشیر از کفار گرفته بود و عاودشاه و عمید سلطنت
 شانزده سبجان قلمی متصرف از ولایت گشته پیش نهاد ممت ساخت و عالم خان کشورخان
 و حیدرخان سرنوبت را با جمعی از بهادران بسپه سالاری میرز بنیل بانتراع آن مملکت
 موروثی نامزد فرمود و ضیاء دولتهان و میان بدو که در آن حین از جانب کشورخان عاودشاهی آن
 ولایت را متصرف بودند از استماع خبر توجیه سپاه منصور بغیرم جدال باستقبال شتافتند و بعد
 مقابله و بولادی نهمیت نهادند و تمام ولایت مذکور بتصرف اولیای دولت درآمد و امیرز بنیل در
 بر قصبه تهمانه داری مقرر فرموده متوجه قلع کلکو گردید و بجز در سیدن آن حصار را استحرا ساخت
 و بعد از آن چنان خبر یافت که کسید و پنجاه زنجیر بنیل عاودشاهی که در ساغر بود بجانب بیابان میرز بنیل
 امیرز بنیل با اتفاق امرای دیگر بقصد گرفتن فیضان بجانب ساغر لغیرا نمود و امرای عاودشاهی
 چون بر توجیه او اطلاع یافتند فیضان را بر گردانیده به قلع ساغر گردیدند و سید اشرف
 بادوسه دار بر یکی دست چهار هزار سوار بغیرم محاربه از قلع بیرون آمده صف آرای قتل
 شد و جمعی کثیر از برکیان را بقتل داده گرفتار بند اسیری گردید و سرداران لشکر منصور حکم

بوقت قصیه ساغر نموده متوجه لکیر گردیده آنرا نیز مفتوح نمودند و بعد از آن بر سر قلعه ایستادند
 رفت با سرداران عادلشاهی بجنگ در پیوسته بمقاص یافتند و جمیع ولایات و دور
 شهر را را انشاع نموده حقیقت فتوحات بحضور عرشد داشت نمودند شهر را به کپور از امر را
 شمول عوالم خسر وانه ساخت و فرمان هالون با هم میرز نسل شرف مدد ریافت که مبلغ
 یک لک هون و ده هزار کنندی غله از ولایات مفتوحه بمرسانیده با امر او سرداران خود را با
 سپاه نامزد و چالو بر ملحق گردانده میرز نسل حسب الامر با خزان و غله بکامپ لشکر مسطور توجیه نمودند
 حادثه ای از خیمه گاه گردیده موازی پنجاه هزار پیاده از همگه که و ساغر و نسل کنده گرد آورده
 در موضع المده راه بر سپاه منصور گرفتند و سرداران لشکر منصور علیخان کشور خان طاهر محمد خان
 و رحیم دادستان و حیدر خان سرنوبت متوجه زرم کفار گردیده موازی دو هزار پیاده بقتل آورده
 بفتح و لغت از آن مقام کوچ نمودند مرتبه دیگر سی هزار پیاده بغیریم شیخون و دست برد از اطراف
 هجوم آورده کار بر لشکر منصور دشوار ساختند امر را بتغیب و دلداری میرز نسل بفتح آن
 تیر و نجات متوجه شده جمعی کثیر را از پا در آورند و چون این اخبار در بیجا پور با امر حاکم
 رسید میرزا ابوالدین محمد را با پنجاه سوار نامزد کردند که بر لشکر میرز نسل شیخون دگر گذاشتند
 که ز ر و غله سپاه منصور رسانند و میر شاه میر و سید مرتضی بعد از اطلاع بر این کیفیت فی الفور
 پنجاه سوار از هر دو سپاه انتخاب نموده بر عقب میرزا ابوالدین محمد روانه نمودند و در شب
 دوم آن دو سپاه به خورده بجنگ در پیوستند و بسیاری از دلیران جانبین شسته
 و مجروح گردیدند و سپاه عادلشاهی به اسان شده به چالو بر معاودت نمود
 و میرز نسل بغیر و زی به لشکر منصور ملحق گردید و سواران ایام کشور خان و عین الملک
 که از امرای معتبره شاه بودند از خوانین جیش آزرده خاطر شده و از شاهیه
 و سید مرتضی قول گرفته داخل لشکر منصور گردیدند و بدین سبب فتور عظیم شوکت
 امرای جیش راه یافت بضرورت حلقه بدر گردید و زده بخیف کس پیش سید مرتضی

دستاده معتمد نمودند که شاه ابو الحسن و ملکشاه طاهر که در یکی از مملعات محبوس بود
 به سجا پور طلبداشته دستور قدیم منصب پیشوائی را بدو رجوع فرمودند مشروط آنکه مقید
 در مقام قید میرشاه میر و خرابی سپاه منصور در آید سید مرتضی را چون ملکشاه ابو الحسن محب
 و خویشی بود برای ربائی و پیشوائی اوسمی و جد بسیاری نمود بغریب مردم سجا پور از راه
 رفته مقصود ایشان را السبع رضا اصغفر نمود یکی از اهل وفاق که بر تندبیر از باب
 نفاق اطلاعاتی مضمون معاهده را با میرشاه میر تقی بر نموده و سیدش را بهیچون بر
 تدبیر مردم سجا پور و قوف یافت کتابی متضمن مد گوته امید و بیم بخوانین جشش نوشته
 ارسال داشت و از موافقت با سید مرتضی بخوف و تحذیر نموده اختلاف در میان ایشان
 ظاهر گردانید و چون خاطر از ممر نفاق و اتفاق امیران سجا پور جمع گردانید با سید مرتضی
 ملاقات نموده حقیقت اتفاق را بمبالغه تمام استفسار نمود سید مرتضی چون دانست
 که امیرشاه میر بر آن فکر باطل اطلاع یافت لا علاج سخنان فریب آمیز مردم سجا پور را
 بخدمت میرشاه میر بیان نمود میر نکور سودای فاسد دشمنان را عبارت و دلپذیر
 خاطر نشین سید مرتضی نموده دست و پشیمانی عاقبت آزمای بدلیل و بر این اثبات
 رسانید چنانچه سید مرتضی از معاهده با خوانین جشش ایشان گشته تجدید میبانی محبت
 را با میرشاه میر بایمان غلط موکد و شدید ماحت و چون امرای جشش از بمقدمات
 خبردار گردیدند طایفه برکیان را که موازی ده هزار سوار بودند حاضر نمودند و برکیان
 راه آمد و شد و از وقته بر سپاه منصور بستند بدین سبب جنگی فحشی بشکر نظر اثر پیدا
 شده کار بغایت دشوار شد لاجرم سپاه سالاران محلیت در ترک محاصره دیده توجه بخریب
 ولایت گشتند و اکثر شهرها و یوگرکات را مثل گلبرکه در میج و رای باغ و موگرکی و نیاله بستان
 و اکثر قصبات متغیر و مواضعی که برگرد بشکر فیز و ری اثر بود زیر و زبر گردانیدند و غیرت تحریزه ملوک را
 مصمم ساخته اعلام ظاهر انجام بدیضوب بفرز خند سید مرتضی امرای نظام شاهی مملات در آن دیدند که اکثر

متوجه دار السلطنت گردیده از حضرت شهریار التماس نماید که چون فتح قلاع بغیر این اقبال بادشا
که ظل الله است رویند پدای جهان کشای در رکاب آورد و بجانب ندرک ربیت نصرت آیت بر او آورد
و چون بموضع ننگا کون نزدلی سپاه واقع شد فرمان هایلون پادشاه سکندریان اسطه امرایان
ابو طاهر محمد قلی قطبشاه بمی بر خبر کرد و رت از حضرت فردوس مکانی و نشستن بر او رنگ
سلطنت و جهانبانی با هم امیرشاه میر و امرا و خوانین سید امیرشاه میرضیون آنخبر را جمیع
امرا و سرداران غنی داشته سید مرتضی و حبشیدخان و خداوندخان و بحر خان و بنهاد
را طلب نموده در مجلس خاص بر زبان آورد که اگر مدعا و مقصد شما اینست که متوجه خدمت
حضرت شهریار گشته التماس توجه رایات بنصیب نمایم باید که خاطر مرا از مکرید مخالفان
جمع فرموده متهم بیا نمایند که اسلا بنحان اهل فساد در مقام دشمنی بالشکر منصوب گردانید
میرشته محبت را از هم ننگسند تا مظهر خاطر گردیده متوجه دار السلطنت شوم سید مرتضی
و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بخو که مرضی امیر با تدبیر بود سوگند مخطئه یا نمودند بعد از آن
امیرشاه میر نیز انتقال شهر یا حینت مکانی و بر تخت نشستن مهر سپهر سلطنت اقبال را انظار
نمود امرا و خوانین بر رسوم و عیش و حال کمال مبالغه بجا آورده و تجدد معیت باشیهریار
زمان تازه گردانیدند و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی حجت مرشد و وزیر
تتمینت متوجه درگاه و الاجاه گردید و محمد قاسم فرشته زبان زد قلم و قایع رقم گردانید
که سید مرتضی با عادت شاه در مقام دو اتحوا سی آمده با انواع تدبیر خیل در اراد و امرای
قطبشاهی انداخت و امیر سید زبیل در عهد سلطنت محمد قلی قطبشاه حسب حکم بعضی از
ولایات عادت شاه را بحوزه تصرف در آورده و دست مار و زکار بجایم دل گذرانید و چون
سپاه عادت شاه بروی تاخت بعد محاربه بنزیمیت یافته انانثه سلطنت قطبشاهی
را باخت و تفصیل این بموجب نوشته صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم پذیر
خامنه بیان خواهد شد انشا الله تعالی **فضل سوم از باب سوم در**

ذکر انتقال شهریار به رحمت پروردگار و سنین عمر شریف و محلی از احوال اولاد
 امجاد و شمه از خصایص ذات قدسی صفات صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که
 شهریار بعد از وفات فرمودن سیادت پناه میرشاه میرجهت امداد افواج نظام شاهی رای را
 و نام بر بنی راکب کمال صورت معروف بود و کمال معنی موصوف در امور مملکت مطلق العنان گردید
 عزیز الملک و شریف الملک و برلاسخان و افضل خان و جمعی از مردم معتبر را باده هزار پیاده و
 هزار نفر مشعل و نوبت و نقاره متعین او فرمود و هر روز پادشاه شمشک و عنبر و عود و دودن
 صندل و انواع خوشبوئی و چند هزار برگ قبول برای او کمر می شد و قرب او با انعام
 رسید و در اواخر ایام حیات آن بر همین با سپاه و لشکر در سرحد مرزی نگر بر سر تخته که تپه
 بسیار از فقره و طلا بگو تا گون صور فرین و مرصع بلالی و جواهر در آن تخته بود رفته و با و
 غلور پرستش و ثن جبت اظهار و دلخواهی و مجرای خدمت و ثناء با بانش قهر سوخته و موا
 یک کهون و تمام بت های طلا و فقره به قبضه تصرف در آورده و سه کهون دیگر از ولایات
 تحصیل نموده با تحف و هدایای بسیار بخدمت شهریار آمده مجموع را از نظر انور گذرانید
 و مشمول عواطف خسروانه گردید قضا را در جهان روز مزاج مبارک از جاده اعتدال
 انحراف یافت و عارضه تب محرق پیدا شده سر بالین ناتوانی بخداد و روز بروز مض
 در تزیاید بود و معالجه اطباء میسجاد سودمند نمی افتاد تا آنکه در روز پنجشنبه مست
 و کیم شهر ربیع الثانی بقول صاحب تاریخ قطب شاهی مطابق آنچه که بر لوح حجر فرارش
 منقور در ^{۹۸۸} ششمین و ثمانین و ستمایه بعد از نماز ظهر ندای اجمعی الی ملبک را البیکر
 اجابت گفته از اینجا بر دوشه رضوان خرامید و تمام شاهزادگان و امرا و خواص با دیدگان
 گریان و دلهای بربان تبخیل و تکفین پرداختند و بیاع لشکر که مدفن و روضه منوره این
 دو دمان خلافت نشان است مدفون ساختند و عمر شریفش بر پنجاه و یک سال رسیده بود و مدت
 سلطنت بقول صاحب تاریخ قطب شاهی سی سال و نه ماه و قبول محمد قاسم فرشته سی و دو سال

پنداره بود و ذر و لاد اجداد آن سلطان جنت مکان از ذکور و اناث بقول صاحب
 تاریخ قطب شاهی آن پادشاه مغفرت پناه راجع سبجای سی فرزند کرامت فرمود و پادشاه
 پسر و نیزه دختر از آن اولاد بسرحد بلوچ رسیدند از ذکور اول عبد القادر المعروف
 بشاه صاحب و آن شهریار و دختر یکی از شایخ را در سلک از دو اجش کشیده جشن عظیم ترتیب
 داد و جمیع امر او و خوافین بل سائر لشکر را بجلالت خسر وانه نبواخت و بنا بر مصلحت ملکی آن شاه پسر
 را در مستعد و یوکنده نظر بند ساخت و چون آن شاهزاده بن بست سالگی رسید با جلال طبعی و عبادت
 مرضی مستلا گشته از پنجمان در گه نشسته و در روضه منوره این دو دمان مالیشان مدفون
 گشت دویم میرزا حسین قلی که بزرگوار علم و فضل را آسته بود و از علم حکمت و منطق بهره تمام
 داشت و در وقت وفات شهریار بیست ساله بود بعد از آن شش سال دیگر بهره از زندگی
 یافت روز در شهر محرم سنه ۹۹۴ اربع و تسعين و ستامة پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه
 با جمعی مخصوص باراده سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده را همس نشان دست داد و قضا
 و انگیز شد در عوض نام بی مشغول بشنا شده عربی بجز فاکشته در لنگر فیض اثر مدفون گردید
 سیوم پادشاه گیتی پناه ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاه که باب چهارم متکفل ذکر احوال همایون
 اوست چهارم مرزا عبد الفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود و بعد از آن
 در علم تجوید و عمیق زمان گردید و چون سن شیرینش بیست و هشت رسید در سنه ثلث و الف
 بعثت صبح در گذشت و تولد آن شاهزاده در سنه خمس و بعین و ستامة بوده و یکی از شعرا
 در تاریخ تولدش گفته رباعی ایزد بشه زمانه فرزندی داد و شد خاطر شه از آن بی خرم
 از نخل مراد چون گل تازه گفت به تاریخ طلب کن از گل نخل مراد به پنجم مرزا محمد خدا بنده که از
 بطن والده ماجده شاه گیتی پناه محمد قلی قطب شاه متولد شد و هنگام رحلت پدر بزرگوار خود بن بست و در اول
 سالگی رسیده بود و در زمان سلطنت برادر خود مدت سی سال بعیش و سرور گذرانید و فراغتیکه

او را دست داد و هیچ یک از شاهزادگان را عظام را عشر آن میسوزند آخر آنرا غواهی بعضی مصلان
 از جاده مستقیم بکتهی و خلوص منحرف گشته که کین برادر بر میان بست و چون مستعدان ارت فتنه شده
 بود در شان عشر و الف در قلعه کوکله مجبوس گشت و نفجواهی من حفر میرالانته و قنیه
 در شهر محرم ششده عشرین و الف در چاه پلاک افتاد ششم مرزا محمد امین که آخرین پسر پسر پادشاه بود
 و نهایت تعلیق و محبت بوی داشت چنانچه در شادی غنّه او که رسم هند است جشن عظیم ترتیب داد
 قریب بدو یک هون صرف نمود و آتش هزاره بحسب عقل و فراست و دیگر اوصاف ستوده
 که لازم سلطنت است در میان اخوان ممتاز بود و شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بنابر فوط
 توجده و الفت اکثر اوقات بمنزل او تشریف فرما میشد و آن شاهزاده در وقت رحلت والد بزرگوار
 هفده ساله بود و چون سن شیرفیش به بست و پنج رسید در شهر شعبان ششده اربع و الف با جلیطی
 بساط حیات نور دید و ذکر شمه از خصایص ذات قدسی صفات آن شاه مغفرت پناه
 آورده اند که آن شاه و خلائق پناه پادشاهی بود شیعه مذہب ضابط و هشیار و سخنی و مدبر
 و دانا و جهت ضبط سیاست پیش از حدی نمود چنانکه با نیک جرمیه سیاست غریب کردی و فرمود
 که ناخنها پای مجرمان را بفریب تازیانه جدا کرده در ظرفی نهاد و بیاورند و بعمل
 تاریخ و فتنل و حکایات پادشاهان پیشین رغبت و افرواشت و چون تخت سلطنت
 از وجود همایونش زیب و زینت یافت با وجود حدیث سن نفس اقدس بکلمات
 و جزئیات امور خلائق پرداخته در ترفیة احوال سپاه و رعیت به نوعی می کوشید
 که فرید س بر آن مقصود نمی شد و بنحوی در تفتیش احوال و ولایت سعی می نمود و که
 اگر شخصی در بستر خود با زن خویش گفنی نهان لفظ به سمع شریف او رسانید
 و در عهد او نوکران بزرگ هم رسیدند و در سفر و حضر همواره اهل فضل و هنر در
 خدمتش می بودند و در مجلس همایون به مباحثه علوم دینی پرداخته و تحقیق مسائل
 یقینی شرایط اہتمام بجای آوردند و از دیار بعید که غربا و تجارت مخف و نفایس آورده

از نظر انور میگذرانیدند همان وقت به تشریفات شاهانه سرفراز شد و مقصود المرام
مراجعت می نمودند و اگر تا جبر یا حیوانی در راه تلف می گشت قیمتش از سرکار فیض آثار
مرحمت می شد و عدالتش بر مرتبه بود که اگر ضعیفه طشتی پراز زر نهاده از دارالسلطنت
گو لکنده تا اقصای احمد نگر و بیجا پور و بنگاله رفتی احدی را زهره آن نبود که سر راه بر او
بگیرد با وجود آنکه مردم تلکانه در فن دزدی از راه زنان ممالک دیگر متاثر اند و پیش
آهنگان بود که نام دزد بر زبان کسی از بیم سیاست نمی گذشت و در تمام ولایتش بهیچ
طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت و از فرط سخاوتش طعام بسیار در غایت تکلف
در سیلان می کشیدند و بر خوان الوان نعمتش تمام روز خاص و عام طعام می خورد
و از جمله فتوحاتی که آن خلایق پناه را دست داده فتح قلاع و حصون قاسم کوٹ
و راجندری و کوندر است و بمن اتمام آنحضرت تعمیر عمارات رفیع قلعه دارالسلطنت
گول کنده و مساجد و مدارس و لکنده و دوازده امام و ریاض مثل باغ ابراهیم شاهی و باغ
گلشن و حوض حسین ساغر و کتوره کنگور و کتوره بدو و ل صورت اتمام یافت کذا فی
تاریخ فرشته و تاریخ قطب شاهی باب چهارم در بیان احوال سلطان
معدلت نشان سایه لطف آله ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاه شکر
فصل فصل اول در جلوس آن پادشاه صاحب شوکت و مکنیت بر سر
سلطنت و ذکر توجیه رایات نصرت آیات بجانب قلعه ملدرک و در
ذیل این بیان بعضی وقایع دیگر چون شهر یار معدلت شعار بجوار رحمت
پروردگار انتقال نمودار شد و اولاد او سلطان محمد قلی قطب شاه که در حق خلایق آب حیات
آله بود با جماع ارکان دولت و اعیان حضرت در اسعد اوقات بر تخت جهان نشین و مسند علم
جلوس فرمود و امراد و خوانین و سادات و علای دین را با انواع عنایات پادشاهانه و صفای عطف فرمود
مرفرازی بخشد و تمهید بساط عدل جو دکانه فرمایاد و عامر بیا را با غایب اقبال و مرفراحال گردانید و جمیع

تمام از خواص و عام زبان تهنیت کشوند و بادای مراسم دعا و شایم شود و ندو
 بعد چند روز بلا خلاف توجه ریاست عالیات جهت امداد لشکر نظام شاه بجانب
 قلعه ملدک اتفاق افتاد و انجام کار مراجعت مدار سلطنت کوکنند و صورت
 ظهور گرفت و اختلاف کرده اند از باب تاریخ درینکه توجه بدان صوب بصوابید که ام
 فدوی و دلقواه بود صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بعد جلوس بر سر پسرمان وانی
 فرمانهایون مثل رغایات شانمانه با تشریفات خردانه بنام امیر شاه میر و امرا د
 خوانین که برای امداد لشکر نظام شاد محاصره قلعه ملدک نموده بودند شرف صدور یافت
 و چون میر موصوف بر پسرمان و مضمون آن مطلع گردید هر یک از امرا و خوانین را
 تشریف شانمانه پوشانید و بنوید مرحمت از جانب سلطان فوجان امیدوار ساخت
 و بحسن تبریر سپید سالار و امرا و خوانین نظام شاهی را بتابعت و انقیاد در غلبه نمود
 مبنای وفاق را بتجدید عهد و پیمان مشید گردانید و از جانب نظام شاه میرک مصین سبزواری
 که با خلاق حمیده و اوصاف پسندیده القاف داشت جهت مراسم تشریفات
 و لوازم تهنیت مقرر گشته بعد از طی منازلی بسعادت طاعت سعادت و شادمانه و زنده
 متعاقب میر شاه میر سبزواری صلاح دولت لشکر مقرر در حوالی ملدک که هشت متوجه
 استان بوسی گشت سلطان معدلت نشان بعد رعایت جانب تعظیم و توقیر میر موصوف
 حل و عقد امور سلطنت را برای صواب نمای و موقوف ساخته از کیفیت محاربات و
 فتوحات لشکر بر سپید میر موصوف بجمه رض رسانید که از روز غزویت تا این زمان چند
 ولایات و قلاع محکم که بر سر حد ممالک محمود و نزدیک است بقصر اولیای دولت
 درآمده است و ولایت کاکن و ناگویی مفتوح گشته و این فدوی سبزواری صلاح وقت
 بصوابید امرا و خوانین نظام شاهی لشکر طغنه اثر را در حوالی ملدک که هشت متوجه درگاه
 گردیده تا آنچه در تاسیس مبنای دولت و استیصال از باب مخالفت صلاح و انبساط

انگاه همه و صفت درین وقت که ابتدای آن جلوس اعدا را مقبور گردانیدن و
 در توسیع ولایت کوشیدن موجب استحکام مبانی سلطنت است و بافضل الهی اقبال
 خداوندی خلائق بدل و جان مطیع و مقام اندوام را و خوانمی سپاه و دولخواه و فدوی
 درگاه و امرای نظام شاه شریط بندگی بجا آورده دیده امید بر شاه را درایت نصرت
 آیت دارند که در رکاب ظفر انشای خدمات شایسته تقدیم رسانند و چون همت قضا
 قدرت بستیصال مخالفان کاشته کرد و عروس فتح چهره گشوده ادلیای دولت بصر
 و ظفر اختصاص خواهند یافت و چون این همه وضعات محض از راه دولخواهی بود خرد زان
 نظر بر صلاح وقت بسیم رضا اصفا فرمود و باحضار امر او سپاه فرمان داده در اندک
 فرصت لشکر کشه او ان فراهم آورده عنان کیران غریت بصوب قلعه ملدرک معطف
 گردانید و سید مرتضی و جمشید خان و غیره امرای نظام شاهی و عادل شاهی از توجہ ریاست
 عالیات حیات تازه یافته و در مسند اقبال شتافته بسعادت پای بس
 فایز گردیدند و خبر زمان سید مرتضی و غیره امرای نظام شاهی را بغیایات شاهانه
 نواخته بخلقه و کمر صاع و اسب بازین زرین مندر خور حال اختصاص بخشیده بسیار
 و کشتور لبندیم تحیر قلعه ملدرک توجہ نمود و بعد محاصره و نصب نمودن توپهای بزرگ
 مثل توپ محمدی و سیدری و نه گزی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون آتش جدال و قتال
 از جانبین مشتعل گردیدند و حمله الامر توپچیان حسب فرمان واجب الاذعان بصرب توپ
 قیامت آشوب زلزلی در بنای آن حصار انداختند و بروی که مانند سد یا جعب بود
 همچو خانه عنکبوت متشکک و منهدم و چ گردانیدند بمشاهده این حال سید مرتضی سبب آلا
 نظام شاهی ترحم بر زن مندر زن مسلمانان را که در آن قلعه متوطن بودند نمود و مکتوبی مشتمل
 مواخذه و مواظب بود بر الملک سرداران چهار فرستاده او را از وضامت مخالفت تحویف فرمود
 و زیر الملک سخن آن صاحب مشفق را شنیده باب موافقت مسدود نمود و در مخالفت زیاده

بر روی خود دست و خمر و زمان بعد اطلاع برین کیفیت بیشتر از بیشتر ساعی تیغیران قلعه گشته ام و مشغول
تا توپچیان باقی حصار را بقرب توپ براندازند و تمام حشم به انباشتن خندق اشتغال بود
کار براهل حصار تنگ سازند حسب الحکم توپچیان بوار حصار را امتزاز کردند و انبندند و بسبب ان نداد
هجوم آورده خود را بر خضای حصار رسانیدند و نزدیک بان رسیدند و بدو که قلعه منفتح کرد و در
اشناجا سوسان خنجر رسانیدند که چند سرداران عادل شاهی موانی بمیت هزار سوار سوک
سواران یکی اراده آن ارند که بر سر کجاه رسیدند دست بردی نیاید بنابرین در آن روز امر
نظام شاهی و باقی سپاه تیغیر قلعه را در خیر تاخته انداخته در کتاب نظر انتساب متوجه اردوئی
کردند چون وزیر الملک و اهل حصار برج و باره قلعه را در حرم شکستند دیدند و تاب مقاومت
و قلعه داری در خود ندیدند بمقام حسیله و ترویر در آمده کشته امرای نظام شاهی البسیم و زر نفی
تادر وقت کرمی کارزار دیورشن بهانه پیش آورده محاربه را در توین انداخته سعی در تخیر
نمایند بعد ازین تدبیر وزیر الملک عرض داشت منتهی بر کیفیت حال و دستهای مصحح
فاصله می بر سبیل استیصال بجانب بیجا پور روانه کرد چون بر مقصدین علیضه ارکان دولت
عادل شاهی را اطلاع دست واد با اتفاق شاه فتح احمد سفیر از سی که سه آمد و هنوز
زمان بود حقیقت حال بمابع اجلال ابراهیم عادل شاه رسانیدند و معسر وضع
که چون خمر و زمان انکشته ولایات سرحد را منفر ساخته با تمام تمام متوجه تخیر
قلعه ندر که هست و غقریب هست که آن قلعه نیز مفتوح کرد و صلاح دولت درانت که
باظهار موافقت از صوب حضومت بجانب مصالحت کرائید ابراهیم عادل شاه را
صواب نمای دولتها بان پسندید و مکتوبی بخدمت خیران ارسال داشت حاصل
مضمون مکتوب آنکه حق سبحانه تعالی جل شانده سلاطین را که اشرف انواع مخلوقات اند و اول
نظام عالم و رفاهیت بنی آدم ساخته است و موافقت شان باهم موجب مزید انتظام و سعادت
باعث خیر است و در محاربات که هزار بار مردم تلف می شوند جواب این در روز جزا پیش خدا عده

ایشان است پس دست از تاج پادشاهی بازداشتن موجب حیات عباد و باعث استرغای اهل
 است و مرجع استیم مصلحت آنکه مخالفت را با وفاقی که موجب نظام آفاق است مبدل ساخته
 بزعمی نظر لطیف و رحمت بر حال ساکنان قلعه اندازند که موجب توفیق رابط و داد و ستد
 نسبت اتحاد کرده چون رسولان عادل شاه این مضمون مکتوب بوسیله مقربان درگاه
 اقبال رسانیدند و ارکان دولت و عیال حضرت نیز صلاح در مصالحت دانسته
 آنچه در نیایب عرض کردی بود و بسبب آنکه عرض نمودند خسرو زمان سید مرتضی و اهل
 و خواص این نظام شاه را طلب نموده به تشریفات شایسته مرفه از ساخته رخصت نفرستادند
 از زانی داشت و بر جان و مال و اهل عیال ساکنان قلعه ترحم نموده و ترک محاصر
 نمود و عنان کیران غنیمت بصوب مستقر میر سلطنت منطف ساخت و صاحب
 تاریخ فرشته قلم آورده که چون سلطان محمد علی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار خود
 و دختر شاه پسرزای صفائی را که سادات صحیح القب طایفه بود سالهای فراوان
 منصب میرعلی ابراهیم قطبشاه با و تعلق داشت در سلک از وراج خود کشید و
 به تکلیف در غیب او جهت اظهار بختی دیگر بختی با نظام شاه خود میداد و سید مرتضی
 سبزواری سر لشکر احمد کر بجان ولایت عادل شاه روان شد که تخت قلعه شاه
 در کاران تیر نموده بعد از آن متوجه تخسیر بجا بر شود و چون بطاهر آن قلعه رسید اتفاق
 فوج نظام شاه بجا صره برداشت و پناه دار آنجا محمد آقا زکمان با وجود دخل در محکامه بجا
 و عدم وصول حکم اعلام مدافعت برافراشته جمعی کثیر از مردم نظام شاه و قطبشاهی را
 بوسیله تفنگ ضایع ساخت هر چند قطبشاه و نظام شاه مکاتیب فریب سالیب مشغول مواخذه
 پادشاهان و نوید خسروانه پیش آمدی فرستادند اصلاً از جای در نیامده جواب می داد که صاحب
 دلی نعمت من اعتماد کرده چنین قلعه سرحدی بمن بپرده است از دولت و مجاری احوال مستوجب و
 است اگر من خیانت در زدم در چنین وقت این قلعه را بشما سپارم و خالی و خل منقض و مواخذه نخواهم نمود و متوجه از محکامه

چنانست که این خیرخواه را درین امر معذور داشته باشند بارتکاب چنین عمل ناشایسته مامور نمانند
 طلب ساه چون امر را محمد آقا بر محافطت قلمه پیش از پیش دید و امتداد محاصره و جنگ
 قریب چهار ماه کشید و مردم غریب بسیار کشته شدند جنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را
 که باعث نهفت او بود نزدش فرستاد و بهزاد الملک و سید مرتضی بر آن کیفیت مطلق
 کشته چون ایشان نیز در باطن ازان محاصره و جنگ هر روز متاخری بودند با قطبشاه
 بهداستان شده عرض نمودند بهتر آنست که دست ازین قلمه بازداریم و بنا بر آنکه استقامت
 در احوال مردم تختگاه نیست بد آنجناب ششامه مشقتی که در اینجا می کشیم در توجیه سلطنت
 بیجا پور خود قرار و دهم قطبشاه که جهت کوچ بر سر بهانه بود قبول این معنی کرده و فرمود که بآقای
 سرداران نظام شاهی از شاه درنگ بر غاصه دور مالک عادل شاه شرط عارت
 در رسم پیدا بجا آورده با چهل هزار سوار تمام براق بطاهر قلمه بیجا پور رسیده خیمه و خورگاه
 در اطراف و جواب آن مرتفع ساخته طرح جنگ انداخت و چون در آنوقت زیاده
 اندوخته هزار سوار خاصه تحصیل در شهر بیجا پور جمعیتی مانده بود حبشیان متحصن گشته ب حفظ
 برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و انکس خان و دیگر امرایان
 هزار سوار با استعداد تمام تحصیل هر چه تمامتر بجوای بیجا پور رسیده بجانب دروازه اند پوز فرود
 آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و سپاه نظام شاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده
 از طرفین مردم بسیار کشته میشدند و غلبه از جانب مردم عادلشاهی بطهور میر رسید و در
 چنان دقت اکثرت باران و ضرب توپهاست که در یوار قلمه بقیاده و در همان شب
 عین الملک و انکس خان که از حبشیان امین بودند با قطبشاه و سید مرتضی
 و بهزاد الملک ساخته خوانند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلمه پورش کشند
 سید مرتضی که از سپه سالاری بهزاد الملک بغایت آزرده بود و با نوع میل و آرزو در داخل درآرد
 ایشانند و بیجا پور بران نرسیده بانه فی الحقیقه یوار قلمه درست گردید بنا بر آنکه کارخان دولت و ملک

غلامان حبشی را رضی نمودند و مانند بر قول و فعل ایشان نداشتند بیجا پور نمی آمدند حبشیان
 صاحب دخل بفرست است یعنی را در یافته بنا بر صلحت وقت بمرض چاند بی بی سلطان
 رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیان مملکت از حکومت و ریاست ما از رده
 صلاح دولت عدالت پناه در آن می بینیم که کتات ملکی و مالی یکیک از مردم اصیل نجیب
 حواله نمایند تا امور سلطنت نظام و رونق پذیرد چاند بی بی سلطان بقصد یقی کلام نموده
 بصلاح ایشان شاه ابو الحسن و لدشاه طاهر را بخلعت منصب امیر جلکی اختصاص بخشید
 و سید مشار الیه بکمی همت بردن مخالفان سرود داشته فرامین با تشریفات نامحسوس
 معصوب سرعان جهت طلب امرای برکی بولایت کرناٹ روانه ساخت و بسید مرتضی که
 اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه ظاهر داشت پیام داد که کلاخ اقبال شاه فریدون
 منزلت ازان رفیع تراست که کمند شیر و دم و خیال به شرفات حصیفش توان رسید
 بایکه انیمضمونرا بعبارت دلپذیر خاطر نشان قطبشاه و بهزاد اسلمک نموده نوعی نمایند که
 لوازم صلح در میان آورده بساکن خود مراجعت نمایند و الا غمگین که از ممالک محروسه
 جهان جهان لشکر متوجه دگناه خواهد شد و امرای برکی نیز که در عهد علی عادل شاه بواسطه بعضی
 تغذات خایف و هراسان جلا وطن کرده پناه به رای بیجا نگر پرده بودند بحد وصول فرمان
 طلب سلطان عدالت نشان بسرعت هر چه تا متر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در آنوقت
 کار بر ثمان نهایت دشوار شده راه مراجعت سد و خواهد شد سید مرتضی که از تابع
 بودن خود دلگیری تمام داشت و میخواست که قطبشاه و بهزاد اسلمک را کارهای از پیش نرود
 در مقام دولت خواری عدالت پناه شده شروع در مقصود نمود اول بعین الملک و انگلخان
 که از حبشیان بنحیده بقطبشاه و سرداران نظام شاه ملحق شده بودند پنهانی کس نزد
 ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرده پیام داد که قاعده مردم اصیل نه آنست
 که بواسطه خشونت و مزاحمت بعضی انفار با صاحب خود و حرام خواری نمایند و چنین

نت ترک ملازمت صاحب خود کرده خواهند که نوکر می دیگران اختیار کنند بشرط
 لمونگی آنست که چون حبشیان بیدخل گشته شاه ابو الحسن حمله املاک شده است
 عتقاد برآورده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دانستین
 واکس فلز این سخن پسند خاطر افتاد وقت شب کوچ کرده باز نزدیک دروازه اندپور
 فرود آمده بپادشاه خویش اطاعت نمودند و همچنین اکثر امرا و ممالک و امرای برکی از
 شنیدن این خبر بیجا پوشتافتند و بیامی جن تدبیر شاه ابو الحسن در مدت یکماه قریب
 بست هزار سوار مجتمع گشته رواج و رونق دیگر در محلات سلطنت پیدا نمود و نخست امر
 برکی الحاکم بمباحث و تاریخ لشکر خصم پرداختند و در آنک زمان نوعی نمودند که قحط در آن
 ایشان پیدا شده از محاصره بیجا پور نیز مانند محاصره شان در کپشیمان شد و شروع
 بشاوره نمودند ارکان دولت قطبشاه که از تحریک شاه مرزا ناخوش بود و فرصت
 یافته بعرض رسانیدند که قاعد و اب سلاطین و کن آنست که هرگاه یکی از ایشان نفس
 تغییر و بجانب مملکتی توجه نماید او را احتیاج کمک شده باد شاه دیگر را بعد طلبدند
 مروت و آشنائی بر او واجب که خود مرکب سواری شده بعد او شتاب چنانچه همیشه
 سان نظام شاه و ابراهیم قطبشاه همین شیوه مرعی بود و اصلا مناسب و لت نبود که خردگان
 بگفته شاه مرزا خود بنفس اقدس بعد امر از نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار
 موثر افتاد و خسرو زمان بجانب گولکنده عازم و جازم گردید سید مرتضی انیسوی را فهمید
 پیش دستی نموده پیش از آنکه بادشاه اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که
 ما بجانب ولایت خود رفته بسیاری از پرکنات سرحد عادل شاه را بجزه تصرف
 اولیای دولت نظام شاه در آوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرمود
 حسن آبا و کلهر که را مستحضر گرداند قطبشاه این را عین معادیه قبول کرد و قطبشاه و وزیر
 نظام شاه از ظاهر قلعه بیجا پور کوچ کرده بجانب ممالک خود روان شدند نظام

شاهیه از راه ظهیر و بیج تاراج کنان کیسرا با حمد نگر شتافتند اما قطبشاه چون بحوالی حن آباد
 رسید امیرزینبیل استرآبادی را بخطاب مصطفی خان سرفرازی بخشیده
 با هفت هزار سوار و فیل بسیار تسخیر بعضی از ولایت عادلشاه باز داشته و خود
 با مقربان و مخصوصان بر جناح استعجال بدار السلطنت گو لکنده تشریف برده شاه مرزا
 را که باعث نهضت بود مقید گردانید و بعد از چند کاه از سرگناه او در گذشته حکم نمود
 که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب ضروری با صفهان که وطن مالوفش بود
 روانه سازد و شاه مرزا در کشتی بپایر شده پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد
 و مصطفی خان در حوالی حن آباد اقامت نمود بسیار از مضامین آنرا متصرف گشت
 و چون این خبر به بیجا پور رسید دلاور خان حبشی سر لشکر شده با سپاه بسیار بقابل و
 مقالمه اوشتاقت و بین الفریقین جنگ سخت واقع شده مصطفی خان منکر و منهنم خسته
 و بد حال جلور پذیر خود را به شقت فراوان بسر حد تلنگ رسانید و قریب بکعبه و بیت
 فیل قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت تبصره عادلشاهیان در آمد و نیز صاحب
 تاریخ فرشته می گوید که از آن تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سال است میان
 عادل شاه و قطبشاه ابواب کدورت و مخالفت سد و گشته طریق مصادقت
 و موافقت مسلوک است و خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قتلشاه بعد مراجعت ازین سفر
 بدار السلطنت گو لکنده بعیش و عشرت مایل گردید و به سر و شکار اشتغال و رزید و ذکر
 محاربه امیرزینبیل با اتفاق بعضی سرداران این نظام شاهی سرداران
 عادلشاهی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون امیرزینبیل
 استرآباد در اوایل سلطنت شاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه حکیم ولایت
 کلکن و غیره بقبضه تصرف در آورده امداد لشکر فیر و زری اثر که متوجه بلاد بیجا پور بقیم
 محاربه بود بار سال نقد و غلّه می نمود و در عهد سلطنت خسرو زمان بخطاب مصطفی خان

نقصان یافته بعضی از پرنسپات و مصبات سرحد را تسخیر نموده علم اقتدار برافراشت
 و اورخان حبشی که از امر اشی عاقلشاهی بخبرد و موثمندی ممتاز زمان بود در کن دولت
 مادر شاه رانی انجمن استیجابی داده و همت بر استخلاص آن ولایت گماشته و مبت
 سوار انتخابی و عین الکمل و انگس خان که موازی ده هزار سوار داشتند و ماورای ایشان
 سواران برنجی را همراه گرفته بخاریه آن سید و الاقتدار متوجه گردید و چون از قدیم لایم
 میان دو دمان نظام شاه و خسرو زمان رابط اتحاد و واد است حکم بود و منهایان اخبارش
 از توجه دلاورخان حبشی حقیقت حال را بمساع اجلال مرتضی نظام شاه رسانید مرتضی
 نظام شاه مرزا یادگار و رستم خان و شیرخان را باد و سکه هزار سوار با دایه منصور
 فرستاد و پیش از رسیدن دلاورخان به لشکر منصور پیوستند و از انجانب دلاورخان
 از روغرد طی مراحل نمود و در وکرمی لشکر منصور مقام ساخت و مدت مدید لیان جانبین برقرار
 در معرکه تیزداد و دلاورخان و لشکر عادل شاه با وجود کثرت از بیم حسام خون آشام بهادر
 لشکر منصور صف آرائی نمی گردید تا اینکه جماعه برکیان از امتداد آیام جنگ تنگ آمده بی اطلاع
 دلاورخان با موازی ده هزار را دیان سوار با طرف لشکر منصور آمده آتش قتال برافروختند و
 رحیم داد پنهان و طاهر محمد خان با بعضی از دلیران بفرموده سپه سالار رایت محاربه برافروختند
 و جمعی از برکیان را بفریب تیغ ابدار از پا آورده و منبرم ساختند و تا کنان لشکر دلاورخان
 تعاقب نموده جمیع را دستگیر کرده مراجعت نمودند و دلاورخان چون بر نیریت برکیان اطلاع
 یافت لا علاج معارف آرا گردید و معرکه کارزار شتافت و از وقت طلوع آفتاب ناره قتال
 ملتهب شده هر لحظه شتعلت گرفته تا قریب زوال فرو نشست و از طایفه ای علمیان
 و طاهر محمد خان پنهان سین لشکر اعدا که بوجود آنکس خان قائم بود متزلزل گشت و از صدا
 کوه شکوه صلابت خان میر و مخالفان متفرق شده جمیع سپاه عادل شاه نیریت یافت و
 از سپاه منصور بعضی تعاقب نمودند و برخی با خد غنائیم مشغول گشتند و بعد از ساعتی

عجیبی حالتی غریب رونمود بایش آنکه دلاور خان که بادوسته هزار سوار در یکجا نشسته
 وقت ایستاده بود چون مشاهده نمود که تمام لشکر تفرق شد اکثر با غذا غنایم مشغول اند
 راه تعاقب پیش گرفته و میرز فیل و مرزایا و گاروشیر خان با همه و کادر معرکه را بیت نصرت
 برافراخته اند فرصت غنیمت دانسته و در سپه سالار لشکر منصور آورد و میرز فیل و مرزایا و گار
 با جمیعت قلیل پاهای ثبات استوار داشته بمقام مدافع درآمدند اما چون سیلاب حادثه
 بنوعی طغیان نموده بود که دستپاکی کوشش نجات توان یافت لاعلاج دست و پا زده
 خود را به یکم کوشیدند دلاور خان چند زنجیر فیل بست آورد و لشکر بایش تکیه داشت و تاراج بنگاه
 آوردند و صلابت خان و بعضی دیگر از امرای که تعاقب لشکر عا دشاه نموده بودند چون لم رحبت کژ
 از سپه سالار و لشکر خود و اثری ندیدند صلابت خان فرار را عا دانسته با وجود قتل انفجار و کشتن عدا
 رو بپنهان آورد و بکنجک در پیوست و تاراجی از جان داشت دست از جنگ باز داشت اعدای
 جرات و دلاور و دست از ناخن و تاراج بنگاه باز داشته سرخوش میگفتند و چون این خبر به خسر
 رمان رسید میرز فیل را با سپاه بدرگاه طلب داشته هر که را در آن معرکه را بیت نیکمای برافراخته
 بودند و از شش شانه سرفراز فرمود و هر که به بدلی موسوم گشته بود او را بخصب سلطانی
 از خازن و فصل دوم از باب چهارم در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آنخو گیتی پنا
 و بی بیست ذکر مخالفت علیخان لرونافر ذکر دیدن امر او و خوانین بدفع او
 نصرت یافتن بر او صاحب تاج قتلشاهی آورده که چون علیخان لرونافر را شهربار
 فنور بواسطه سجاعت و جلالت که از او در معرکه کارزار بظهور رسیده بود از مرتبه
 لحداری بیایه سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک نا بی سرفراز فرموده
 با نفقت ولایت مرثی لرونافر ستاد و رار او برین حواله دار آنجا که صاحب اختیار بود
 ردادن جاگیر مرغوب ایهال و رزیده اعتنا بحال او حسب دلخواه نمود علیخان غبار
 خاطر بهر ساینده با جمعی از اشرار کفار بارای بیجا نگر ملاقات نموده تسخیر ولایت مرثی لرونافر

را در نظرش سهل و آسان دانمود و موازی سی هزار پیاده و سوار بر سوار می طیارا داد
 رای مذکور و پنجاه رنجیر فیل همراه گرفته بطرف کوه نمیر توجه نمود رای را و از استماع این خبر
 سرداران آن طرف را فراختر آوردند و بمقدم محاربه باستقبال شتافت و در وقتیکه قلاع قلعه کهم
 را محاصره نموده کار بر اهل قلعه تنگ ساخته بودند مجاهدان اسلام بر سر ایشان رسیده بجنگ
 در پیوستند و کفار را بهزیمت داده و تعاقب نموده هزار پیاده به قتل رسانیده چهار رنجیر فیل
 و تقاره دست درآوردند و علیخان و سیکر تیمار فرار نموده خود را به بیجا نگر رسانیدند و بعد ازین
 رای بیجا نگر کوش بهنخان آنکافز نعمت کرد و چون او از آمد و کفره مایوس شد قوسه از اهل کوه
 و فساد را گرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو زمان به محاصره قلعه نلدرک مشغول بود
 عازم ولایت مرتضی نکر گشته آتش بیداد در آن بلاد برافروخت و بعد از آن چون خسرو زمان
 بر این حال آگاهی یافت بهت شایان به دفع او کجاست همه جمعی از دلیران کار آزموده را به سردار
 رحیم داد و ظاهر محمد خان پنهان بطرف مرتضی نکر نافر فرمود سپاه منصور یکماه راه را بهشت
 روز طی نموده چون به موضع ننگ گاون رسیدند و شنیدند که آن کافز نعمت بولایت کوه پللی درآمد
 بندگان خدا را تشویش بسیار می سازد بهر دفع او بدان صوب متوجه شدند و از استماع
 خبر توجه ایشان با جمعی از شیاطین روبرو وادی سرار آورد و ایشان تعاقب نمودند و
 قلعه او کوه را به مردان کاروان سپرده کوه و بیشه را پناه خود ساخت و دلیران اسلام
 آن قلعه را بتاید ایزدی مفتوح ساخته و اثری از صغیر و کبیر در آن قلعه نگذاشته
 بقصد گرفتن او به کوه پیشه درآمدند کفار که در کیمین گاه نشسته بودند از اطراف هجوم آورده
 بهادران اسلام را در میان گرفتند و چون دلیران نامدار مجتمع بودند و جلوریز از پله
 یکدیگر بشتاب میرفتند چنانچه رحیم داد و با اکثر دلاوران از آن در طه گذشته بود و ظاهر علیخان
 با معصود و در عقب مانده از باب ضلال که در کیمین بودند اثنا ر شجاعت به ظهور رسانیده
 نهایت سعی و کوشش نمودند تا بنا بر نامساعدت تقدیر بهزیمت یافتند و هزار نفر اسیر گردیدند

و نیز ارقیتل و درین اثنا افضل خان حواله دارد در موضع ستر اول با هزار مسلح به لشکر غفرا
پیوست و عیالخان از استماع خبر تسخیر قلعه و قتل و اسیر گشتن پیاو با بجانب بندر نظام پین فرار نمود
و جیی از سوداگران را که ساکن و متوطن آنجا بودند گرفته از نقد و فیس آنچه در تصرف آن بیجا گلان
بود بزرج بستند و آنحال با سوسان خبر بدو رسانیدند که رحیم بود و طاہر محمد خان و حبیب
پویان اند و کشور خان متصل بدروازه قلعه مرتضی مکر فرو داده بخواب غفلت و سستی افتاده است
عیالخان فرصت غیبت دانسته به ایلیار بر سر کشور خان تاخت و تمام بنه و لشکر را غارت نمود
چون افضل خان تمام مردم خود را بهمراسی رحیم داد و در تعاقب مخالفان روانه نموده خود بانه
مردم غافل از مکر دشمن نشسته بود عیالخان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته
تمام بنگاه لشکر او را نیز غارت نموده بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد و طاہر محمد خان از استماع
این خبر سراسر راه بر آن مخدول گرفتند و چون آن اجل گرفته و ابتاعش گرداب بلار از خود محیط
یا قند بکمان آنکه شاید بستیاری تهور خود را با عمل مراد رسانند قدم ثبات بر مقرر مجادله استوار
داشتند و فدائی و اربجک و جمل در پیوستند آخر الامر شامت کفران نعمت عیالخان و قربان
اکوشت گشتند و بعضی از سپاهش قتل و برخی اسیر کردند و سر بر سوای علی خان را بر تاراج
للافرین بهر دیار گردانیدند و بعد ازین فتح سرداران با دلاوران که بپایه سر رسیدند
رحیم داد بن خطاب علم خانی و هر یک از سرداران دیگر به اصناف منصب و زیادتى شایسته
غزائیاز یافتند و در منظم گشتن در شامهوار درج سیادت و
عصمت بنت امیر شاه میر در سلک از دواج ملک
کشور گیر صاحب تارنج قطب شاهی آورده که چون چند روز مان از سفر نذر کرد مراجعت
نموده به دار السلطنت رسید خاطر مبارک به منطوق تناکح اتنا سلوار راغب باز دوله
گردید و همایه التفات بر شوق محذرات عفت بنت امیر شاه میر سیادت
مرتبت پرتواند از شد بنا برین مندمان واجب الاذعان تهیه سیات

میربانی و ترتیب مجلس طوی و شادمانی شریف مد و ریافت - نظم - غلامان
 شایسته کاروان شبستان بر رسم خدمت میان یکی جشن شادمانه آراستند بیک بود اندران هر چه
 میخواستند تا یکماه علی الاطلاق لوازم شادمانی و مراسم میربانی بجا آورده و درین هنگام
 فرح انجام منجمان و قایق شناس ساعتی که شایسته عقد فرخنده اساس بود اختیار نموده
 اصحاب علم و فضل در بیج عصمت و سیادت را در سلک از دوایج گوهر معدن سلطنت کشیدند
 و بعد از اتمام آن جشن سعادت نسر جام خسرو زمان دست دریا نوال بیدل اموال کشاده
 اکابر و اعیان و سایر خدم و حشم را با نعام موفور و سرشار و سرور گردانید و مقربان را
 به تشریفات شادمانه و مناصب ارجند بپایه بلند رسانید و ذکر آمدن خواجہ علی شیرازی
 استخاطب بکالتجاری با جمعی از مردم اعیان و اخیار از جانب
 سلطان عالیجاه ابراهیم عادل شاه بجهت تمهید مواصلاست چون
 دلاور خان امور سلطنت ابراهیم عادل شاه را فی الجمله رونقی داده و تمام ملک و مال تفضیه
 آموذارد و در آورده خواست که از دغدغه مخالفت نظام شاه مطمئن خاطر بوده بمسند
 بال روزگار گذرانند صلاح در آن دید که رکن دولت عادل شاهی را بسنجیشی و مواصلاست
 شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه استوار سازد بنابراین در سنه ۹۹۰ خمس و تسین و تسعمانه خوا
 علی ملک تجار را با جمعی از مردم اعیان بیجا پور مع تحف و هدایای موفور جهت تمهید مواصلاست
 بجانب دار السلطنت کو لکنده روانه نمود چون ملک التجار بمشرف لازمت خسرو زمان شرف
 گردید بعد تعقیبه شاه راه محبت از خسرو خاشاک کرد و رتبع پذیرد پس پذیر بکنون نصیر ابراهیم
 عادل شاه را بعرض رسانید خسرو زمان بسبب رضا اصغافرمود و چنانچه تقرر شد که
 حال حضرت ابراهیم عادل شاه باشد و کثرت و حشمت و تامل درک توجه نماید و ازین جانب امراد
 ارکان دولت پالکی مبدعیا ملکه جهان خواهر اعیانی خسرو زمان را با تحکیم و استعداد
 طوی و میربانی بجانب تندرک برده رسوم مواصلاست بجا آورند ملک التجار بعد از حصول

مقصود متوجه بیجا پور گردید و در نیان و کلای درگاه بسامان و سرانجام میربانی پروا حستند
 و بعد از اندک مدتی جمعی از اعیان بیجا پور معروض داشتند که ابراهیم عادل شاه تا نلدر
 رسید و همکامیش و شادمانی در داده است خسرو زمان سیادت پناه امیر زمل النمل طلب
 مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان و سیر راهبر
 پالکی خفیه زمان ملکه جهان بجانب نلدر گردانید و بقول صاحب تاریخ فرشته
 ابراهیم عادل شاه تا نلدر که متوجه نشده بود بل اعیان بیجا پور را و از مژمن و طوی
 بیجا آورده پالکی ملکه جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجا پور بردند بهر صورت چون
 بشارت مقدم ملکه جهان بابر ابراهیم عادل شاه رسید مقر بان خود را به استقبال روانه
 ساخت و به تهیه اسباب سرور و اسباب پرداخت و نامت یکماه و از مژمن و شادمان
 و مراسم صیافت و میربانی هر روز در تضا عفا و از دیاد بود و با بچه چون اسباب پیش
 و طرب ساخته و پرداخته شد و انایان اسطراب فلکی و دقیقه شناسان تقویم آسمانی
 ساعتی اسعد جهت عقد مواعلت اختیار نمودند و علما شریعت در آن ساعت عقد مواعلت
 بستند و بعد تمام ایام مژمن و طوی امرا و اعیان جانبین به تشریفات فاخره سرفراز
 گشته بحضور خداوند خویش شتافتند ذکر بنای دار السلطنت حدرا آما و آورد
 اندک سال و نیم از جلوس سیمت مانوس خسرو زمان حصار قلعه گوگنده که در آن چهل هزار
 سوار و پیاده و گنبد پای تخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و از دهام مردم
 بهو آنجا تغییر یافته بقا در آید و موجب ابتلائی مردم بالام و اسقام گردید و نیز شهر گوگنده
 فراخ و جاه و منزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی ماثر بایلان شد که شهر دیگر احداث فرماید که
 دلفاطت و وسعت بنائین خستالما باشد اتفاقا در اثنای این فکر و خیال بر آشکار سوار شدند و
 و چندی بعد در چینی صبا گرد اطوف می کردند که ناگاه در اثنای سیر گذر به نیست اثر بصحرای افغان
 که در وسعت و حضارت و صفات و لطافت و رنگ آن خضر و فردوسین بود و با اعتبار خوبی آب و هوا که

با مسافر و مقیم سازگار باشد خوشتر و پاکیزه زمین و در میان آن مرغزار خشت آثار نهر آب چوین
 آب حیات روان و مانند سلبیل بهشت روح افزا و دستان الله من آن زمین که قریب شهر چهار
 رود به از گولکنده واقع خسرو زبان را خوش آمده بخاطر انور گذرانید که برای بنا شهر مکان
 بهتر و خوشتر ازین نخواهد بود پس بنحمان دقایق شناس را طلب نمود و فرمود ساعتی که شایسته
 بنای شهر باشد اختیار نمایند بنحمان و هندسان حسب کم ساعتی بنایت نیک استخراج نمودند
 و طراحان و معماران در آن ساعت سعود صورت شهر می کشیدند چهار بازار وسیع و چهار طاق
 رفیع در هر بازار چند چهار سو که بهندی چو راه گویند مساوی الاضلاع و مساوی آن بازار را
 دیگر و در اکثر بازارها و طرف جدا اول آب روان و در کنار جدا اول درختان سایه دار
 و دکاکین چهارده هزار گفته اند و در پیش هر دو کان ایوانها و ماورای این از محله ها و حمام
 و خانقاه و مدرسه و مسجد و لنگر و مهمانخانه ها و از ده هزار مکان بر لوح مهارت کشیدند
 و جانب شمالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوانهای عمارت قصرهای رفیع نمودند و گردن
 و در احسن ساعات و ایمن اوقات بنای این شهر فرخنده اثر نهاد و مجموع عمارات کوچک و بزرگ و
 را از سنگ و آهک تکلف هر چه تمامتر آوردند و منازل پادشاهی نبوی ساختند کسوفات
 اقالیم سبب و در هیچ ملک نشان نمیدهند با همه چون خسرو زمان چنان شهر را
 که در تمام مملکت هندوستان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً باعتبار مطبوعیت عدلی ندارد
 طرح افکند و از آنکه پادشاه در آن ایام بزنی بهاک متی نام تعلق خاطر داشت چنانچه
 هزار سوار ملازم او گردانید تا همجو امرای کبار بدر بار آمد و شد می نموده باشد
 لهذا تخت آنرا به بهاک نگر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود گردانید و بعد چندی
 که بهاک متی ازین جهان در گذشت تنه شده تبدیل آن نام بجیدر آباد نمود لیکن مدتها
 بر آنسۀ خلاق نام نختین جاری ماند بشرقی این شهر سکر بهو نگیر است و شمالی میدک
 غربی سکر و مظفر نگر محمد آباد و بیدرخوبی سکر و گولکنده که قلعه کوچی است و از کوچ

که شرق رویت شده مذکور واقع شده رود و برآمده شمالی میرود و بار دو دایمی که منج کوههای بلخی
است پوسته از غربی بلده حیدرآباد شمالی آن شده شرقی میرود و شمال رویت شده کویل کند کوه
است که از آن رود و سوی شرقی برآمده قریب بلده حیدرآباد نزدیکی است که یکلنده بود و ایست
شمالی شهر حیدرآباد شده شرقی میرود و در سرکار ایلور کبشتا و بهیلو و غیره می پوندد و شهر حیدرآباد
بین اقبال خداوند کامران در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبه سافران و عابتهندان
و مسکن و مامن اکابر و اعیان کشت و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل و بساطین بهشتین
بناموده در اندک زمان با تمام رسانیدند و معمور آن درجه رسید که ساحت کوه و دشت سمت
پذیرفت و از دار السلطنت حیدرآباد تا مقصد نرگه و راه و اسراریمین و بهونگیر و من چرو و چهارهست
بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع فضای دشت و صحرا باغ و بستان شد و از کثرت معموری سواد
هر سال مبلغ چهار لک هون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریه با مقصبات حوالی آن
بخزانده عامه و اصلی گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام غراب و سادات
و علماء و ایالات اعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه و دین پناه سلطان محمد قطب شاه معموری آن شهر
را بر بوز در تزیید و تضاعف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت در کوی ایلی تو در آن هرگز
جوئی که بر دیدنش شتابان و عمر گذشته باز یابند و هر چه نکوست کم نیایی بی همه چیز و غم نیایی
بر وقت پذیرفت تخی نما که حیدرآباد را حصار ی که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه
نبود ازین جهت که در دست خوش تاراجیان گشت چنانچه بعد ازین به وضع خواهد پیوست
و چون مبارز خان صوبه دارید را آباد گردید جهت حیانت از دست انداز غنیمت و شهر حیدرآباد
که تخیلاً بجزوده است طرح شهر پناه انداخت و ثلثی تیار نشده بود که اجلاس فرصت نداد
و در مصاف نواب مغفرت آاب آصف جاه مقتول شد بعد از آن تمام آن حصار به حکم
نواب آصف جاه مرتب گشت و که تعمیر مسجد و حمام و چهارمینا و دارالشفا
و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهیه

چون سرداران را بمیثه نظر بر تزیین اسلام و رفاهیت خاص و عام بود بفرمود تا در جمیع
قری و قهبات مالک محروسه مساجد بنا نموده فرش دروشتنی فخام و مؤنن تعیین گردانیدند
و در بلد طیسبه حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در اکثر بلاد اسلام
انجمن مسجد بنظر در بنامه و در جنب آن حمام مرتب نمودند و در آن حمام از سرکار
فیض آثار رنگهای لطیف و کیسه های نظیف جهت صناد و دار و دولاکان چرب دست
برای خدمت مقرر گشتند و قریب بوسط شهر چهار طاق در نهایت ارتفاع اینسنگها
تراشیده در غایت تکلف پرداخته سقف آنرا گنبد آسپه سنگ گنج بستند و بر
چهار گوشه آن چهار منیار نهایت استحکام و مرتفع و در آن چهار منیار حجه ماهیت
سکونت طلبه علم و در وسط آن حوضی با فواره بزرگ و در برابر هر طاقی راسته
بازاری طویل و عریض ساختند و ماورای آن به تعمیر دار الشفای و حمامی قریب
بآن پرداختند و در مدرسه علماء و طلبا جهت افاده و استفاده و در دار الشفا
اطباء جامع بایحتاج ایشان بر آموخته بپارسان معتد شدند و هر کدام را وظیفه
از سرکار فیض دارمین شد تا فارغ البال و مرزدا کمال بکار خود مشغول باشند
درگاه و کیوان رفعت خاقان زمان و بیان محل های دیگر که جائی خدمت ملازمان
درگاه است چون بمن خسرو زمان تعمیر شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد با تمام رسید بنایان و
معماران ندرت کار حسب کم شهریار درگاه و الادرفضای وسیع که طول و عرض آن مواز
هزار ذرع بود قرار دادند و در اطراف آن فضا صفتها و ایوانهای مالی و در هر ضلع
طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی دروازه دولت خانه و بالای آن
عمارتی رفیع و در دو بازوی آن دروازه دو سنگ خانه اهریک در طول بت و در
عرض فضا بت و در دو بازوی آن تخت سنگی به طول دو اذنه و در نصب کرده ترتیب نمودند
و بالای طاقیکه در مقابل دروازه دولت خانه واقعست عمارتی منیع جهت تقارنای ساخته

و حسب کم چنان مقرر شد که هر بادام را و خوانین و سرداران و نایکواران با پیاده و
اشام جوق جوق با فیلان آراسته بشکرت تمام جهت مجرا و سلام رویا گاه و فلک اشتباه
آوردند چون بدرد دولت سرار شدند و خدم را جای گذاشته فرو آوردند و دید آبار یا حضور
کردند و ادایم الاوقات چند فیل کوه پیکر در دو طرف درگاه نگاه دارند و موزی هزار پیاده
از دو جانب صف کشیده و از بندگان خاص دو نفر حبشی با هزار نفر از دلیران و ادایم الاوقات
در صف و ایوان متصل بدرد دولت سرجهت پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه صف
و وسیع واقع که در جانب جنوبش دفتر خانه پادشاهی و در جانب غربی جادار خانه و بعضی
کارخانه های عامه و بجانب شمال دروازه ویم و دستار واقع که در فضای آن چهار
صفه وسیع بجهت مقام جمعی از لشکریان و حواله داران و فیل سواران و سب نویسان ساخته
و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی در درگاه و پادشاهی محل های رفیع متعدد واقع کی از آن
نعل محل که صفه و ایوان عالی مرتفع پادشاه نشین است دیگر چندین محل که عمارت رفیع و کثا
است دیگر لکن محل که ایوانهای بارفت و کوشکهای فرخ افرا در آن ترتیب یافته و این
هر سه محل نشستگاه و اسلح داران است از ترک و عرب و دکنی و دیگر صدر صفه که منازل
با صفه و ایوانهای دل کثا است مقام جمعی از اسلح داران مقرب و مردم محترم
نوکران مستدیم دیگر سخن محل که عمارت عالی با صفاست مکن جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
و در جانب شرقی این مجلس صفه طولانی تخمیناً صد دس که برای نعمت خانه مرتب شده
و خوان الوان نعمت در آن جاکشیده می شد و هر روزه موزی ده هزار کس از
مجلسیان و سادات و علما و سرداران و سلسله داران و غیر هم از آن خوان نعمت
بهره یاب می گشتند۔ **تعریف داد محل و سبب بنا و وجه**
تسمیه آن چون مشهور است که انوشیروان ابن کیتباد که اعدال کار
بود به خیال اینکه شاید مظلوم دل نگاریا سالی پریشان روزگار و خواه که احوال خود معروف گردد

بواسطه مانعت نجاب نتواند که به مساحت اقبال رساند زنجیری تعبیه نموده یک سر آن را
 در بیرون بارگاه مستحکم کرده و سر دیگر را نزدیک بسری خود بسته بود تا هر گاه دانی میخواست
 زنجیر را حرکت میداد و از تترنگ آن انوشیروان بر وصول و ادوخواه آگاه گشته غور
 رسی می نمود و زمان از غایت تریجی که نسبت به عائنه غلایق داشت معمارانرا می نمود و معمار
 عالی که یک ضلعش متصل به میدان و بازار باشد مشتمل بر چند طبقه و در هر طبقه کوشکهای عالی که از
 هر فانه و ایوان آن دروازه ای بجانب میدان و بازار گشوده بود با تمام رسانند تا اگر مغلوبی و شکست
 را احتیاجی رونماید سپاهی قصرهای یون رسیده به واسطه آکا بر و اعیان بجزاحت پرده دار
 و دربان عال خلیش معروض دارد پس حسب فرمان واجب الادغان محصل موصوف در غایت
 ارتفاع و اعتلا و در پیش این قصر خشت ایوانی عالی و در پیش ایوان حوضی عمیق و وسیع
 شصت ذرع و چهل ذرع صورت تعمیر یافت و چون علت غای از تعمیرش داد رسی بود و موافق
 بداجل نمود و در زمان اکثر آوان در آن قصر بار برسد معدلت تکبیه فرموده ابواب
 عدل وجود بر روی عائنه غلایق می کشود ذکر توجه را یات نصرت آیات بجزم
 جهاد با کفار بیجا نگر و تسخیر قلعه موسلمورک و حصار نندیا ل و ملکوت
 صاحب تایخ قطب شاهی آورده که در زمان بعد از تسلط امور سلطنت اشرف
 خاطر سپاه و رعیت جهاد با کفار بیجا نگریش نهاد بهمت عالی ساخت و بعد فراهم آوردن
 لشکر نظراثر بصوب کشور بیجا نگر متوجه شد و بعد از طی مسافت بزرگایه متسلط موسلمورک
 نموکب اقبال نزول اجلال نمود جماعت کفره بجهانت متسلطه مغر و گشته راه ترمز گشتند
 و جمعی از تسلطه بیرون آمده آتش جدال برافروختند مجاهدان اسلام بحسب حکم رایت نصرت
 برانداخته و دست به تیغ و تبر و کمان برده در باب کفر را منهدم ساختند
 خود را به پای حصار رساندند و بنا بر خالی شدن باره و پائی حصار از مردان جنگی
 دلیران دین از اطراف کمند بار بکنگه ها انداخته بالا حصار بر آورده قلعه را مفتوح کرد

دست به قتل کفره نشود و چون فریاد ایشان زن و مرد به سماع اجلال رسید و پادشاه
 مرحمت شاهانه به توجیه آورده برقیه السیف بخشایش فرمود و لاجرم بقیه السیف بآستان
 بوسی رسید و در رقبه اطاعت و فرمانبرداری درآمد و خسرو زمان متلع را به یکی
 از مستدان تفویض نموده جمعی از سرداران را به سپه سالاری ملک امین الملک
 جهت تنبیه سم راج و داماد راج و رسم راج خواهرزاده او که از سرکشان
 کفار به تهور ممتاز بودند متلع ندیال و کلکو که نهایت مرتفع و اقصی و قبضه
 تصرف خود داشتند نامزد فرمود که عساکر منصور را تشبیه و در آندیا و بلاد
 افروخته بسیاری از ان بیدیان را به قتل آورده آثار اقدار به ظهور رسانید و شتاب
 خسرو زبان رایت کشور کشائی افروخت و عنان غریت بصوب تسخیر آن دو قلمه معطوف
 گردانید و سرداران کفار از سطوت و صولت سپاه لشکر فیر دزی خایف و دهرسان
 گشته زبان باعذار کشته طالب آن گشتند و فرمانبرداری و مالگزاری را وسیله
 نجات ساخته منافع متلع را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند بعد از ان جمعی از امرا
 و خوانین بحسب کم باطراف روان گشته و آتش هنب و غارت در دیار کفار زد و بسیاری
 از مشرکین را قتل و زن و فرزند آنجماعت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران
 و مقدمان و نایکواران آن ولایت از توجیه لشکر ظفر آرا گاهی یافتند آنکه بهره از خود و
 روی التجار درگاه گیتی پناه آورد و هر که از حلیه خود عار سه بود راه تزدیش گرفته
 سر بباد فنا داد و راهی بگل موری و چو دهری چر دل و دندان کوث و دول چنور و کوه
 کوفی با منافع متلع و پیش کش بسیار بخدمت شتافته بفرمان آستان بوسی مشرف شدند و طواف
 و توجیه بعبادت کارکنان روانه گشتند و رسوم کفره و ضلالت را منعدم ساخته امین دین حسین
 آشکارا گردانیدند و کرامت و گردیدن امین الملک با امر و سپاه بجانب کندی کوشه و توجیه را
 عالیات به تسخیر آن قلعه چون چندان قلع و قمع و لایات بیجا که مفتوح شد خسرو زمان بهشت را بهشت

بقیه سرکشان آن مملکت مصروف داشته ملک امین الکل را که میر حمله و صاحب اختیار بود
 با جمعی از خوانین و سرداران به تنه رای کندی کوشه نامزد فرمود امین الکل غیره و از آن
 بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را منضرب خیام ساخته روی توجه به تسخیر آن قنایب
 نرسیم راج خواهر زاوه را مراج آوردند و مجاهدان بموجب حکم سرداران آتش جدلی
 و قتال آتش ساخته جمعی از دلیران کفار اطراف آن ولایت را به قتل رسانیده و زن و فرزند
 آنها را با سیری گرفت مراجعت نمودند و متعاقب رایات نصرت آیات به صوب قلعه
 مذکور حرکت آمد و چون حوالی آن متسلح محل نزول موکب اجلال گردید توپچیان حسب حکم
 در برابر حصار توپها نصب کرده بضر توپ قیامت آشوب بوج و باره حصار را در هم
 شکستند و بتجانی که بر بالای قلعه در نهایت ارتفاع بود و از سالهای دراز از ارباب
 ضلال و تمسیر آن کوشید و پیکرتی از طلا ساخته و بانواع جوهر تزئین داده در آن
 بتخانه نهاده بودند و هر سال از اطراف و جوانب صد هزار کافرا را دور و دراز
 نموده جهت طواف آن جاد آورده و نذرات بسیار از زر و جوهر می آوردند ازین قبل
 خسرو زمان بضر توپ حیدری بنجاک راه یکسان گردید و مجاهدان دین بجموعه دیا
 در حرکت آمده رو به تسخیر قلعه آوردند و نرسیم راج به مشاهد اینحال و استماع خبر تسخیر دیگر قلاع
 آن سرزمین دست اعتذار در دامن استغاثه زده پای عجز و انکسار از حصار بیرون
 آمده بوسیله تحف و هدایای بسیار طالب امان جان و فرزندان خود گردید و سرانجام
 از راه مرحمت بر عجز و زاری او بخشید و حسب فرمان واجب الاندازان اهل اسلام
 معابد اصنام را خراب ساخت بجای آن ساجد بنا نمودند و آنگاه خسرو زمان
 آن متسلح را به طایر زمان مستند سپرده متوجه تسخیر قلاع دیگر گردید و ذکر متوجه شدن
 خسرو زمان به تسخیر قلعه نکلنده و بیان بعضی وقایع دیگر چون دیک تپ راج
 فرمانروای کشتیجا نگر و جانشین را مراج ستنگ در مقام نقض عهد و میثاق که

را این شین با سلاطین قیامت سیه بود در آمده از تهر بیانگر پای غنا و بیرون نهاد
 قلعه نیکند که نزدیک بولایت خسرو زمان بود مقر و موطن خود ساخته امارت قن
 می نمود و به بعضی از دیار سرحد را آسیبی میرسانید خسرو زمان بغرم استیصال
 او بصوب قلعه مذکور متوجه گردید و نیکت پی با وجود غرور به لشکر موفور در آن
 قلعه متحصن گشت و چون سپاه منصور بدانجا رسید و در آن قلعه اسباب قلعداری
 قلیل بود و نیکت پی بکر حید پیش آمده کو بر آج تیمار و پاویا حتی را که پیشوا در کمن
 و مقرب و معتقد او بودند با تحف و هدایای بسیاری روانه خدمت شهریار گردانید
 و آن محیلان را دوبار نگاه معلی آورده سر برسم سمنبداد پانهاد به مکر و تزویر قبول
 فرمانبرداری و بندگی از جانب و نیکت پی عرض نمودند و جهت تسلیم قلعه جهت سزای
 درخواست خسرو زمان بکرم محنت جلی تمس و نیکت پی را مقرون با جابت گردانید
 فرمود تا مجاهدان دست از محاصره بازداشتند کفار فرصت غنیمت دانستند و قوه
 و غیره مایحتاج ضروری را به تسلیم کشیده اسباب قلعداری را در مدت سه روز حسب
 دلخواه سامان دادند و جلدیور او و دیگر سرداران کفار با سستی هزار پیاده و سوار و
 چهار هزار تفنگچی با باد و نیکت پی آمده داخل قلعه شدند و روز چهارم اتمام و ترمو ظاهر
 ساخته تخلف از قول خود نمود خسرو زمان چون بر حیل او آگاهی یافت سرداران را
 با فروختن آتش بیکار و تسخیر حصار را مقرر گردانید مقربان و دولتخواهان زمین عبودیت
 بوسیده بعضی رسانیدند که چنین حصار متین را بر زم و بیکار و گرفتار دشوار است
 بل متعدد و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم برشکال
 نزدیک رسیده و بالفعل درشکر منصور آذوقه و بکمی آورده و در موسم برشکال و با
 خاصه و در کشتن طغیان خواهد کرد و راه آمد و شد مسدود گشته از هیچ جانب آذوقه
 به لشکر منصور نخواهد رسید و بفضل الهی چندین قتل و بقتل مسخر و یاسی دولت گردید

است و رای بجایان برآست چنان عظمت و شوکت از بیم حسام خون آستام مجاهدان اسلام ^{مستقیم}
و از سر و حصار کشیده و در کمینگاه مکر و فریب نشسته منتظر فرصت است صلاح دولت در آن ^{است}
کشتلاع و ولایاتیکه که بخیخیر تسخیر درآمده بمردان کار و سرداران نامدار سپرده به مستقر ^{سلطنت}
مراجعت صورت نمود و گیر و خسر و زمان معروضات مقرر باز که عین صلاح و محض جواب بود
بکوش قبول اصفا نموده است که کند کی کوته را به سنج خان سرنوبت و موصول که را به بریل
و نند یال را بجنگه او و ناکیواریان قصد تفویض نموده و حیدر خان و خانمان و ساج
و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته بصورت ^{سلطنت}
حیدر آباد نهضت فرمود و کفرستان و نیک پتی رای بجایان که شکر بجای
مرتضی نکر و متوجه شدن افضل خان حواله دار آنجا بفتح مشرکان و
نصرت بافتن برایشان در قیسکه خسرو زمان تسخیر ولایت مشرکان متوجه شده
بعضی از ولایت سرحد آنها را بتاسید یزدانی مفتوح گردانید و نیک پتی رای بجایان که مستغرق
بمحرقت گشته بصواب دید و دلخواه آن جمعی از دلیران را با پیاده و قشنگ جی بسیار با داد
کسبند راجه او دگیر فرستاد که با اتفاق بولایت مرتضی نکر درآمده هنگام آراشوند راجه
نکو را و ریاس رای داماد خود را با جست هزار پیاده و سوار بر سر عدلک شهریار و دانو
مشرکان تا بولایت مرتضی نکر درآمده دقیقه از قتل و غارت فرو گذاشت نکر دنا افضل خان که
در آنوقت حواله دار و صاحب اختیار بود چون برینجا دشته اطلاع یافت جمعی از جاگیرداران
آنحد و را فراهم آورده و بولایت او دگیر درآمده تمام مواضع و پرنکحات را از قصد
قهرزیر و زبر گردانید و ریاس رای از توجه افضل خان آگاهی یافته ره و بجا ره آورد و وقت
عصر اتفاق مقابل افتاد و جنگ صعب میان آمد و بنا بر کثرت جمعیت کفار نزدیک بان رسید
بود که چشم زخم عظیم به لشکر اسلام رسد درین اثنا اژدها خان پانصد سوار کماندار رسید مجاهدان
با اتفاق حمله بکفار آورده و بنشینان و ک رگ جان مشرکان کشت و زد و د و سردار نامی را به نام

شرارت شعا قتل رسانیدند و بقیه سیف ره نور و بادیه فرار شدند و غازیان بنیمن بسیار
 بدست آوردند و ذکر آمدن و نیکبختی بغرم محاربه امر او خوانین خسرو و
 و نامزد گردیدن رستم خان به معاونت امر او رسیدن چشمه
 باسلامیان بسبب بدولی رستم خان چون خسرو زمان چندی از غلغله
 و ولایت بیجا نگر مضوج نموده و بدلیزان نامی سپرده چنانچه پیش ازین مذکور شد به مستقر
 سلطنت معاودت فرمود و ایام برنگال رسیده بسبب طغیان رود کشنار او آمده شد
 مسدود گردید و نیکبختی فرصت غنیمت دانسته و تیمراج و کاکیکبختی و منویراج را با خود متفق
 ساخته با یک لک پیاده و سوار بقصد محاربه اسلامیان متوجه گشته قلعه کندی کوته را که جو
 سخر خان سرنوبت بود محاصره نمود تا آنیکه کار بر محصوران تنگ گردید درین اثنا ترغیضی
 با مجاهدین دین که انتقام بیان بسته و ولایت بیجا نگرد آمده آتش قهر در آماکن و ساکنان گذار
 انداخت و اکثر قصبات و پرکنت را خراب و ویران ساخت اتفاقاً گذر لشکر اسلام به شهر کرنا
 که نهایت معهور بود اتفاقاً غازیان آتش قهر در آن کفر آما دزده و اموال بدست آورده و تنجا
 عظیم را که در آن شهر بود زیر و زبر ساخته بسیاری از سرشکین را قتل رسانیدند چون و نیکبخت
 ازین حال آگاه گردید عرق حمیت جا هلیت او بجزکت آمده و تیمراج و منویراج را باده هزار سوار
 بمحاربه ترغیضی خان فرستاد و بعد رسیدن کناره مقابل لشکر مضور محاربه در غایت صعوبت
 دست داد و آخر الامر باب ضلال رو بودی فرار آوردند و اسلامیان بتاسد ازین دست
 منظر و مضور گشته حقیقت حال مفصلاً معروض درگاه گردانیدند نظم چو از دشمنان آبی
 یافت شاه پگرا سیدرایش به خط سپاه به بیاراست لشکر بآمین و ساز به همه جنگ جوانان
 دشمن گذار به در آن حال رستم خان که خود را رستم زمان میدانست و از جانب احمد نگر قبول آمده بود
 بموقف معروض رسانید که اگر شما شرف باشد بنده بدین خدمت قیام نماید و چون در او انجمن
 بسیار کرد و بآن مجلس به تشریفات شاهانه و کمر مرصع سرفراز گردیده با غضنفر خان سرنوبت و چنبره

بهشت دفع کفار و اعداء امر آنرا در آن نزد شد و بعد طقشستن بر ترضی خان بام در جانب
 مشاوت نمودند مرضی خان که از طریق جنگ با ششکان واقف بود و بهر طور که مناسب میدانست
 جدال و قتال با کفار نموده محافظت قلعه و ولایات می نمود لغت که جنگ مصاف با کفار که جمعی از کفار
 دارند بهر چه صلاح وقت نیست بل صلاح در آنست که شما جانبی و من با سرداران از جانب دیگر
 بجایانگردد و آتش هنب و غارت در آن بلاد فروخته نگذاریم که غلبه بشکرار باب ضلالت
 برسد و شجره نیاپی بشکر ایشان زده و طرق تردد و مسدود گردد و انیم تحیل که اعدا قتلک آمده
 عنان بکیران غریت بصوب مراجعت معطوف گردانند رستم خان بهر غرور و لاوری خود
 جواب داد که حالا سپه سالاری لشکر من تعلق دارد و تو بحال خود باش و بدانچه می فرمایم
 عمل کن مرضی خان از نجواب آزرده خاطر گشته دفع کفار برای او باز گذاشت و رستم خان
 شرایط حرم از دست داده بغرم محاربه از رودی که فیما بین عسکین حایل بود عبور نمود
 در میدانیک کل ولای بسیار داشت آتش قتال بر افروخت کفار سحر نموده گاؤ زرد را
 بگوناگون رنگها آراسته و طلسها بر بدن و شاخش نقش کرده و راشای محاربه به جانب لشکر
 اسلام را نمادند و مجروح دیدن آن کا و رستم خان را حال دیگرگون شد و گریز به ستیز گزیده
 مسلمانان را بدست کفار بگذاشت سواران در میان کل ولای گرفتار گردیدند و سپاه
 های کفار از اطراف احاطه نموده سواران را از پشت زین بر زمین می انداختند
 خان از عار سردار پای ثبات استوار نموده خود را با جمعی از دلیران بر قلب لشکر
 دشمن زده جمعیت اعدا متفرق ساخت و سپاه اسلام را از گرداب تاریک و تاریک و ناچار
 ضرورت از معرکه ستیز بیرون آمد و تمام خیمه و خرگاه و اسباب بدست کفار رفت
 چون انجمن به مسامح اجلال رسید فرمان بهایون بنام مرضی خان و غیره سرداران
 شرف و تفاذ یافت که رستم خان را بواسطه تقصیری که از وی ظهور رسیده نهایت بیعتی
 از سر حد اخراج نمایند حسب کلم محل دار پادشاهی نزد رستم خان رفته و عارض او را

بر سرخی و سفید آب آرایش داده و لباس زمانه پوشانیده از سر حد ممالک محروسه اخراج
 نمود و مرضی خان و دلیران دیگر را که آثار مردانگی بطور رساینده بودند به تشریفات
 شاهانه رسانید و گردانید و گریه ناکه کردیدین اعتبار خان و علمخان خانخانا
 و بهالیر او و تحریب بلاد کفار بیجا نگر و بیان فتوحاتیکه مجاهدین منصور
 را رونمود چون منبیهان اخبار کیفیت غده و محاربه و نیکبختی با سلامیان چنانکه مذکور
 شد بمیان اجلال رسانیدند احرا فضیلت جهاد و انگیزه محبت عالی خسرو زمان گشته فرمان
 همایون بنام اعتبار خان نیردی که در آن هنگام حواله داری مرتضی مکر در عهد پنهان
 بود شرف نفاذ یافت که به اتفاق مسلم خان و خانخانا و ساجی و بهالیر او و جمعی از
 سلاحداران غریب و ترکمان که جاگیر ایشان در آن ولایت است متوجه تسخیر ولایات کفار
 کردند اعتبار خان محکم بامرا و خوانین تسخیر ولایات دارالحرب بیجا نگر و آورد
 و غازیان بهسوده و قصبه که میرسیدند آتش نهب و غارت در آن میزدند و کفار و غنیمت انجام
 از بیم خام خون آشام مجاهدان با اهل و عیال و اموال پناه بقلل جبال و بیشه ها بردند و از
 استماع خبر اقامت دارا سلامیان را بهستلته او و دیگر که از مظلمات تسلیم بیجا نگر است و
 نهایت مرتفع و شش فسخ و در آنست موازی پنجاه هزار پیاده و دویست هزار
 سوار چند هزار قتلچی و بانکاری گرد آورده و فوج هزار پیاده و بانکاری از آن جمعیت
 جدا کرده باراده ششون و نصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد چون بانکاریان آن جاده
 و گرد اگر و لشکر با نهانچیده خواستند که سر دهند که ناگاه عثایت ایزدی شامل حال
 سلامیان شد و قطرات باران ریزان گردید انچه که آتش سیداد اصلا فروخته
 نگردید و دلاوران اسلام که همچو بخت خسرو زمان بیدار بودند بهت بردند کفار کماشته
 اکثر آن غلامین را بفریب تیغ و تبره اسفل السفلین فرستادند و چون معلوم سپه سالار لشکر
 منصور شد که پنجاه هزار کفار بغیر محاربه مستعد گشته اند فی الفور علمخان و خانخانا و ساجی

را با چهار سوار روی در ساحه درون مثل ابو انجریک و هندی قلی بیگ و اسلندر قاسم
 فردوسی و کلب علی بیگ بجهت تنبیه سپاه کفر و نافرمانی و بعد از تفتین آتش جدال و قتال
 مطهّب گردید و بسیاری از کفار قتل رسیدند سردار کفار به شام رفته مردانگی غازیان اسلام
 و لاداران خود را دلدار می نمود و فرمود که از اطراف فدائی و اربکوشند کفار چون از
 چهار سو محیط لشکر اسلام کشته بفرساید و تنگ بسیاری از دلیران را مجروح می یافتند و بهار
 پای ثبات و رزیده و مردانگی پیدا دند سپه سالار لشکر اسلام از استماع این خبر باقیه
 سپاه به سرعت هر چه تا متر باید لشکر کفر را توجّه نمود و بمحدر رسیدن تیغ و رعبه و دمان
 نهاد و جمعی کثیر را از پا آورد و کفار سراسر ان گشته راه فرار پیش گرفتند و موازی سه
 چهار هزار کافر و اصل جهیم شدند و غنائیم بسیار بدست اولیای دولت قاهره درآمد
 سرداران اسلام یکماه راه از سرحد ممالک محروسه تا شهر کالیس که از بلا و منظم بیجاگر
 بکثرت سمری اختیار تمام داشت رفته تمام ولایات را با آتش قبر سوخته و چند هزار کافر را
 از پا آورده و آن شهر و تنجانیهای قدیم را با زمین یکسان ساخته و دستکام نهادند
 نمودند و علم اقتدار اسلام گیرد و اراده ستیز نماید و بعد از آن چند سال علی الاتصال به همین
 منوال اسلامیان بولایت و اراک حرب بیجاگر در آمده دقیقه از قتل و غارت نامرعی نگذاشتند
 کامیاب مراجعت می نمودند ذکر مخافت علیان و خانجانیان و بهالیراوه
 بعضی سرداران در جانب مرضی نگر و نافرمان گردیدن ملک
 امین الملک بجهت دفع ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان
 بهیچیکه اعتبار خان کفار بیجاگر را گوشمال به سزاده مرتضی نگر را از دست کفار
 مامون کرد و اندر عریفیه بدرگاه والا فرستاد که علخان پنهان و خانجانیان و ساج
 و بهالیرا و قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده متوسل برای بیجاگر گشته اند و حقوق

نعمت و آبادی منت خسرو زمان را بر طاق نسیان نهاده فتنه و آشوب در بلاد مرتضی
 نگریه بر پا کرده اند و موجب سلوک و ربا دین خوایت اینکه ملک امین اسکک میر حمله جمعی از
 محمدران را به جهت تحصیل بعضی مال دیوانی که در ولایت و جاگیر امر او سرداران با
 بود تعیین نمود محمدران بطلب زر آمده تشدد بسیار کرد و طمان و بهالیر او باعث فتنه و فساد
 شده بآنست سرداران را با خود متفق ساختند و هوای سروری در دماغ بغیرشان راه یافته
 با اتفاق دست تجزیه بلاد کشوده در صدد قتل و قید بنده گردیدند کمترین درگاه لا علاج
 بمقام دفع در آمده صف ارامی قتال گشت و در بین گرمی هنگام کارزار جمعی از سلاطین
 و لشکریان از قوم پنهان و غیره ره نور و بیوفائی و نافرمانی گشته بمنافعان در پیوستند
 چون اکثر سپاه زو بفرار آورد و از ستیزه آویز عاجز گشته لا علاج از آن مملکت جانشان فرار
 یکران کشیده حقیقت حال معروض پایتخت سرگردانید خسرو زمان بعد اطلاع بر بنیضه و
 بدفع شرمندان کاشته با حضار سپاه فرمان داد و بعد تهیه اسباب محاربه برکن
 دولت را بحضور طلب نموده کیفیت بیوفائی سرداران و تقریر فرزند ملک امین اسکک
 در آن آوازهات سلطنت برای او معوض بود و خلاف امر اجالت فرستادن او محمدران را
 جهت طلب زربطور رسیده زمین ادب را او سر داد و عرض نمود که اگر فرمانوهایم بشه
 بنده درگاه بدین خدمت کمر بسته حرام خوارانرا گوشت شمال به سر داد خسرو زمان او را
 بتشریفات شامانه سرشار کرد و اندوه باده هزار سوار بجانب مرتضی نگردانده فرمود
 و چون امین اسکک راهی گشت بهر قصبه و دیه که رسید و زردان و فتنه انگیزان را بعقوبت
 گوناگون قتل رسانید و چون وارد سرحد مرتضی نگرد شد چو دهریان و مقدان خایف و ابراش
 گشت بمحمد شمس حاضر شدند آنها یک باعث فتنه و فساد بود و مثل کسلیند چو دهری مرتضی نگرد
 بمحمد رشیدین ایشان را بهر دوا سیاست کشید و سرداران حرام خوار مثل ملکان
 و خانجنان و سلاطین و بهالیر او از استماع خبر قوه و غضب امین اسکک غریب و مجرم

گشتند با نیکه نیت هزار سوار روده هزار پیاده همراه داشتند و قلعه او کی را با اسباب
 قلعه داری استحکام تمام داده بودند پائی ثبات شان تزلزل گردید تمام اسباب
 و اموال را گذاشته رو بولایت بیجا نگر آوردند و شامت کفران نعمت لرئی بیجا نگر
 نیز متوجه احوال ایشان گشته بخواری و فلاکت گرفتار گردیدند و امین الملک در تعاقب
 متمرّدان بولایت بیجا نگر آمده و اماکن کفار را با آتش قهر سوخته و بسیاری از
 مشرکین را قتل و اسیر ساخته بفتح و فیروزی مراجعت نمود و در سرحد مر قاضی نگر
 جمعی را که با مخالفین عقد موافقت بسته بودند جزا و سزا داده و مزاری دو و سیت
 نفر از سرداران و نایکواریان را بقتل رسانید و معاملات مر قاضی نگر فصل نمود و متوجه
 درگاه و الا گردید و تحف و هدایای بسیار که از مال کفار بدست آورده بود از
 نظر انور گذرانید بیشتر از بیشتر مشمول عواطف حسد و انگشت و کفر خرمن
 نمودن شخصی که خود را بفریب مشهور بشاه صاحب کرده بود در
 سرحد بیجا نگر و محاربه نمودن اعتبار خان با و نصرت یافتن
 آورده اند که پادشاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه را فرزندى بود شاه صاحب
 نام که عقیقه را از خاندان شاه خلیل الله پیرزاده بیدراز نسل شاه نعمت الله
 دلی خواستگاری نموده در سلک ازدواج خود کشید و بعد یک و سال با علنی
 از بیجان درگذشت و بعد از رحلت آنشاهزاده حرم محترم مشن احسب التماس
 پدرا و بجانب بید فرستادند و چون مدت بیت سال برین بگذشت شخصی که خود
 سالی بخدمت شاهزاده مغفور بود و بر جمیع خصوصیات و حالات آنشاهزاده اطلاع
 داشت در شهر بیدر ظاهر شده و عوانمود که من شاه صاحب ام و نبون و شاه
 آنجیل شاه محب الله از راه رفته کمال اعزاز و احترام او بجا آورد و پیرزاده
 سخنان فریب آمیز او را باور نموده شهرت دادند که این شاه صاحب است ازین باب

در هر سمری سودای راه یافت و غوغا بلند کردید و چون خسرو زمان برین حادثه عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم مستهزایان که در روز وفات شاهزاده مغفور بجهت تخیل و تکفین حاضر بودند بخضرت طلبیده اسسکت فی الحال فرموده نمودند و شهادت دادند که در حضور ما بندگان شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان را سبب کبر و جود آن معصود تاج شده مکتوبی بنام یکید تمام در حبس آن پیل ملک برین نوشت ملک برید پیلان خاطر خسرو زمان و مقام قید و محبس آن محیل در آمد پیرزاده ای میدر چون بر بنیاد صراحتی یافتند فی الفور انخیل را روانه سرحد یجیا نگر کردند انیدند در آنجا جمعی از اراکین و اربابان شل خدا بنده خان حبشی که صاحب شجاعت بود و خیرات خان ولد دلاور خان بابجمعی از دلاوران بدو پیوستند و بعد اجتماع دو نفره در اروپا دیده متوجرب سمر حد ممالک محروسه گردیده در کنار کشتنای قتر سلطنته و لواحق شمت برافراشت و در خضیه کسب دار السلطنت فرستاده امراد سرداران را بخود دعوت نمود به نام نایکواران مستلغ و بقاع نامها ارسال داشته فتنه و آشوب در بلاد مملکتان ظاهر ساخت و سعی از امرای مادی و التخواه بخیه عراض فرستاده اظهار اطاعت نمودند چون منهیان انبار کیفیت حال به مسامح ابطال رسانیدند خسرو زمان جزا و سزای او را از اجبات دانسته ابتداء اعتبار خان را باجمعی از دلیران به جهت مخالفت صر ولایت بجانب پانگل نامزد فرمود و از انطرف آنخذول باستظهار جمعی از او باش از رود کشتنای جو رنموده بولایت محروسه درآمد و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بخدش خسرو فرستاده استدعای چند نمود که غیرت سلطنت تن در ذل اجابت آن ندهد و سمع عظمت از استلغ آن استخفاف نماید خسرو زمان از این حرکات ناپسندیده غضبناک گردید فی الفور جمعی از امراد و اهل دران مثل حسین سمور خان و عبدالکریم و غاریخان و علی قلیخان و کجرتخان و اسد قلی بیگ و بعضی از سواران را از جانب پانگل روانه فرمود و پیش از رسیدن ایشان اعتبار خان چون مشاهده نمود که مخالفان دست تطاول دراز کرده اند بهشت

بردن آنکس کماشته از کثرت لشکر دشمن و قتل سپاه خود به منطوقی که یک مرفه
 اصلا اندیش را بخود راه نداده و برابر سپاه خصم صف آرا گردید و از آنجانب اخیل
 باش هزار سوار آراسته در مقابل سپاه اعتبار خان که زیاده از دوهزار سوار نبود
 صف کشیده نزدیک بغروب ناره قتال را شعل ساخت و دلیران جانبین در میدان
 نبرد اد مرد می و مرد انگلی دادند اما اخرا لامر باقبال خسرو زمان خدا بنده خان صبی
 اسیر سربسته تقدیر گردید و بدین سبب جهان فرخ در چشم آن معتمد تگت از حلقه میم گشته
 با جمعی طلیل رو بودی فرار آورده خود را بقلب سمنبل رسانید و از بیم سپاه منصور
 از آن مستلحه با چند نفر بجانب بجا پور گریختند اما بابر بهم عاود شاه بر دامن بغضیال
 سلطنت را بخود راه نداد و گرامدن کمن دراج ولد بهای بلن در بکاه
 والا و منصب موردی سرفراز گشته مراجعت نمودن و راه مخالفت
 پیش گرفتن چون بهای بلند ررای گستکو که پیوسته مطیع و منقاد و باج گذار و مشمول
 عواطف شاهی بود به قضای الهی ازین جهان در گذشت و حضرت شاهانه شالمال فرزندان او
 کمند راج نام که دو از ده ساله بود گشته فرمان بهایون بنام امر او را بهای کستکو
 شرف نفاذ یافت که حکومت آن بلاد به کمند راج مرحمت فرمودیم باید که از اطاعت
 او تخلف نورزند چون امر او سرداران اطاعت او نمودند و در امر حکومت استقلال یافت
 با تحف و هدایای لایق رو بدرگاه والا آورده بشرف آستان بوسی مشرف گشت و به
 تشریفات شاهانه و اسپان بازین زر و کلاه کرد آفتاب گیر سرفراز گردید بشوکت تمام
 مراجعت نمود و چون به گستکو رسید بنا بر اغوائی دیدار کرد که از اقوام آن گمراه بود
 ره نور و طریق شقاوت گشته دیوراج را که خویش او و مطیع و منقاد و خسرو زمان بود
 بقتل رسانید و در ادائی مال مقرری که از مدت سی سال پیرا و بخرانه عامه میفرستاد و عذر
 تعلل نمود و با ستظهار کوه و جنگل و جمیع بسیار طریق عصیان پیش گرفته در مصد و قید بلا سجن

شد ذکر رسیدن عرضداشت بر لاسنخان در باب مخالفت
 کند راج و رفتن امین الملک با سپاه بخت گوشال او و به نیز
 رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت بر لاسنخان شکستگرفت ترمود و
 کند راج مشر و خا از نظر انور گذشت خسرو زمان میرزین العابدین را سر لشکر ساخته
 با عبد الکیم حواله دار جمعی از امراد سرداران بصبوب کستکوئ نامزد فرمود که آتش
 قنده و شراب و زلال مواظد پذیرا لطفا نماید اما چون بجوای کستکوئ رسیدند حسب حکم
 کس نزد آن ترمود مستاده از غضب و عنایات پادشاهی ترمیب و ترغیب نموده
 مراتب پند و وعظت بتقدیم رسانیدند چون ادبار و منهنش بود نصایح سو نمود
 نشد و در مقام ترمود مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید و خسرو زمان
 را چون کیفیت حال از عراض امر اکامی معلوم شد و به یقین پیوست که علاج سوداگر و
 و کفران نعمت منحصر و رکشودن رگ جانست غریت توجه به انصبوب فرمود ارکان
 دولت معروضداشتند که این مهم مختصر لیاقت آن ندارد که غریت همایون بآن
 تعلق گیرد بهر یک از بندگان درگاه که اشاره شود سراسر امی آنکافر نعمت خواهد بود
 مقارن آنحال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر فرمان
 باشد بنده درگاه بانی خدمت اقدام نموده ترمود را از ابواجی گوشال و بدخسرو زمان
 معروض او را بغیر قبول رسانیده سنکر لاج برادر زاده بهائی بلند و علم خان
 مجاهد خان و بعضی سرداران دیگر را در مرافقت امین الملک نامزد فرمود و کند راج
 از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راهباده و کمک طلبید و کس نزد و
 پتی رای جیبا نگر فرستاده پیغام داد که اگر لشکر رای معظم بیان بر ترضی نگر مرخص شود
 کوفته و فساد ظاهر سازد اغلب که سپاه اسلام را ترمود پیرامون حال گشته ضعیفی حاصل آید
 خود باسی هزار پیاده و سه هزار سوار بر عمارت استقبال لشکر نشسته در حدود راجه و با سپاه اسلام مقابل

شد ملک امین الملک نخست به مقام نصیحت انکح فرغمت درآمد و بعد نهد و مو عطت چون است
 که آن شقی در بادیه جهالت و ضلالت نوعی سگر گردان نشده که مو عطت کسی بدایت
 یابد لا علاج بخت بر دفع او کماشته صف آرای قتال گردید بعد از آنکه دلیران بجای
 جنگ در پیوستند علخان و سنگراج و عین کری هنگامه کارزار جله بر سپاه دشمن آورد
 جمعی کثیرا بفرستید خون ریز بر خاک هلاک انداختند کفار بنشاند و اینحال دل ز بهستی
 برداشته و کمر مرداگلی بر میان بسته آن دو شهسوار معرکه دلاوری را بضر بنان از پا
 در آورد و نزدیک بود که چشم زخم عظیم بشتکر اسلام رسد که امین الملک با فوجی از دلیران
 بر قلب لشکران مانده بضر بحسام خون آشام بسیاری از لشکران را بقتل رسانید و از
 حمله ای سپاه اسلام ترنزل در نبای نبات لشکر کفار افتاده اکثر پیاده و سوار و بوادی
 فرار آوردند و مکن راج لا علاج فرار نموده افتان و خیزان بکشمکه رسید و غضنفر خان
 و پسرانشان و چندی از مسلمانان را که بکمر و حیله بلام قید و آورده بودند شهید گردانید
 متعاقبا اینحال جاسوسان خبر بان ملعون رسانیدند که امین الملک با سپاه منصور نیک
 رسید آن لعین بر اسان کشته و دل از ملک و مال برداشته با اهل و عیال بجانبدار
 و سیکا کول بدر رفت و امین الملک تعاقب نموده و در هر منزل جمعی از کفره را بقتل
 در آورده نهایت افتاد و در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت مکن راج از استماع
 خبر توجه سپاه منصور خائف و هراسان بجانب تپا پورشتافت و چون تا مقاصد
 نداشت و هر روز در پیشه و هر شب در کوهی بسر می برد امین الملک در پیدا نمودن
 او نهایت سعی و تجسس بجای آورده چون دانست که او جنگل پت پور را که از
 تشابک اشجار گزرباو در انجا دشوار است پناه خود ساخته فرمود تا سپاه
 جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نمایند مکن راج از اندیشه آنکه
 اسیر سپاه اسلام گردد پناه برادر چندی که از رایان معظم آن بلاد بود در آنجا

حقیقت حال را باد و سنگ که از امرای معبد خللالدین محمد اکبر پادشاه که در حجاب
 راجوت مقام داشت نوشته استدا نمودند و سنگ با سپاه بسیار را بدو گمار آورد
 و نزد او باب خلل را بداد و جمعیتی موفور فراهم کرد و بدین الملک بعد از تلخ انجیر
 با اتفاق سیر زمین العابدین و امرای دیگر بولایت را چنبر در آورده اکثر دیسپ
 و قصبه را آتش زب و غارت نموده علامت تسلط بر افراشت از استماع انجیر مالدونگه
 و راجه را چنبره خایف و برسان کشتند و سنگه اسپ فرار را تنگ بر کشید بجانب
 بنگاله مراجعت نمود و راجه را چنبره رازروی عجز اطهارا طاعت نموده متقبل باج و خراج
 که سال بسال میفرستاده باشد گردید و کهنه راج رو بطرف بنگاله آورد و چون خاطر این الملک
 از اطاعت را چنبره مطمئن گشت مراجعت نمود و برای محافظت سرحد یک نایب اسیرا
 باد و سردار دیوار گذاشته متوجه کستکوئ شد و بمن اقبال خسر و زمان اکثر ولایت
 کستکوئ بقبضه اولیای دولت درآمد و تمام سپاه و رعیت در مالداسن و آمان آسایر
 یافت و ذکر آمدن و کشتی را می بیجا نگر بسیر حد مرتضی نگر و نامزد کردن
 عادل خان بدفع او چون بکند راج از توجه سپاه منصور خایف گشته استعدای
 کمک از رای بیجا نگر نمود و کشتی رحمت جا بلیت و سن گیر گشته بخاطرش رسید
 که چون شاهزاده شاه مراد فرزند ارجند خللالدین محمد اکبر پادشاه خانانان محبت
 تسخیر ولایت احمد نگر بالشکر حید و عدو جهنم و فتنه و شور و ران بلا و انداخته اند و خسر
 زمان مهدی قلی سلطان را با امر او خوانین و لشکر فراوان بجهت امداد سلسله نظام
 نشامیه نامزد فرموده و در گاه خسر و گیتی پناه از لشکر و سپاه خالیت فرصت غنیمت
 در تحریب بلاد اسلام اجمال نباید و وزیر بنا بر این با مواری دو ملک سوار و پیاده
 و هزاران سوار و فیل کوه شکوه علم عناد بر افراشته بجانب مرتضی نگر و آورد و حال مرتضی
 حقیقت حال بمسمع اطلال رسانیده تهددای امداد نمودند و خسر و زمان از استمار

اینجور باجضا را امر او سپاه فرمان داد و بعد از آن اجتماع عساکر عادل خان بنکی را سپهسالار
 امتیاز بخشنده با سپاه فرمان و دودیت سلسله قیل و توپهای صاعقه آشوب
 بدفع از باب فساد نامزد فرمود و غازیان بعد از قطع منازل بجوالی مرتضی نگر رسید
 چند روز جهت رسیدن بعضی امر او را بجا مقام کردند و کشتی از استماع خبر وصول
 سپاه ظفرخواه اندیشناک گردیده صلاح در آن دانست که تحف و بدایای لایق بخوا
 فرستاده اظهار اطاعت و موافقت نماید بنا بر این رسولی با متعه و اقش نصیس و
 فیلمان کوه پیکر اسپهان تازی بدرگاه والا ارسال داشته معروض گردانید که سبب این
 بجا نب مرتضی نگر محض دیدن حوض که هم بود که دریائی بیکران در جنب عمق آن چشمه است
 والا بدو جان مخلص و هواخواه ام چون مضمون علیقه رای بجا نگر مسامح اجلال رسید
 فرمانی با سم عادل خان شرف نفاذ یافت که چون رای بجا نگر شیوه اخلاص و هواخوا
 خود بدرگاه والا معروض داشته باید که بجایان در مرتضی نگر مقام نموده متعرض ولایت
 او نگردد و ذکر فتنه و مخالفت رد یوار و رسیدن عرایض عامل
 را بمجذری و نامزد گردیدن امر او خوانین و استیصال آن قوم
 بیدین چون امین الملک و میرزین العابدین لشکر بقصد قلع و قمع کند راج از
 راجبندری متوجه ولایت کشکوئیه گردیدند کفار و یوار آن ولایت را از سپاه
 منصور خانی یافته سرغبت نه و فساد را آوردند و در ولایت ایلور و زردول و باطرا
 هنگامه آراکشته طریق آمد و شر خلاقی مسدود ساختند عال راجبندری چون دیدند
 که بسبب فساد آنها را غایا خائف و هراسان گشته بشیه و جنگل را پناه خود ساخته اند
 حقیقت حال را شمر خاقلی نموده بپایه سریر ارسال گردانیدند خبر و زمان فرمان جالون با سم
 عادل خان سپهسالار مرتضی نگر و جنگیز خان سرنوبت ارسال فرمود که با سپاه منصور ولایت
 راجبندری و کامورم آمده متوجه دفع شرار و یوار گردند و سر داران مذکور چون حسب حکم متوجه

وقع آن مدبران گردیدند بعد مقابل در حمله اول آن کفار را چون نباتات انقش متفرق ساختند
 بعد از آن چون کفار تا آب خنک صف در خور زدند از رود عبور کرده و بهیت هزار کس
 برای سده معابر برقرار نموده از آن طرف رود صف آرا گردیده مانع مرور لشکر سفور
 کشتند و چون هر روز در کنار آب هنگامه جدال گرم میشد و اسلامیان را بنا بر سده و تپ
 معابر عبور میسر نمی شد عادلخان عریضه مشتمل بر کیفیت حال و توضیح اینکجه علاج کفار
 منحصر در توپ و ضرب زن و بان است اگر ارسال یا بدیمین قبایل خسرو زمان
 گوشمال کفار بواجبی صورت ظهور خواهد گرفت بهایگاه والا فرستاد چون مضمون عریضه
 معلوم شد فرمان عالی با ستم سیادت پناه سرزمین العابدین شرفضند
 یافت که با اتفاق حواله دار عبد الکیم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیدند کمک
 عادل خان نمایند و آن قدر توپ و ضرب زن که در کار باشد از قلعه راجندری
 همراه برده در دفع کفار نهایت سعی نظهور رسانند بر موصوف حسب فرمان حاکم
 الاذعان عمل نمود و چند شبانه روز اسلامیان کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور از
 آب میسر نشد پس جمعی را باطراف و جوانب جهت پیدا کردن معبر دیگر فرستادند
 با حاجی نصرت و دهر مارا و ده دوازده گروه راه رفت گزرگاههای پیدا کردند
 و چنگیز خان و جمیع از سواران اسپهان در آب انداخته بگشتند و دلیران
 لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و شرکان که بقدوم مانعت پیش آمده بودند
 پای ثبات شان از حمله های غازیان از جا رفته بعضی بدار البوار فرستند و برخی
 راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن پناه بدیواری که میان دو کوه الوند از سنگ و آهک
 برآورده و توپ ضربان و آتش بازی بسیار در آنجا آماده ساخته بودند برده مستعد
 و تمایل شتند چنگیز خان با جمعی از بندگان متوجه دفع آنها گشته بعد بحاربه و کوشش بسیار آن
 دیوار را از آن مخدولان گرفته بسیار بر اقل ساند کفار چون بنجمین الوجوه ملوک گشتند کس به نگاه

عالی فرستاده بعد بخبر وزاری اظهار اطاعت و مالگذاری نمودند خسر زمان در باره آن
 زنهاریان ترحم کرده عادل خان را در حضور طلب نموده و میرزین العابدین و چنگیز خان را
 بجانب کتکلوته جهت دفع سرکشان آنولایت نامزد فرمود ذکر تعریف و توصیف
 ندی محل و میدان و لکشتایش خسر زمان بعد اطمینان خاطر از نجات ممالک بنده
 حیدرآباد را مستقر سر بر سلطنت گردانید و معمور و آبادان ساخته مایل بساختن
 عمارت عالی بحسب مجلس دیوان داری کردید پس معماران را با تمام قصر رفیع در کنار رود
 موسی که فضای وسیع مفضل بآن باشد مامور گردانیدند و بنایان چاکر دست باندک
 مدت قصری تعمیر نمودند که در توصیفش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته قصیده اینتعام
 خوش که مستغنی از نقش و نگار هست بانهات تجری قهقهه الانهار یار فرخ
 آن منزل که شاهی را بود در دی نشست روشن آن محفل که ماهی را بود بروی گذار
 بقراران را قرار دل فراید چون در آن جای آن دارد که باشد نام او دار القرار
 چون دل دانا در و پیداست صورت های غیب لبکه مصقول است دیوار و درخش آینه و
 ماسخ شست چون فردوس تاروی کشد نوع و سبک در بر شاه جمشید اقتدار
 خسرو عالمی که سلطان محمد قطب شاه شهریار و کامیاب و کام بخش و کامگار
 آسمان غرورفت آفتاب غرور جا به سجود و مکرمت کان سخا کو هر وقت
 یابد از عدلش درخت میوه امید بجز بیند از جو دشمن نبال دولت جاوید بار
 دولتی با بخش قرین در مسند شاهی کزین پایه ادنی نماید تخت ملک پایدار
 ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت نباتات گماث و اتمام مانع محمدی
 که مابین مستقر سلطنت و عمارت نباتات گماث و اقصی روزی خسر زمان
 با جمعی از مقربان متوجه شکار شد و از هر گونه جانور مثل آهو گوزن و بطور و ج شکامینود
 نمانیکه آفتاب سبت الزاس رسید و موا از اعتدال بگری گرائید نگاه دست از شکار باز داشت

جمعی را با طرف فرستاد تا با یکدیگر لایق استراحت و آسایش باشند بنظر آوردند پس از
 ساعتی یکی از فرستادگان بسرعت باز آمد و عرض رسانید که در نزدیکی این سرزمین کوهیست
 و در یکجانب آن جایی بس خوش است و مرغزاری دلکش و چشمه‌ای آب زلال به طرف
 آن میجوشد و انقباض بادشمالش دل پر کرده را حیات تازه می بخشد و در زمان مرکب صبا
 جولان را بجانب آن کوه گرم غمان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دیدند بسیار
 کرده از استقرار بر سلطنت و در اطراف آن فضای درنهایت وسعت بخاطر اندیش
 خطور نمود که این سرزمین قابل استراحت است و لایق عیش و عشرت فرمود تا معارفان در عت
 نشایسته بر بالای آن کوه تبعیم قصرهای رفیع و الوان های منعج پر داشتند و در دامن کوه
 تا دار السلطنه بایستین جنت آئین که در طول چهار کوه و در عرض دو کوه و مانند خندان
 و بعدا تماشا در حسن ساعات طرح باغ دیگر موسوم باغ دلکش انداخته در هر ضلع
 دروازه عالی نصب نموده بر بالای آن کوشکی مرتب نموده در آنکه فرصتی با تمام
 رسانیدند و چمن های عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا با انواع اشجار
 و درختان میوه دار و گلخانه های خوشبو و ریاحین و بجوار آنستند جداول آب صاف
 و شیرین در اطراف آن روان گردانیدند و کفر را در آن راه و هر بخید را از لشکر
 منصور و فتنه انیگختن و کشتن را و ترحم این قصه نگه را و ت را و که اگر گردن
 کشتان کفار بزمید جلالت و دلاوری و کثرت جمعیت پادشاه ممتاز بود و چندین باشکر
 طفر اثر بر سر برده طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میداشت بسبب نفع حکمت امین الملک
 آورده خاطر شده هنگام شب از اردوی سپاه یون فرار نموده بمقام غناد و بدخواهی در آمده
 بنحیه کس نزد هر بخید را در زاده بهای بلند فرستاده بنحمان لاف و گداف او را از
 راه برده پادشاهی و فرمان روائی نویش و او هر بخید را که با تفاق سنگی سنگام سنگام
 آرائی کند راجع هر ادبشکیر منصور متوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد کشته شدن سنگ را ب

و این محاربه بحدت خسرو زمان بود و حقوق سوابق نعمت و ایادی منت بر طاق نیسان نبوده رده
 نور و طریق فرار گشته بر اوت را پیوست و چون بر و آنگاه فرغمت با اتفاق جمعیست و هزار
 کافر فراهم آورده با تنطها رکود و همیشه در بهای دشوار شبنو نمایی پیایی پیشکر منصور می
 آورند و عین الملک رفیع آن تهمردان کافر نعمت را هم دانسته با اتفاق جمعی از سرداران و دلیران
 به دره کوه درآمد غازیان و این جهت بر کمر شجاعت استوار ساخته و از اسپان پائین آمده بالای
 کوه آسمان شکوه که پناه کفار بود برآینده برافروختند که ناگاه از پشت یکی از بندگان در کاه
 تیری کشاد یافته بر سینه راوت را و نشست و او را و اصل دار البوار کرد و اندید مخالفان
 بشا به این حال رو بود و فرار آورند و اکثر از آن مخدولان آسیر گردیدند و چون نه بیان
 خبر فتح مبایع اقبال رسانیدند غازیان فرار و حال مشمول عواطف خسروانه گشتند و ذکر
 مخالفت و ستم نمود و پیوسته و بر چنبد رو آمدن بحار به سپاه منصور و نصرت یافتن
 لشکر اسلام چون راوت را و بر دست سپاه منصور قتل رسید بر چنبد رازان معرکه گرفته
 بوسناد و یو که از رایان معظم آن بلاد بود و مچگی گردید و بنحان خسریه نیز نوعی نمود که و سناد و یو
 بهائی بلند را به جلور و دیگر راجه های و مینواران اطراف را با خود متفق ساخته بر قلعه
 جبره که در تصرف ملک نائب بود جهت تسخیر فرستاد و خود با بر چنبد ریغوی و سرداران دیگر
 قوم کفار بغرم محاربه متوجه سپاه اسلام شدند و چون از تصبیق محاصره کار بر ملک نایب تنگ گردید
 و این خبر به یزید العابدین و امین الملک رسید چنگیز خان را با لشکر فراوان به در ملک نائب
 فرستاد و در وقتیکه کفار نزد بان بر حصه رطلعه مذکور نهاده خواستند که متفرق سازند
 بیک ناگاه چنگیز خان به در رسید و بحد کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نایب را
 از ورطه هلاک مستخلص گردانید و از جانب یزید العابدین متوجه رقع و سناد و یو گردید و سناد و یو
 از استعاضه انجیر با پنجه از سوار و سی هزار پیاده بغرم محاربه با استقبال شرافت اقبال
 فئین و لاوران جانبین بکنگ در پیوستند و در حمله اول بجایان فتح ظفر اختصاص یافتند

و مخالفان رَو از مهر که بسوی دیره کوتم که قلعه حصین بود یافتند و بهائی بلند راجه
جلو که قلعه قطب شاه آباد را محاصره کرده بود از استماع این خبر بصوب جلو که اطراف
آن تمام بیشه کوه است و آن قلعه نهایت مرتفع شتافت سه سال را لشکر منصور چون
بر کیفیت فرار او اکتبی یافت چنگیز خان سرنوبت و عبد الکریم حواله دار و بجالی را و
و مردم دهر مارا و را بر سر او نامزد کرد و لیران دین متوجه آن مقام گردیده اطراف و
جوانب را با تاش قهر سخته شروع جنگ کرد و تا دو ماه هر روز تاش جنگ میبامین
مشغول بود و آخر الامر بهائی بلند تنبک آمد که کس نزد و ننماید و یو فرستاده استمداد
نمود و سنماد یو از راجها و کرکوشان استمدعی مد منموده و شکری فراهم آورد
هر چند را سر لشکر که دانیده بول با تر سوندی برادر زاده اش را با دو هزار سوار و سوار
پیاده و صند بخیر فیل بزم محارب به لشکر منصور روانه نمود غازیان با استماع این خبر با جمیعت
پنجره سوار و ده هزار پیاده که در میان سببه با استقبال یافتند کفار از صولت
و سطوت اسلامیان در مقامی که از تراکم اشجار کذا را با و در آن دشواری نمود و از سببه
طرف کوه های بلند سر فلک کشیده و عمق در بایش تحت اثری رسیده بود و قرار گرفتند
مجا هان پیرامون جنگل محیط گشته کفار را درون بیشه محصور نمودند و چون محارب بطول
انجامید و بسبب اینو سی جنگل عبده اسنم هم یکبار استاصل گشتند و از دفته گنی پذیرفت
و راه نامسد و شد سببه لا لشکر اسلام امرا و سرداران را طلبیده در خواست که نکاش نمود
شاه رضا ولد ملک نائب که چند سال در آن بلاد صاحب اختیار بود گفت من سپاه منصور
را از راهی که کسی از کبر واقف بدان نیست بر سر کفار میبرم سپاه لار و امرای دیگر
با لشکر منصور از آن راه بنحوی شاه رضا بر مخالفان رسیدند بعد وقوع محارب به یکجمله کوه شکوه
غازیان تزلزل و ربای ثبات کفر افتاد و هر چند روسه داران دیگر راه فرار پیش
گرفتند و اکثر کفار در بند سیری گرفتار گشتند و سنماد یو و مردم را و اشترای خود ساخته و کمال

موازی پنجاه هزار خون و پنجاه زنجیر فلز و سپه سالار لشکر منصور فرستاده و همین قدر
 بلج و خراج سال ببال قبول نموده و بول با تر که ماده فساد بود مقید ساخته پیش سپه سالار
 فرستاده و ایشان خود را ستمش گردانید و ذکر توجه نمودن سپه سالار
 لشکر منصور بعزم محاربه بهائیان بلندروافتت یافتن بر آن
 بانی شور و شر چون سپاه بعد از محاربه دینار و دیو و غیره کفار چنانچه
 آسایش و استراحت یافت میزین العابدین دفع بهائیان بلندروافتت یافته و حلقه
 باجمعی از مفسدان شکن گشته دست بچور و بیدار آورده بود پیش نهاد محبت ساخت
 چنگیزخان را باجمعی از امر او بهادران بجهت اطفای نایره شران لشکر روانه نمود
 مخالفان از استماع این خبر در دره کوه که شعر و هم از وافتان و خیزان رفتی از شر
 برون عقل از و ترسان و لرزان داد از و امیر نشان قرار گرفتند و دلیران اسلام
 تعاقب نموده در برابر آنجماعت کفره صف آرگشته بجنگ در پیوستند و در آن روز
 جنگیزخان بر سپاه مخالفان حمله آورده جمعی کثیر را بدار البوار فرستاد و چون شب شد
 دلیران هر دو جانب دست از جنگ بازداشته هر یک بجهت لشکر خود مشغول
 گشتند روز دیگر سپه سالار لشکر منصور باجمعی از غازیان نصرت شعار بر سپاه کفار تاخت
 آورده بسیاری از مشرکین را بقتل رسانید بهائیان بلندروافتت تمام لشکر کفار پشت بپشت کرده
 رو بهزیمت آوردند و غازیان بالای بروج حلقه که بر قلعه کوهی در نهایت ارتفاع بود صعود
 نموده قلعه را فتح کردند و بسیاری از مشرکان را بقتل در آورند بهائیان بلندروافتت را غنیمت
 دانسته دل از ملک مال برداشته خود را به مدد نکاله رسانید و صیت این فتح با طراف
 و اکلاف عالم تشکر گردید و ذکر مخالفت کتمراج و ولد راوت را و
 و نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سرفراز گشتن سید حسن
 سپه سالاری استمکونه و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن اوان

رو نمود. چون بعد فرار بهائی بلند رصوب بنگاله و سحر کشتن مملکت کستکوته چند روز
 لشکر منصور را آسودگی دست داد از سر نو فتنه دیگر پیدا شد که تملج ولد راوت را و کس نزد
 بهائی بلند رستاده و از او ولایت بنگاله طلب نمود بعد وصول او هر دو باتفاق خیال
 استخلاص کستکوته بنحوراه داده اکثر گردن کشتن کستکوته را با خود متفق ساخته قلعه و
 و پوشنورا تصرف خود را آورده دست تخریب قصبات و پرکناات کشادند و چون فتنه و
 شان از حد گذشت و لطف و عفو و وعده و وعید بکشتن تملج مفید نباشد سپاه لشکر منصور
 و امراد دیگر مثل چکیز خان و سید تاج و رضا خان و مجاهد خان و دهر مارا و اسیروا باتفاق
 هم متوجه دفع مفسدان کشتند بعد تقابل فتنه جنگ صعب از وقت طلوع آفتاب تا قریب بعد
 میان آمد آخر الامر به نیروی بازوی شجاعت چکیز خان و باقی دلیران نایره جدال که
 از زبان تیغ آشبار شعل گشته بود آب خون دشمنان خاک را منطفی گشت و بسیار
 از سرکان راه وادی عدم پیش کر فتنه و بقیه السیف رو بفرار آوردند و بهائی بلند
 با اتباع خویش در حصار مدواری متحصن شده و لا در آن در اطراف آنکوه نزول نموده
 مهت بشخیر آفلقه کما شتند و چون بنا بر کثرت اشجار که پیرامون آنحصار تابست کوه
 تنخیر آفلقه درخیز تا خیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید و هر مارا و صلح در آن
 دید که بعضی از ولایت کستکوته را بهائی بلند روا گذارد و بدستور قدیم بحلقه انقیاد
 در آورد چون میرزین العابدین سپه سالار با او درین امر همه استان نگشته
 خواست که تمام آن ولایت را سحر سازد و و هر مارا و حقیقت حال معروض دیگر کرده اند
 و چون صلح او پسند خاطر بهایون آمد سعید حسن ابن مصطفی خان سپه سالار کشته
 به آنصوب روانه گردید و میرزین العابدین را بدرگاه و الا طلب شد و چون رسیدن
 به کستکوته رسید هر ی چند برابر از زاده بهائی بلند که از لشکر منصور فرار نموده
 مدتی مدید با سپاه اسلام محارب مت نمود و بود از کردار خود نادم گشته قول

از سپه سالار گرفته با جمعی از سرداران آن بلاد بسید حسن و دهر مارا و پیوست و در تلافی
 مافات بمقام دولتخواهی در آمده بخد مت سپه سالار گفت که علاج بهائی بلند رانست
 که در سرحد بعضی سربازی راه که گذرگاه آن کمر است قلاع مستحکم بسپه برد مان کار
 سپرده شود تا خاطر از فتنه مخالفان فراخی یا بد چون صلح بر سر بخند و لشکر بدو تنخواه
 بود در اندک فرصت قلاع متین با تمام رسانیده بکس را مصطفی آباد و دیگر بر اقطاب آباد
 و سیونی را محمد آباد نام نهادند و بک نائب سپرده از اطراف راه آمد و شد بر سپاه مخالفان
 سد و کرد و ایند چون کار بر کفره بغایت دشوار گردید بهائی باند کسراج را که باعث
 فتنه و فساد بود سپه سالار نموده باد و سه هزار پیاده و هزار و هشتاد از تفنگچیان بر سر
 قلعه محمد آباد فرستاد و در انشای دار و گیر و تقذیر حی قذیر کسراج نیز بم تیرگی از مجاهدان
 از پاد آید بهائی بلند را از استماع این خبر بغایت اندوگه گشته رسید انیر را که کافر
 مشهور بود سردار نموده بجای او فرستاد و بحد رسیدن از چنانست قلعه کلو تفنگ بر پیشانی
 رسیده او را بر خاک هلاک انداخت بقیه سپاه نزد بهائی بلند آمدند انگاه اکین راجه
 را باده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفی آباد فرستاد و بعد از وقوع محاربه او نیز بضرر تمام
 خون آشام بجای هان بقتل رسید و در آن آوان بحلیه ران لشکر کی قوی بکیل دلا و برانچیز
 نفر بر سر قلعه که در تصرف ملک نائب بود رفت او نیز بضرر تیرگی از بهادران انجا
 در آمده اکثر اتباعش بقتل رسیدند و چون خبر این قو حات رسید حسن رسید بجهت بر
 دفع بهائی بلند رکهاشته و از چهار جانب تمام آن محکم را بریده باد و از آن متوجه
 دفع مشرکان گردید بعد و وقوع جدال و قتال کفار نهضت یافته سردار
 ایشان را سردار نموده بجانب ولایت نیکاله رفت و بسید حسن حقیقت محاربه و
 کیفیت خوار سردار کفار بسایع اجلال معسر و ضعیف گردانید و سریرا و
 است نظم و نسق آن ولایت از حضور نامزد شد و جمیع آن ولایت ضمیمه ولایت اسلام

کردیده قضایات و پروکرات آن بجاگیر امرامقررگشت ذکر تفویض وزارت
 و حمله الملکی بسیادت پناه مرزا محمد امین چون بمقتضای عادت مرضیه
 جناب باری جل جلاله و عم نواله رونق سلطنت منوط بوجود وزیر سبک محضر بامیر است
 که استظام امور جهان داری بنوعی نماید که موجب رضای خداوند حقیقی و مجازی و باعث
 بهبودی خلایق باشد و اینچنین شخص همچو اکسیر عزیز الوجود بنا برین مدتی خسر و زمان زمام
 وزارت و حمله الملکی را در کف کفایت محقق از مسلمانان و هندوهند و این دولتها مانده
 دید در فصل معاملات جدو چند نموده در سرانجام همام مملکت سیهامی موفور بنظر رسانیدند
 اما چنانکه باید و ساید از عهده تمشیت آفتاب بیرون نیامد و چون همت خسر و زمان صرف
 بر فاقیت حال خلایق از سپاه و رعیت بود بامرا و ارکان دولت فرمود شخصی صاحب
 تدبیر که شایسته منصب وزارت باشد پیدا نمایند و دولتها مانده زمین عبودیت بوسیده
 بعضی از سادات عالیدرجات را که از اکابر ایران عقل و کیاست معروف بودند و بزرگم
 و فرستاد بوصوف جهت کفایت منصب وزارت بنظر کیما اثر خسر و زمان در آوردند و چون
 زبده آل طوئیسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بزرگ فضایل و کمالات بنی نوع انسان
 اقیانوس مقام داشت و بالای سرش از عقل و هوشمندی ستاره بلند یقیاف و نظر
 اشرف مقبول آمده قامت قابلیتش بجلعت وزارت و حمله الملکی آرایش یافت و چون
 باین منصب عالی فایز گردید در تهسید قواعد عدل و انصاف و استیصال اصول
 جو رد اعتاف بغایت کوشید و هر که بآن اختربرج سیادت و عدالت در افتاد
 مثل سوریرا و از مشاییر پیرایمانه که بفرط کاروانی از ارباب قلم مستثنی بود در افتاد و اینچنین
 هرگز بر نخواست و بمن خلق خوش و حسن تدبیر خیم غرتش در ترقی بود تا با عوج دولت رسید
 و هر سال دولک هون با و عاید شده با نولع نشر یقیات فاخره و اسپان بامازین نزد
 و فیلمان کوه پیکر مغر و ممتاز می کردید و مستندان مرصع در هیچ آوان از پادشاهان

عظیم الشان بوزرای بلند مکان مرحمت نه شده از خزانه الطاف خسرو زمان بآن عالم ربیع
 مرحمت شد غرض خسرو زمان آن مجمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده را آنچنان مشتمل
 عواطف گردانید که شمت و دولت او باقصی المدایح رسید ذکر آمدن اغزلو
 سلطان از جانب شاه عالم پناه و مقهر عالمیان ابوالمنظر شاه عباس
 بادشاه ایران برسم رسالت صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که در سنه
 اثنی عشر و الف بادشاه عجمه مظفر لوازیده و دودمان آل عباسفخر ناس ابوالمنظر شاه عباس
 امارت پناه اغزلو سلطان را که از مقربان آن درگاه بود جهت ازدیاد اظفار و داد و استحقاق
 مبرانی اتحاد بنجد مستخسره و کیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه روانه فرمود و منہیان اخبار
 چون خبر رسیدن او به بندر گوه بمساع اقبال رسانیدند خسرو زمان مسیادت پناه
 امیر ضیاء الدین محمد نیشاپوری را که مرد صاحب تمیز و خردمند بود با تشریفات شاهانه و مدد
 خراج لایق جهت آوردن امارت پناه مشارالیه به بندر گوه روانه نمود مسیادت پناه
 موصوف بعد از ملاقات مراسم تعظیم و لوازم مکرم بجای آورده با تفاق متوجه درگاه عالی
 گردیده در هر سبزل و مقام و طایف خدمت و رسوم ضیافت بتقدیم رسانید و بعد از وصول
 بسرحد مالک محروسه خسرو زمان امر او خوامین را باستقبال فرستاد چون نزدیک
 بدار السلطنت رسیدند پادشاه تاکالاچو تیره محمد نکر استقبال نموده امارت پناه را
 بشرف ملاقات مغرور و ارجمند گردانید اغزلو سلطان بعد از ابراماتب موافقت و
 مصادقت از جانب اعلی حضرت مکتوبی شعر باظهار صدق و صفای نهایت مهر و وفا
 با تحف و هدایای بسیار بنظر اشرف گذرانید منجمله هدایای مرسله تلخ جغت و اقبال
 مشحون بلالی ابدار و کمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیس و چهل سراپ عری نژاد
 بازین و گجام مرصع و عبا های زر بفت بود و بعد گذرانیدن تحایف اغزلو سلطان
 بار نقای دیگر که صدس بودند به خلعت های فاخره و قین منازل و کلاه جهت سکونت

پنداری یافت و مدت شش سال بواسطه فتنه و آشوب سپاه مغول که در ممالک و کن
 حادث شده بود نصرت انصاری اغزلو سلطان در توقف افتاد و هر سال دو هزار
 تومان نادرای انقابات به شازادیه میرسد و پیش از رخصت او حاجی قمبر علی که عثمان
 درگاه بود با تحف و بدایای شاپناه از جوابه ابرار و اشعه نفیسه هند بجهت تجدید مراسم
 اخلاص روانه شده عرش فرسار دید بعد از آن مهدی قلی سلطان را که نوزادان درگاه بود در
 مراقبت امارت پناه اغزلو سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجا اهر
 گران تمیم و اقمشه نفیسه من که مدت پنج سال کار فرمایان درگاه بمراسم آن اشتغال
 داشتند تجدید پادشاه ایران روانه فرمود و صاحب تاریخ فرشته می گوید از جمله عنایات
 یزدانی که شامل آن شهریار محبت اهل بیت اظهار یعنی شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه
 شده انبیت که از آن زمان که خورشید اسلام از افق هندوستان طلوع گشته هیچکس
 از سلاطین سابق و لاحق اند یار را نسبت و صلت با پادشاهان عظیم الشان صورت
 نیسته و در عصر مینست اثر شهنشاه و قباد بخت جمشید تخت شاه عباس پادشاه ایران یکی
 از معدودان درگاه عرش اشتباه خود را بکن فرستاده پیغام خواستگاری محمد
 از محمد رات عصمت یعنی خست سلطان محمد قلی قطب شاه جهت یکی از اولاد و امجاد خود داد
 و چون آن خسرو زمان اخلاص و احق و مورو فی نسبت بدو دمان عالیشان
 صفوی داشت قبول نموده در صدد و آیین شد که آن عقیقه سعادت سدرابر و ش
 سلاطین کامکار روانه ایران سازد و کریم کشن و درویشی عظمت و
 شهر یاری با گوهر معدن سلطنت و کامکار سی چون برادرزاده
 خسرو زمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امین مغفور از بد و طفولیت که پدر بزرگوارش
 ازین جهان فانی رحلت نموده در کف لطف و مرحمت خسرو زمان نشو و نما
 یافته بود و از جنین های یونیش اثار جهان کشائی و اطوار منور مانده اس

جلوه ظهوری نمود بجا طراطف ما شمس و زمان خطور کرد که در دریای عصمت
یعنی دختر نیک اختر خود حیات بخش بگیم را و ملک ازدواج آن گوهر معدن سلطنت
منتظم گردانید پس در سنه ست و الف به ترتیب مقدمات جشن و سور و اسباب
عیش و سرور در میان داد تا مجلس نشاط و خوری و محفل انبساط و بزمی بسان بهشت
برین و نکار خانه چین ببار استند و دار السلطنه حیدرآباد و آئین بسته مدت یکماه
بزم سرت و عشرت گرم ساختند و خسرو زمان دست دریا نوال بیدل المول
کشوده خاص و عام را سرسرا از فرمود گویند که درین جشن سی هزار خلعت بامرا
و خوانین و اکابر و اشراف و سلیقه داران مرحمت نمود با بجز چون اسباب عیش و طرب
ساخته شد منجمان و قایق شناس ساعت اسعد اختیار نمودند و علمای دین عقد موافقت
بستند و میسر که معین سبزواری و تاریخ این عقد مبارک که در ایام مولود و سعود
حضرت خاتم انبیا علیه و آله التمجیه و الثناء جلوه ظهور یافت گفته قطعه و دش بزرگ
خیالم ره بزمی چه بهشت و اهل آن بزم چو روان همه نورانی چه به به بزم عیشی که
ملایک به تماشا شد چشم به صبر بر و ن کرده چو انجم همه از جیب پیمبر کشم این بزم
که عیش چه تا بخش چیت که ز افلاک بر ایام همی بارد هر عقل گو بود چو من سرت
می حیرت گفت عید مولودی و بزم شد و عقد به و مهر با رشتی بکن این قطعه معین
می شاید و چنین نظم ترا بگذرد و قافیه سحر و ما و فلک عفت را قرین مهر سپهر غنیمت گردانید
و در قصری که تزیین و آرایش آن نموده بودند با عزا و اکر ام تمام در آورند نظم
و اختر بر اوج سعادت نشان نمودند بر تخت شاهی قران و یکی محسب برنج
سپهر جلال و دیگر گوهر درج حسن و کمال ذکر تقسیم خدا و ادمل چون بنیای
ربانی خاطر اشرف از بهمت ملکی اطمینانی حاصل گردید خسرو زمان بکلی همت شایسته
تعمیر عمارات رفیع و قصرهای بدیع مصرف گردانید و بهر مود تا هند سان و معماران

متصل بهارت داد محل در ساعت نجسته اثر طرح عمارت عاظمه هفت طبقه در وسعت
همچون هفت کشور و در هفت مانند هفت طبقه آسمان افکنده و بمن توجه و اهتمام خرمین را
در اندک مدتی با تمام رسانیده مجموع آن هفت طبقه را بنجد داد محل موسوم کرد و چون
دل آنخسرو زمان بنور ایمان منور گشته بود آن طبقات را منسوب بنجد و رسول و حضرت
ایمیدین نموده با سیم تبرک ممتاز و مخصوص کرد و اینچنانکه طبقه هفتم را که نهایت مرتفع بود
بآلای محل و طبقه ششم را بمجدهی محل و طبقه پنجم را که زراندود نموده بجوهرگونگون زمین کرد
بود بنجد ری محل و طبقه چهارم و سیوم و دوم و اول را بحسنه و حسینه و جعفری و موسوی
محل شرف و ممتاز ساخت و چون از ایامه اشاعره تا امام مهدی خیر البشر اندوه سه ماه همی فارغ
خیبر لجان انجمنی اسمای تبرک که دوازده امام پر تو شرف بر سر این قصرهای مبارک انداخته
باشد و بعد اتمام این هفت قصر و زمان جشن خسر و از ترتیب داده ارکان دولت
و ایمان حضرت و امراء مفریان و فضلا و شعرا را بحضور موفور السور و طلب مندرجه
با انواع احسان و انعام و خصلتهای فاخره و اسپان با زین زر و کربابی مرصع ممتاز
و سرفراز کرد و ایندو در انجلس میرک معین بنبر واری از ملازمان نظام شاهی که در حضور
نظیر خود داشت این تاریخ را بداهت در سلک نظم کشیده بعضی اشرف رسانیدند و با
این قصر که هست رشک افزای بیست و ایام با سید زندگانی نوشت به تاریخ مرتب شد
کتاب قصا به بدو لوج بقابای جان بخش نوشت به ذکر تو هدی علم را است و کتاب
باغ محو شاهی چون خاطرهایون را فتن عمارت فردوس قرین مایل بود طاعت
انی آثار و مسماران ندرت کار را فرمود تا قصری که سزاوار عیش و عشرت و شایسته
سرور و بهجت باشد با آنکه فرصت با تمام رسانیدند و باغ و بوستان و باطراف
آن ترتیب دادند و اکتی آن قصر عمارتیت که تا هندی روزگار بر سرند هر مندی خانه
مثل این قصر در ربع سکون ساخته صفهایش از فیض باطن انبسیا صفا یافته و انوار

عنایت ایزدی از روز بسایش یافت و هر یک از ریاض و لبستان که در اطراف قصر
قصرت حکو که کسی که همیشه بهشت روی زمین است و خسرو زمان اکثر اوقات در این
فردوس آن با پیری چهره کان در بار و در آن ماه لغات و کلمات زبانی بنا و کای پیری
دفرست میر غنیمت می شود ذکر تو صیف عمارت کوه طور جای عیش و
سرور و ریحان عمارت کیوان رفعت نبات کلمات در جانب شمال و در تختانه
عالی واقع شده بود و در جانب جنوب هم کوه می بود و آن کوه طور جای فیض و سرور و
آن درختان بسیار و سبزه و ریاحین را بسته و اطراف و جوانب آن کوه بخوض های
آب لطیف و باغات و لذت ازین یافته خسرو زمان بهمار از امر فرمود تا بر فراز آن
کوه آسمان شکوه عمارتی عالی با تمام رسانند هر زندان ما هر شب عمارتیکه مشتمل بر چار ایوان
و شاه نشینی سی دزد و دشت ذرع و موضعی چهل چکنر طول و سی کز عرض بر فراز آن کوه طرح
انداخته در آن که روزی همین اقسام شهر یا ریحان با تمام رسانند قطعه از آن ایوان
چگونه که لطافت و چهار نسخه فلد برین است و خم طاق بلندش چون ماهی و از رفعت
باغک پهلونشین است و بعد از اتمام آن قصر عالی تمام خسرو زمان شرف عظیم نموده و هیچ
و خوانین و مقرر باز آنجا بختهای فاخره سرفراز فرمود و اکثر آن در آن قصر عالیشان با وجود
گلزار و سیمینان ماه رخسار تجبرع شراب عشرت اشتغال می نمود ذکر فتنه و فساد و با
شروعنا و تاراج نمودن بازار و ارباب سلطنت حید را با شرح این قصه
آنکه جمعی از هرزه کاران متعول که از ولایت اگره و لاهور بدار السلطنت حیدر آباد
آمده بودند اراده دین محل و عمارت پادشاهی که بالای نبات کلمات بود و بپیشانی آن
بیگانه و آشنا را در آن عمارت عالی با صفا بار نمود و نمودن قصه را در شبی از شبهای
محتاج در وقت سرخوشی نشسته شراب با طایفه از ارستگاران و مغنیان بالای آن کلمات
برآمده قتل دروازه شکسته داخل عمارت پادشاهی شدند و بزم شرب آراسته بعضی عشر

مشغول گشتند هر چند که بیابان بمانعت پیش آمدند نشیندند و با ذیت برخاستند چون کار بدست
 و خست انجامید بعضی از مخاغان کیفیت حال مباح احوال رسانیدند خسرو زمان بهم
 برآمده علی آقا کو تو ال را بتا ذیب آنجماعت امر فرمود علی آقا از غر و روانی و نشئه شراب
 کامرانی اندیشه مال کار بر سر نوبتان و پیاد های کو تو ال خانه گفت که امر اشرف چنان شریفند
 یافته که مردم غریب و مغول را از شهر اخراج نمایند سر نوبتان و پیاد ها کو تو ال خانه
 متوجه کوچ و بازار شده هر کس از سوداگران و غریبان از چاکر و غیره چاکر را که دیدند
 گرفتند و محبوس کردند بدین سبب خو غای عام از کوچ و بازار برخاست و چنان شهر
 یافت که قتل غریبان حکم خسرو زمان صادر شده از باب بناسد و بیابان دکن که هند نام دارد
 مندر چنین مقدم بودند دست ظلم و ستم بیداد گشته تمام مال و منال جمعی از سوداگران که در آن
 بود در آن زمان بتاراج بردند و کار از اینجا به قتل رسید و در نیم ساعت نجومی قریب
 صد غریب کشته شده خانه های ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای عجیب پدید آمد
 و سیکس نمیدانست که سبب قهر پادشاه و موجب کشتی چیت غریبان بهر طرف
 که روی آوردند چهارپایان از شمشیر و خنجر می دیدند و چند آنکه عجز و زاری مینمودند زاری
 از دست بیابان نمی یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا محمد امین که میر جلای پادشاه
 بود در جامه عامه بر انجام کاری اشتغال داشت چون این خبر بشنید فی الفور
 متوجه خدمت خسرو زمان گردید چون شهریار در آن زمان بستر آسایش تجیه فرمود
 بود و خدمت کاران بیاس اوب یارای آن نداشتند که بیدار کنند بتجاشی دروازه
 را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت حال استفسار فرمود میرزا محمد امین
 کیفیت فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استماع نمود که پادشاه
 خود از دریچه های قصر صورت حال مشاهده فرمای پادشاه را بمجد دیدن شعله قهرش بانه
 کبره اثر رسید و فرمود که هر کس را دست تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد یا مال فیل

گردانند و علی آقا را که بسبب عدم حرم او این قضیه رونموده بود در معرض خطا
 ناب در آورده فرمود که اگر حال دفع این فتنه تنهای و جمعی را که باعث این فتنه
 شده اند بقتل رسانم بنحط شاه می گرفتار خواهم کرد و علی آقا باندیشه غضب سلطانی
 افروز متوجه کوچ و بازار گردیده هر کس از اهل فساد را که دید بقتل رسانید و از سر
 بتان و پیادگان کو تو ال خانه که باعث این فتنه بودند چند را سرازیر بکمر تن جدا
 ختم و بعضی را پوست کنده و برخی را بیای فیل بسته و بسیار برادست و پا بریده و غرض
 بت عبرت سیاست انجنانکه بایست بعمل آورد و در همان روز جماعت پیدا کرد
 مباد شاه معدلت گستر بمکافات اعمال خود رسیدند و آنچه از غریبان بغارت
 شده بود بآنها مسترد کرد و دیوانه واقعه غریب غریب کشی بقول صاحب تاریخ
 شته در سال الف و سبع عشر بنظهور ریوسر ذاکر طغیان خدا بنده
 غوامی جمعی از مفسدان و گرفتار کرد و بدین بعضی از ناد و تنخواهان
 رده اند که خسرو زمان ابواب عطفوت خسرو اند بر روی جمیع برادران و
 ام مفتوح داشته بجهت هر یک پرکلمات و قصبات تعین نموده و پیشتر از همه
 عاق شاهانه نسبت بحال خدا بنده که برادرش بود و بذول فرمود چنانکه مدت سی سال
 قات بعیش و شاد کامی بسر برد آخر الامر مفسدان چندان جمله با برانجخت که خدا
 ره از شاه را و وفا اخراج نموده و حقوق پرورش و نعمت انجنان برادر شفیق
 از دست داده و ادای خلاف و نفاق پیش گرفت و بآوردن حال خسرو زمان
 بر بفرط شفقت که نسبت بحال او داشت بدسلوکی او را کان لم یکن انجاشته
 بقیه الطاف سلوک می نمود تا اینکه نسخ الملک عواله دار و حسن علی عم عبدالکریم
 پندی از سلاهداران معتبر دکنی از مریدان و معتقدان شاه را جو پیرزاده که از
 زند زاده های مخدوم سید محمد بود و از جانب پادشاه زمان جاگیر و تنخواه مرغوب

داشت باخواه دلالت پیر خود با هم عهد موافقت بسته و راو خلاف پیش گرفته
قرار دادند که وقت فرصت قصد خسرو زمان نموده و جماعت غریبان را از یاد آورند
خدا بنده را بر سریر سلطنت بنشانند و مملکت را به قبضه تصرف خود در آورند چنانکه حسب الامر
در وقتی که اکثر امرا و خاندان در اطراف و جوانب بدافعه اعدا مشغول بودند فرصت را غنیمت
دانسته در منزل شاه را حوا جمع نمودند چون نمایندگی شامی شامی محال خسرو زمان بود او از این
خروج مباح اجازت رسید و فرمان جهان مطلع بقید آنها شرفصدور یافت و حسب الامر
مجموع ارباب فساد را گرفته در قلعه محمد نگر محبوس گردانیدند و در اندک مدت هر یک را باز
کردارش رسانیدند و خدا بنده با فرزندان در قلعه مذکور مقید گشته تقدیر عیش و فراغت
را از دست خود باخت ذکر مخالفت و نایاد و دیو و محاربه و اوباش شکر مضمو
و نامزد گردیدن جنگی خان و دهر مارا و بنجر و ولایت کفار و مردن
و نایاد و دیو و شستن گشتناراجه بر مندر حکومت و بعضی وقایع دیگر چون
سپاه منصور و ولایات شکوته را از دست تصرف کند راج فرزندیهای بلند راتر از خود
و نایاد و دیو که عهده کردن گشتان آن ولایت بود و همه وقت یکپاره اذیل و پیچاده هزار پیاده
با خود و چند قلاع مستحکم در تصرف داشت از سطوت لشکر منصور خائف و هراسان گشته
مطمیع و منتقاد گردید و مدت هشت سال مجاری امور و احوال ولایت شکوته که در قبضه
اختیار رسیدن سپه سالار بود مقرون بخیر و صلاح گذشت تا آنکه در شان عثمان غنی
که بهما نیکو باد شاه فرزندان رحمت خود شاهزاده پرویز را با امرای نامدار
به جهت تسخیر دکن فرستاده و در هر سری سودای سری سپیداشد
در هر ولایتی جمعی از اشرار را مقرر و خلاف پیش گرفتند از آنجهل و نایاد و دیو
کرده نور و طریق مقرر گشته جمعیت فراوان بعزم شبخون و در ست بردی
بجانب لشکر منصور فرستاد و در وقتیکه سید حسن از مکر کفار غافل بود ارباب ضلالت

تاخت آورده بر اطراف مسلمانان محیط گشتند غازیان بمقام مدافعت درآمده بدستباری
جلادت ارباب شرک را مقهور ساخته رایست استیلا بر انفرشتند کفار و از محاربه بسوی
ولایت گسنگوئه تافته دست بینا و تاراج کشا و ندیده سالار شکر منصور حقیقت حال را
سرمه و ض پایه سیر خلافت کرد و ایند خسرو زمان چنگیز خان و دهر مارا و را بالشر کران
بجهت دفع و سناده و یونامزد فرمود آن دیو لعین از استماع اینخبر خوف و اندیشه بخود راه
داوه بعلای خود متحصن گردید و سپاه منصور بولایت و سناده و یو درآمده دست نهی غارت
در از کرد و عمارت و تاجانها را خراب ساختند کشتن راجه برادر زاده و سناده یو که از جانب
عم خود و غده مخاطر داشت و اکثر شرکان در باطن بدو گردیده بودند بشکر ملحق گردید چنگیز خان
دو دهر مارا و اغراز و اگر اش بجا آوردند و اکثر مقربان و دلیران و سناده یو که مایل بدو
بودند از استماع اینخبر کشته راجه پیوستند ازین سبب فتور عظیم بارکان دولت او راه
یافت و سناده یو از نهایت خرن و اندوه با مراض مختلف مبتلا گردیده خرن هستی
خود را ببا و فنا و د چنگیز خان و دهر مارا و چون بر خیال مطلع گشتند غریمت تخیر ولایت
او نمودند و مکتوبی با عیان دولت و سناده یو نوشتند که خسرو زمان خان اعظم
چنگیز خان را بالشر عظیم بغرم تخیر آن بلاد روانه فرموده است باید که بدستو جمیع
راجها اسے این بلاد مطیع و منقاد گردیده ما گذار شوید و الا خان اعظم ملکست
موروثی را از دست تصرف شما انتزاع خواهد کرد چون ارکان دولت و سناده یو
بر مضمون مکتوب آگاهی یافتند از روی مال اندیشی فی الحال کس پیش و هان
فرستاده پیغام دادند که چون و سناده یو را سر زندی که شایسته مستند
مهری باشد نیست و بحسب ارشاد استحقاق منصب حکومت این بلاد ملحق گشته با
دار و اگر در مقام نوازش درآمده مشارالیه را روانه اینصوب کرد و اندک زمان مطیع و منقاد
گشته با گذار خواهند شد و دهر مارا و پاسبان هم ندیدی بمقام اید و کشتن راجه متعلقان و سناده یو در آید

کشند راجه را بنویسد ولی عهدی و سناد دیو خوشنود کرد و ایند کشند راجه انجلا حسان
 سپاری و اطاعت خسرو زمان نموده متعهد گردید که چون مرا بر بند حکومت سورولی
 ممکن گردانند بدستورهای بلند رسال بسال باج و خسراج و فیلان کوه پیکر بدرگاه
 کیستی پناه خواهم فرستاد و بالفعل مبلغ سه لک هون و سیصد و پنجاه فیل با دیگر تحف
 و هدایا و جوایز نفیس بطریق پیشکش حضور رسال میگردانم و این عهد را با میان غلام
 سوکه کرد و ایند چندان سخنان فریب آینه معروض بیان آورد که دهر مارا و فریب
 خورده و تشریفات شایسته و اسب بازرین زر و کلاه و کمر از جامدار خانه پادشاهی همراه
 خود داشت سرفرازش گردانیده باشوکت تمام بجایب ستقر و سناد دیو روانه
 کرد اعیان کفنه باستقبال شتافته و بجای سناد دیو اورا نشانیده و مبلغ
 و منقاد گردیدند کشند راجه در اوایل حال صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه
 و پنجاه فیل بشکر منصور فرستاد و بعد از آن که مهات انداز بار بقبضه اختیارش
 درآمد باخواهی مفسدان رقم بدعهدی بر جبین اعمال خود کشیده قدم در دای خلایق
 نهاد و چون مراد او معلوم سپه سالار گردید بعزم تخریب بلادش متوجه گشته
 اکثر ولایاتش را با تالش قهر سوخت و کیفیت حمله کفار را بحضور معروض داشته
 صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه و پنجاه فیل روانه درگاه گردانید چون مضمون
 عرضداشت بمساعی اجلال رسید فرمان هایون با هم چنکینه خان و دهر مارا و
 شرفصد دریافت که در بنیه کفار و تخریب آن بلاد سعی مبلغ نظهور رسانیده و زری کی متقر
 و سناد دیو قلعه در نهایت استحکام ساخته بر مشرکان و دشوار گردانند امرا و سرداران
 حسب الامر و بجایب مشرکان آوردند و کفار چون تاب مقابل در خود ندیدند بقلع متحصن
 گردیدند سپه سالار اکثر ولایات را بقبضه تصرف در آورده و در اندک روزی قلعه در نهایت
 استحکام ساخته کار بر کشند راجه تنگ گردانید آن متکبر را علاج از در و چهار فرود آمده و مبلغ

کردید و مجموع اعیان کفره شرط و عهد نمودند که من بعد روزه نور و طریق خلاف نکردند و باج
 و خراج بدرگاه اعلیٰ سیفر ستاده باشند و بعد انقیاد و جمیع رایان و سرکشان بلاد کستکوٹ
 نیز حلقه اطاعت درآمدند و من اقبال خسرو زمان نشند و فساد و بصلاح مبدل گشته بجای
 اکثر تجار و مساجد تعمیر یافت و ذکر تعمیر قصر فردوس مثال جناب محل چون خاطر انور پیشتر
 بتیمیم عمارت عالی راغب بود و سماران مذرت کار چاکدست را بنفرمود تا در باغ ملک من الملک
 که محاذی قصر سلطنت است منسری عالی در مذرت یکماه با تمام رسانیدند و باعتبار رفعت
 و خوبی غیرت سپهرین و در شک نگارخانه چمن گردانیدند قطعه زان رفیع آمد چو قصر چرخ
 این عالی مقام که ز علو قدر بانی باز میگوید بیا از سوای او صبا بوی گرفت و میدهد نما
 را پیرانه سپهر پناه مهد صبا اهل دولت را فضای دلگشای او بود و در لطافت همچو بنت
 دل فردوز و جان فردوز گزینم آرای میرزا محمد امین آصف دوران و استعدا
 قدم خسرو زمان چون اسباب حشمت و شوکت سلاله دودمان مصطفوی میرزا محمد امین
 میرجله شاهی در مذرت هفت سال از اسباب دولت جمیع امرا عظیم الشان در گذشت از قاف
 خلوص نبکی خواست که آنچه دست گفتش بیان رسد بنظر اشرف در آورده ببارین
 بسامان و سرانجام اسباب عیش و عشرت پرداخته و تمامی منسزل خود را بدیاری هفت
 رنگ زیب و زینت داده و گذر بار اعتبار کوه و کلاب افسان و مشک اندود گردانیده از غدا
 خسرو زمان استعدا س قدم نیمت از دم نمود خسرو زمان استعدا و را با جابت مقرون
 ساخته در روزی معین در وقت صبح او را و منسزلش را ازین مقدم کرم
 عزت و زینت بخشید سیادت پناه پای انداز ز رفعت و طلس و غل و شجر تمام فضای
 منسزل را در شک افزای گلستان ارم ساخت و امرا و اعیان دولت و سلا حدارن و نوکران
 قدیم الخدمت مراتب بمراتب مکر خدمت بر میان جان بسته بجای خود قرار گرفتند و نشان ملاغت
 نشان و شمرای نصاحت بیان جواهر آبدار نظم و شرف شار مجلس با یون نمودند و مطربان را مشکوران بنما خوش

و کوش جانان مجلس را سیر ساختند و محفوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در مجلس
 اقسام شیکشهای لایق که از انجمن سسی راس اسب عربی نژاد بود با زین و کبام مرصع و بست
 زنجیر نعل و یک کمر زین قرین چهارده من حصص جواهر و یک آئینه مدور از بلور صاف طرز
 مرصع جواهر و لالی آبدار و زینش از طلا و نعل بجواهر نفیس و چهارده جلد معصوم و کتاب
 خوشخط مذہب و دو دست عدد و تکراری غوری نهایت تحفه و دو دست عدد و شال کشمیری
 نفیس باریک و از جنس زر بفت و مخمل و کتاب و شمشیر طلسم هر یک چهارده چهارده
 عدد و سی جفت قالین خوشقانی و سی عدد نکرانی خوش رنگ و خوشقماش و سی
 بطویل و چند طبق زرین پر از اقسام جواهر و شمسامه های عنبر و کلل بجواهر آبدار و دیگر
 تحف و هدایای بری و کسری از نظر انور کردند و بعد از آن خوان سالاران از آلون
 اشتریه و اطعمه و فواکه چیدان بر سر خوان حاضر ساختند که بتخیله و تکجب و بشمار در نیاید
 و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر جمعه ندیمان و حصه خوانان
 و شعرا و اهل فنم سر را که در آن مجلس حاضر بودند تشریفات فاخره و نخستین موازیری
 پنجاه هزار هون انعام فرمود و پیشکشهای مشارالیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار هون
 بود مقبول و پسند خاطر اشرف افتاد و چادر زرین خاص از کتف مبارک برداشته
 با خلعت ساسی فاخره زرین کار و پنج زنجیر نعل و پنج اسب عربی با زین زرین
 و کبام مرصع بمشارالیه مرحمت شد و خضر و زمان از فرط عنایت در وقت
 مراجعت بر اسب قمر سیر لال نعل که از جمله اسپان پیشکش بود سوار شده
 بدولت خانه متقاعد شدند و ذکر نماز و ذکر و بدین اسب را و نایکوار
 بجبهت دفع شر بر تاب شاه راجه و سینه و توجیه نمودن
 سیادت پناه پیشتر از محترم امین میر جمعه
 بلا انصوب آورده اند که در اثنای معشر و الف منہیتان بمسامع اقبال رسانید که پرتاب

راجه میره نور و دودی نمود و عصیان کشته شیوه قطع طسوق اختیار کرده است
 خسرو زمان برکن اسططنه البیهیه و اعتماد الدوله العلیه میرزا محمد امین سیر جمله است نمود
 که دفع آن مفید اجمهات است و اجمال در تنبیه منصف موجب فسادات سید مشار الیه
 مستمد الیه تخت اسیر او نایکوار می را که چشم بسیار داشت به تشریفات شاهی استیاز
 بخشیده و بعضی از حواله داران مستبشر مثل سید عبد و امجد الملک را همراه او
 تعیین نمود و بجهت تسخیر و ستیزانمزد کرد و او مذکور بولایت کفار در آمده بعد محاربات از تاب
 شاه در اندک مدت اکثر ولایات را از تصرفش بیرون آورد و چون تسخیر قلعه وسیط که
 مستقر آن نمود بود و نهایت مستحکم و بعضی بلاد دیگر بنا بر کثرت اشجار و در حوالی آن
 که گذر باد در آنجا دشواری نمود و در توفیق افتاد اسیر را حقیقت حال بدرگاه کا
 معروض گردانید خسرو زمان سیادت مرتبت میرزا محمد امین را بتشریفات خسروانه
 سرفراز فرموده بال لشکر فراوان بصوب دستر روانه فرمود سیادت پناه مشار الیه
 بعد وصول بسره حدود دستر چند روز در آنجا توقف نمود تا سرداران و یکم مثل کن خان
 وزیر دست خان و خیر اتخان و اعتبار خان بدو ملحق گردیدند و بعد اجتماع سپاه
 منصور بصوب دستر متوجه شد پرتاب شاه چون تاب مقاومت در خود ندید اهل
 عیال و اموال خود را در بطون جبال پنهان ساخته خود هر روز در منبری مهر شیب
 و جنگلی بسر می برد و از بجانب چون میرزا محمد امین بولایت دستر رسید
 در پرگنه لشکری و مندی که در وسط ولایت کفار بود قلعه و نهایت مسانت ساخته یکماه راه
 از سرحد ممالک محروسه بولایت کفار در آمده تمام ولایت عبده اصنام را تاراج نموده و بلاد
 را که هرگز نم ستور لشکر اسلام در آنجا رسیده بود بمساع و جمیله بخوره تسخیر آورد و پرتاب شاه
 چون نهایت اقتدار سپاه منصور مشاهده نمود از رایان اطراف استمداد نموده حصار دستر
 که بر حشش نهایت مستحکم و مرتفع و اطراف و جنبشش کوه و جبل پر از اشجار است را کم بود و بدین

مشهور سخلم کرده اند رایت بکبر برافراشت سیادت پناه از اتباع پنج پاسبان و منصور بن
 تنخیر آن قلعه را و در غازیان اسلام حسب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده ناز و پیکار
 برافراختند اتفاقاً قادران اثناباران آنخان بارید که توپ و تفنگ و بان را هر چند
 سر میدادند آتش نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مد و کشت
 و غله و آذوقه رو بکمی آورد و بنا بر این میرزا محمد بن تنخیر قلعه را در کرد و وقت دیگر داشته
 مراجعت نمود و در کنار رود سرحد و ستر مقام ساخته حقیقت حال را مبروض
 پایه سیر کرد و اندید حسرت و زمان خلعت های فخره مکتوب مقربان حضور را رسال نمود
 ملک پرستان را با پنج نفر تنگ و بانکاری بدیدان سید عالی قدر نامزد فرمود و ذکر تنخیر
 بسیاری از مالک و تنگ و کرختن را حجه انو لایت محمد قاسم نوشته آورده که در
 کتب اهل هند مطبوع است که سه ملک محاذی یکدیگر واقع شده و هوای آن مالک در تاثیر
 و خواص نزدیک بهم است تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و لایت تنگ همین است که در نظر
 سلاطین قطبشاهی و در جنوبی هندوستان واقع است و تنگ و لایت تنگ است و تنگ
 مملکتی است مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تنخیر آن میسر نشده
 بود و خسر و زیان و در صد فتح آن کشته بسیاری از مالک و تنگ را بخوزه تصرف اولیای
 دولت خود را آورد و حاکم آنجا موسوم بآلندر بنایت عاجز و زبون کشته با قصای
 ولایت کرخت ذکر احوال میر محمد مومن استر ابادی علیه الرحمته بوج نوشته
 صاحب تایخ فرشته میر محمد مومن استر آبادی که آبا و اجداد او نزد سلاطین ایران مسرور
 و مکرم بودند و محمد نیر محمد شاه بهماست حسینی معلم شاه نژاده سلطان حیدر نیر اباد و قریب
 بست پنج سال بدیل سلطنت خسر و زیان و در جمیع علوم متداوله از معقول و عقول تنخیر و علم ملک
 محصور بود و در تقوی و زهد و تنگ نفسی و تواضع عدل و نظیر خود داشت شمر نیکومی گفت و کمال
 اهلیت با علو مراتب و نیوی مجتبع داشت و این شمار از دست غفل شادمانیت بنده غم ما

عالم دیگر است عالم ما حبس عشق در ستیغ بلا ای خوشار و زکار در هم بشکر و در تو چون
 کنیم که هست داغ بالای دغ مرهم شاه اقلیم درد و غم ماییم ملک بجران سواد غلیم سایه
 عشق کم مباد از د سورش و افکار با هم نمک آب دیده خوش نمک است کم ز کوشش کم ز فرم
 یه بیضا و وصل کو که فراق کشته شبان آشتین و دم ما حرفی از بهشتین بگو با او روز وصل
 از زبان ایکم غمکاری از و مجوسن غم ما از کجا و غیم ناوله خدا یا داران از شود بختی و لغاری
 را گشتان کن یک باران رحمت شور زاری را شدم پرا ز غمت غافل مشوار و کار سن که من بر یاد
 شوقت داده ام خوش روز کاری را دلا پیوسته با ما ساز کاران ساز کاری کن که باشد ساز کار
 خو کنی ما ساز کاری را خاری بر خارم سید هم کردن نیستی چه خوش بودی که داد می سستی هم
 خاری را مرا بس انیکه دارم حکم بر غلیم ناکامی مستکم باد ملک کاسکاری بخت یار را ز شهید ناکوار
 چرخ کام غایت سوزد بجهاد نصیبم کرده زهر خوشکاری را بتلخی جان ده و کتر حدیث درد کو
 سوسن چه غم از تلخی ناکامی ناکساری را و که بجد دارد دلم بر شکوه لاف صبر و طاقت را
 نیارم با کمال عجز این اظهار قدر ترا بر بیم آنکه هر سو سر کشد صد سفد از شکوه بعد خون بکپنهان
 کند دل آه حسرت را ز خونین داغهای من فلک را زد و قبا با دا که خوش آبی در نمی داده ام
 کلا ز غمت را نیم لطف جانان کم شد ای آه سحر کاهی ندکن تا بجوشش آریم دریا را
 رحمت را کرم کن ای مروت راه اگر یابی بزم او نیاز نگرادی عوفه کن آن بیروت را چه عهد
 بود عهد وصل جانان بهر جانبازی در نیامانده استیم ایدل قدر فرصت را فدای رسم عادت
 سوز خود کردم که در عهدش محب و برانده دیدم سرای رسم و عادت را مکن نسبت بزم
 در وفا از کویر کن سراغ غم سپند بر سن این مذلت را بشریت کر زمین پناهی سوز و آزار
 پریشان داشت طرح و وضع محبت سوز طرازا اگر نیست دور محبت بجران کم دیم بیش خنجر و سوز
 میا کند اجرات را و له خوشم که در دل من عشق مدعا نکند داشت مرا به پلوی شبها تار و نکند داشت
 چاشنی نمک و عشق تو همه عالم محبت تو دو کس با هم شناسا نکند داشت وضو زمان محفل غلبه و با جی

و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته میردانه باد سلوک می نمود و قیسه از لوازم تعلیم و مراسم تکریم
 فرموده داشت نمی نمود و بنا بر وثوق و اعتماد بر اصابت را آن دانای روشن ضمیر جمیع مهمات
 سلطنت خامه کارای بزرگ بوی تغلیض فرمود خود با برادران و ندیمان صاحب کمال و کمال
 دندگانی پیش خرمی بزرگ فصل سوم از باب چهارم در میان جلالت خسرو زمان
 و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر ششم از فضایل خصال آن پادشاه
 فردوس مکان چون ایام اجل موعود خسرو زمان در رسید عارضه بیماری موجب
 سفر آخرت گردید و در عرصه دور و در مرض آنچنان قوی گشت که مزاج مبارک بضعف کلی
 گراید تا اینکه سر شنبه هفدهم ذی القعدة سنه اربعین و الف برونه رضوان فرخید
 کافرانام از خاص و عام بوقوع چنین واقعه ملایم و در کرب غم داند و اقتاده بزبان حال
 و قال می گفتند نظم و ریخ آن شهنشاه هندوستان جم تاج بخش و مالکستان
 و ریخ آنکه دیگر نه بسیند پسر نظیرش در آینه ماه و مهر کمر او با شان ستمکار جفاکش و قهر
 طلب که هوای قتل و غارت غریبان در سر داشتند خواستند که در آسایه فتنه را بطلایم
 در آورند و برین اشنا آواره جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطب شاه که شرح احوال آن
 پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم و قالی رقم خواهد کرد بدین گشت و مصیبت زدگان که سر سیمه
 شده بودند از شر و شور او با شان محفوظ مانده سلطان ظاهر گردیدند و بعد از آن علماء و فضلا و اکابر
 و امرائے بیل تکفین پادشاه فردوس مکان پرداخته بدن مطهرش را و دیگر فیض ترک مدفن
 این دو دمان عالیشان است مدفون نمودند و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فردوس مکان
 چهل و نه سال بود و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی و سه سال و شصت ماه و اندک
 مرتبه مطر شمس و یکسال منتور و ذکر ششم از فضایل و خصال آن فردوس مکان آورده
 که آن پادشاه منفرت پناه چیم و کریم و سخنی و عادل بود پاس قرابت و مله رحم بسیار مرعی
 میداشت چنانکه در عهد سلطنت خود برادران را بر سر مد غرت نمکن ساخته و این طبع خود گردانیده

بید غم و غایت ایشان سلوک مصاحبان می نمود و برادران نیز این را فخر عظیم دانسته طریقی نهادند
 و کجیستی و عقیدت بابرادر عالیقدر سلوک میداشتند و در عهد او اکثر عمارات و بقیع خیرات
 و بساطین جنبت آیین مثل باغ و عمارت الهی محل مبارک محمدی و عمارات نبات کهاث و کوه طور
 و ندی محل و لنگر دوازده امام و مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و دارالشفاء و حمامها و دیگر
 مساجد و مدارس متعدد و صورت تعمیر یافت و آنچه خرج عمارات عالی شده و سیادت پناه
 میرابو طالب ناظر الممالک بقلم آورده مبلغ هفتاد و یک هون است که قریب ششصد هزار
 تومان باشد و نیز هر ساله در لک کرانه اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر مبلغ شصت
 هزار هون بوظایف مجاوران و خدام و اخراجات مطبخ لنگر صرف میکرد و بدو همچنین
 هر ساله مبلغ دوازده هزار هون سبب از ماه محرم مقرربود که بستخان میرسید
 و این وجه را زیر عاشوری می نامیدند و از کمال اعتقاد می که بخاندان نبوت داشت
 چون بلال محرم میدید سیاه پوش میکرد و بدو جمیع عنبر با کسوت سیاه که از سرکار
 مرحمت میشد می پوشیدند و در تمام ممالک محروسه مسلمانان با تمام جناب سید الشهدا
 علیه السلام اشتغال می نمودند و در عمارات عالی و وسیع کبی بدو تخانه و دیگر دربانان
 دار السلطنت ساخته مسنی بالاوه گردانیده بودند و در بهار بالاوه ده هزار طاقچه مرتب
 نموده هر شب در آن چرخها روشن می نمودند و علما و فضلا و اربابان دولت
 و مقربان حضرت ایام عاشوره را در بالاوه حضور بگریه و مصیبت می گذرانیدند و رسوم
 ماتم شهادت را بتقدیم میرسانیدند و نیز هر سال در شهر ربیع الاول مجلس جشن بود و لونی
 تا دوازده روز نهایت تکلف ترتیب می نمود و از انواع خوشبوی و انقسام طعمها و شیشه های
 را بهره اندوزی فرستاده و در آن ایام محبت فوج یک کلهون صرف طعام نذر و خوشبوی
 و تشریفات و انعامات می گشت و ماورای اخراجات مذکور هر ساله مبلغ یک کلهون بعنوان خیرات
 و قصد قنار کربلا رضی آثار بساکن و تحقیق میرسید و از قسطنطنیه نقد مبلغ یک کلهون و مدینه شرف

بخت شرف و کربلای معلی و شهید مقدس و دیگران که بسبب محبت صلحا و زهاد و مجاوران از
 حضور رسالت می گردید و هر جا حجتندی که از دیار عبید با مید سخا و محبت رو بد رکاو او آوردی
 بتشریفات و انعامات سرفرازی یافته مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودی و هر که راشادی
 غننه که رسم هند است و ثنای تزیج در پیش میشد و با مید محبت بر آستان فیض نشان حاضر
 شده بواسطه مقربان بعضی میرسانید تشریف و انعام یافته و بکام بابی سرفراز گشته به تشبیت
 امور شادی می پرداخت اگر در شبانه روزی هزار طایفه باین روش می آمدند همه فیضیاب
 می گشتند و نیز مبلغ دولک چون که در عهد سلاطین باضی بعنوان محصول اجناس می گرفتند
 و چند سال در اوایل سلطنت آن فردوس مکان نیز بهمانند آن وجه را تحصیل نموده بجزانه
 عامه میرسانیدند و در آخر حال آن مبلغ را صاف منسوده خلایق را از جور بهمانه ستم نشیه
 نجات داد و از اوصاف حمیده آن فردوس مکان نیست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل
 احدی نفرمود و باوصف این بیکس رایا دای مبادرت بر قتل کسی نبود اگر اجناسی مرکب قتل
 می شد امر بپایون شریف نقاد می یافت که بدار القضا رفته آنچیکه بموجب حکم شریف باشد بعل
 او زندا حاصل اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن فردوس مکان زیاده برین است که در
 تقریر و تحریر بحدیث نه تشریف دی اندر حرف بگفتند نه بجز لایکان در ظرف بگذاختند کلام بپایون
 چند اشعار از طبع را در آن فردوس مکان بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی نموده می شود و غزل
 باشع بگویم دیوانه خود را کاتش زند از رشک تو پروانه خود را هوش و خرد از پای درآفتند
 چوستان چون سرکه کشی ز کس سستانه خود را ستان محبت بدو عالم نفرور شدند
 کینیت نه جوع پیمان خود را بیا تو عاشق نه شد منت خورشید بسیم در
 روزنه خانه خود را که جمله جهان پر شود از کوهر کینت خوابیم همان کوهر یکدانه
 خود را دل در غم او یافته صد حبت جاوید چون عذر نخواهیم غم جانانه
 خود را ای قطبش آخسر ره مردان رو عشق است مردانه بین روره مردانه خود را

وله ملک محبت که داد خواه ندارد ملک چنین هیچ پادشاه ندارد که همه عمرم نظیر وی باشد
 دیده بجز حسرت نگذاشته که سپه انگیز در دو غم بسرا مرد محبت غم از سپاه ندارد و بین که چه طوفان
 اشت است شش آینه دل که تاب آه ندارد نمیکه که قطبش و چون و کران نیست جز کرم دوست
 نمیکه گاه ندارد وله حرفی زب یار شنیدیم شنیدیم صد شکر که این با ده چشیدیم چشیدیم مردم همه
 صد در و سیر پییده دارند که در و سیر از با ده چشیدیم شنیدیم اعجاز محبت سنگم که درین ماه
 بی بال و پر از شوق پریدیم پریدیم این بسکی تماشای گلستان کردیم که میوه وصل تو چیدیم چیدیم
 هر چند که حشیشست دل آن نیست که گوید از یار سنگر چو پریدیم رسیدیم ای قطبش از در و دل خوش
 چه گویم مشتاق تر از خویش نیم ندیدیم وله در ره دوست دلایت فردا شتم سخن اهل خضر
 بوخود دانستم خوش بجهت داشت دلم کز تو وفا می آید سحر باری که ترا بار و کرد دانستم تا بر خضر
 جهان سوز تو کارم افتاد روشن سوختن آتش تو دانستم فتنه می بار و از آن چشم تو هم میدانی
 از چه کم می کنی ایشون نظر دانستم قطبش دوش که در گلشن کوئی بودم و تو کیفیت سرغان
 سحر دانستم وله بدو خط خیمت کم نشد شونی و صبا که این دام و در کشید بر دل فی خط ازادی در آن
 دادی که آتش می شو گلشن در آزارند نه بران جنت است اینجا چرا دوری ازین دادی اگر چه نیست
 ز بی بزر عدل و دادش از آن زی بنده ترانده با شوق از تو میدادی بلکه عشق از سینه کشد کس
 نمیکوید درین ملک مبارک رو ندارد دوست مبادی حسنه ایها که دل از ترک نازی غم
 دارد فدای آن حسنه ای با و موری و آبادی ولی کز دوست نالان شد پریشان گشت
 و حیران شد مسلمانان مباد ایچکس از دوست منریا دے غم یاری که در دل قطبش
 دارد عجب بنود کز از خاک درش سر بر ندارد کنفس شادی باب خیم و احوال
 حضرت ظل الهی زینت بخش سرشاهی پادشاه دین پناه
 سلطان محمد قطب شاه مشکبیه فصل اول در بیان احوال آنحضرت
 از نسب شریف مادری و ولادت با سعادت و جلوس بر سریر

سلطنت و آنچسبیکه در اوایل ایام جلوس بوقوع میوست
 صاحب تاریخ قطبش ہی آورده که والده ماجده آنحضرت سیده موسوی نسب است
 از اولاد سیادت و مغفرت پناه میر مقصود علی ابن سید علاؤ الدین طباطبائی که سلسله
 علییه او به نسبت و چهار واسطه بحضرت امام موسی کاظم علی جدّه و علیّه الصلوٰه والسلام
 می پیوندد و میان او و سید کمال الدین اردستانی مشهور بمصطفی خان که در وکن از
 مشایخ سیر سادات و امرای عالی منزلت بود و در ولایت نیز آباد اجدادش از سادات
 صحیح القلب صاحب کمند و اهل غوث بودند متراتب نزدیک است و ولادت واقعی
 سعادت آن عالمجناب در اوّل روز چهارشنبه سبت و سیوم شهر ربیع الثانی است در
 سالتله احدی و الف هجری و در آنروز جناب سیادت و نقابت پناه علامی مهنای میر محمد
 استرآبادی در تاریخ تولد این قطعه را برشته بیان کشیده بعضی اشرف خاقان زمان سلطان محمد قلی
 قطبش را رسانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است صد بشیر کامرانی می برد هر بخیر
 و دو مان ترکمان را خوش چراغی بر فروخت پر تو شهنزاده بر چرخ مینابد در رونق
 غرور شرف سلطان محمد زانکه هست هر دو عالم کیصد از بهر آن عالی کهر خواستم تاریخ
 آن منبر خنده کو هر عقل گفت اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا بزمین نیندا
 از آن یکو میش سرور عالم شوی و طیل اقبال پدر چون سم بزرگوارش خاقان
 زمان را از تولد مبارکش اعلام نمودند ابواب سرور بر روی روزگار کشوده کاف
 انام را بوفور انعام سرافراز و سرور نمود و منجان و ستخر جان را فرمود که بعد از ملاقطعه
 زاکیه طالع احکام دقت ولادت با سعادت استخراج نموده بعضی اشرف رسانند
 منجان بحصول غایت آمال و وصول با علی سمارج اقبال بشارت دادند از استماع
 این بشارت خاطر اقدس ملامت شادمانی گردید و منجا را انعامات و تشریفات فاخر
 بخشید و تتریب لوازم جشن و شادمانی و تهیه اسباب ضیافت و نیز از فرمان و انوهد کام آید

در روز نعیته آن نواده بوستان خلافت را محمد نام نهاد و پسر او ب نام آنوالا شکوه را بنام
 طراحت بر زبان نمی آورد و نذبل لقب ظل الهی لقب می نمودند و خسرو زمان غسان یکراں بهت ظل
 بهت بهت آن ظل الهی معطوف نموده برادر کتر خود سرمود شمار که رعیان شبها بست
 از فضل الهی توقع اولاد کثیر است باید که این سرزند از حمید را در فرزندی من درمید
 تا متوجه تربیت او شوم آن برادر قبول نموده تقویض را موقوف با تقضای ایام
 رضاع گردانید و بعد از آن نیز نام روز فرو می گذارند چون تعلق خاطر برادران و
 یکتای کامکار ری زیاده از حد معلوم خسرو زمان گردید چند روز در میان منزل برادر
 رفته بعضی احوال ظل الهی میسر بود و چون سن شریفش چهار سالگی رسید و والد
 بزرگوارش شربت وفات از ساغر گل نفس ذائقه الموت چشید خسرو زمان خود تعریف
 برده ظل الهی بحال خاص آورده بخیر شفق و تربیت اختصاص بخشید و قاضی محمد مستطاب
 را که کلیه صلاح آراسته بود جهت تعلیم قرآن معترف فرمود و بعد از چندی چاند میان
 یوسف را که سر آمد سپاهیان بهند بود و با موغلن بنوئی که ملوک را بکار آید مثل شمشیر باز
 و تیر اندازی مامور گردانیده چون ظل الهی بحد بلوغ رسید کوه سر درج عفت یعنی صبیخه خورا
 در سلک اردو و آتش کشید چنانکه پیش ازین مذکور شد و چون از سنین عمر شریفش تربیت
 مبتدیه و کمال منتفی گشت بنایت سجانی بر سر جهان با بنیشت و ذکر جلوس
 همایون حضرت ظل الهی بر سر بر سر زمانروائی بر اصحاب عقل و بیش
 و از باب فیه هم در پیش ظاهر و باهر است که آن سریننده جهان تعالی شان
 انتظام مصالح جهانیان منوط بوجود صلاح امور سلاطین عالی مقام گردانیده و ملک
 فتنه و فساد بیضای جهان آرای شان از ساحت کیتی زدوده و چون یکم از ایشان
 باقی ماند عالم و کون و فساد ازین سنجی سر کوس رحلت می نوارد و دیگری بجای نشسته
 باقی اندر ای می افروزد و بیت یکی سرود و دیگر آید بجای جهاندار ندی که خدا بنابرین چون خبر

انتقال خاقان فردوس مکان بجناب سیادت نزلت مهر بهر فضل و غرت پیشوای عالم
 المودید بتایید المیسمن سیر محمد مؤمن علیه الرحمه که رکن السلطنت و پیشوای این دولتخانه
 بود رسید فی الفور متوجه بارگاه سلطانی گردید و حسب الوصیت خاقان جنت آشیان که هم
 در میان صحت و هم در وقت اشتداد مرض فرموده بود و خوشبختی افروز سپهر جهاندار
 اختر سعید بیج شهیرای المودید من السمار المنظر علی الاعدا پادشاه ظل القدرین پناه
 محمد قطبشاه را که تشریف بیت و کمر حله از مرآل عمر شریف علی بنوده بود و قایم مقام عم بزرگوار ساخته
 و راویز روز و شب بنه خدمت ماه ذی القعدة سنه ۸۲۰ هجری و الف هجری بر سر در آید
 و بنر مبارکت و متابعت آن شاه دین پناه غرت اندوز گردید و این قصیده از طبع خود
 در تاریخ جلوس بایون از نظر انور که زانید قصیده با محبت باز بستم عهد پیمان نوے که نه
 جانی میفانم پیش جانان نوے خسته جام که نه لیکن جانفشانی تازه است عهد سلطان نو است عهد سلطان
 بهر دین چشم بد و پیش پشان خوش ایدر نیا کاش بودی هر دم جان نوے که نه عالم باز پر افشانی سر کوه
 چون زینجا از وصال ماه گمنان نوی قصه نوشین شد بچو ابوالش که نه سند دایان نو بیند سلطان نو
 عهده میان هفت قلم نگاری کند کوفشا ممکن پی تبطه ایوان نوی تو دوکان که نه برین عقل از فرنگی
 و مستداری بهر با کشود دوکان تو دل براه دوست هر دم و ادبی می کشید کعبه و هر دم کند قطع بیابان نوے
 معر شاهی را در دل از دین عهد بخت یو می گرفت آمد بوستان نوے چرخ اگر چه آتشی در دوزخ عالم ناکهان
 باز منت شد جهان از فیض باران نوے اگر چه از حکم قضا جان جهان بریاد رفت یافت عالم از مسیح تازه جان نوے
 یاد کار جد و سلطان محمد قطبشاه آنگه هندستان نفیض گشته ایران نوے ده چار این بچان ایران که آید در نظر
 رو به جانب کداری باغ فزون تو و روشن از م شاهی کجا و شان او پادشاهی یافان در دوران و شان تو
 آسانرا سینه خوشید تابان که نه بود که نه مسند تازه شد از نیش ایوان نوے صد کهن قانون هر دیوان که دیده است
 آنگه اگر گشته از قانون دیوان تو اسی نجم طالع نخون عدایش بسین نامفر کردت تاریخ دیوان نوے
 اسی قضا را که مژده تیر و شش تار و ان کرده است از حکم تو فرمان تو می جهان جسم و جان از مده تیر و شش

جان جانان نومی و شاه شامان نومی بسکمی تابند تو نور سعادت بر

چرخ آیین بسته عالم را بر همانیت میزبان کهنه دار و باز همان نومی دهر و عهد تو ایدر آسمان کرم
 نیست یکدم خالی از اکرام و احسان تو که خضر تا بگرد از لطف سحر است خلق جوی شاهی را لبالب آب حیران
 چرخ را تا آمده قانون دولت کلف بر همه قانون کشید و خط بطلان تو ای زمینان و سیح عالم اوصاف تو
 مرکب اندیشه را بر خط جولان تو لطف تو از بهر دوران بهار خرمی جود تو ایام را باران نسیان تو
 از لطافت های ذلت لطف حق کو یا کرد از وجودت ابتدای خلق انسان تو چادر ارکان کر بود اصل مقدس ذات تو
 میتوان گفت که هست آنگار ارکان تو پیر کرد و نازاران دیده روشن نید همچو تو روشن چراغی در شبستان تو
 ای زمانه از کین هیچی تو زور در مصاف بسته بر هم و ستان پرستان نومی یافت چون ندیده است و غلام بدخواه
 از طبیعت هر شد محسوب بحران تو سر شد خاک لنگانه ز نسج پای تو ای خدا خدای پاکت به زمان جان تو
 کر صفایان نشد از شاه جهان عباس شاه حیدر آباد از تو شد شاه صفایان نومی دولت تو نیست کامل بود از حق خلق
 هر که قدر این نماید کرد و گویان تو خواستم باین فرزند و حکومت عقل گفت جمله عالم نو بهاری شد سلطان تو
 مخمور کرم شاه است که خواهد حق تو چون فصیح خاوران مدح و احسان تو از دعا کوئی چو مومن هم دعا بهر گشت
 او کین دمی و تو شاه جهان تو باد و باران در این شاهی آفتاب تخت هر دستخ تو نومی هر خط فرمان تو
 بدیگاری را بجان مندم که ای زمان که ز تو بین که ز خج که ز پیکان تو ای غیره ایضاً فی التلیخ خلوس
 خلعت شاهی چو در بر کرد و شاه دین پناه دهر بر کرد و نرساند از هر طرف نگاه نوین باشد شب روز از زمین و آسمان
 از فرخ شمع خورشید بهج سپاه آفتاب و شاهی بهج خسروی آنکه باشد بر فراز نه پیرش بارگاه
 خسرو روی زمین شاهش صاحبقران شاه با فتح ظفر سلطان محمد قطب شاه آنکه باشد لطف عالم او پناه خاص عام
 و آنکه باشد نور عدل و فرخ و پناه از خود خسروان دوی من پنهان شود چون برون از بار که آید بعد آفتاب جاه
 آنکه باشد در عالت حدی که سر نبی شاه و آنکه باشد در سخا و غناش در یوز و خواجه سهر کبار و صاحبش باران فیض
 در برون آید بجای اند از شمع کیمه هست در قلم کلم و مسادی که بکبک باز هست درینان عمل و برابر کرد و گاه
 اوست شاه عالم و از هر طرف آید خسروان بر و در سایه لطفش پناه سایه چتر بلند آفتاب و بر فرق مهر

پایه قهر ریح ایوان او بر دوش ماه آنکه کز غفلش شود حامی نگر و مالد نخم مرغ میوه زن زشت کرانها
 سحر ساکن میشود و بر چون چه میرین رخ کرد بر روی و یا شخته غبطش نگاه چون اقبال و طفر بر سینه شاهی
 خضر و شرف شریف و توفیق آله بهتر این جلوس و سحر عقل گفت پادشاه بی بدل سلطان محمد گفت
 تا بود بر صدر زینت امن اهل ثواب تا بود و قهر و فرخ مسکن اهل کناه باد با اجانب عیش جهان جلد و حجم
 با دازش خورش روشن چراغ مهر و راه شکر ایزد را که کشا جهان بائی گذشت شد جهاندار جوان ملک جهان پادشاه
 کز قباد از کلاه خسروانی برگرفت کسری ایگ میرساند بر فلک شرف کلاه خیمه اقبال دارا کریم حمیده شد
 زو کند بر سر پادشاهان دولت بارگاه شهر یاری با پی بخت جهان داری نه کاستان سینه خیز ملک را سجدگاه
 خاک کوشش سر به چشم امید جز این کرد و زایش صیقل آینه نور شنیده و راه کز شود و از ملک چهار آمد سس
 بخت بیدار و دل آگاه باشندش کواه کز نسیم خلق او بر قبر همچون بگذرد از زمین او زوید و زحل سوری کیا
 ابر حمت بار کرد و حمله برق غضب کز شود و افش کناه عاصیان را غنچه عالمی او را و عا کونیند از دشمن چه باک
 شهسوار را که از فرج دعا باشد سپاه نام و غششانی و سال جلوس کز کنی جمع با صاحب کرم سلطان محمد قطب
 یار به سان کن برادر هم چه آستان چنان کاسانزاد او را زمین پیرایه گاه با ششش نمیر هر کاری موافق با فضا
 حکم او را نامی سرگزیده پیش راه در ستایش امباداکام خیر راه رشت و ششانش امبادا با خور و قهر چاه
 روزگار شسته شش را خلق نام خان افتاد و شش را خلق عالم در سپاه و چون بشارت جلوس مایون با سحر
 جهانیان رسیدن چنان که بماند و دل غنچه و حقیقه رفاهیت شکفته کرد و وارکان دولت و عیان حضرت ادرک و افغان
 که خدمت بر میان جان بسته و آداب تعلیم بجا آورده بود طیف شامانه اختصاص نیستند و صوفی خلایق
 زبان به عا و شاکساده با نامات منته اخر حال سرفراز گشته و ملائین نزدیک دو جهت اکرام و رسم پرش
 و تهنیت پیمان خندان نرساوند و کتابت محبت اسالیب تحف هدایا لایق بر تاسیس مایان اتحاد و دوادار سال نمودند
 نوکر آمدن سولان از جانب ملائین مکن بر هم پرش تهنیت چون صیت جلوس مایون در اعراف و انظار عالم
 منتشر کرد و از جانب عالیجرت سلطنت و سعادت و شکاه ابراهیم عا دشا بیادت مرتب میر محمد تقی و از جانب عالیحضرت شکست
 و خلافت پناه مرتضی نظام شاه سیادت شرف میر ابو الفتح بجهت ادای مراسم پرش تهنیت تهنیت گزیده

با تحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب در ماه و کجبه سال
 و بعد ادراک شرف بساط بوسی رسوم پرستش و مبارکباد از جانب آن در پادشاه
 با عدل و داد بجا آورده مکاتیب محبت آیین با هدایای همیشه و مسترین از نظر اشرف گذرانیده
 حضرت ظل الهی حجاب را بجمعها فاشه سرسبز نمود و بعد از چندی هر یک را اسب
 و سینه و نقود نامحدود و مرحمت نمود و رخصت انفراد ارزانی فرمود و کرامت
 حسین بیک قبیله پاشی از جانب اعلی حضرت سلیمان رتبت پادشاه
 عالم پناه ابوالنصر شاه عباس بر رسم پرستش و تهنیت چون خبر انتقال
 خسرو فرودس بکان بسج اشرف اعلی حضرت سلیمان رتبت کند رخت سالار و در
 نبوت پادشاه عالم پناه ابوالفتح شاه عباس صفوی رسید بنا بر شرط محبتی که آن
 زبید و اورنگ پادشاهی را بدو مان قیامت پای بود ایالت پناه حسین بیک
 قیامتی را که در ملک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت ادا رسوم
 پرستش و تهنیت با تحف و هدایای نفیس روانه درگاه والا گردانید و ایالت
 پناه مشا را لیه چون از راه هر سوز به بندر و ابل رسید و منہیان آنجسب را
 بمباسع اجلال رسانیدند حضرت ظل الهی سیادت پناه میرزا زین العابدین مانده
 رانی را که مرد خسرو مند و بوفور فضل و کمال مست از زمان بود مراتب تقطیم
 و تکریم مرعید اشته جهت طلب او با تشریفات خسروانه و سنج لایق به بندر
 و ابل روانه فرمود سیادت پناه موصوف بعد از وصول بانجام مراسم
 اغزاز و اکرام بجا آورده با اتفاق ایالت پناه حسین بیک روانه درگاه معلی گردید
 و در هر منزل و مقام لوازم خدمت و مراسم صیانت بتقدیم رسانیده چون خبر وصول
 ایالت پناه بسرد ملاک محروسه بمباسع اجلال رسانیدند عمده انوارین انبیا قلینان نیز با جمعی از علما
 با استقبال مقرر شده بجانب سرد روانه شد و بر طبق حکم اشرف در هر منزل خوان نعم و حسان زیاده از پیش

کشیده حسین بیک در فضای اورا برین نعمت دست حضرت ظل الهی ساخت و چون نزدیک
 بدار السلطنت رسید در کلاچپوره قلعه محمد نگر بتاینج دهم شهر رجب سنه ۱۰۳۸ لادت و عشرین
 و الف بشریف بساط بوسی مشرف شده منقحر و سباهی گشت و از جانب اعلی حضرت
 اشرف السلاطین اظهار مراتب محبت و موافقت همیش از حد نموده مکتوب مودت
 اسدوب را که در ذیل این داستان بکلیس منقول است باتایج مرصع و کمر شمشیر و کمر خنجر
 مکمل بجوای آورده و پنجاه هزار سیر سبک تک بازین و بجام مرصع و عنایه های
 زرکش و دیگر تحف و نفایس شاهانه از نظر اشرف کد برانید با هشتاد تن معتبر که
 رفیق او بودند بشرفیات فاحشه و عنایات حسروانه غرامت زیافت و منازل
 عالی وسیع بخت او و تماشای مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه مشارالیه را اتفاقا
 توقف افتاد و هر سال سوازی بستی هزاره یونان و برای تشریفات و اسب و فیل
 و غیره آن ایالت پناه از سرکار مرحمت می شد و در اواسط ذی القعدة سنه
 خمس و عشرین و الف فیصلت آید و کالات انتساب جمع فضایل کوناگون شیخ محمد خان
 را که بعد از سبب این و مستقر بان اندرگاه بود با تحف فراوان و مرصع آلات شخون
 بجوای میرمتی و انتمی نفیسه که مدتها عاظمین درگاه و اتمام آن سیمو فور بطهور رسانید
 بودند اتفاق حسین بیک که چهار هزاره یونان جهت خنجر با
 با و مرمت شده بود از راه برانپور رفته و از آنجا ایران فرمود و نقل مکتوب
 پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت پناه
 حسین بیک با بارگاه ظل الهی رسیده عالیحضرت سلطنت و سعادت پناه شوکت
 و عظمت و شکوه و ائمت و جلالت انبیا محمد صلی الله علیه و الاقبال شد ارکان انصاف و جلال
 جالس بر سلطنت و کامکاری نسیته سید سوری و جهاندار علی الخصوص بنای الملک الانظام سلطنته و الا
 و شوکت و عظمت و الایمت و انصاف و الغزوالاجلال سلطان محمد قطبشاه را تسلیات عطفوت

نشان محبت انجام و دعوت ملاطفت بنیان مروت فرجام ابلاغ و ارسال داشته همگی
 توجه خاطر مهر کزین و تعلق ضمیر منیر مروت آیین همایون ما با تمام سبب سلطنت و دولت
 و اعتلای لوازمی نصفت و بلند نامی آن عالیحضرت باقصی مراتب کمال و آسنی مدارج
 عسکر و اجلال متعلق و مصروف است مطالب و تأرب و وجهانی تبو و سبق
 آسمانی منفرد و بر باد بعد نذاغ آنها را می صدافت آرامی گردانند که در خفیه که
 خبر ملالت اثر و اتمه باید مرصحت پناه عظم عالیجاه غفران دستگاه آن سلطنت
 و اقبال پناه بدین دیار رسید که از نشئه فانیه دنیای عذار بی استبار جدایی خلتا
 نموده بارگاه بقا پیوستند بمقتضای مخلوفت و اشفاق حبلی و علاقه اشادیکه ملی
 که فیما بین سلوک بود و غبار کلفت و ظلال بر آمینه ضمیر محبت تاثیر نشسته کمال اندوده و ملالت
 دست داد و متعاقب آن خبر بجهت اثر قایم مقامی و دارائی جالس سریر بر سر و وجهان
 از کسب اسمع اجلال رسیده رنگ ملال از آئینه خاطر زدود و چون دنیای ناپایدار محل حوادث
 و مکاره است و حکم قاطع کل نفس ذائقه الموت بقای نیش انسانی از مقوله متعاند و راه
 عدم پیمای قرار یافته کافه مخلوقات است و نفوس قدسیه انبیای عظام و اولیای کرام
 که محران سرای غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بملول کریمه ارجعی الی ربکم راضیه
 مرضیه از دل و جان این اشارت قدسی بشا تر پذیرفته و در اعمر ناپایدار و حیات دور و
 مستعار نموده اند پس انسب آنست که آن پادشاه عالیجاه و در حدوث این قضیه باید بفرمودنی
 کو هر شب تا ب عقل بعبودة الوتقی صبر و شکیبایی متسک حسبه بدین عطیه عظمی شاکر و مسرور
 باشند که بحمد الله و المسنه بون عنایت الهی سریر پادشاهی انخا نواده علیه بوجود شریف
 آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آن سلسله افروخته که دارد و جاو اثنی است که تا هم
 غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حق لایموت بوده باشد بقای عمر آن سلطنت و شوکت نگاه
 بوده از عمر و دولت متع و بر خرداری یا بند چون حسن اعتقاد ایشان بر خاندان طینین بنین علین

بر عالیشان الطهرین الشمس است و مصداقیت فیما بین از قدیم الایام سمت ظهور دارد و لازم که یکی از مختصان
 حریم عزت را بحیث پرستش و تعزیت و مبارکبادی سلطنت و وادارگی آن عالیحضرت فرستاده شود
 لهذا رفعت پناه مقرباً حضرت العالمیه حسین بیک قچاقچی که از خدمتکاران بساطت قریب منزلت
 و محل اعتماد و شایسته است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آئین از روی کمال شوق
 مصحوب اودار سال یافت الحمد لله و الله مجاری حالات اینجا سبب همین عاطفت ربانی
 بر حسب دلخواه اجتناب و غیبی گذرانست و درین اوقات فیما بین نواب هایون ما و
 اعلی حضرت پادشاه و دیگاه فرانفراسه ممالک روم بواسطت مصلحان خیر اندیش
 مصالحت و اعتد و مانیز جهت ترفیه احوال خدایق و عباد الله رضایان و ادیم و از
 جانبین تمایزه و میان ناکید یافته الیچیان معتبر آمد و شد نمودند و از هیچ طرف
 امری که کمزور و خاطر انور بوده باشد واقع نیست و طبقه محبت آنکه آن سلطنت و معدلت
 دستاراه پیشتر شیده و فرخنده اتحاد و حسن موافقت و داور معی و سلوک داشته
 پیوسته ریاض خلایق از لال کاتب صدقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند
 و چون دهمت غمیر انور هایون آنست که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و الیچیان که میفرستیم
 ویز تر روانه نمایند و باعث این می شود که ازین طرف نیز بر تر روانه می شوند بعد ازین بخلاف
 گذشته عمل نموده رفعت پناه مشارالیه را زود روانه گردانند و بجهت آنکه مردم ما و ایشان از
 راه مشکلی بفرقت بیکدیگر تود و توانند کرد و پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود
 جمعی از عساکر مضوره را بفتح و تسخیر ولایت کج و کرمان امور فرمودیم و بتوفیقات آسانی بازگ
 توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد با آسانی میسر است بعضی حکایات غفران پناه آن
 عالیحضرت زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر علی گفته بودید که بعضی شرف رسانند
 مشارالیه میروند داشت بعد الیوم هر گونه مطلبی که مرکز خاطر انور بوده باشد می شناسید
 تحلف و آنکه حجاب از روی کمالی اعلام نمایند که توجیه بحصول آن معصوم گردد و چون غرض تمجید مرام

بود زیاده الطاب زلفت ایام سلطنت و اقبال بنام و فضل و حکم از باب پنجم در بیان دفاعی
 که در عهد سلطنت ظل الهی تازمان رحلت آنعالی منزلت بعالم جاودانی مبعوض ظهور رسیده
 ذکر ما فرود کردیدین سید جمال الدین مازندرانی به تسخیر و سترچون
 خاطر قدسی آثار از ضبط امور مملکت و سلطنت منراغی حاصل گشت و بین جلوس
 هابون ریاض اکمل سپاه و رعیت که از هر حد و مرز ان رحلت خسرو زمان فرد و مکان
 شهر مرد و کشته بود نصارت تازه یافت اراده تسخیر ولایت و ستر که بعد مراجعت
 محمد امین مهمل مانده بود از مشرق صمیم حضرت ظل الهی سر بر زده سیادت پناه سید کمال
 را که از پادشاه زاد دای مازندان بود و ملازم اندرگاه سه لشکر نموده با سید چید
 حواله دار و عرب خان و چیتخان و بعضی سرداران دیگر در شهر حمادی الاولی
 سنه ۸۲۱ هجری و الف بد الفوب نامزد سترمود و چون سپاه منصور
 بسرحد ستر رسید پرتاب شاه از استماع این خبر خائف و هراسان گشته با طاعت
 کراسید و جمعی از مقربان خود را با تحف و هدایا و ان بخدمت سید کمال الدین فرستاد
 استدعای عفو جرائم بعد عجز و زاری و اظهار ندامت و پشیمانی نموده پیغام داد
 که اگر ملک مورد شش برین سنده درگاه مسلم شود مادام الحیات سزا حلقه
 بندگی و سرباز داری نخواهم چید سید موصوف بر تفرغ و زاری او ترحم
 نموده کیفیت حال معروض درگاه والا کرد ایند حضرت ظل الهی بعد اطلاع بر مضمون
 عرضی چون صورت اطاعت و بندگی را که مقصود از تسخیر است در مرتبه ظهور مشاهده
 نمود متمسک راجد و ستر را بجز اجابت سفرون کرد آئیده فرمان هابون بنام سپه لای لشکر
 منصور فرستاد که دست تفرض اذن ولایت کوتاه و کشته ملک موردی را بجز مذکور را که حلقه
 و بندگی مادر آمده بدو مسلم دارند سید کمال الدین بعد از وصول این فرمان واجب ذعان چند سلسله نیل کوچه
 پرتاب شاه چیت بخش حضرت ظل الهی آورده بود گرفته و آن ولایت را با و کند هشت پناه منصور موجود و کلاه

ذکر ولادت وافی سعادت شاهزاده جهان آرا عبدالعزیز را چون ظل آبی را در
فرزند اقبال پویند زاید الوصف بود این دستمال بنیاد با نغمه خود در این عطیست بر روی
ظل آبی بکشد یعنی اختر دولت و سعادت بر روز دوشنبه بعد از گذشتن هفت ساعت و
نیمه و چهار دقیقه تاریخ هجری ششم شوال سنه ثلاث و عشرين و الف از مطلع اجلال
طلوع نمود و چون مشران فرخ فال این بشارت خور می سمع اشرف حضرت ظل آبی
رسانیدند از غایت فرح و سرور حکم نمود که طبل بشارت و نقاره عیش و عشرت
بنوازند و ابواب جشن و میزبانی بر روی عالیشان بکشایند و پنجاه تا طلب نموده از کیفیت
طالع وقت ولادت و چگونگی نظرات کواکب استفسار نمود و بعضی اشرف
رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سریر سلطنت را زینب خواهد داد و از
فرط سعادتها و دفر جو و وسع سخاوت او عالیشان در نهاد امن و رفاهیت اسایش
خواهند نمود ظل آبی را استماع این مقالات فرحت آیات بنایت سرور و شادمان شد
تا یک هفته صلاهی عیش و عشرت در داد و دارگان دولت و اعیان ملک و ملت و امر و مقربان
سریر سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبم بخواخت و سخنوران وقت
در تهنیت و مبارکباد قصاید غزل و تواریخ اعلی گفته بمساح اجلال رسانیدند و بیافتن
صلوات و جایزات بکام دل رسیدند از جمله آن تواریخ تاریخیت که نواب علامی نهامی
پیشوا ساهل ایمان میر محمد موسی طاب ثراه در قطعه درج فرموده داده اش نیست کام بخش جانها
و یکی از فضایل آن زمان در قصیده که مشتمل بر تهنیت است این مصحح تاریخ را آورده موجب فیروزی
سلطان محمد قطب شاه و جناب میر محمد الدین محمد ولد میر محمد موسی رحمهما اللہ این دو تاریخ در دو
قطعه عربی و فارسی بیان نموده قره العین الانسان و اول فتح و طغرا آخر یخ و الم
و نهنگی بگراین تاریخ گفته خلد الله عمره ابداً و نظام الدین احمد ابن عبداللہ شیرازی در کتاب
تاریخ خود که در احوال آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر ملک بیان نموده قطعه از اسرار

قطب جهان نیری طلوع کرده که سدگشته از دهر و شتری مهری طلوع کرد ز سبب شهنشاهی
 کز نور آن چو آینه شد سطح اغبری دری زویج غیب عیان شد که بر کوشا شد بر فراز قباین ستیف اغبری
 آن کوهر یگانه چو از بطن نه صدف آمد بر دهن به شمشه مهر خاوری در داد این انجلی تاریخ مقل گفت
 با حسن یوسف آمد و شان سکنده و نیز شارا لیه نایخ و دیگر کفقه بهر تاریخ عقل دور اندیش گفت سلطان
 صورت و معنی و بعد از فراغ از جشن عقیقه آن کوهر شاهوار محیط سلطنت رابعه الله میرزا موم
 ساخته زرد و جواهر بسیار بنابر فرق فرقان سلسله آن نور دیده عالمیان و آن قطب
 از چند خرد زمین و زمان نمودند و چون عموم خلائی و بار تلنگ را رسمی است قدیم
 که هرگاه و اهب العطا بعد از نماز ایام انتظار چنین کوهر کیتا انجر اقبال کرامت فزاید
 او را دیر تر بنظر کرامی پذیر ز بر کوار در آورند و نیز منجمان از تاثیر نظرات کوکب استخراج
 نموده بودند که چون دوازده مرحله از مراحل عمر شانزده عالمیان طے شود باید که آنوقت
 پادشاه زمان دیده خود را بدیدار جمال آن شانزده روشنی بخشید حضرت ظل الهی
 فرمود داد عامه و مسرورات بنجان را منظور داشته آشنایان ده بلند اقبال را
 سیادت پناه و فضیلت دستگاه میر قطب الدین نعت الله که از اقربا سینه نو یک
 انحضرت بود سپرده بخد مت تربیت مامور نموده و منزل سید مشارالیه
 دو تخته شانزده تقریر یافت و منصب جلیل القدر میر جلکی و عمده انا لبقی بان سید
 بزرگوار مغفوض گشت و سید مشارالیه در تقدیم لوازم بندگی و خدمتگذاری کامیابی
 بدل جبهه بطور میر ساینده هر روز اخبار عظمت و آثار سلطنت شانزده سکندر اقبال
 بمسامع اجلال مروضه داشته باعث الشراح و انبساط خاطر فیوضات منظر سیکرید
 تا اینکه دست صنع ایزدی بر رشته عمر ابد پیوند شانزده پنج عقدیت و آنا فانا انوار احد
 و کشور کشالی و آثار سلطنت و فرمان روائی از ناصیه مبارک لاسع و لایح میشد و درین سال
 سید مشارالیه داعی حق را بیک اجابت گفت و سیادت پناه میرزا شریف و مادر مشارالیه و سید

مجلسیان حضور پر نور مسلک بود از راه مراجع شانه بنایت منصب میر حکلی و اتالیقی متفخر
 و کامیاب گردید و دو نفر خواجه سراسر حضور پر نور ملک مبارک قدم و ملک یوسف که از جمله
 معتمدان و مقربان درگاه والا بودند هر صبح و شام بخدمت سراسر سعادت شانهزاده عالی قدر
 حاضر گشته احوال خیر مال آتش نهاده را بعرض اشرف میر ساینده و چون ستن
 شریف شانهزاده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر بدارالقرای
 شتافت و بصلاح و صواب دید نواب علّامی و فهاجی میر محمد موسی وکیل السلطنت
 خواجه مظفر علی دبیر یابین سعادت غلّی سر بلند ی یافت و بموجب حکم اشرف جهت سکونت
 شانهزاده در منزل مشارالیه قصر رفیع بنا کردند و خواجه مظفر علی بر اسم خدمت خود
 و لوازم اتالیقی و بندگی قیام می نمود و بعد از آن نواب علّامی و فهاجی جهت تعلیم قرآن
 سببین و آموختن مسایل شرع و احکام دین مستین مولانا حسین شیرازی را که لیکن
 و در سبک کتاب آیند و تخته عالیّه منظم بود و بصلاح حبس و سلامت نفس انصاف
 داشت و بشرف طواف بیت اللّه الحرام و سعادت زیارت مرقد مطهر حضرت خیر الانام
 و سایر صیّات عالیات ائمه کرام علیهم صلواته الملك العلام و مشرف گردیده بود و پسندیده
 از حضور پر نور مقرر گنایند و چون شانهزاده بپن ده سالگی رسید و مزاج مبارک با مقنن
 فتوی که سلاطین والا بایمل گردید ملک یوسف و خواجه سرایان دیگر را مقرر نمودند که هر صبح
 و شام بخدمت شانهزاده حاضر شده بخدمت مرجوعه قیام می نموده باشند و چند را
 اسب را مهار و چند بخری فیل خوش صورت کوه آثار و چند متید چرخ و باز برای
 شانهزاده عالیشان جهت مشق سوار س و شکار ستادند تا در قضای قصر عالی
 و باغ دلکش بسر و شکار اشتغال نمایند و درین سال خواجه مظفر علی دبیر
 نیز بعالم جاودانی شتافت و مولانا حسین معلّم بعد ازین واقعه شب و روز بخدمت
 شانهزاده حضور باشی می کرد و از غنیمت شانهزاده را کمالی لطف و شفقت بحال و ملوئی هم رسید و کمال غنیمت

اور او را امید داشت چون مدت دوازده سال که مانع ملاقات بود قریب بانقضاء رسید آتش
 شوق از جانب والد بزرگوار و شاهزاده عالمیقدار تیز تر شد و عده وصل چوین شود نزدیک
 آتش شوق تیز تر گردید و از نیت پادشاه و پادشاهزاده احوال همیکد از خواهر سرایان
 که آمد و شد نمیدادند شوق تمام استفسار میفرمودند و گریه و یامی صاکنه شاهزاده
 بلند اقبال شبی که شاهزاده عالمیان با ستراحت مشغول بود در عالم رؤیا مشاهده
 نموده که در مرغزاری مانند باغ ارم و رآدمه خرامان شد و در گلزاری چون بهشت خرم
 بسیار گردید و از آن مقام دلکش و از آن سیر فرح افزا طبع اشرف شکفتگی تمام یافت و این
 اثنا چنان معاینه فرمود که کیبار شهر شجره از اشجار آن گلزار مایل باجنباب شده
 و رسوخو آمد و چون از آن خواب فرج انگیز و از آن سینه مسرت آمیز بیداری دست داد
 حالتی عجیب و مصورتی غریب بخاطر اقدس راه یافت و وقت صبح که مولانا حسین معلم
 بعد ادا ای مراسم عبادت معبود و بی شریک و انباز و گذاردن منسرایض و نوافل نماز نجابت
 شاهزاده حاضر شد کیفیت رؤیا نزد او بیان فرمود مولانا از استماع این رؤیا به کجبت تامل
 برده بعرض رسانید که تعبیر این خواب جلوس بر او رنگ جهان داری و عروج بر مصالح علمت
 و شهر یاری است توقع دستدعا آنست که با احدی از ملازمان این خواب را اظهار
 نفرمایند تا بحال حقیقت این معنی در مرآت شهود و عیان در نظر بنگران جلوه کر شود
 بنا برین شاهزاده عالمیان و دیگر زبان کوهر نشان به بیان آن کشود و مولانا شارالیه
 که سبقتا در مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود در خفاست ازین سرای غانی
 بر بخت و بعد ازین قضیه شاهزاده یوسف طلعت را تا به تنهایی نماند و مترصد بود
 که حال با کمال والد ماجد را بنزدی مشاهده فرماید که کلفت بعد و هجرت بالغت قرب
 و وصل مسئل کرد و الفقه بعد انقضای سنوات موعود و مرد و شهر و ایام مسمود پادشاه
 از آن روز مبارک و ساعت مسعود اختیار فرموده خواهر سرایان عالمیان و نهایی فیض الکائنات و شاهزاده

در این فرستاده با کرام و اعزاز تمام بیارگاه معلی طلب فرمود و انواع جواهر و زرد و سیم و نقره
 و ناز و نیکو مبارکش نموده خیل و اسب بسیار تصدق نمود و پانصد هزار نفق و محفل کثرت و شانه زاده
 نزدیک خود بر او رنگ نشاند شاه و شاهزاده و بلا خط جمال بلکمال هدی که کامیاب و سرور
 شدند و مقران بارگاه زبان به تهنیت و مبارکباد گشوده زرد و جواهر بسیار تصدق و نثار
 نمودند و وزیر و دیگر باری عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان بحضور پر نور آمده منور و خور و حال
 نذر کنند را میزند و در آن هفته که مبلغ کلی از نقد و نفق جمع گردیده بود بسادات و طلبه
 علوم داهل مدارس و ارباب استحقاق و شعرا که قصاید و غزل و تهنیت و مبارکباد گفته بودند
 مرحمت گردید و هر یک را مبلغی زیاده از توقع و قیاس رسید و هر هفته طرح جشنی افکنده و ابواب
 عیش و نشاط بر روی اهل عالم می گشودند و شانه زاده عالمان را با انواع کامران
 و اسباب مخطوط و سرور میداشتند و نظم و در جهان خوشدلی فراوان شد جنس نایاب
 بین چهارزان شد کشت مفتوح باب عیش و نشاط و هر چه طرب گشود بساط شاه
 شانه زاده کامران گشتند جمله خلق شادمان گشتند و کربشارت فرحت انبساط
 یقینی و لذت با سعادت شانه زاده سلطان علی میرزا چون عنایت یزدانی
 و در باره حضرت ظل الهی میزدن از فهم بشری بود هر صبح تازه کلی از حدایق امیر
 اومی شکفت و هر شام درخشنده آخری از شارق آرزوی او طالع میکرد و چنانکه
 در دراز سلطنت حیدرآباد و در روز دوشنبه بتاریخ میت و هشتم شهر شوال سنه خمس و
 عشرين و الف نوبت پنج افزایس اشراف رسانیدند که حق سبحانه از خزانه غیب
 کو هر شب تاب و دیگر کرامت فرمود و ظل الهی از استی این بشارت جهان جهان شادان
 گشته در اداسه شکر و سپاس الهی قیام نمود و به ترتیب جشن عظیم فرمان داد و آوازه کوس
 شادی و در شش جهت عالم افتاد و آن نوبت اهل جشن مراد سلطان علی میرزا نام نهادند و شکر
 این موهبت و امن آرزوی خلایق را از ریزش کف دریا نوال الامال گردانیدند و شعرا

بافت آثار و نهیت و تاریخ ولادت سخنان آید و در رشته نظم کشیده از نظر انوار گذرانیده
 و بصلوات و جایزات کامیاب و بهره اندوز گردیدند و نواب علّامی و قبهائی پیشوای
 عالیشان میر محمد مومن علیه الرحمه و تاریخ تولد هر دو شان برده عالیقدر فرموده و قطعه خدای او
 بقطب شهبان محمد شاه و دو شان برده که هستند رشک شمس و قمر و نور بخش عالم که چون
 پدر هستند از رحمت ازلی نیکبخت و نیک اختر میان هر دو چو آمد تفاوتی در سال
 چو خوابی از پی تاریخ شان شوی رهبر حساب سال یک از کاغذ بخش جاها و رنگا بخش
 بجایها حساب آن دیگر دعا می هر دو مرا خوش رسیده است از غیب حجب خسته دعا
 ز هر دعا خوشتر که باد دولت و اقبال شان بفرغ فضل جبره یارین جان فرائی پدر که ام شاه
 بود آنکه در کمال آمد بفهم فضل از سلطه دولت اسکندر چو ذات اقدس او را زین سلفا
 مرا دعا و کریم پی سخن زیور ز حادثات زمانه پناه داشت باد خدای جل جلاله حق تنبیر دمی
 از سخنران نظر من بفتح که را تاریخ ولادت یافته و دیگری از شهر این قطعه را برشته بیان
 کشیده قطعه داد چو این زبشه کامران کوهری از سعدان چتره اکی حجت مشرود
 مرده تاریخ او از شرف دوده قطب شهبی - و امارت دستگاه حسین بیک حاجب
 شاه کیتی پناه دیده بخت را تاریخ یافته اینچنین منظوم ساخت قطعه تکرار کرد که از کاغذ غیب
 شد جهان را حیات نو در تن از قدم میر باد شهبی شد تلکانه تازه رشک خلق
 کوهری اینچنین چو روی نمود خواستم زینتی و هم سخن پی تاریخ مولدش فرستم تا
 برم خوشه ازین خرمن بختم آمدن بر عقل گفت کین سخن را بکوشد ازین
 سال تاریخ اوست دیده بخت دیده بخت باد از روشن فضل سیوم از
 باب تخم در بیان واقعه پایله رحلت حضرت ظل الهی و سنین
 عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر اولاد و امجاد و ششم از فضایل
 و خصایل آنحضرت مخفی نماند که مکنان را مشهود برای العین است که

هر کس را که در نیال کون و فساد شربت حیات نوشانیده اند آخر کار مرارت فدا با و پشیمانی
 اند بقای ابدی بمنطبق کلام مخزن نظام و یقینی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام مخصوص
 جناب کبریا نیست و بهر دو حیات را ازین واقعه ناکزیر گزینی نیست قطعه بر بهار رخسار
 در پی است هر طلوعی را غم به دور قفا هر حیات را عاقبتی در عقب هر بقای را
 بود آخر فنا هست هر راحت قرین صدام خنده هرگز نباشد بے کای غرق می گردد
 بدریا کوه و دریا موت چون آید چه سلطان چه کد آنگه بر تخت شاهی وارد مفر
 آنگه باشد خوابگاهش بویا جمله را در زیر خاک آمد مقام ایدرین ازین معتمد بی وفا
 انقض چون خاقان زمان از ویدار سر خنده آثار شهزاده عالمیان عبدالقدیر را مژده
 و مظلوم گردید ایام و لبالی را جمشید و عشرت متعلی میکند رانید و همگی اوقات تبریت
 شاهزاده بهوشمند و ناول پر دشت تعلیم قواعد جهان داری و ضوابط مملکت شهریار
 و اهتمام عساکر و رعایت رعایا و محبت سایر خلق و کافه برابری و صرف می نمود و همیشه
 کوشش شاهزاده عالمیان را بدر بر نصایح و تلامی مواظف که مشتمل بر آداب سلطنت و رسوم
 خلافت بود مزین می ساخت و خزانة حافظه اش از جواهر نفایس سیر و اجزاء
 و وقایع سلاطین روزگار که هر یک بوقت خود در کار است مملو و مشحون میداشت
 و خنداد برین نوع میکند رانید که چون خفا کار رسم پیشه عذار چنانکه شیوه است گوشت
 و جود فانیض الحود سلطان زمان را از مدارج اوج صحت و بختیض ملالت و از معارج شرف
 تو زانمی بهبوط تا توانی رسانیده و زلال زندگانی را بدر و در و بیماری مگر ساخت
 و مزاج و مزاج از طریق اعتدال انحراف نموده حرارت تب بر بدن مبارکش
 مستولی گردید و کلشن طبیعت از سموم حدت تب فسرده شد و در زردی و سیاه تب
 بنوعی اشتداد یافت که نوبت به بهوشی رسید و سید و سیده و امجد و والده اش و دیگر مقربان
 مشاهده اینحال مترو و متفکر گردیده حکمای یونان و طبایب هند را حاضر گردانیدند و چون ایشانرا

در تشخیص بیماری و تجویز دو مختلف یافتند چه حکمای یونان سیگفتند که سبب این
مرض حرارت است حدیث آتش این تب را بزلال مبروات اطفا باید کرد و اطبا
هند قایل بودند که ماده تب از برودت است علایش با دو بیچاره باید نمود بنایت چیر
و سر سیمه شدند و والده ماجده اعلی حضرت یال بهالجه اطباے هند کشته فرمود که ملا
هندیان با مزاج مبارک که در بلاد هند نشو و نمایافته موافق ترمی نماید اولی انیست
که بلطیان هند ما لجه نمایند حکمای یونان از استماع این سخن بیاب شده گفتند این
عخص غلط و خطاست و سر پا جور و جفا مباد که از نشین آتش حرارت اشتعال
باید و جان جهانی بسوزد و مستربان درگاه اگر چه در سخن با حکمای یونان متفق بودند
اما چون والده ماجده اعلی حضرت و جمیع المحرم و منصور خان عین الملک حبشی باطلیان
هند بهدستان گشتند مانعت یونانیان پیشرفت نشد و قرار دادند که اطباے
هند شروع در صلاح و تدای نمایند و چون پمانه حیات پاسته زمان از زلال زندگانی
ببر زنده بود و آفتاب زندگانی سلطانی رو با فلول و غروب داشت آنچه سرنوشت
تقدیر بود تیسرین پذیرفت پس او و یه حار بشه پیر دادند و مدت پنجره ز آتش بر آتش
نزد و نزد و در روز هشتم پاوشاه بنایت بیاب شده و کمال اضطراب بهر سایده
و امید از حیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت و وداع و زمان انقراض
و انقطاع است باید که شانزده را بحضور بیاورند و بعد حضور شانزده فرمود ای فرزند
و بلند و ای جلگه گوشه اگر چند دعائی در حق پدر ناتوان افتاده بر بستر ایس معوان کن که سکه محفوظ
از گناهی در درگاه حضرت چون بغزاجایت مقرون است شانزده رو توجیه قبل دعا آورده سلطنت
شهریار از حضرت پروردگار نمود و پشانی خود را بر جبهه نیاز نمود پاوشاه گیتی پناه فرمود که شانزده بحیث
حصول تریه سلطنت و خلود شمت و شوکت خود دعا کرد و بعد از آنکه در درگاه قاضی الحکامه و باب الطمان
مستجاب گردید و بعد از آن بجانب والده ماجده خود متوجه شده گفت که مبلغ چهارده هزار و پانصد و بیست

[illegible]

فوج بر طبقات قصر فلک رفت برآمد به شرف بساط بوسی فائز گردیدند بعد از آن جارجیان
 و منادیان در اسواق بالا سفلان منادی بنام نامی خدیو جهان نمودند و بعد از فراغ
 ازین امور شش پادشاه مبرور و مغفور را تفصیل و کفین نمود و در سنگ نبض اثر
 که مرقد فیض مورد این دو دمان رسیع ایشان است در کنبه‌ی که ظل الهی و جیار
 خود تعمیر آن نموده بود و وقت عصر مدفون ساختند و بناخته و دعای آمرزش
 اشتغال ورزیدند و تاریخ وفاتش شیخ علّامی منبهمی شیخ محمد خاتون یافته نیست
 سه خورشید علی بن ابی طالب با دو سنین عمر شیرینش سی و چهار سال و پنجاه و نوبت و شش
 روز بود ذکر اولاد آن پادشاه مبرور و مغفور را حضرت پانچ فرزند سعادت
 مند بود فرزند اول که از همه کبر سن و دوفور عقل و دانش اختصاص داشت و بهستحقاق
 ذاتی و استعداد صفاتی بی‌سند . الله بزرگوار بر سر سلطنت جلوس فرمود سلطان
 عدالت پناه سلطان عبدالله قطب شاه است . دوم محمد علیا همیشه و کرمه آن شاه
 عدالت پناه که در سال هفتم جلوس سمیت مانوس در حباله کلاخ حضرت سلطان محمد عادل
 در آمده ملکه آن دولت عظمی شد سیوم شانزده ابراهیم مرزا که از طبایع حسنه عالم حضرت
 ابراهیم عادل شاه بوجود آمد و در سال دوم جلوس هایون بیست و یک
 و دو پسر دیگر از یک مادر سماء بخورشید بی بی که پادشاه مغفرت پناه را نهایت نعلنه
 خاطربان سماء بود و پیش از حلت پادشاه مغفور رحمت ایزدی پیوست بوجرد و اند
 و در ظل رفت شاه عدالت پناه پرورش یافتند و کرمه از فضایل و خصال پادشاه
 جنت آرامگاه آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه عادل بود و سخی و شجاع بانه
 باتدبیرش چون عرض با جوسر ملازم و خطا از کمالش بیان تاریکی از جرم
 تدبیرش رونق ایام سلطنت گشته و فروغ آفتاب شیرینش ناصیه فرزند
 و صاحب ملاح و تقوی با وجود اشتغال مبهات سلطنت هیچ زمانی از رعایا

سن مرکب بیکونه از لذات نفسانی که متضمن شده از سناهی باشد گشته و اعمال دینی را بر
 اشغال دنیوی مقدم داشته و گاهی از تلاوت قرآن بازمانده هر صبح کعبه و قرآن
 مجید تلاوت می نمود و بطریق التزام همراه یکجمله مصحف میفرمود و بیشتر به آبادانی
 ملک و تعمیر عمارات عالی مصروف میداشت از جمله محدثات و مخترعات آن وقت
 سکن مسجد جامع است که در دار السلطنت حیدرآباد و حکم عالی او بناموده اند و الحال
 مشهور است بکه مسجد گویند در وقت بنای آن مسجد پادشاه زمان حبیب العلماء
 مجتمع ساخته فرمود باید که درین بنا اول از دست کسی که در مدینه مدینه
 تبحر از وفات شده باشد سنگی نهاده شود علماء و صلوات صادق الاقوال بعض
 رسانیدند که در میان ما احدی بحسین صفت یافته نمی شود انگاه خاقان زمان گفت
 که خدا شایسته حال منست که در مدت العمر من نیاز تهیه ازین قضات شده پس پادشاه
 بدست مبارک خود او را لایق کرد و در آن بنیاد نهاد و در عهد آن پادشاه قریب نسی که چون
 حنیف آن مسجد شده و با تمام فرسوده در عهد شاه معدلت پناه سلطان عبداللہ
 راجه حسن تاجا شاه تاجا و ایام با تمام رسید و کار بخیر از آنکس کاری و عیسیه که
 ماند در رسید پادشاه غازی عالمگیر پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن
 عید شریف مسجد است بکمال شکوه و رفعت و زینت و وسعت مطبوع و مقبول قلوب
 اهل اسلام کافه نام نهایت مصفا و روح افزا صبط انوار الهی است و مورد فیوض نازنا
 از در و دیوارش فیض می بارد و بر روی نیازمندان ابواب برکات می کشاید و درود
 تخلفات زود و صورت شوق عبادت خدا و چنانکه که مغرور را کاهی کسی خالی از طواف
 زبده چنین این مسجد شریف را نیز کسی خالی از عبادت کنندگان نیافته بدینجمله تمیسه آن
 اندر زبان خلق جاری شده و بسبب محوری نورانی می توان گفت که در زمین
 یافته و نیز حسب حکم آن پادشاه حجت مکان بود و فرقی شرعی دار سلطنت حیدرآباد

صانه الله عن الافات و الفاد و در ساله عجمی طرح شهری انداخته سلطان نگر موسوم ساخته
و دو اساس عریضستین بحیث دو قلعه وسیع که یکی حصار شهر باشد و یکی حصار دوتخت
عالیه بنالند استند و بعضی بجای دروغ خندنی برود و حصار شهر خور نموده و بمنبع آب رسانیده
از آنجا بنیاد دیوار حصار برداشته است و پنج گز عریض و مقرر گردند که به سنگ و گچ برآورند
چون زمین برابر شود هشت گز ارتفاع ساخته کنند و سنگ انداز بازند و جمیع عمارات و محلهای
چهار طبقه دیوار با تمام رسانیده عمارات میدان و برابر و دو کا کین چهار بازار و چهار منار
سیا ختند و قریب سه مکه چون پنج آن شده بود آن نیز پیش از آنکه با تمام رسد
عمر پادشاه باختر رسید و دیگر نصیب سلطان پور که در حوالی نگر فیض اثر قلعه گوگنده متصل
به کتبیندی که جهت خود ساخته بود احدث نموده و عمارت الهی محل محسندی محل
و توابع و لواحق آن را برآورده از سوختن قصر الهی محل که خاقان جنت مکان سلطان محمدی
قلب و بیل بنم نشانش چون در ایدر در بناموده بود و بعلت شرط ارتفاع
چون از نقشه روح سخنی میکند و محاسبه میکند و بجای و او محس
فندیم و او محل جدید ساخته و بنام نهاده کلی صرف آن نهاده است و از رفت
شد لیکن با وجود آنکه سه طبقه در رفت یکاست معذرت بحدت سخن شدن
حیدر آباد بدست سلاطین تیموریه مره بعد از هندی عمارات مذکوره بعلت افت
برق سوخت و دیگر تعمیر پذیرفت بلکه سنگهای آنرا مردمان حدت عمارات نموده
اثری از آثار آن باقی نگذاشته و بقی و جریب و و انحلال و الاکرام و نیز آن پادشاه بنام
در باغ نبی که جانب شمال دار السلطنت واقع است عمارت ریح وسیع الطرز عمارات عراق
بدو طبقه ساخته معماران ماهر و بنایان نامحکف بسیار در آن نمودند و نقاشان مافی قلم الطراز
بطرح و غریب نقاشی کردند و چندین عمارت دیگر در هر جا از آن پادشاه و غفرت پناه صورت
تعمیر یافته از جمله باغ محمدی که در وسط آن عمارت عالی و دلکش با تمام رسانیدند و در عقب این کا

دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب آن دو جدول آب صاف و شیرین جاری
 کردند و این دو در و در و در خیابان قصرهای ریشیع ترتیب دادند و بعد ترتیب این باغ پادشاه
 دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس نمود و بزرگنشی استعمال میورزید و حاجتمندان
 به فور انعام و اکرام بی نیاز میکرد و این دو جمعی از شعرا و مبارکباد و تاریخ آمنتزل عالی خنیا
 آبدار برشته نظم کشیده و از نظر انور گد را اینده بصلوات نمایان و تشریفات فرادان اقصا
 یافتند و این قطعه از جمله شاعریت که در تاریخ عمارت یکی از سخنوران گفته بعضی شرف رسانید
 قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه که از روی خدمت بهفت آسمان ممانها
 پانجبت سلطنت از غرنازه به سر بفرمان تو در چهارم مکان ۱۰۰ می سریر و تاج شاه
 آمده در شان تو چون خلافت گزینم یافت شاه انس جان چونکه قصر باغ دولت را بتوفیق آید
 ساختی در وی صد و سی سال باشی کامران چونچه قصری که
 ده چه با سعز کز لطافت بهشت چون باغ جنان ۱۰۰ ماه چون طبقات افلاک بهفت طبقات
 جاودان چند نهد آشیان ۱۰۰ بدایین قیامت مادش مغفرت شاه از کس
 کیر و آسمان ۱۰۰ به خدمت و زینجم بهشت ۱۰۰ جبریل حضرت عرب مرد و دار آسمان
 رخ نبایش دل زیر عقل جست ۱۰۰ گفت فردوس جهان و گلشن قطب زمان ۱۰۰ و ذرات
 آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و بغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند
 که روزی و مجلس هابون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف یکی از فضلا
 مجلس کرد که با آنکه اجتماع فهم و حفظ مادر می باشد اینغیر از جامع مرتبه اعلی هر دو مفت
 است پادشاه از وجه ندرت اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود فاضل شرف گفت
 که چون فهم عبارتست از سرعت انتقاش صور علییه در مدر که داوراک علوم موجود
 برینکه مزاج دماغ که محل قوای مدر که است و طب باشد و حفظ عبارتست از بطور ذوال صور
 بامد که در دماغ پیوستی باشد که علوم محفوظ زو زایل نشود بواسطه آنکه پیوست کیفیت است

که به سبب آن قبول شکل و ترک آن دشوار باشد و رطوبت کفایتی است که سبب آن قبول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه فرمود برین تقدیر بایستی که اجتماع فهم و ضبط محال باشد نه مادر فاضل مشارالیه برض رسانید که چون محل فهم خرد سبب از دماغ و محل حفظ خرد دیگر و باختلاف تحلیلین اجتماع ضعیف تر یعنی رطوبت و پیوسته دریک محل که ممتنع است لازم نیاید لیکن اکثر چنان است که استیلائی رطوبت یا پیوسته احد البخرین سرایت و در خرد دیگر می کند بنابرین فهم و حفظ مجتمع نمیشود و بندرت بنابر قوت هر دو احد از بخرین در فهمی محل فهم و ضبط کیفیت احد هاساری در دیگری نمیشود و مضغف آن نمی گردد پس پادشاه فرمود سبب چیست اتصال را قوت حافظه زیاده از بزرگان می باشد و حال آنکه رطوبت دماغ اطفال بزرگان بیشتر است فاضل دیگر گفت که شیخ ابوعلی و جویان شفا گفته جمیع خاطر و عدم توزع بال و قلت مساعیل و نبوی بدخلیت تمام در ضبط دارد و تصریح کرده که سبب قوت حفظ اطفال آنست که خاطر ایشان برای اشغال دنیوی پریشان نیست باز پادشاه سخنی دیگر پرسید که سبب استجاب از جانب یمن چه باشد فاضل فرمود عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانب چپ باشد اگر بر جانب چپ بخوابند بکینه بر دل خواهند شد و خواب با ستغراق خواهند بود و اگر بر جانب بجا بختند دل او تران خواهند ماند و این سبب سرعت انبساط است و بکینه کور شد که سابع میر خواهند کور است که اهل ختاعه ترانند و در جانب راست نمی نشاندند بل در جانب چپ جاسید دهند و سببش آنست که دل در جانب چپ است پس هر که در آنجا نشاند بدل نزدیک تر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی السحید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب فلان کوه قدام نیست که دل ایشان بدماغ اقربست اگر گویند که بایستی که ایمنی عموماً باشد و حال آنکه تخمین است چه بعضی بلند قدان و در غایت فلانیت و کوتاه قدان و در نهایت حماقت میباشند گوئیم بعضی بلند قدانرا اسافل بدن بلندی باشد و اعالی بدن کوتاه پس سبب قرب دل بدماغ تنفس

وزیر یک می شوند و کوتاه دادن که بالعکس ایشانند بنا بر بُعد قلب ز دماغ قوت منفعت ندارد بعد
 از اتمام مذکرات پادشاه هر یک از علمای مجلس را با انواع اکرام و انعام نخواست و نظایر حکایت
 مذکور است اینجا که صاحب نقایس الفنون از پادشاه زمان خود او بجا بگویند سلطان نقل کرده که روزی
 در مسجد جامع یکی از علمای واعظ و عظمی گفت و فضلا بسیار مثل قاضی القضاة نظام الدین
 عبدالملک و غیره حاضر بودند و اعظ و دانشای سخن گفت کا و الفقیران بکون کفر
 و اگر چنین نبود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی اللهم انی اعوذ بک
 من الفقر سلطان چون بشنید فرمود اگر چنین بودی چرا استغاثی اللهم منی
 مسکینا و امتنی مسکینا و حشرنی فی زمره المساکین و توفیق میان دو حدیث
 چگونه تواند بود و اعظ چون از عهده جواب بیرون نتوانست آمد سلطان فرمود قهر
 نایافتن است و محتاج بودن و سکت ملک کی و تواضع مراد آنست که پیوسته شکسته
 و متواضع باشد و از عجب و خود بینی استرازا کند و هدر آن روز اعظ از فضیلت صلوات
 کلمات میراند سلطان فرمود . . . ست که با یکدیگر از انبیاء اول و در صلوات ذکر
 محمد ص و صلوات بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آل او را ذکر کنند و اعظ
 بد سلطان فرمود مراد جواب این سخن دو وجه بخاطر میرسد اگر پسندید
 شما انصاف و تحسین بستانم و الا غایت کبشم و جدا اول آنکه چون دشمنان
 حضرت رسالت او را بتر خوانند و از د تعالی ابریت بایشان نسبت کرد یعنی ایشانرا
 نسل منقطع شود و اگر باز ماند هیچیک ایشانرا شاید بخلاف نسل پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم که روز بروز زیادت شود و هرگز ذکر اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بپای
 ذکر ایشان نباشد و دوم آنکه او باین انبای سلف در معرض نسخ و زوال و
 تبدل و انتقال بود و معنای احکام آن بردارث و غیر وارث لازم بخلاف دین محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم که تا آخر زمان تغییر و دل و قلب و ران تغییر در آن صورت نمی بست و بر متابعان

لازم که اخذ آن از خاندان او کنند چنانچه سرودانی تارالم فیکم نقلید
 کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهالن تفضلوا ابدالاجرم در صلوات ذکر ایشان
 بزرگوارست و ن باشد سلطان چون آن تقدیر سرود جمیع فضلا زبان حسین و شاکر شود
 و از حسن تقریر و ذکای سلطان تعجب نمودند و آن پادشاه مغفرت پناه یعنی سلطان محمد
 قلیب شاه قوت حافظه بمرتبه داشت که کتب سیر و تواریخ را که ملاحظه مینمود همه را
 از بر بلاغت لسان و فصاحت بیان نقل میفرمود و بر ظریف کتایبهای نظم و شعر که بظرف
 شش در می آوردند و مطالعه آن از اول تا آخر می نمود و احوال سوغف آن کتاب
 از کتب معتبره تواریخ و تذکره تحقیق نموده عبارت دلپذیر تر بر میفرمود اگر منشی
 صاحب طبیعت آن مقومات را از لایست آن کتاب جمع نماید تذکره می شود بنیات
 بے نظیر و مجموعه دلپذیر بر نادر و گاهی جواهر و اردات طبع اقدس بلکه
 نظم و شرمی کشید و پیشه طلب الله تخلص اشرف خود می کرد و نید و چند غزل و
 رباعی و ترکیب بند در مرثیه حضرت سید الشهدا علی جد و علیه الصلوة و السلام
 از آن خاقان جنبت مکان بیادگار مانده و انجیکه در تاریخ قلیب شاهی از آن اشعار
 مسطور است بعینه در اینجا موم میگرد و در توحید حضرت ارحم الراحمین یارب چه بر
 پنهان شده در شرم زبان در مان و حضرت یقین حکما از پورا نیت حیران و صفت یغیر
 بدیه چگونگی عرض به طول و عرض بحر دریای وصف تو رکجا بیان ما جای بود مقام خداوندیت در
 صد خنده عقل را چنین میجان ما تالاب شهید ذکر تو کردیم آشنای تخت شهادی جهان در مان
 جزی نشانی از تو نشانی نیافتیم بر در که تو نیست بجز این نشان ما بر عجز بانه بخش آبا قادر حسیم
 معلوم نیست غایت تاب تو ان ما بجشای بر عیان نهام که آکھے ای شیت آشکاران معیان ما
 ظل الله از شد و در بدن نهان است ای در که جلال تو دارا لان ما و نعت حضرت محمد مصطفی
 و نعت حضرت علی مرتضی علیهما الصلوة و السلام مصطفی و مرتضی چون بنیت در هم جا

اینقدر در دوسر از افسانه می باید ترا
 زین سبب گویم که دل بهمانه می باید ترا
 پرتوی ز تبحانه در کاشانه می باید ترا
 نسبت بهمانگی دل را بجان امر و نیت
 خانه دل رشک صد خورشید تابان شد
 سکه شاهی طلب سلطان بدار ملک عشق

سروری چون مردم فرزانه می باید ترا

یافت وصل تو دلم صدق و صفا در یاب **وله**
 میرود جانب کلزار بجوی تو صبا
 تبه بزمیاده سستی غرقه کلو فانی را
 ز بهنمایان همه در عشق توره کم کس مرند
 سخن از دشمنی مهر نزامی گذرد
 تانہی در ره جانانه قدم مردانه
 چون نہادی بره عشق قدم ظل اللہ **وله**
 قُرب یارم ز عشق و دولت اوست
 نعمت عشق کم نمی دانم
 پادشاهی کجا و شوکت عشق
 نوبت عشق تا قیامت هست
 فاضل از عشق غالب گفت
 عشق محمود کرده صید ایازل
 کر چه شاه جهان بود محمود
 من کجا صبر در چشم جانان
 ز حمتی رشک جله رحمتها
 کوشه گیر است هر شبی خورشید
 اثر محض نکر فیض و فاعل در یاب
 خیر و کم کرده رهی میرود پار در یاب
 در شب بجز دل خسته مار در یاب
 اندرین ره دل پی راه نمار در یاب
 حرف سر بسته ارباب و فاعل در یاب
 شور کیفیت مردان خدا در یاب
 اندرین ره روش شاه و کد در یاب
 اینهمه حشمت بیست دوست
 شرعی ز حق نعمت اوست
 شوکت جسم غلام
 ای خوش آن دل که تحت لای
 هر کسی خیر و نوبت اوست
 نه مطیض بعض قدرت اوست
 شر سارا یاز و خدمت اوست
 لاف مبرم ز عشق و جرات اوست
 ز حمت عشق و رنج و محنت اوست
 بکه در دراز روز خلوت اوست

اهل بدعت شدند مجسّد بُتان
 مست از باد و نیست طفل الله
 در محبت خسرو انرا از اطاعت مانیت
 بسکه از حد پیش بخواهم بدل مهر ترا
 در گلستان محبت کرد و رای چون خلیل
 تا تو در دل آمدی غیری نمدار دوره در او
 شب سرد و دوستی دان نقد موسی خضر
 لذت خواب سحر در پیش چشمی ز لذت
 مدعی کرد دعوی دارد سلم داشتیم **وله**
 کار من و دل همه بیار است
 هر دست بد امنی است در خود
 خوش آنکه رسید قاصد و گفت
 مایل خوش و وصل **دس**
 تا با اعتماد است
 پند مجاهد کرد و ن **۶**
 بخشیم مظفریم سلطان **وله**
 خوش شو ایل خوش که کارت را نکو خواهیم ساخت
 صلح جویم با چون از سر صدق و صفات
 نامیدار خود کمن دل را پس از چند ان
 از خلاف مدعی کرد صدق با ظاهر نشد
 ابروی ما اگر بر خاک راه دوست گزینت

زان روشهای خوش که بدعت است
 سرخوش از باد و بای سرخوش است
 ملک عشق است این دنیا عالمی چون کایت
 صد جهان مهر تو در دل دارم و بسایت
 روشنست کرد که از آتش ترا از انیت
 در حیم خاص شده نامحرمان از بارانیت
 غافل از سر محبت و اوقف امور نیست
 که خیالی یار شبها تا سحر بیدار نیست
 روشنش باد که ظل الله و عویدار نیست
 ما را به کسی و کر چه کار است
 دست من و دامن نگار است
 خوش باش که یار با تو یار است
 هنگام خوشی روز کار است
 پی و عده مرا صد انتظار است
 هر سو نکرم کار زار است
 با ما نظری ز رشت و چار است
 یار اگر با ما از دما با خواهم ساخت
 کار صلح خویش با آن جنگجو خواهم ساخت
 که نسازی کار او باری بگو خواهم ساخت
 صدق خود را با خلافتش روبرو خواهم ساخت
 خاک پایش دستگاه آبرو خواهم ساخت

از نیا ز خویش ز اهدا اگر آ که کنم
 شمسارش از نماز و از وضو خواهم ست
 گفتگوی زلف او دارم سلطان برین
 زین نسیم بین جهانرا مشکبو خواهم ست
 و له دلم لالان ز دست دوری تست
 هنوزم حسرت همجوری تست
 و لم لالان ز تاب دوری تست
 به بید اوی نه منیم لیک در خواب
 و لم فرخنده از سروری تست
 نخواهد رسم این نشه رفتن
 که این شورانم آهکوری تست
 بمل حسن رخ چون جوری تست
 در آوردیده ام چون مردم چشم
 که چشم پرده ز نبوری تست
 چوطل الله رستاخ و لیکن
 همه سر مانم از ستوری تست
 و له لاله رویان غم و بهر بختام داوند
 در شراب لب خود آب حیاتم داوند
 نشه باوده داش لبم افشاندند
 در طب خانه دل نقل صفاقم داوند
 طلبت سینه شده محو بتا شریفا
 کل ز کلزار نسیم و خناتم داوند
 راه داوند مرا سر کوی جانان
 بای خلد برین تازه براتم داوند
 تابدل کشت بملوی صفت غلغله
 قدسیان شروده فیض و رجاتم داوند
 تلخ کامیم شده دو که شیرین دهنان
 از شکر زری لب طرف بختام داوند
 نامه تر از مرهم سبزه تر از گلشن
 رنگ و بوی ز بهارت بزکاتم داوند
 نفس عشق تو نیک کربانم بخت
 چون خلک قلمش بن چاکم داوند
 کان بمل کهر و زرق عرف دارم
 تاکنج از پی تقدیر براتم دا
 باض سخن آن ظل الهی کز غیب
 مندیبا ساکنین نفساتم داوند
 و له لبسان فلک ز فتنه بختام داوند
 بکسان ارم نمازه
 چون بدون آدم از هستی خویم داوند
 حله نور زانو از صفاقم داوند
 نور امین چو بر آوردن
 قطره چند خننه ذاتم داوند
 طویم از شکرستان غویم زان
 کلر خان ز لب خود تازه بناتم داوند
 شعله زهر بر سویم زده جوش می
 تشنه لب بوم از ان سیرقم داوند
 مرغ آن تازه بهشم که ز منقارم ست
 هم کوثر ز لب آبیم داوند
 عاشق مستم در حلقه مجنون نشان
 سخت بین لبلی شیرین حکوتم داوند
 کرد آن با فحیم حسن کبر و کم کرد
 نقل سبزی چو تو شیرین شرماتم داوند
 مندییم که چکد نم ز سر بال و پرم
 بهو اداری کل خوش نغاتم داوند
 خبر و دیان که شمه ملک لطافت بود
 شکوین بوشان لب بزکاتم داوند
 شکر ز دیوان و ام چون مل الله
 شاهی دانش موبن را بزکاتم داوند
 و له بی وادم که ز علش شراب بیکبار

ز کبرک رخ ز کیش آب زندگی بارد برافروزد چرخ از شربت محبوبی برات نکاحم آب تاب زندگی بارد
 ز بس سیراب باشد عرق کبرک رخسار بروی زرد ماغاش کلاب زندگی بارد صاحب پرچم اگر بار و کشتن قطره پایا
 کف ساقی کلیم صاحب زندگی بارد جنبش سپرد آسار دلم نور قیامت رخس هر گوشه کس با هتای زندگی بارد
 تو آن شاخ کلی گودر بهارستان گنجی گل از خسار و عین شبانے زندگی بارد چو بر تیری زردی ناز با لیلین محبوبی
 ز پشیمانی هر چو خواب زندگی بارد چو غل انداخته خیال عارضش فروید چونیم بجای عکس ویش آفتاب زندگی بارد
 و لکه خواهم بیار و در دلم مخمور رسد ناکفته به سخن که از ان در و در رسد غافل مشوز ناله و آه ضعیف دل
 شبها که وقت ناله مرغ سحر رسد هر چند با تو کار ندارد شتر در دل لرز و دلم چو ناله و بر شتر رسد
 از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد آغاز حسن فتنه آخر زمان شندی
 تا بعد ازین جهان نواهی نشسته کرد مانده است بخیر دلم از انتظار دست ختم و میک بر سر من خبر رسد
 چون آتش خلیل لا کشتن بوشبست پروانه ناچوشعله در آغوش در رسد از سیوه بهشت کجا یاد میگم
 زان نخل نور رسیده با کر خر رسد سلطان اگر چه سوخت ز شوق نخل و سوزش نظر مکن که مباد انظر رسد
 و لکه عجب رعنا و زیبای چه گویم بخوبی عالم آراے چه گویم منور از تو کردیده است چشمم
 تو نور چشم و بینایی چه گویم بدریغ و انا در بینائی عجب نازک همسای چه گویم
 زان نخل نور رسیده با کر خر رسد خوار تعریف بالاسے چه گویم ز سر تا پا چو یوسف ننگ و کوب
 جان بختیائی چه گویم بکام خود ترا کس در نیابد فزون از بهر منسائی چه گویم
 عجب تر اینکه وصلت عین بخت نه از ملے و با ملے چه گویم کل نشه بفرق با و از نشت
 تو کین تر ز صهبای چه گویم بطل الله اگر سر در نیارے چو حسن خویش خود را چه گویم
 و لکه گاه و محو مده که در سخنان کر گویم
 هر کجا در طلب دست توان کرد دیدیم

از همه راه و روشن هست خبر ما را عمله با هر جین کرد جهان کرد دیدیم
 پیش ما سود و زیان همه عالم بچو بست کرد و عالم نه پی سود و زیان کرد دیدیم

بسکه دلر اهرس شرح غمی بود بدوست
 که جوان کشت زینجا بدعاے یوسف
 بر تو دوست چو تاسید باطل الله
 و له چاره تلخ نکابت لب خندان کرده
 ترک چشمت که شکست همه شان داده
 آشکار آنچه ز چشمان تو دیدم سهل است
 غوغا موج است بدریای تو صد شتی نوح
 یکه کشت چمن نیت بعدت کس را
 که تو پروا کنی در دلم را رحم است
 دلم از دعدہ لطف نپذیرد آرام
 عشق را سهل نگیرد که خجیل و سپا
 غم زد شو از فلک نیست نه از کل الله
 و له بنور روزا که بانو آسوده
 بچو کان مـ کوئی ز زین مهر
 که از لطف امداد پیے باختم
 چایچند منعم زد و صفت کند
 عفت که نبودی به از زندیکه
 بعد لطف حرف رقیبان تو
 نبودی ره عشق اگر شاه راه

بچو سوسن ز سر ایلای زبان کردیم
 بید عام از وصال تو جوان کردیم
 بر همه خلق جهان نور نشان کردیم
 زهر اندوش لبست چشمه حیوان کرده
 من چه گویم که چه با جان عسز بنان کرد
 هر چه کرده بمن آن عشوه پنهان کرده
 بحر حسن تو چه گویم که چه طوفان کرده
 جلوه های تو جهان جمله گلستان کرده
 بردل خسته که ترک همه درمان کرده
 بسکه دیدم که ترا غیر پشیمان کرده
 اے بسا کشور آباد که ویران کرده
 لطف حق مثل ماسر بر آسان کرده
 همه را ده ده چه خوش بودی

یک حله را سپنج بر آید
 دو صد عتده هیچ نکشود
 بکام دلم کاشش بتو دیے
 چرا در غمت عسر فرسو دیے
 شنیدم که ای کاشش شنود یے
 چو طل الله این ره سپیم بود یے

و له خصمی چه بجز بر ما بجا شتی و رفتی
 آئین و رسم پایدی بکد آشتی و رفتی

چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم
یار ب زنجت و دولت امروز برگیرستی
من و امن و وفایت کی میکند از دست
حشمتی که دیده رویت خود کور و است بر تو
گفتی که از فراقت سلطان چه باک دارد
نا کرده و ندیده انجاشتی و رفتی
آن سایه کز سیر ما برداشتی و رفتی
کز تو وفا و یاری بکذاشتی و رفتی
کز خاک و خون ز جوش انباشتی و رفتی
بیدر و بسپو خوشت پنداشتی و رفتی

رباعیات

ای در که تو سجده که شاه و کدا
اندا مرطاع قل هو الله احد
هم چنان که حق داد عطا خواهد داد
در عکس میار آنچه لیسانه بود
نیشی که ز ما عشق خوردم بحسب
جای که از انجا بمن این نیش رسید
محمود و چو از آواز شاد
نیشی که پس از پدیدن عشق
نیشی ز رسید از طور م
دارم ز دم علی حیات ابدی
از دوست اگر چه دلتوازی دارم
با این همه از مرتبت عالی عشق
از جور و جفای چرخ پر شور و فتن
خورشید مرا جوید ز خورشیدش دید
در خور و تو حید که دار و یارا
شد جرات این بیان کوش مارا
روز یک ز نیک و بد سزا خواهد داد
کز لطف کرمانه خدا خواهد داد
در دی ز فسون کز طبع بیان چادر
انجاست مراد او و افسون گیر
خوش روشنی یافت ازین سوز و کداز
کریم است همان قصه محمود و یار
وز فسیف دم مسیح هم مهجور م
وز نور محمدی سدا پانور م
وز محبتش مدد و کداز م داریم
نیز پیش اسید سرفرازی داریم
احوال دلم راست نیاید سخن
خورشید مرا از رنگ نکذاشت بن
ترکیب بند در میله شهدا م حین علیه السلام

آمد محرم و غم دل بر بلاست بار
 آنکه ز حال عالم بالا نیم دیه
 شادی و خرمی همه بر یک کنار شد
 تاج مرصع از سرش مانده است دور
 اورنگ خسروی ز میان بر کنار شد
 بر جان مصطفی است اگر صد هزار غم
 و شوار شد نفس زدن از دور و این عزا
 خیر البشر بعد غم و دور است زین عزا
 آنکس که هیچکس خبرش از غم نبود
 این ماتم و الم نه همین شد نصیب ما
 ز اهل سما و ارض مصیبت عجب مان
 دوران غم ز ماه محرم
 نزدیک شد که دو در آید زنده فلک
 آه و فغان دل ز پی هم محب دار
 کز روزگار زیر و زگرشته دور نیست
 آل رسول را عظمیها که داده خن
 روز جزا عجب که بر آرد خاک سر
 از بحر اگر چه روی زمین حلقه غم نیافت
 کو یاکه از طایفه ساکن حرم
 داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز
 طفلان از مصیبت سلطان بکربلا

در دهر سوز و زلزله کربلاست باز
 دور فلک چو حلقه ماتم سلامت باز
 دوران در و غصه و رنج و بلا باز
 پیر این تکل این غم قباست باز
 بر جای تخت پادشاهی بویاست باز
 صد گونه هم نصیب دل بر خن است باز
 ایام رنج و محنت خیر الناس باز
 بر دل فضا حلقه جهان تنگ است باز
 در چنگ صد هزار الم قبل است باز
 نه کام ماتم هم در ارض و سماست باز
 در ماتم چنین غم و محنت عجب مان
 ایضا
 در روزگار
 در ماتم رسید

صد دور در
 کم نیست ماتمی که بعالم رسید
 در خور و آن مصیبت اعظم رسیده است
 تنگی که ازین بد بادم رسیده است
 زین واقعه زمین همه جانم رسیده است
 آثار آیدیه بزمنم رسیده است
 نسبت بجال حقّه ماتم رسیده است
 تاب سخن نمائند ز بس غم رسیده است

ای سپنج از نورنج و بلای محب رسید
 و احسن تا که فتنه دوران ز حد گذشت
 و احسن تا که بر سر دنیا و دین چنین
 کشتی کشتگان ز جان دست نشسته را
 لب تشنگان با دویه پر ششوم را
 طوفان نوح خاسته دوران محب مداد
 افغان ازین عسکه غم و رخ و غمش
 از بهر انتقام شهیدان کر بلا
 مار از ماتم و شر دین راز دشمنان
 ظل الله با ظهور مهدی امیدوار
 مگر فلک بدیده گریان نشسته ایم
 و دور ماتم است که از غم لمان نماند
 بکار تلخ که هر چه
 بیست است که شاه پیمبران
 دوران محنت است که سلطان او بیا
 آن صعب ماتمیت که خیر النساء آن
 ایام ماتمیت که شبهاش تا بروز
 پیر و جوان و هر چه طفلان بگریه اند
 از زندگی خلاق جهان در محسوم
 ظل الله آنچه گفت ازین قصه شمر است

ای شرمی که فتنه قویجای محب رسید
 سنج و بلا س شاه شهیدان ز حد گذشت
 بیدار و اهل فتنه و طغیان ز حد گذشت
 در بحر غم شکسته طوفان ز حد گذشت
 نفسی که سینه سوزان ز حد گذشت
 کز موج خیز وید و گریان ز حد گذشت
 چون زخم درد خور و کفغان ز حد گذشت
 آه و فغان که مهلت نروان ز حد گذشت
 آشفتنی حال پریشان ز حد گذشت
 از کفر چون مصاب ایمان ز حد گذشت
 عمر بیت در مصیبت ایمان نشسته ایم
 اماقت تاب و توان نماند
 از شهیدهای عیش و عالم نشان نماند
 در عسکه ای که سر سروران نماند
 پی سوز و گریه کینفس و یکرمان نماند
 یکلجه خالی از الم بیکران نماند
 فارغ دمی ز نوحه واه و فغان نماند
 پی دیده های عسکه بخون آسمان نماند
 لذت ز زندگی پی پیر و جوان نماند
 بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند
 کز سوز درد و قدرت شرح و بیان نماند

تاد هر بست دست و گریان اینست ایضا
 در کربلا هجوم بارانظر گنید
 در پرده جبرج هر چه دل خصم خواست کرد
 بر خلق تشنه از دم تیغ آب داوه اند
 الی رسول را با سیری سه برزند
 احوال املیت پس از حضرت امام
 نکلی که از یزید بر اسلام آمده است
 قتل امام را سبب کام کرده اند
 ظلم یزیدیان جفا کشی محال
 از شومی یزید سگ آن بخش بد فعال
 ناکام شد امام و شدش خصم بیکار
 الی بنی بعدالم و رنج بستنکاه
 عالم چنان بر الی بنی تیر و شد که نیست
 آه و فغان که تشنه لبان را نیرسد
 آه از دمی که خویش و عزیزان خویش را
 اه از دمی که چون شر دین خصم و دوست
 گوید اگر کسی که بنامیست حسرت کرد
 می گفت عذر و واقعه که بیا یزید
 کفر صیح قوم حسین یزیدیان
 از لعن آن گروه تکی گنید دل
 ارکان دین شکسته شد از کتبت یزید

این غم نهجوبانی غمهای عالم است
 جمیع بلا هیه کجا نظر گنید
 خن پوش ظلم گنید مینا نظر گنید
 احوال دوستان خدا را نظر گنید
 شرم و حیا و فتنه کر برانظر گنید
 چون باشد از شامت اعدا نظر گنید
 صد طعنه از پیود و نصاری نظر گنید
 بر آرزو و شوم و تمنای نظر گنید
 با صد هزار لعن متیب نظر گنید
 ماتم نکد که گشته نشد در هزار سال
 آه و فغان ز بو الجعبیسی روزگار
 الی یزید خورم خوش با صد افتخار
 سهر و دشمنی کمر از آ

آبی ر
 مغلوب خصم دید شه دین حو
 نسبت بجمع دوست می بود آن هزار
 هست آتش جواب که ناراست به زغا
 خاک سیاه بر سر او باد و اعتماد
 در دشت که بلا سکر چون شد آشکار
 ای دوستان هشت و چهار و ده و چهار
 محکم گنید دین خود از لعنت یزید

غم نهجوبانی غمهای عالم است
 جمیع بلا هیه کجا نظر گنید

یارب بجان فغانی سلطان کسر بلا
 یارب بسوز سینه تفسیده رسول
 یارب باغضطراب دل شاه اولیا
 یارب باشک ویده خوبار فاطمه
 یارب بزهر کشته شهید بلا حسن
 یارب بحق زین عبادان شه اسیر
 یارب بآن شهیدان در کشت غر شان
 که لطف جرم جمله محبان شان بخش
 ظل الله آنکه نسبت محشس بکربلاست
 ز آن قوم بحساب بخت روندگان
 یارب که کشته کشته تیغ بلا حسین
 ایضا یارب بشاه پی سروسامان کربلا
 از سوز و دلخ سجد و پایان کربلا
 از درد و اضطراب غمیران کربلا
 در ماتم شهید بیابان کربلا
 کور رسید زهر نواز خوان کربلا
 صاحب غر و والد حسیران کربلا
 و آن قوم غرق کشته طوفان کربلا
 روزیکه هست پرش طوفان کربلا
 خسرش نایم جمع خاصان کربلا
 او را جدا ساز به سلطان کربلا
 برانظر نای که داریم و احسین

شد محرم باز و ما داغ ماتم تازه شد
 داغ ماتم و دور دید ماتم تازه شد

تا محرم آمد و آشوب ماتم تازه شد
 از محرم تا غم و اندوه عالم تازه شد
 مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد
 دو و اندوه دل عیسی و مریم تازه شد
 اندرین مه بهر ما هم غم و ماتم تازه شد
 محنت و غم و در دل ما ز بی هم تازه شد
 لاله زار داغ و لاله اینچنین کم تازه شد
 زین غم بحد که در دل هر محرم تازه شد
 یا هم برسد
 بن ماتم عالم و عالم عالم است
 حضرت خیر النساء او بمدم سوز نویت
 از غم شاه رشل در محنت خیر النساء
 چون نصیب کربلا غمها و ماتم بوده است
 از پی هم چون رسید اندوه و غم در کربلا
 عرق خون بنیم سر سدر داغ و لاله این غم
 همچو ظل الله شاد و بیست در محرم امید

باب ششم در بیان احوال پادشاه ذی شوکت و حشمت زینت بخش اورنگ
 شاهیه قائم مقام حضرت ظل آلیم پادشاه معدلت پناه سلطان عبدالعزیز قطب
 شاه مشتمل بر سه فصل اول در جلوس مینت مانوس و جشن آن ستایش
 مکاتیب مودت اسالیب سلاطین زمان بخدمت آن پادشاه عالیشان بعضی
 وقایع دیگر ذکر جلوس مینت مانوس نظام الدین احمد ابن عبدالعزیز
 شیرازی در تاریخیکه در احوال آن خسرو بلند اقبال نوشته آورده که چون عطیات
 نامحدود و مواهب نامعدود از جانب باری جل شانہ واصل ذات قدسی آیات
 و شامل احوال عالی درجات آن حبیبند سریر جهان داری بود بعد از آن که تنی خضر
 بیازده سال و پنجاه و یازده روز رسید بر اورنگ سلطنت و سر بر خلاف مجلس
 فرمود و در روز جلوس حضرت ظل آلیم منصور خان پیشی و غیره جت رفع خلل دفع
 فساد اهل بازار و او باش چنانکه پس زمین بکلم آمد آن عاقان بلند مکان راجعت
 فرمانروای نشانیدند و صبح روز دوم تباخ چهاردهم ماه جمادی الاولی
 خمس و ثلاثین و الف هجری از کرباس کردون نقایه اندام شاه

ادای نواریش بوم و کوس کور که بشارت و نوای ر

صلواتی پیش و عشرت بعالمیان در وادند و بارگاه معدلت پناه را از اژدها م
 عساکر نصرت نشان و امرای عظیم الشان و عمال کاروان و سائر طوائف چاکران
 مشابه فضائی بحبت افروای عیدگاه گردانیدند و خسرو یوسف جمال سکندر اقبال
 مانند آفتاب از مطلع غر و اجلال طلوع نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و مکان
 و آداب گاه ایستاده آداب عقیدت بنیانمندی بیجا آوردند و زبان مد

عمر و دولت و ثناء و تهنیت کشودند و بامهر جان طاع ابواب خزان و جامدار خانه مفتوح ساخته
 زر نقد و مرمم آلات شکاثره و تشریفات فاخره بآوردند و جمیع ملازمان دولت را از اکابر و

علی قدر اتمیم بعبایت و کرامت آن نواختند و بحکام بلا دعای محال فرامین بشارت جلوس
 بهایون نوشتند و طعنتها و تشریفات بآنها ارسال داشتند و سادات عالی درجات اهل کدما
 و طلبه علوم و سایر ارباب استحقاق و از هر حال شمول احسان او کرام شایسته گشتند و بغلیها و غریبا
 زرو و شکر بار کرده در اسواق و کوچه ها گردانیده بر تمام عوام الناس قسمت نمودند و از حبس
 و زندان جمیع بندیان و مجرمان را آزاد کردند و شعر اشعار آیدار و قصاید غزلیات و تنبیه
 و مایخ جلوس گفته بودند و بدصلمات زیاده از آنچه که در تخیله شان گنجد اختصاص یافتند و مولانا را
 ماده مایخ جلوس مبارک را در قطعه درج کرده انیت + مزین شد جهانی از جلوس شاه جدید
 و شاعر دیگر این ماده مایخ در قطعه بسته است + شد شاه و کن قطب زمان عبد الله و لطیف
 انام از نیست جلوس خسرو عالمقام در محال امیت و آسائش مقام و آرام گرفت و عطار
 غم و الم را به بهارستان شادمانی و فریاد آیدار از این ذکر رسیدن رسولان سلاطین
 ارسال مودت امین مشتمل بر **پیش و همت چون خبر شد از جلوس**
 شاه رضوان و محبت و بشارت خواست جلوس کند خشت بمسامع احباب سلاطین
 مدد بخت سلطنت شاه ابراهیم عادل شاه ابو الحسن را و لمحضرت
 سایه خیر را که آن هر دو از مقر بان و معتقدان اند و پادشاهان
 بودند با مکاتیب پیش و تنبیه و تحف و هدایا از اسب و فیل و مرغی آلات بخت خاقان
 زمان فرستادند و چون رسولان بکوهی دار السلطنت حیدرآباد و صانها آمدند عن حال و انفسا
 رسیدند از پای سر سلطنت معتقدان امین با استقبال ایشان مامور گردیدند که بر سوم ضیافت
 از هم میاندازی قیام نمود هر دو شادمانی را با بارگاه عالی سیورند از سوران مذکور با استقبال
 از هم ضیافت و میاندازی پرداخته با کرام تمام بحضور آوردند رسولان مذکور بشارت
 نماز گشته بر سر پیش و عزت و لو از هم مبارکباد و تنبیه قیام نمودند و خاقان زمان ایشان را بفرستاد
 خام فاخته سازل فیح و عمارات و بیعت بخت نزلشان تعیین نمودند و در سال جلوس نیست نوس

اخلاص خان قزوینی از جانب شاهزاده اعظم شاهزاده خورم و ولد خسرو مالک سیستان
 نورالدین جهانگیر بادشاه ابن حلال الدین محمد اکبر بادشاه بجهت تهنیت مبارک با
 بابت برکات شاهانه و مکتوب تهنیت اسلوب بجنور خاقان مان رسیده مراتب رسان
 ادا نمود و با لغام کرام و افرومتیاریافته در منزل عالی که بجهت و مقرر کرده بودند فرو
 آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه والا با تحفه برای لایق و مکتوب محبت اسالیب
 بموافقت رسولان سلاطین کن و انبه سجا یو بود و ملت آباد شدند و رسول شاهزاده عالمیا
 عباد و انکه مستعد حیات اولغز اجابت مقرون گردید سرور و مقضی المرام خجست انصا
 حاصل کرده مراجعت نمود و در سفر فزاری یافتن بعضی از ملازمان سبعة
 تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از ان خدمات و بحال
 سائر عمال و اکثری از اهل خدمات نظام الدین احمد دربار خ
 که در او اخر عهد سلطنت سلطان جنت مکان چون نواب علایم زهنا مو
 علیه الرحمته بجهت ایردی پیوست سلطان میر و مقفوز منصب حبیب الله
 از مقر بان سیر خلافت لغویض لغز نمود و خود بنفسی قدس شست
 پناه میر محمد رضای استرآبادی که بعد از خواجه نطفه عالم سوار
 منصب سرفزاری یافته بود نیز خواجه بعضی بجهت راسرکام میر
 پناه بجای والد ماجد خود بر او یک خلافت مجلس فرمود رای عالم آرای خورشید ضیا
 اقتضای آن نمود که پیشوای خردمند با تدبیر بجهت ضبط قواعد سلطنت ربطه عاقد مهمام سپا
 و رعیت نشین فرماید والده سلطان جنت مکان متوجه اباد و خود شاه محمد ولد شاه علی عرب شاه
 پیرزاده شده با اتفاق خواجه سیران عمده قرار داد که مشارالیه باین منصب خرا خصاص یابد
 و منصوب خان حبشی که سابقا بحواله داری لشکر رکاب ممتاز بود به تشریفات میر حاکمی سرفراز گرد
 و مزار و برهان معنای را که پادشاه مغفرت پناه بعد از عزل خواجه افضل ترک منصب بجهت

سرخیلی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه باینحضرت جلیل القدر اشتغال داشت
 معزول گردانید پس حسب العرفاد را قول سال جلوس بپایون شاه محمد موصوف را تشریف فرمایید
 و باینجه چون مشارالیه از کار وانی و پیش بینی بهره داشت عالیجناب علامه العلماء شیخ محمد امیر
 باینغیا تون را که از مملکت ایران ابدا زادای مراسم رسالت مراجعت نموده بود و خاقان خت
 مکان میخواست که خدمت بزرگ بمشارالیه تفویض فرماید فلعت نیابت پیشوای سرحت شد
 و خدمت جلوس نزدیک تخت بر نسبت شاه محمد پیشوای ار را گشت و منصب پیری نیربان
 اب غفوس گردید و چون مشارالیه بامو حبر روی و کلی این دو خدمت کما میبینه میخواست
 شاه محمد پیشوای همواره بآن دو وخواه طریق نفاق مسلوک میداشت و منصوفان که
 بیع القدر حیرت انگیز میگفتند یا قتل بود چون از فن ولسندگی و علمداری بی بهره بود و باید
 بمیان خدمت پیر جلگی را سر انجام میداد و اکثر منوبه حال سپاه گشته در مقام غور و پرا
 بعضی خواجه سریان معتقدیم انخدمت را که در عهد خاقان خت مکان نهایت
 و سرفروزی داشتند مثل ملک یوسف و ملک عمر بنابر غرض و حمایت
 بنمودند کسی صد غلام گرجی و حبشی را که ملک عمر فرستاده آورده
 است و از داری ایشان داشت از او جدا نموده هر یک را
 سمرقند و تکه های سیه را کرده و در بیرون و در تخته سازان انداختند
 جمله نه چهار نفر را که آثار رشد و تمیز بر ناصیه ایشان بود و با خطاطی یکی را که غلام ترک
 نشرا بود و بخطاب فیروز خان و سلف دیگر را که حبشی بود و دیگری را بخطاب دم خان یکی دیگر را
 بخطاب یاقوت خان و دیگری را بخطاب حمید خان سرفراز ساخته هر یک را سوار و فرجی از
 عساکر گردانیدند و قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترنگان که خدمت کوفتوالی و دار السلطنت و
 حسن بیگ شیرازی را که نائب او بود و مرزا قاسم بیگ را دستا بی که خدمت ناظر الملکی سرفراز بود
 بدستور سابق بجالا داشتند و خواجه فضل ترک که قبل از ولایت در اتان خت مکان بایک زن

از منصب سرخیلی و سه داری معزول گشته و جاگیر چهارک هون مشروطی از او تفرش
بود باز بعضی منصورخان همان خدمت و جاگیر او موقوف گشت و مجدداً از جمله امرای
عظام گردید و اعتماد را و و نارائن را و و سوری را و از قوم برهمه که بنحیت دیر
نوامین هندی و مجموعه داری که عبارت از استیغافای همالک است و سب نویسی
سرفراز بود و خدمات مذکور بر آنجا برقرار ماند و اعتماد را و را تقرب درگاه و نرسد
و او و امرای عالیشان و نایکواریان معتبر مثل دهرمارا و و اسیرا و و عمال دیگر که
بمنصب بلند و خدمات ارجند سرفرازی داشتند بطریق سابق بحال و برقرار
و ذکر توجه فرمودن حلقان زمان بسیر حقائق حوالی و ابرار
و اشتغال نمودن بعیش و عشرت و بیان ذکر سالگره ان خسته
زمان چون خاطر اشرف را بعد جلوس بپایون بر سریر خلافت فواعی از ان
مهام سپاه و رعیت دست داد طبع اقدس مائل بسیر و تماشای ریاض و
شد و در فصل برشکال که در بند و شان رنگ فصل بها ان فرد
امیر است بسیر باغ انگم ملی قطعه است از بهشت برین و
قطبشاه نورالدین مضجعه احداث آن نموده و
و عشرت آن خسرو رضوان مرتبه
و لنواز در آن گلشن مینو آیین مارت
و البواب سرت و کامرانی در آن
پس از آن بکوه نبات کماش که از
توجه آورد و در لطافت کوه کوثر مقدار
عمارات رفیع و ایشه وسیع
خایت عرض بطویل و عمیق

تخمیناً از گنج و سنگ بر کناران دریا چسبته اند و مشهور است که پادشاه غفران پناه
 ابراهیم قطب شاه طاب ثراه و ملک همون خراج حفرو سد آن حوض نموده از آب باران
 مملو ساخته و بر فراز آن کوه مدور واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطبشاه
 نورالدین مرقدہ عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه و چند عمارات دیگر که اثاثه سلطنته
 و تجمل حشمت و شوکت و اسباب کارخانهای پادشاهی در آن گنجی از بالابائین حاجا
 ترتیب داده یکدولتخانه عالیشان و هشتاد و یک گنبد ملازمان نیز مرتب ساخته و سیاهان
 بن سیرگاهی بدین آیین و اقامت سبعة ندیده اند و موزین صدق شعرا از هر
 یکن نوادار در زیر این گنبد در نگار نشان نداده اند انقصه دین مقام گنبد
 نیز بهت افزا چندی بعیش و طرب بسر برده بسیر باغ بنی که شبیه گلشن فردوست
 نمکی در آن باغ در زمان پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطراز
 سرافیه و تکلفات بسیار از طلا و لاجورد و نقاشی در آن عمارت و بلند بیکار
 واکنه فصیح کمال و گلگشت گلشن و کلزار و شیرکار گذرانیده داد
 عیش و عشرت در این اوقات در ولایت دکن چنان استهتار یافت که خاقانان
 بعزم تسخیر ممالک یهمانه سیراز دار السلطنت بیرون آمده است از بهجت بکمان در مقام خوف
 و هراس بودند و چون رونق افزای دولتخانه هایون نشانی تفرقه خاطر اندیشه ماکان کج بیت
 مبدل گشت و بعد از آن جشن سالگره هایون باینی ترتیب یافت که اگر سخن بران حصا
 بیان در توصیفش و فائز تر بکارند از عهد هشمه و صفش بر یون نیایند و جمیع طوایف
 انام از خاص و عام تشریفات و انعامات که بقیاس در نگنجد رفرازی یافتند و زبان
 بدعا و ثنائی شهر پاکمکار کشودند و ذکر جشن مولود البنی صلوات الله علیه و آله و سلم
 نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در زمان پادشاهانه
 طریق جشن مولود البنی مسدود شده بود و وجه اخراجات این جشن
 به علما و فضلا و صلحا و فقرا

مرحمت میگشت و چند نوبت شیلان کثیرالالوان که خج آن کبک را برهنه مقرر بود کشید
 میشد و چون خاقان زمان برادر ننگ خلافت نشست فرمان واجب الاتباع تفرغ
 نفاذ یافت که بسامان و اسعد دلو از زمین برداشته و ضاعف ضاعف آنچه
 که در سنوات سابق خرج میشد بمصرف رسانند پس جهان کهن را باین نو مزین ساخت
 در میدان قصر داد محل خمیه مشتمل بر چهل ستون برپا کردند و در هفدهم ربیع الاول که
 بقول اصم روز ولادت حضرت خیر البشر صلاهی عیش و عشرت در دادند و مدت
 دوازده روز و شب این سور پر سرور که قلم و زبان از شرح و بیان و وصفش اعتراف
 بجز و تصور دارد و اندامی یافت و در شب آخرین جشن خوان الوان نعم و رسیدن
 و او محل سبک شد و خواص و عوام طبقات اسلام از آن خوان گرم نشاء نمود
 و تمام اطراف میدان را در آن شب چراغان میکردند و آلات آتش بازی را انداختند
 و بیرون و در تخته سر سبزیدند و آن شب تا صبح بعیش و عشرت می پرداختند و هنگام
 رقص ساز را تا طلوع آفتاب جهان تاب گرم میداشتند و در شب خاقان
 زمان از دولته خاص بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمیع رست و سلاطین
 با چشم تمام متوجه تفرج و تماشای آئین بندی شهر نشین تا چو تیره کو توالی تشریف برده
 فیل کوه شکوه را یکجای مرصع کاه میداشت و عهده داران عمل طبعی می زد و هوا بر
 نشاء می نمودند و سودگران و تاجران که دکان میدان را با انواع تکلفات و مرصع آلات
 آئین می بستند تحایف مرغوب گذارند به تشریفات و انعامات سرفراز میشدند و بعد فراغ
 از تماشای همان شوکت و حشمت مراجعت می نمود و اخراجات این جشن هر سال سی هزار
 هون در عهده اقان زمان تقریفات ذکر بجا آوردن مراسم تعزیت جناب
 سید الشهدا علیه السلام در ماه محرم الحرام معنی نماد که از ابتدای سلطنت
 سلسله فیمه قطبشابهیه رسمیت قدیم و قانونیت مستقیم که در شهر محرم به تعزیه حضرت

امام جگر گوشه سیدانام پر دارند خاصه از زمان پادشاه جنت آرامگاه محمد علی قطبشاه این
 رسم تعزیت روز افزون شد تا اینکه در عهد سلطنت خاقان زمان امیریان طاع
 بجمع ممالک محروسه صف و ریافت که در نقارخانه دست از نوارش کوس و نقاره
 باز دارند و جمیع خوان سالاران و چاشنی گران و مطبخ خاص عام لحوم داخل اغذیه
 و اطعمه نمایند و وقتاً بان و کاکس خود بردارند و این روش این بود که در عشره ذی روحی
 فوج نشود و متبولیان برگ نفر و شند که موجب ریت زمان است و جمیع لذات و تکلفات
 مباح ممنوع متروک باشد و احکام مذکور بر کل طبقات انام از مسلم و کافر در ممالک محروسه
 و رین ایام غم انجام جاری بود و از جادارخانه عامه چند هزار دست خست سیاه و کبود
 با اعصاب خسته و سیاه با کثر از زمان و بندگان با نگاه و ذاکران و مدافعان تقسیم می
 یافت و در سه والاوه پادشاهی که یکی درون دولتیانه بود و دیگری در بازار دار السلطنت
 فرش مقر لاطنبر و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا بخل و طلسم کبود می پوشیدند و در برابر
 چهارده علم باسم جبار معصوم علیه السلام ابتدا الملك القیوم ایستاده می کردند و از پشت
 چهارده ذری که پادشاه در آن منقوش باشد آن علمها به پوشانیدند و چنانچه
 و قمعدان می بزرگ بر می که در هر یک صد چراغ و دو و سیست چراغ روشن میشد بصورت
 اشجار پر شمع ساخته برابر پوینها گذاشته شمع های کافوری بالای ایوان و اطراف
 حوض چیده و شب می افروختند و ذاکران خوش خوان و تعزیه داران جناب حضرت
 سید الشهدا در آنجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند
 و بجای اشک قطرات خون دل زردیده می ریختند و بعد فراغ از مراسم تعزیه انواع اطعمه و اغذیه
 بی گوشت حاضر آورده بآنها می خورانیدند و در قصبات و محلات حوالی شهر بل خانه بخانه
 همچنین با اسم تعزیه و سوگواری قیام می نمودند و شب ششم ماه محرم علمهای الاوه که بیرون دولتی
 در تحویل کموال بود میدان وسیع الفضای داخل می کردند و در سه و بار بار با اطراف میدان را چراغان

میکردند و جمعی کثیر از مجبان ایام اطهار شمعها بدست گرفته و ذاکران و تداعان بر تنیه خوانی و
 مراسمی مشغول گشته بتانی در میدان و داخل می آمدند و در آن شب خاقان زمان بالای محل تالیف
 آورده بحسب سیاه پوشان فلکاخان زمان ریزه از حضور ارسال میفرمود و کوتوال و سایر خلائق فاتحه
 و وام دولت خوانده بآیینی که آموخته بودند مراجعت می نمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هر شب
 از اولاده های محلات شهر و اطراف علمها در میدان داخل می آوردند و صبح دهم محرم الحرام
 پادشاه کسوت سیاه پوشیده پای برهنه با علمها که مرثیه خوانان پیش آن علمها مرثیه میخواندند با
 حبیبی از خلائق خاص و امرا و اعیان و مقرران زاری و ششون کنان قریب سه هزار قدم
 راه بتانی طی نموده مسجدی که متصل ایوان الاولاده حضور بود می آمده و وقفه شهادت شهدا
 گردا و گرفتاری سدا پرده شیطانی حرم محترم آن زبده آل عبا که زینتین آن مصاب
 و لباس همه خوناب و انکاحیتهما بمشائیه سیلاب می گرد و استماع می نمود و غریو و غلغلله
 و گریه از خلائق برخیزد است بعد از آن فاتحه خوانده بدو تنجانه می فرمود و در بارت حضرت
 سید الشهدا و نزاری که درین روز مروی بانخبار صحیح است و در زید و بعد از طعام
 نذر حضرت امام علیه الصلوٰه و السلام از جادار خانه عمره پادشاه و ولایت دست
 رخت باکیسهای زر بدو ولایت میداد و یمیم عنایت و محبت می نمود و هر سال در ماه محرم
 مبلغ دوازده هزار نمون ماورای اخراجات روشنی و طعام و غیره سادات و علماء و
 صلحا و فقرا میرسید و در جمیع ممالک محروسه فلنگانه مقرر بود که در ایام عاشوره در
 دیوانخانه علمها بر پا میکردند و اعمال محال و جدا اخراجات آن میرسانیدند و دیوانی ترخان
 پادشاهی نژاد حساب سرکار محسوب میداشت و کمر توجیه خاقان زمان بکاتب که
 طور بقصد سیر و تماشا در جانب جنوب از سلطنت کوهی است باصفا قابل سیر و تماشا
 و سلطان جنت مکان محمد قلی قطب شاه طایر تراه بالای آن کوه عمارت و قصر رفیع متعلی برشته
 ملحقه ایوانائی وسیع و نشینان و غرفه های تکلفات گوناگون و تصفات موزون ساخته پتر

از بنای این مقرها تهاهی بلند و فغنای دلکش محاذی نشین از آهک سنگ ترتیب داده
و بر بالای آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامن آن کوه عمارت دیگر مشایخ برج که محل سلطنت
و امانت پادشاه در آن گنجد جای بنا نموده آن جبل پر صفا و نور آسمی کبوه طور گردانیده در طرف
آن فرسخ در فرسخ بساطین پر اشجار و باغهای پر انار احوادث فرموده و امای عالیشان
و وزیرای رفیع المکان نیز در حواله آن کوه عمارات و حدائق ساخته بودند و در مابین این کوه
و کوه بنات کما که مسافت آن تخمینا چهار فرسخ گفته اند تمام بساطین واقع العرض در صحنی
که هوا از غایت لطافت هنوز شمیم سحر داشت و لمعات صبح صادق و در کار عبود و درای
بود و موسسم ربیع نوبال ابر رطوبت بیزی میگردید و کما که بی صحاب باران ریزی مینمودند و
زمان یکم آسایان که طور روان شده و بر بالای عمارت فلک شکوه آن کوه برآمده همان
سبز و خرم و سواد آفاق حضرت بساطین چند آنکه حسن بصیرت مشاهده نماید از اطراف نظر در آور
و از غایت فرح و نشاء البساط عیش و انبساط بگستر و نظم و یکسو مجلس عیان و
یکسو بزم خاصه و سران و سروران یکسو ستاده و یکسو فوج محبوبان شاه
نزدیک جانب فی ارماداران همه با قوتشان شهریاران و یک جانب بشتی شد پدیدار
ز غلمان بری و حور بسیار و تاملت یکماه در آن عشرت سرا بعیش و عشرت اشتغال نمود
من بعد از کوه طور فرو آمده بر ایض و بساطین جوانی و جوانی آن که هر کدام چون بخت
خرم و در حضرت و نظارت مثل گلزار ارم بود و نزول حلال فرمود و هر روز بگشت گلزاری و
سیر شکوفه زاری متوجه شد و طبع اقدس در آن آب و هوا و فصل فرح افزا شکفتگی افزود
تا ایام رشکال منقطفه شد آنکه متوجه دار السلطنت گردید و شهر را و رود و موعود خود روئی
بخشید و فکر طلبد اشتن منصور خان حبشی میر سید محمد اسفرا بنی و ملا محمد قتی
نفرشی را و آنچه که بعد از آن صورت ظهور گرفت چون منصور خان حبشی که سابقا
مرداری عین الملکی که پایه از وزارت است و حوالی داری لشکر رکاب داشت

و در سینه جلوس بهایون چنانکه پیش ازین مذکور شد منصبی فنیح حمله الملکی سرفرازی فیت
 و قرب و منزلتش روز افزون شده بان پایه رسید که در میزان اعتبار کفّه رتبه خود را
 از کفّه مرتبه مقربان عالی مقدار ثقیل تر می سنجید و در آخر شده دویم جلوس بهایون
 از جهت آزر دگی خاطر از شاه محمد میشو او قاسم بیگ کو تو ال که رجوع باو می آوردند مرزا
 سید محمد اسفرای را که در زمان پادشاه مغفرت پناه چند مدت از مجلسیان حضور
 و افرا نور بود و بعد از آن خلعت فرشتن بجزین شیر لافین حاصل نموده بجانب هندوستان
 ببلده لاهور رسیده و در خدمت پادشاه طیموری شاد نورالدین پادشاه اقامت نموده
 بود مکتوبی مشتمل بر ترغیب و تحریع آمدن اینجا و تفویض بعضی خدمات بدو فرستاده طلیده
 و مکرور خاطرش بود که قاسم بیگ را از خدمت کو تو الی معزول ساختند و از حضور بدان محبت
 منصوب گردانند اما اینکه در تاریخ نهم شهر محرم الحرام سلسله سببه و نه بن و الف هجری در
 شب چراغان میدان در بار که قاسم بیگ کو تو ال در مقام پادشاهان و صفای میثا
 بود یکی از غلامان حبشی دیوانی نسبت به باو سخن بے ادبی گفت و چون تا دیب آن غلام
 بواسطه حمایت آقائی او منصور خان صورت نه بست ازین خفت ملای بهر ساینده ترک
 منصب کو تو الی نموده و چشم کو تو الی را بکو تو ال خان فرستاده خانه خود رفت منصور خان
 در نیوقت فرصت غنیمت دانسته ملا محمد تقی تفرشی را که حواله دار محلی پشن بود بصرعت تمام
 طلب نمود ملای مذکور کمال دلخوشی یک ریخیر فیل بزرگ و پنجه ارهون نقد و تحف و هدای
 نفیس همراه گرفته بدار السلطنت آمد منصور خان از ورود او سرور گردیده قرارداد
 که بحضور و افرا نور برده به تشریف کو تو الی سرفراز گردانند چون تقدیر ایزدی مساعدت
 آن حبشی نبود و در مدت سه ماه مولوی مذکور را چند نوبت بدولت خانه عالییه بدو وزیر فیل
 و هدایا از نظر انور گردانید اما سعادت بساط بلوسی میسر نشد و حسن بیگ نائب کو تو ال از غایت
 مرح الحرام روز و شب در سر انجام مهام کو تو الی اشتغال ننمود و غایت جد و جهد مبذول میداشت

تا در بندهم بر سبب الاول مسند مذکور که آئین بندی چپوره کو توالی بحسب جشن مولود النبی نموده
بود خاقان زمان بواسطه شهنشاهت که درین سه ماه از حسن بیگ ظهور رسیده او را
بمحضور موفور التور و طلب فرموده به شریف کو توالی کل سرفرازی بخشید و شتارالبعثیه
از شپته مساعی جمیله بتقدیم رسانیده منظور نظر عنایت حضور گردید و کمال غرور اعتبار یافت
بنابرین منصور خان ملا محمد تقی پیش خود رنگاره داشته جمیع مهمات میر جلگی را بنیابت خود
بقصد اختیارش در داده و شتارالبعثیه یکسال بسرنجام مهمان مکی برسیل نیابت
اشتغال نمود و سیادت بنیاده فریضه الدین محمد تقی تفرشی را حواله دارچلی پیش کرد و بنیاد
انجا فرستاد و ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب شایه ازان
پادشاه هندوستان و بعضی مقدمات دیگر در اینجا میگردد پادشاه ممالک هندوستان
شاه جهان پادشاه سال دوم از طووس مجاور خود شتارالبعثیه فرستاد و هفت هجرت
بقصد دفع فتنه افغان که ازان پادشاه عالم پناه توهم گشته بنظام شاه پیوسته
بود از دارالسلطنه بموجب التور و بربران پور نهضت فرمود و بعضی نزول بموجب
اجلال در سرحد بلده مسطور نظر اینکه از زبان سلطان مغفرت پناه سلطان محمد
قطب شاه باب ارسال رسل و رسائل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین سزاده اوین
را با چند راس سپ و تحفه و هدایای دیگر و نامه عطف و شتارالبعثیه فرستاد و روانه
فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک محروسه گردید از مجلسیان حضور رسید عبد الله
مزد رانی حسب حکم خدیو زمان تاسر حد استقبال شتافته منزل بمنزل مرسم ضیافت
بتقدیم رسانید و شیخ شتارالبعثیه چون چند منزل پیش آمد سیادت پناه میر قاسم ناظر الممالک
بموجب امر طرف اجمعی از حواله داران و لشکر فاضله خیل با استقبال رفت و در منزل پلین حیدر
ایلی مذکور را با زقفا ضیافت ملوکانه نموده و به شرفیات فاخر و تواضعات متکاثر سرور ساخته
روز دیگر مکنای عرض درک فرود آورد و در اینجا نیز تشریط مهمانی قیام نمود و خدیو زمان کمال غلظت

و شوکت از دار السلطنت برآمد بجانب حوض درک تشریف رزانی و مودود ایلمی را در آن مقام بفر
طانت مباحی گردانید ایلمی تحف و هدایا با نامه مودت شمامه بمظرافت شرف را آورد و خدیو زمان
او را نو انرش بسیار فرموده و تشریف خسروانه با چند اسب و دیگر خیریل مرحمت نموده
به بعضی از ملازمان خاص فرمان داد که ایلمی را بشهر درآورده در باغ میرزا محمد امین میرجلایه
که قطع است از بهشت برین فرود آورند و مرثیه دیگر درو و تهنیه عالیه مومی الیه را طلبند
به تشریفات شامانه نخواست دیگر بخیریل و در اسب عراقی بنشاند و خلعتی فاخته
به کس دیگر از مخصوصان او مرحمت فرمود و بعد دو سه روز جمیع توابع و نسوبانش را که صد
نفر بودند علی قدر مراتب با نفایات متعظم و مست اندوخت و در آن وقت و آن
چهار هزار من غله هر صنف برسم ضیافت از سرکار فیض آمار نزد ایلمی رساند و در هر ماه
سه هزار من برای خج او از خزانه عامه میسرسانند و هر روز در حضور می آمد یک
بخیریل و دو اسب تشریف فاخته با و عنایت می نمودند و اقامت یک لک
و پنجاه هزار من نقد و ده بخیریل و پنجاه اسب را به این فاخته بنشاند و الیه رسیده
بود و چون در وقت ورود ایلمی مذکور شاه محمد منصب بیوای سرفرازی داشت و بنا بر
مارسای مقدمات رجوعه را چنانکه لازم بود و تقوا هیت فیصل نمیکرد و هر چند گاه احدی از
جانب پادشاه عالیشان جهان می آمد و ایلمی در انجام مرام تقاضا و ابرام می نمود
خسرو زمان از شاه محمد بیوای مال میسرسانید و متوجه علامی شیخ محمد فاقون شد تا مقدمات ایلمی را
از راه و تهنیه فیصل نماید و باقی احوال نواب علامی عنقریب بتفصیل مرقوم خواهد
شد انشاء الله تعالی و ذکر سرفرازی ما فیتن ملا محمد تقی تفرشی تشریف
سرخیلی و بیان بعضی مقدمات دیگر چون مسفور خان حبشی در غره محرم شده
نمان و ثلاثین و الف هجری عبارضه بیامی نین جهان فانی در گذشت حبشی از اعیان دولت
سلطه کلی برسم پیشکش قبول کرده استدعای منصب و القدر خیرلی نمود و ملا محمد تقی که در زمان حضور

مهات دیوانی را بر سبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور مکرراتاً بشد و کارش را او را در
 حضور معروض داشته بود و در وقت پنجیکه دیگران پیشکش مینمودند و بتقریبات دیگر منظور طاعت
 خاقان زمان شده و تاریخ بست و سیوم شهر صفر به تشریف سرخیل عسکر اختصاص یافت
 نظام الدین احمد و تنبیت و تاریخ آن این قطعه گفته خسر و بوسفرخ جشد شاه
 شاه عبداللّه شاه کامیاب از قدو مشرقت رایشان سپهر تاج از فرش شده چون آفتاب
 میبستی اند طلت خورشید چو خلد و در گهش چون مجمع یوم احساب و شمنش افروخته بر مرده باد
 گر بود جسم برین سطح تراب مولوی بهر راسرخیلی نمود از میان جمله اعیان انتخاب
 تربیت نمود او سر تا که شد یا قوت شان تا با عقل بهر بخشش تاریخ گفت
 و اما خسر سیل باد و آفتاب و چون جناب مولوی بشرفیات خاص سرخیلی مکرّم شد در آنکه
 مدت محرمیت حضور النور پیدا کرده و بفضیلت مقامات دیوانی آنچنان برداخت که محال
 محال و بهانه محیل و فاعل و دست خیانت نشان منقطع گردید و مبلغهای کلی خارج
 از حاصل ولایت بهر میداد از جمله صدوسی هزارهون از آنرا این را و بجز عدا رند و باقی
 رسانیده بگرفت و داخل خزانه عامه کرد و چند جوهری بمقبره پدرش را بحسن تدبیر گرفته سرنگ
 ایشان را از تن جدا نمود و اموال آنها را بفضیله آورده از نظر انور که زانیده بخطاب
 مستطاب شریف المالکی معز و محترم گردید و قلمدان مرصع که بعد از مرزا محمد امین میر حبله یکسی
 مرحمت نشده بود با و مرحمت گردید و چون در آنوقت خبر توجه لشکر مغل بصوب دکن شائع
 نشده بود خاقان زمان پنجاه هزارهون بوی غنایت فرمود که لشکر فراهم آورد
 منصب سرداری را مستر از سر خیلے غاید و چند بجزیریل مستر فیلیانه خامه بشارت
 محول گشت مشرک را لیه لشکری از سپاه غریب و دکنی و عرب و افغان فراهم
 آورده با راستگی تمام در میدان دکنشائی و داخل از نظر طر زمان پانه سریر علی
 گذرانیده مشمول عواطف پادشاهی گردید و یوما فیوما درجات قرب او افزون شد

بنهائی مایع قرب و نزولت رسید و در همین ایام خدمت سردار سید عین الملکی که
 محول منصور خان بود بایام خان حبشی مرحمت شد و حواله داری فوج رکاب
 که منصور خان را بود به پسر او مفوض گشت و کمرسراف از گشتن نواب
 علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمته بمنصب پیشوای و بیان بعضی
 مقدمات دیگر چون از شاه محمد پیشوا حرکتی که مشعر بعد ضمیر خرابی بل دلیل بر خیر
 و بی راهی بود بنظر مریست و مقدمات پیشوای کما هو احوقه متمشی نشد و خواه فضل
 ترک نیز عرائض او را که بحضرت عادل شاه نوشته بود در راه گرفته از نظر انور گذریاد
 و نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمته عریضه بخط شاه تاج الدار لکنر فین
 اثر که شاه محمد بحجت عادل شاه نویسانیده بود بعد از نو قاضی از قلعه پیش
 بر آورده بنظر اشرف در آورد خاقان زمان او را از من پیشوای معزول نمود و در
 نیم ماه رمضان سنه ثمان و ثلاثین و الف هجری تشریف حسب پیشوای کل نواب
 علامی مرحمت فرمود و سخنوران فصاحت بیان و قطعها در تنیت و تاریخ گفته
 گذرانیدند از انجمله این قطعه است که نظام الدین احمد در رشته بیان کشیده گذرانید قطعه
 شه یوسف رنج حبشیست که حاتم میکند از وی گدای ز فطر مرحمت کرده ممکن
 محمد را بعد در پیشوائی بسامان شد مهمام الملک ملت که بود ابر ز آفات سمای
 ستاع فضل و دانش بود کاسه کنون گرفت در عهد شش وائی جهان همور گردیده
 بد انسان که شد محو از خلایق مینوای بالهام آمد این معراج محیافیت از حق پیشوای
 و مولانا عرب خوش نویس شیرازی این ماده تاریخ یافته محمد ابن علی پیشوای سلطان شیخ و نواب
 علامی فهای بر سنه پیشوای ممکن گردید ابتدا بفصل مقدمات شیخ محی الدین که از
 جانب پادشاه عالمیان شاه جهان آمده توقعات بسیارین دو تنانه داشته در انجام
 مقاصد ابرام نمیدود پرداخت و مکاتیب مصلحت اسالیب بخدمت اصفهان و امرائی عالیشان

عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهان متلع حاصل نمود که من بعد شیخ محی الدین تخلف
 از رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت نماید و در جمیع امور رضائی ایشان کفایت نماید
 بنابر این شیخ محی الدین و رضائی او ترک ارادت و داعی نموده بخانه نواب علامی تردد
 می کردند و رسولان سلاطین دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیمودند و بجهت این چنین حسن
 خدمت و کمال خیرخواهی که آنان صرفه سلطنهای کلی شدند نهایت قرب و منزلت بهم رسانیده بکمال
 مشمول عواطف پادشاهی شدند چنانکه بخصت حضور از دروازه و دوازده امام علیه السلام
 تانمی محل سوار بایکلی شده آمد و شد می نمود بوساطت آن پیشوای زمان علما و فضلا و شعرا
 و غریبا از نجار ^{مان بوسی پادشاه زمان رسیده با نعام و اکرام موقوف گشت}
 شدند و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منظم گشته بمناسب از جند و پناه بلند رسیدند
 و منصب فیج دبیر ^{ازین نواب علامی تعلق داشت بلا اویس خوش نویس موقوف}
 گشت و مشارالیه در اندک ^{مان بر مدارج و معارج محرمیت و قرب و منزلت صعود و عروج}
 فرموده در جمیع امور و بیری ^{با در اکثر معاملات پادشاهی متصرف و دخیل گردید و میر محمد}
 اسفرائینی که منصور خان حبشی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را طلبیده
 بود درین زمان که شریف الملک منصب سرخیلی و نواب علامی بر تبه اعلائے پیشوائے
 و مولانا اویس بمنصب نشی الملکی ^{سفر از شده بودند بدار السلطنت رسید و بنابر}
 نسبت بندگی قدیم از مجلسیان حضور و افزا نور شد و مبلغ پنجاه هزار ^{من خرج سالانه}
 آن سیادت پناه از حضور مقرر شده بطغیلس میزد کورد و پسر بزرگ و چند کس دیگر از اقوام
 او در سلک مجلسیان شاہی انتظام یافتند و هر یک را مشاوه لایق مقرر گردیده دست
 در عوض تنخواه محنت گشت ذکر روانه نمودن خیرات خان با اتفاق محمد قلی بیگ
 ولد قاسم بیگ ایلمچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون
 نسبت موافقت و رابطه مصداقت میان دو دمان علیه صفویه موسویه و خاندان صفیه

قطبشاهی از زمان شاه علی بن کان شاه اسمعیل صفوسه پادشاه ایران امانتداری به
 و آوان خلافت پادشاه غفران پناه یک سلطان قلی قطبشاه نور الله مرقده که آن سلطنت و
 این خلافت در عشر اول الذمیه عاشور سنه هجری است بنا بر تاج و تاجیه باین معنی ملحوظ
 بود خاقان زمان خیر اتخان سرنوبت را بر رسم رسالت همراه محمد قلی بیگ بن قاسم بیگ ایلی
 بصوب ایران روانه فرمودند تفصیلش آنکه شاه عباس صفوی ایالت پناه حسین بیگ تپانی را که
 به جهت پیش و تمینت بد سلطنت حیدر آباد در عهد شاه مغفرت پناه فرستاد و در سال
 خرد و صیت و چهار هجری نواب علامی فحاشی شیخ محمد خاتون تشریف شاهانه مشرف
 گشته بر فاقت حسین بیگ مدکور و آنه علق کردید و چند ال در آن مملکت خت نشان
 اقامت و رزیده مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام است او پادشاه مالک ایران
 ایالت و حکومت دستگاه قاسم بیگ پناه سالار کمان را همراه نواب علامی
 روانه نمود و آن هر دو از راه کوچ و مکران که در آن زمان پادشاه ایران درآمد بود
 بصوبه دکن باقی شدند و چون ایلیان بخیریت پادشاه مغفرت پناه رسیدند بعد بواسطه
 خسروی اختصاص یافتند و در تاریخ ورود مسعود نواب علامی نظام الدین احمد قلی گفت
 قطعه چو آمد شیخ علامی را ایران صفا آمد ز روی او بهر چشم بر پیش بود چشم مردم
 رود اکنون براه او بهر چشم خرد بهر رو و کش گفت تاریخ چو جان آمد بهر نور در چشم
 و قاسم بیگ مشا را به مدت دو سال در دار السلطنت حیدر آباد بود و بعد از آن بچار
 رحمت نیروان شتافت نظام الدین احمد این صرع را مآذ تاریخ یافت رفت قاسم بیگ ایلی از
 جان و پیش محمد قلی بیگ که در آن آوان بجایه شباب آراسته بود دشمنان الطاف پادشاه
 مغفرت پناه گشته قایم مقام پدر خود شد و در عهد سلطنت خاقان زمان عازم قری
 بجانب مملکت ایران گشته رخصت انصراف حاصل نمود خاقان زمان جهت رفاقت مشا را به
 خیر اتخان سرنوبت را بر رسم رسالت مقرر نموده و هر دو را تشریفات فاخره داده با تحف و هدایا

از اقامه و اقامه نفیسه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون لطیفان بدید بکار
سورت رسیدند پادشاه عالم پادشاه جهان پادشاه که در آن اوان بجای بدید بکار
بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود مشارالیه را با اگر طلب نمود بعد رسیدن ایشان
بدار السلطنت اگر پادشاه عالم پناه مکتوبی که بحجت خاقان کشورستان خسر و مالک
ایران قلمی نموده بود بایشان سپرده و پیغام مینائی نیز داده به بندرسورت روانه فرمود و
الیهما سوار گشتی کردید چون بر بندر عباسی رسیدند خبر وشت از انتقال خاقان کشورستان
شاه عباس بجوای رحلت نیردان و بشارت فتح از کاشی عمر و امای جلوس پادشاه جهان بخش
صفیه بهادر خان استماع نمودند این واقعه بکلیه تبارخ میست و دویم ماه جمادی الاولی سنه
هزار و سی و هفت هجری صد و فرج یافت و در سلخ شعبان سنه ثمان و ثمانین و
عریف غیر تمان شعر بمقتضای سرسلطنت معید رسید و حسن بیک ترک
فاجار که در ملک سلجاری ای و سحانه عالی منتظم بود قطعه تاریخش گفته قطعه شاهنش
آشیا ناطق کمان آنکه شد فرزندش بهشت برین تا بر خورش مراد بود سوار نامزدی
ندید روی زمین در جهان داد عدل زان سان داد که سپهرش رسید و همین
را بفتح را بخت زد شد میراد جهان و همین به تاریخ طمشتش در جسد
باجل یزد داغ و جان خیز استغانت طلب نمودم گفت ایضا وادشاه پنج وین
و دیگر که تاریخ جلال طمشتش یعنی بخت شاه صفی کله خلی حق یافته و جراتان و محمد علی
از بندر عباسی بدار السلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر و کاش
مست افرا که شاعر و وصف و معتش گفته بدیت اصفهان نیمه جهان گفتم
خمیه و صف اصفهان گفتم بعبادت بساط بوسی سینه گشته تحف و هدایای
مرسوله را با مکتوب مرغوب شعر بخالص اعتقاد و روز یکجائی و اتحاد از نظر انوار
گذرانید پادشاه جوان بخت شاه صفی از آن تحف مرغوب و از آن مکتوب

صداقت اسلوب سرور و توجیه گشته غلغله های فاحش و اسپان الجام و زین زین باطلین
 رحمت نمود و اگر ام و احسان وافر نسبت بخیرات خان مبدول داشته قرینه را که اقوام
 او در آنجا سکونت داشتند بطریق انعام بدو بخشید و مشارایه صورت و قایم را و عریض
 مسندنج نمود و با چند ستر مستحب بپایه سرب بر سلطنت مصیر ارسال داشت و ذکر
 سرفرازی یافتن نصیر الملک دکنی و پس او منصب حواله داری خاصه
 خیل و سرلوئی و منصب کشتن ملک غیر خدمات خود و قصه کشته شدن
 دیانت خان و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع
 ایشان چون ملک یوسف بنابر تقرب حضور فرست آن داشت که بسراجام مهاباد
 داری خاصه خیل که پادشاه مغفرت پناه باحواله نمود و در دوازده ششصد گنزار
 و سی و نه سحره خاقان زمان تشریف حواله و
 میل نصیر الملک دکنی سرلوئی
 و خلعت سرلوئی به سپه و رحمت فرمود و نصیر الملک بسراجام انجمنت برداخته هر روز
 لشکریان را در پیش سوار می کرد که تا چهار کرده بودند و بیایند سیفر و درین سال ملک غیر
 که از جمیع مناسب معزول گشته در کنج انزوا و بیکاری نشسته بود بصفت شاهی باز در
 جمله مکان امنی غلامان رفیع مکان مسلک گردیده بر خدمات معزوله منصوب شد و جاگیر خود را
 که قریب یک لکمون حاصل آن بود مامور آبادان نموده لشکر جدید از غرب و افغان آورد
 و راجه پوت نگار داشت و میر ابوالمعالی النیاط بدیانت خان که از اعظم عمال بود سوال چند
 بحکومت مصطفی نگر و مجبلی پشن دنیا در دیگر استقلال داشت و در زمان میرعلی معزول
 ولایت مرغی نگر و محال پنجاه هزار چون جهت نگار داشت جمعیت برای تمیبه رهایان
 سرکش با دغوض شده بود و بحال استقلال در آنحال حکومت مینمود و در وقت و را
 باطایفه از رعایای سرحد مرغی نگر برای تحصیل زر و اشیای نواح واقعه خان مذکور با وجود
 جمعیت موفور جرییده با سعد و وی از غریبان فدوی و غلامان تنگی بر سران سترخان

آتور و واراده داشت که رؤسای آنها را قتل و هیر سازد و ستمردان چون او را با سعه و ک
 چند دیدند فرصت غیبت شمرده از هر چهار طرف دارگشتند و چون بهانه حیات دایت جان
 پر شده بود گلوله تفنگ جان ننگار بر سینه اش رسید و از اسب در افتاد و میر حبیب الله را در
 سله دار و غریبان دیگر چون حال بدبینوال معانته نمودند بجای نذاری استاده بدست مخالفان
 از پا درآمد و بعد ازین طایفه ستمردان عرائض حضور فرستادند که مابندگان رسم عتی
 مرعه داشته ره نور دطریق تکریم گشته ایم و زور واجب ادا نموده ایم و دیانت خان از روی
 ظلم میجو است که رعایای پادشاهی را بقتل رساند بحسب تقییر او خود مقول شده بهمان
 نندگان و رعایای پادشاه هم چنین عرائض میامد رسید بجهت مادیب
 و سیاست آن جماعت و حرا مملکت شجاعت دستگاه خواجه محمد افضل ترک را به تشریف
 حکومت آن مملکت فواخته بداد در دانه فرمود خواجه افضل متوجه مرتضی نگر گشته
 در راه هر جا دزد و حرامی میدید بر دار میکشید چنانچه چهارصد دزد و طرار عیار را که اکثر
 رؤسای آنجا متهم بودند یکبار گرفته بردار بخت آوخت و ساحت مملکت را از خس و فاشا که طایفه
 پاک ساخت و در سال غلا و قحط مساعی جمیده نظیر رسانید بحفظ و حرارت خلایق و مملکت
 پرداخت و چون در اوایل این سال بخاطر هائون رسید که قصر ملقب بایه قریب بعمارت
 عالی سابقه بنا فرماید بنایان ماهر و هنرمندان را در آن فرمود تا قصر رفیع شش طبقه چهار طبقه و
 ایوانهای وسیع و شاه نشینها و غرضاً در هر طبقه بتکه هفت گوناگون و تصنیفات موزون
 ترتیب دادند و مصوران مافی قلم و نقاشان از رنگ قم تصویرهای دلغریب و نقشهای
 عجیب آن کاخ عالی را چون نگارخانه چین آراستند نظام الدین احمد فقرات چند در ماده
 تاریخ آن یافته بیت الشرف ابداد خانه با همیشه قصر فلکسای شاه عبد الله
 و مکر توجه خاقان زمان بسیرای غمهای اطراف دار السلطنت و مراجعت
 نمودن بدولتخانه هائون و بیان تصفیه قصه کلنگور از لوث و جوماتیا

چه دهری سپیدار یثی در شیشه اربعین و الف در شکل خاقان زمان با امر او
 خوانین بسیر باغ های که بعضی غلامان خاص روی تعمیر نموده بودند متوجه شد و مدت یکماه
 بعضی و کامرانی بسیر بر پس از آن بسیر قلعه گوگنده و عمارت رفیع آن که از آنجمله قصر جهان گاه
 بر قلعه کوه منبع خاطر اشرف مایل گردید و بعد چندی جت زیارت قبول اجدا و اجماد خاصه
 جت زیارت والد ماجد و بکنکریض اتر که مقتدایان دودمان عالیشان است روی توجه
 آورد و مبلغ کلی از نفوذ و اجناس متولیان و خدام و حفاظ و صلحا و اتقیا و سایر مستحقین
 انعام فرموده بدار السلطنت مرا جعت نمود و در آنجا سیکه خضر زمان متوجه سیر باغبان و قلعه
 محمد نگر زیارت رودخانه بیکه رود را بقدره ملک بعضی اشرف میانه که شجاعت
 دستگاه و پولی بیک راحت تنبیه است به کلکوز نامزد نمودن صلاح دولت است
 چه جو دهری مذکور که در اقران و امثال خود بر مال و منال و ختمت و ثروت امتیاز
 تمام دار و همیشه دو دست سیصد سوار و پیاده به بهانه حراست سرحد عادل شاه
 نگا داشته علم قمری افزا ز دو هر سال تحفه پیشکش فرستاده و منسل به بهانه با و عدد را
 نامسمی شده بصفور غنی آید و حسین عبودیت بر استان بارگاه گیتی پناه نمی ساید
 بنا بر امر عالی شرف نفاذ یافت که شجاعت دستگاه بر سر آن طاعنی تاخت برد شارب
 از جمیع لشکر چشم خود دوازده هزار سوار کماندار انتخاب نموده اول شب از قلعه محمد نگر بجای
 کلکوز روان گردید و آن شب و روز و شب دیگر مسافت بعید را سرعت تمام طی کرده
 وقت صبح که هنوز آن کافر مزد شکار از خواب غفلت بیدار نشده بود که پو اجل ناگهان
 بر در خانه اش رسیده در بانیش را قتل و آلوده بخوابگاه او در آمد و آن اجل گرفته
 سر اسیمه از خواب بیدار شد دست بشمشیر برده بود که فی الفور آن شجاعت دستگاه
 با چند جوان او را دستگیر کرده سر بر غویش را بی توقف از پیکر بدن جدا ساخته
 جانم بجانب قلعه گوگنده را می شد و وقتی که خاقان زمان از دروازه قلعه محمد نگر برآمد

بدار السلطنت حیدرآباد توجه فرموده بود و سران کافرو خیم العاقبت را بر سر نیزه کرده
 بنظر ملازمان در آورده خاقان زمان بجلد و می این خدمت نمایان مشارالیه را با نعام پیا
 تازی با یراق زرین و تشریف ملوکانه نواخته اثاث البیت آن کافر را که مبله نائی کلی
 بود و محبت فرمود و رعایای آن طرف از شر و فساد آن کافر و اقوامش مطمئن خاطر
 گشتند و ذکر روانه شدن یوسف شاه مخاطب به و فاقان همراهِ
 شیخ محی الدین ایلمی پادشاهِ عالمیان شاه جهان و چون شیخ محی الدین
 از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان بیست و پنج و ثلاثین و الف هجری بر سر
 رسالت بدار السلطنت حیدرآباد ^{از عدم فصل معذرات و محسن در خیر توفیق}
 افتاد و در هر ماه از جانب شاه جه ^{حیدرآباد میر سید و زمین اطهار علی}
 تاکید در باب روانگی او می نمود و خدیو ^{یوسف شاه را که از مجلسیان حضور و انظار}
 و بکبر سن و کار دانی موصوف ^{و محبت رسالت مقرر نموده و تشریف خاص و خطا}
 خانی عزرا اختصاص بخشیده و تحف و هدایا و فیل و اسب و مرصع آلات و تحویل او کرده
 همراهِ شیخ محی الدین ایلمی که تشریف رخصت یافته بود تبارخ بنقم شهر رجب معلی بارگاه پادشاه
 جهانیان روان فرمود و در حین خجست شیخ محی الدین را چند راس اسب و چند کبک
 فیل و رامی انجیکه سابقا با و عنایت شده بود مکرمت نمود چون مشارالیه و فاقان
 بغزستان بوسی پادشاه ممالک هندوستان فایز گردیدند تحف و هدایای رسولی گداز
 به تشریف خاص شرف شدند و بجهت سبقت ارسال هدایا و پیشکش و اطهار اخلاص ^و
 پادشاه عالمیان ایلمی خدیو زمان را مورد استفاق و عنایات پادشاهانه نمود و شیخ
 محی الدین ایلمی را بعلت انحراف او از جاده ادب و سلوک داشتن او طریق
 اعوجاج را نسبت باین دو مان عالیشان معاتب گردانید و انچه ازین دو تلمذ
 علیه بهر ساینده بود موکلان بر او گماشته بزجر عطف باز یافت فرمود و مشارالیه

و پسر و اقربای او از مرتبه عزت بپایه مذلت افتاد و فغان تو جهات پادشاه هندستان
 را با حالت دیگر در غریفه درج نموده بارگاه خدیو زمان فرستاد ذکر فرستادن
 خدیو زمان آدم خان حبشی و غیره سرداران را بپایه بصلح قلعہ کولاس
 و سید عبداللہ خان و غیره امرای عظیم الشان را بجانب کستکوٹہ
 جهت حراست سرحد و بیان اینچیکہ در اینجا روداد چون پادشاه ممالک
 ہندوستان شاہ جهان چندی در برطان پورا قامت و زریہ ارادت خان را
 باجمعی از امرای عالیشان جٹ سیکنڈون خان میان افغان کہ بنیاد سلجستہ بود بولایت نظام شاہ
 روان فرمود و آن ولایت درآمد
 یہ نام از ان امرای عالیشان
 کہ بخطاب نصیر خانے در آن چین
 ریب بر جد ممالک محروسہ با فوجی
 از لشکر مغل رسیدہ در اینجا قامت
 و بعضی سرداران دیگر را جهت حراست سرحد بصلح قلعہ کولاس
 فرستاد و سرداران کہ در آن سرحد جاگیر داشتند و میواران و زمینداران تشریفات
 و حلقہ اطواقہائی مرصع ارسال نموده در محافظت سرحد و حراست ولایت تاکید بلین
 فرمود و در وقت عریضہ از جانب سید محمد ولد میرزا خیل مصطفی خان کہ در ولایت کستکوٹہ
 و کلنک سپہ سالار بود بپایہ سر پر خدیو زمان رسید کہ با قرقان صوبہ دار بنگالہ
 ولایت مذکور آمدہ با لشکر هزار و مردان کارزار در میدان عرب و قتال و جنگ جلیل
 است و اکثر اوقات لشکر او بخواہ آن مملکت درآمدہ بی اعتدالی نیاید و لشکرے کہ درین
 مملکت است نظر بر قوت دشمن جهت محاربه احتیاج بدو کمک دارد و خدیو زمان سید عبداللہ
 را کہ از اقارب شجاع الملک امیر زادہ مازندران بود و سرداری و خطاب خانی خواستہ
 تشریف خاص مرحمت فرمود و شاہ علی ولد سبحان قلعہ را کہ جوان نمایان و در
 اول عہد شباب بود سروا فرستاد و لشکر طفرانتر نموده و با قوت خان حبشی کہ از امرای

نظام بود چند کس ز نایکواریان معتبر و حواله داران خاص خیل را به تشریفات فراخ و حال
 منقحر و مباهی گردانیده همراه سید عبداللہ خان بہ کسمکوٹہ روانہ نمود و اینجاست
 بولایت مذکور رسیدہ با سید محمد مصطفیٰ خان در وقتی ملاقی شدند کہ باقر خان بعد تاخت
 کالابھار و تخریب بعضی مملکت مراجعت کردہ بود و امرائی عالیشان بالشرکہ منصور
 در کالابھار اقامت نمودند زیرا کہ آشتی ہار بود کہ باز باقر خان باستعداد تمام بقصد محاربه
 معاودت خواہد نمود سید مصطفیٰ خان و سید عبداللہ بامرائی ہراسہ و شیر خان احمدگری
 و دہر مارا و دوسیرا و ورائی ^{نادر و دینواریان و میرداران} باتفاق ہم در مد
 طریق مرور لشکر منحل شدند و در حرا ^{سعی بلخ منبذول داشتند در این سید}
 بعلت از دیا دیماری کہ سابقا ^{انوائی افتادہ مدار البقا شافت}
 سید عبداللہ خان عریضہ مشتمل بر ^{داشتند عای سر لشکری حضور}
 فرستاد و خدیو زمان تشریف سر لشکر ^{و شمشیر کجبت سید عبداللہ خان اسالہ شدہ}
 اورا تاکید بلخ در حفظ و حراست آن مملکت فرمود و سید مشارالیه با کمال استقلال
 باتفاق امر او و زرا و نایکواریان و غنواران و میرداران در حفظ و حراست آن مملکت
 سعی موفور بطہور رسانید و شیر خان احمدگری کہ از حملہ امرای معتبر آن ولایت و صاحب
 ثمن و سروت و مدت بہت سال در آن مملکت اقامت نمودہ بود استقلال کرد و در فوق
 باز باقر خان از جانب بنگالہ باستعداد تمام متوجہ آن مملکت شد سید عبداللہ خان
 بصواب و صلاح اندیشان شاہ علی و یاقوت خان و سرداران دیگر را باستقبال باقر خان
 فرستاد و خود در کالابھار توقف نمود مستقبلان بسرحدی شتافتہ در جائیکہ نہر ^{نہر}
 آب روان گل ولای بسیار بود بچنگ پیوستند و دلاوران جانبین دادرمدی و در
 ہاوند جوی از ہر دو جانب کشتہ گشتند و بعضی زخمی گردیدند قضا را درین اثنا شاہ علی بہنہر آب
 بر گل فرود رفت مخالفان هجوم نمودہ اورا از پا درآوردند و یاقوت خان و امرائے دیگر

عنان مقاومت بر تافته مراجعت کردند چشم زخمی به شکر رسید و سید عبداللہ خان
 سر لشکر عریضہ مشتمل بر کیفیت حال و کثرت لشکر مخالف بحضور فرستادہ استدعائی
 کمک نمود و دیو زمان از امرائے عالی شان خواجہ افضل ترک را کہ بحکومت مراضی نگر
 اشتغال داشت طلب نموده و در ہفتم رجب بمکنہ اربعین و الف ہجرت بہ شریف
 خاص اسب بازمین و بجام زرین عزامت یازنجید و بجانب کستمکوٹہ روانہ فرمود
 و شجاع الملک ثانی ولد مغفرت پناہ شجاع الملک و شیر محمد خان و چند سردار دکنی
 و چند کس از حوالہ داران را با ہزار سوارانہ خیل ہمراہ او کرد و فرمان جہان متاع
 بجام نویداران و مینواران آفرید اوردند کہ مطیع و منقاد و تارالیہ باشند
 و محبوب رائی توجی را و برہمتریدانان تشریفات شامانہ و اسبہای تازی
 و غنچہا و ہشت حلقہ مرصع کہ ہر دور در عی دارند و در ہندی آراستہ کڑہ گویند
 بہمت رائی کشنادیو و مینواران و نویداران آنجا رسالہ آستہ تاکید بپیچ فرمود
 کہ راہ مارا محافظت نموده باتفاق امرائی عظیم الشان در محبت مملکت ساعی باشند
 و میان حسینی حوالہ دارد و ازہ عالیہ شیر علی را بقلعہ راجندر ری بہت تعمیر برج و بار
 و استحکام نمودن قلعہ با سباب قلعہ داری روانہ فرمود و باجملہ خواجہ افضل ترک بختیت
 ہر چہ تا تر مملکت راجندر ری کہ اول ولایت کستمکوٹہ است وقتی رسید کہ باقر خان در آنجا
 نہ رسیدہ بود اما تہیتہ پیش آمدن بخاطر داشت و چون منہیان این خبر السبع اجلال پاشا
 عالمیان شاہ جہان رسانیدند نظر بر اینکہ طریق الطاف باخدیو جہان معی می داشت و ظاہرا
 در مقام ملافی و تدارک حقوق سابق بود و فرامین باقر خان ارسال فرمود کہ ترک جرات نموده ولایات
 مفتوحہ را بکلای قطشباہ سپردہ بہ بنگالہ مراجعت نماید و فرمان محبوب حدی نیز بار السلطنت
 حیدرآباد فرستاد کہ از آنجا پیش باقر خان رو و پیشوای زمان علّامی فہامی حدی شاہ جہان باقر خان
 جہان متاع نزد باقر خان فرستاد و مصادق گاتے کہ را کہ از زمرہ ہندگان اند و تھانہ عالیہ بومست

روانه نمود که از دواشی فاسد دست برداشته برگردد و چون شاه جهان از برهان پور و کرا
 بادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند با قرقان از منظر گرفته بجانب بنگاله معاودت کرد
 و سید عبداللہ خان و غیرہ امرای عالی شان عراضی مشتمل بر کیفیت مالات محصور فرستادند
 و خواجہ افضل اعظم حکم شد کہ تا طلب ہما نجایا قات نماید و کرو قونع حادثہ قحط در سمنہ
 اربعین و الف بھری چون در سال اربعین الف بھری ماہان طلق بنارید و پیش از ان
 نیز در دست سال کم باریدہ بود قحط عظیم روداد و دوازده من برنج کہ بکای ہون می ارزید بقت
 من رسید و رفتہ رفتہ بہ شش من و چون نصف فصل برشکال منقض شد و باران مطلق نہ باید
 خاقان زمان فرمود کہ فضلاء و علماء و مؤمنین علی اہل کافرانہ سید در روزہ گرفتہ
 روز چوبہ نماز استسقا روند بل کفار نیز بصراحت ہما رفتہ موافق رسوم خود از فاتحین
 جان و در اوقا اہل کفر و ایمان مسکت باران نماز سی می فہمی حسب حکم با جلالی جنت
 استسقا بیرون شہر رفت و از در و خانہ گنا شہر گذشتہ در میدانیکہ برابرندی محل واقع بود
 قاضی حسن مشہور بقاضی کہ از خطیب متہما سازاختہ نماز استسقا بحضور و خشوع تمام با دعای توبہ
 ادا نمود و جمیع غلائق کجا و از خزین و دل اندو کہین از بارگاہ بروردگار عالمیان مسکت باران
 نمودند شیوا علی امام نواب علما فہمی در صد مجلس قرار گرفتہ کیسہ مائی زہیج و سفید را
 کہ خاقان زمان بجهت فقر اہمجت نمودہ بود بر جمیع مستحقین و سایر مایحین و فقرا و مساکین
 و اطفال سلیم علی قدر مراتب قسمت نمود و پول کہ بر فیل و شتر بار کردہ از سرکار آورده
 بود بہ تمام درویشان و محتاجان نگرہ فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع غلائق فاتحہ خواند
 مراجعت نمود و در آن روز برین اعتقاد خاقان زمان و دعائی صاحبان قدری باران
 بارید چنانکہ زمین نمناک شد من بعد از سحاب ہراب آسا مقدار اشک چنبی آب بر روی
 زمین نہ رسید و در عین فصل برشکال حوضهای بزرگ مثل حوض پانچل حسیناگر
 و حوض ابراہیم پٹن و حوض دار السلطنت حیدر آباد و جاہ مائی عین کہ در قرون ماضیہ

گاهی خشک نشده بود همه خشک گردید اگر بطون او دیده صد گز میکند و ند آب نمود
نمی شد و در باغات اشجار نو و کهن خشک و در صحرا حیوانات تلف گردید و در ولایات
و دیهات خانه ها انبارها از اموات شد و در محلات و اسواق شهر حیدران مرده می افتاد
که فرصت برداشتن نمیشد و خلایق در آرزوی نان جان پیدا و ندوران و قحط خان
زمان امر فرمود که در هر جای خیره از غله باشد همه را بشهر آورده بفروشد و بنگارند از
آن جهت در دار السلطنت قدری از اجناس با کول بهم میرسد تا مد ولایت دیگر مطلق
به هم میرسد و مشت بخرج بمشت زرینی داند و خاقان زیان با وجود چند لنگه امر فرمود که
در هر محله لنگه ساخته بهر که خواهد بود و بیرون شهر نیز لنگه های بزرگ مقرر کنند
که فقرای بیرون شهر محتاج بخرج نمایند و دیگرهای آتش بخت در محلات و بازار برگردانند
که هر که را قوت حرکت نباشد آتش در گدازش بریزند و تمام امر را حسب حکم صبح و شام آتش بخت
بفقر امید دهند و حکم شد که در هر محله چاه باز کنند که اگر آن طرف زمین آب فتنه
باشد برآوردند عرض آنقدر استقام در بقای خلایق فرمود که ما فوق آن تصور نبود و این فطرت
در اکثر ممالک هندوستان واقع شده بود و در مملکت برهان پور و غلام برین بود و در ولایت
احمد آباد گجرات گوشت آدم را آدم بخورد با وجود این حادثه عظمی حضرت شاه جهان زبیر
و نهایت که خزانها از آن محلول بود و در محط خسیج نموده از برهان پور نقل مکان نموده در محل
انداخت و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک کتا آدم را کفن داده بودند و در
این آنجا که بی کفن مدفون گشتند شمار آنرا خالق العباد داد و بایخ این حادثه عظمی هر یک
ازین سه حکایت غم و مرص و مرگ خلق آمده و ذکر وفات شریف الملک میرخل
و سر فر از گشتن مرزا احمد استرآبادی بمنصب میرخلی چون ملاقی تفرشته
الطایب بشرف الملک که بعد سرفرازی یافتن بمنصب رفیع القدر میرخلی برتبه سرداری چنانکه
پیش ازین بخورخیز اختصاص یافت آخر روز با میدان دلگشای کنار رود موسی بگذاری

و چوگان بازی میرفت و با جوانان چابک سوار چوگان بازوای میکرد و نوبتی در چوگان بازی
از اسپ جدا شد و کوفتی با اعضایش رسید و بعد از چندی تخفیفی در آلم کوفت و نمود و در سر
شعبان بعلت تخمه اسهال بهم رسانید و آلم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود و در تبریز آید و
و معند در تمام ماه رمضان الباری که هر روز موافق معمول بدر بار حاضر شده بخد مت قیام نمود
و روز عید فطر تا وقت عصر حضور ایستاده نوکری حضور بجا آورد این خد مت بعد عید فطر کوفتش
آینچنان اشتداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدر بار علی نماند و حکیم اسمعیل گیلانی و اطباء
هندی هر چند که معالجه نمودند و سوزمند نشد و در سبج نوزدهم شوال شکسته اربعین و الف بحر
بعالم بقاشافت و لفظ ختم و مرض یاریخ وفات است و مدت قیامش بخد مت سرخس سی و هفت
و هشت ماه و سنین عمرش سی و نه سال بود خاقان ^{چهارمین} واقعه مانع روداد زیرا که
از وقتیکه احراز شرف خدمت حضور نموده بود نوعی در دماغی خدمت گذاری و آداب عبودیت
و شیوه خیر خواهی سیکو شید که مریدی بود آن تصور نباشد بعد از این واقعه لواحق و توالی
آن مرحوم مشمول عواطف شاهنشاهی گشته با سامان کلی بصوب عراق راهی شدند و نواب
علامی فهای میثوای زمان بعد از شرف الملک توجه مہمات دیوانی شده از دست میقام
ناظر الملک میرزا الدین محمد شرف و مار این را و مجموعه دار و عمال دیگر تمثیت مہمات
ندکوزینود خیا نکه عمال را بت مطبخ و فیل خانه و طویلہ میرسانیدند اما بنا بر گران غلظت
داخل و کثرت اخراجات قواعد و ضوابط دخل خرج دیوانی برهم خورده کار بر عمال تنگ شد
و اکثر مہمات معطل ماند و از هر محال فریاد برخواست بنا برین بعد انقضای دوسه ماه
خبر و زمان مرزا حمزہ اشتر آبادی را که بدایت موصوف بود با مانت معروف محال مبلغ
شصت هزار مہون در قبضہ تصرف خود داشت بحجت منصب سرخی پسندیده در تاریخ بیست و
چهارم ذیحجه ارسال مذکور بشرف این منصب رجمنده فرزند مرزائی مشارالیه شروع
در عمل نموده بر استی دایت تمثیت مہمات پرداخت اما چون بی در علم صاحبکد از داشت رکوزینود

در این روز ... نارغانا و محلات برینجاست پادشاه بنفس اقدس
 متوجه محل عقیمات کارخانهای شد بنا برین رای صواب نمائی جهان آرا اقتضای آن
 نمود که منصب سرخیلی را برادر دکانی که از عمده آن کما فیغنی برآید تفویض فرماید درین
 نواب علای فهای مرزا وزیربان اصفهانی را که در او آخر عهد سلطنت پادشاه مغفرت
 پناه سرخیلی بود و منصور خان حبشی که میر حاکم شد و او را معزول ساخته در سلک مجلسیان حضور
 منسلک گردانید بجهت این منصب جلیل القدر تجویز نموده کاروانی او را بمساع احوال
 رسانید چون اکثر تمهات معطله اقامت زمان بنا بر ضرورت وقت بتاریخ سوم ماه
 ربیع الثانی سال مذکور تشریف فرما و محنت فرمود و مرزا حمزه بعد مغزولی از آن
 خدمت که مدت سه ماه و ده روز بان خدمت اشتغال ورزیده بود و بخدمت دیگر و جایگزین
 چهار لک هون سرفرازی یافته در سلک مجلسیان حضور منسلک گشت و مرزا وزیربان
 اگر چه بضبط و ربط تمهات این خدمت می برداخت و بدیانت و امانت کار میکرد اما حسن
 خدمت و دیانت او در خاطرهایون حامیکردن و همیشه مشغول نظر اشرف آن بود که آهنگی
 دیگر بجهت این خدمت تعیین نماید چون از مشارالیه بطاهر بقصوری واقع نشده بود و لهذا سرفرازی
 او را محمول بوقت دیگر می گذاشت تا اینکه در شنبه آشنی و اربعین و الف بصری فیصله الدیج
 را که بعد وفات شریف الملک مشمول عواطف خسروی گشته بود از ولایت مرتضی نگر طلب نموده
 در شب بیستم شهر صفر از سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز از حکومت مرزا وزیربان
 منتقض شده بود در شریف سرخیلی سرفرازی بخشیده و مطلق العنان گردانید فیصله الدین محمد
 صبح و شام بموقف سلام حاضر شد و تمام روز بمعاملات مملکت می پرداخت از بخت غایت
 خسروی اقتضای آن بود که قلمدان مرصع با و محنت نماید پس چنانکه شریف الملک باین
 عنایت اختصاص یافته بود و میرشارالیه نیز باین عنایت خاص معزز و ممتاز گردید و بعضی
 شعرا بجهت سرخیلی او این دو ماده تاریخ یافته اند که حمله الملک شاه عبده میردانش

فیصلح کارگاه و چون خباب میر ولایت ترضی نکر را به بعضی عامل کاروان گذاشته خود متوجه
 بارگاه والاشده بخدمت سرخیل سرفرازی یافته بود و بنا نبودن حاکم صاحب شوکت در آن
 ولایت مقرر شدن رعیت کار آنجا رو با بزرگداشت حقیقت حال بحضور معروض داشته
 بر استدعای سردار صاحب شوکتی نمود قاقان زمان از جمله امر اخذ اوردی سلطان را
 بحجت این خدمت پسندیده و هشتم ماه ربیع الثانی از سال مذکور تشریف آن خدمت
 با و مرحمت نموده بصوب ولایت مرتضی نگر روانه فرمود و ذکر اسیر شدن فتح خان بدست
 نظام شاه و متحصن گشتن نظام شاه در قلعه دولت آباد و بیان بعضی
 وقایع دیگر چون ملک غیر حبشی نظام شاهی را و بجهت مال مملکت نظام شاه را
 ضبط نموده و همیشه بر لشکر مغل غالب آمده آن مملکت را حراست می نمود و از سلسله
 نظام شاهی طفلی را بر سریر سلطنت نشاند و خود بمشیت امور سلطنت می پرداخت
 در سنه یک هزار و سی و سه بمحرم این جهان درگذشت نظام شاه که به سق مرشد
 رسیده بود مطلق العنان گردیده و رام مهمام سلطنت بقبضه اختیار خود در آورده
 معدلت و حفظ مملکت بلند آوازه گشت و صیت شجاعش اطراف ممالک ملته شد
 فتح خان پسر ملک غیر حبشی بنابر خوف و هراس بطاهر اطاعت میکرد اما در باطن نفاق
 و دوا می فاسد داشت تا اینکه قابوی وقت یافته ملتی بیادشاه مالک هندوستان گردید
 و لشکر فراوان با چند سردار و امرای مغل همراه آورده در حواله دولت آباد در برابر نظام
 شاه صفوف لشکر بفرم قتال برآ راست و بشامت که از ان نعمت و مهر که محاربه نهم منکر
 از دست نظام شاه غورده دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی از اعیان شان
 بذلت اسیری گرفتار گشتند و نظام شاه فتح خان و مفسدان دیگر را مقید ساخته امرای مغل
 که اسیر شده بودند تشریفات و اخراجات داده روانه دار السلطنت هندوستان نمود
 و بعد ازین فتح قدرت و جشمت نظام شاه از وای پذیرفته کمال اعتقالات بهم رسانید و بعد ازین

در سال هزار و سی و شش هجری که شاه جهان پادشاه بعد از والد ماجد خود بر سر
سلطنت نشست و در سال دوم جلوس محبت و سنگیر ساختن خانبهان افغان متوجه
برهان پور شده و خانبهان از آن پادشاه روگردان شده با نظام شاه پیوست و نظام
شاه با و کمال مروت میگرد و سخنش می شنید در وقت خانبهان استدعای خلصی
فتح خان از نظام شاه نموده و او را آنس بر آورد از مقران و مخمران خود ساخت و
شاه جهان چون در برهان پور زوال جلال فرمود اراوت خان و نصیر خان و بعضی از امرای
عالیشان را با لشکری فراوان بکشتل و ولایت نظام شاه جهت گرفتن خانبهان فرستاد
امرای مذکور بولایت نظام شاه در راه طلب خانبهان نمودند نظام شاه جواب داد که خان
جهان را من نه طلبیده ام او خود آمده است اگر از خود خواهد رفت من مانعت نخواهم کرد
و الا آنچه مشیت ایزد است خواهد شد چون از آمدن لشکر مغل وقوع قحط کار بر نظام شاه
دشواری شده بود خان جهان با اتفاق لشکر نظام شاه بیست و پنج توپت با امرای مغل مجاربه نمود
انجام کار چون طاقت مقاومت و مصلحتی نداشت آن مملکت ندید با قوام و اقربای خود
که قریب هزار نفر بودند از نظام شاه خصمت گرفته بجانب گره راهی شدند که شاید خود را
با افغانان بنگاله رسانند و در راه هر جا افغانی بود با وحی پیوست چون شاه جهان ازین خبر
آگاه می یافت عبدالله خان و منظر خان و چند امرای دیگر را بر تعاقب او فرستاد و ایشان
در راه اگره بخان جهان برخورد و بجنگ در پیوستند و از صبح تا وقت ظهر آنرا قتال
متهرب بود و آخر الامر با قبایل پادشاهی در انتهای جنگ تیری یافتند که خانبهان رسیده و از پا
در آمد و قوام همراهی او کشته شدند و عبدالله خان سر آن مدبر و اقوام او را بریده به
برهان پور آورده در زیر سم سهند شاه جهان انداخت و بعد ازین فتح شاه جهان در مقام
تسخیر ولایت نظام شاه شد و امرای او اکثر قلاع و بقاع ولایت نظام شاه گرفتند و نظام
شاه در قلعه دولت آباد متحصن گشت و از غایت کلفت و طالت تغیری در مزاج و خطبی در

دماغ پیدا کرده بر دولت خواهی فتح خان پسر ملک عمر حبشی اعتماد نموده همان حل و عقد بود
 مهمات سلطنت بقصد اختیار او سپرد او خود کینه ویرینه و خرنه سینه داشت و همیشه منتظر اینجانبی بود
 تا نظام شاه را از میان برداشت بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آن نیکو آبروس نجات یافته
 بود و فکر معدوم ساختن نظام شد و در نیوقت که تنهای او را مظهر آرد و در شبی هنگام خواب نظام
 شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و بر صغیر السی و را پیا دناهی برداشت نظم مدد دست
 بدست دشمنانیش بد که آنچه تو کردی او کند میشی و تو در خوابی و دشمن سخت بیدار و زمرده
 تا زنده فرق بسیار و قریب بچاه کس از فرمان و مقدمات نظام شاه را بقتل آورد و بعد از چند
 از تفاوت جمعی نظام شاه را ملک عدم فرستاد و این امر قریب ریه بقریب خود بخود دست شاه جهان گشته
 مطابقت و مباحث آن پادشاه اختیار نموده در ملک خود خطبه شاهان و مساجد و منابر بخواند
 و نه الحال بحال هر روز و از آنش پادشاهی گشت آخر الامور نیز دست مباحث آن گرفتار شده مقید
 گردید چنانچه بعد از این علمی خوانند و جمیع از سرداران مرشد نظام را یکی با خلع مشتم بسیار بودند و فوجهای
 ارستند داشتند چون مباحثی برای خود ندیدند و متابعت فتح خان حرام خواند و بر خود حرام می انگاشتند
 و اکثر جاگیرهای ایشان را فوج نعل متصرف شده بودند با چار جلائی و وطن اختیار نموده بعضی
 با امرای نعل پیوستند و برخی بخودت عادل شاه فرستند و جمیع اراده نمودند که التجا
 بآستان سلطنت خدیو زمان بیاورند و درین وقت ارادت خان سر لشکر فوج پادشاه
 هندوستان که بواسطه گرفتن خان جهان بالائی گماشته آمد بود و قلعه دما رور را از دست
 نظام شاهیان انتراع نموده محاصره قلعه پرینده که سرحد ولایت عادل شاه بود متعال
 داشت عادل شاه اندیشناک گردیده بعلاج دید مصطفی خان و خواصان که دوکن اعظم
 آن دولت خانه بودند مرهبری پندت را سر لشکر کرده با دوازده هزار سوار بعد و قلعه
 پرینده فرستاد و مرهبری با لشکر موفور نظام شاهیی و عادل شاهی بنواست لشکر مغول
 آن جهان جلالت و دست بردی نمود که لشکر نعل از محاصره پرینده با نلده از انجا کوچ کرد و هر چه

تا کنار رود تعاقب ایشان نمود و بعد اطمینان خاطر از لشکر مغل بجانب سرحد کولاس که از
جمله محالک محروسه است آمد و با امرای نظام شاهی که التجا بدگاده والامی آوردند برخورد
بخلاص شامانه و نوید جاگیر بافریقته ایشان را عین لشکر خود ساخت و این خبر نزد شاه بگوین
ایلیچی عادل شاه که در دار السلطنت مقیم بود فرستاده استدعائی مدد خرج ازین دولتخانه
عالیه نمود چه در زمانیکه شاه محمد پیرزاده پیشوا بود رعایا و مردم سرحد مالک محروسه با سرداران
سرحد عادل شاه منازعت نموده چند دیده و برگشته سرحد عادل شاه را غارت و تاراج کرده
بودند و شاه محمد حبیب ثمارک آن خرابی قرار داده بود که مدد خرج نفرستد تا آن ولایت
ویران شده را اصلاح سازد مگر سربازی سیلار درین وقت جهت سامان لشکر که بجا بره فوج
مغل قیام نماید طلب آن وجه نمود و شاه ابو الحسن ایلیچی نیز از روی دو تنهایی درخواست
امداد و اعانت می کرد اما مگر سربازی را چون ناکام مبلغ از جانب عادل شاه شده بود که بزودی
کار سازی نموده با استعداد لشکر پرداز و تقاضا و ابرام می نمود و قلعه کولاس را محاصره نموده
مدتی یکماه مائره جدال و قتال ملتجی ساخت و چون مامولی بجز خسران نیدید دست از محاصره باز داشت
باجمیعت عظیم که قریب بیست هزار سوار و پیاده و راس فوج مرسته که در محاصره و غارت ثبوت داشت
چند نفر پیش آمده شروع بهب و غارت نمود و خاقان زمان باستماع این خبر باجماع امر او سیاه
فرمان داد و بعد از آن میخواست که خود متوجه دفع او شود که نواب علّامی فهای معروض داشت که
تو جابین متم لایق ایشان خاقان زمان نیست اگر یکی از ملازمان امر اشرف حد و ریادگوشا
او بواجبی خواهد آمد پس بصواب دید نواب علّامی فهای الشیخ الامامی بیک و خداوردی
سلطان و قزلباش خان و چند سردار از مسلمانان چند کلاه و داران کلاه ضعیف تل آردا خان
و استقلال خان و از قوم هندو جگدیورا و و بهالی را و واسیرو و بعضی سرداران مینوار را که
هر یک ده هزار پیاده داشتند بمقابل لشکر عادل شاه نامزد فرمود و چون منهبان
بمشامع اجلال رسانیدند که مگر سربازی سرداران نظام شاهی را با خود متفق ساخته

قریب سی هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فراهم نموده قصد پیش قدمی دارد و خاقان
 زمان امر فرمود که خیمه بارگاه نه گز را بر بست لشکر عادل شاه و نظام شاه برافرازد و جمعی از
 سرداران عالیشان را مثل خواجہ فضل ترک و شیر محمد خان و حوالہ داران لشکر خامشیل را
 با استعداد و حرب و ضرب پادشاهت طلب فرمود و امر شد که شجاع الملک در ولایت
 کشمکشه با امرای آنجا اقامت نماید و چند کس از غریب و دکنی را درین وقت سدا جمعی گردانید
 چنانکه علی بیگ خان قنار ترک را با گنجی پهلوانی که در دست نموده بود که صد جوانی را ترک نکند پادشاه به تویم بیگ را که پهلوان
 جوان عطا نموده حکم فرمود که صد سوار قد را ندانگار پادشاه و پنجین محمد سعید بخشی و سیل و بو محمد و ملک کنی و چند
 کس دیگر از اهل دکن را که به شجاعیت و دلوری موصوف بودند با گنجی را که او اخته امیر بکا به دست
 سپاه نمود و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح حقوق در میدان دامن از نظر ملازمان با گنجی
 گذشته به تشریفات سرفراز گشتند و خاقان زمان قولنامه به تشریفات فاخر بجهت سرداران
 که اراده التجا باین دولتخانه داشتند و مرمری بفریب ایشان را پیش خود بنگاه داشته
 بود فرستاده تفرقه و جمعیت مرمری انداخت از آنجا بابی کاشی مرمری که دو سه هزار
 سوار چهار دست چون قول و تشریفات با و رسید با لشکر خود و چند سوار دیگر از لشکر
 جدا شد و نیز خاقان زمان جمعی از پیاده های منو اطراریا را بصوب لشکر مرمری
 نامزد فرمود که در شبهای تاریک به لشکر مرمری در آمد و گوش و بینی لشکرش را بریده بیاورند
 و جائزه بینی بریدن و گوش بریدن بکمون مقرر شد و سرداران عالی شان که بمقابلہ مرمری
 نامزد شده بودند بقدر و وارده کرده و صاف بسمت لشکر عادل شاهی توفند چون قوت مرمری
 بضعف گرایند و شوکت لشکر فیروزه بسمع او رسید باعث از پیش آمد خواهر زاد
 خود را در حضور فرستاده بواسطت شاه ابو الحسن ایلچی عرض نمود که غرض از آمدن
 این بنده دولتخواه محض اعانت و استمداد است چون دشمن قوی بکمال میر و ست
 و بمملکت دکن آورده اگر اتفاق با هم صورت وقوع نیابد بختی که اهل نفاق را

تصرف درین ملک سپهر سرد و مدافع دشمن بر ذمت همت سلاطین دکن که همیشه با عین جد
 با هم اتفاق دارند انجامه و اجبات است خاقان زمان که باطناً با عادل شاه متفق بودند
 و ظاهراً رعایت جانب پادشاه عالمیان شاه جهان نمود بنا بر مصالح وقت سپاه
 سالار عادل شاه را مدد خرج مرحمت فرمود تا بر سر لشکر مغل رفته محاربه نماید و
 در تاریخ پانزدهم شهر صفر سنه احدى و الیمین و الف هجری بواسطت مصلحان
 خیر اندیش فیما بین صلح واقع شد و تفرقه خواطر مردم بحسبیت تبدیل گشت ذکر آمدن و توفیق
 کاشا مدار السلطنته و منتظم گشتن سپه و اقربانیش در سلک ملازمان
 بارگاه چون مروری برگشت از سر دارانی که ایشان را خاقان زمان
 تشریفات و قول فرستاده بود و ثبوت کاشا که شجاع و دلاور و نامور بود با دو
 سه هزار مرثیه مادیان سوار خود را بجوای دار السلطنته رسانید خسر و زمان مجدداً
 تشریف خاصه و اسپان باد سپاه برائے مشارالیه فرستاده و او را شمول عنایات
 خود گردانید و بعد یک هفته مشارالیه به بیماری صعب مبتلا گشت و نیم خان در گذشت و در وقت
 نزع سبوحی هر کاره نظام شاهی را که در دار السلطنته بود و بعضی خود ساخته سپهر
 و برادرزاده و لشکر خود را با و سپرد خاقان زمان بعد ازین واقعه نوبت دیگر نصیر
 فاخر و چند راس اسب و سوار بجزیر فیل و حلقه مرصع مصحوب نارائن را و بر زمین فرستاده
 تا شفعی خاطر آنها نماید و بواسطه خسروی امیدوار گردانند نارائن را و در لشکر آنها فرستاده
 و تشریفات پادشاهی رسانید و بغایات خسروی متوقع ساخته مراجعت نمود و کمیت
 و کیفیت آن لشکر و فدویت آن جماعت معروض حضور داشت پس امر عالے شرف
 نفاذ یافت که شجاعت دستگاه نصیر الملک حواله دار خاصه خیل باد و هزار سوار
 رفته ایشان را از دروازه کوه طور برائے سلام میدان داد و محصل بیاد و نصیر الملک
 حسب الامر آن جماعت را که قریب شش هزار سوار و پیاده بودند از دروازه مذکور در

میدان داد محل آورد و ایشان جو حق با سرداران پیش آمده شرف کوشش و زمین
 بونس دریافتند سپهرو را در زاده و میوه بی ماسی کس از اقربای او که هر سه در فوجی
 از افواج مرثیه بود بحضور طلب شدند سپهرو را در زاده او به تشریفات فاخر و کمر خرم
 و حلقه های مرصع و بیت هفت راس اسب و پنج بخیریل و باقی اقربای او به تشریفات
 لایق سرفرازی یافتند و جاگیر مبلغ سه لکهن آن جماعت محبت شد و در سلک امرای این
 دولتخانه منظم گردیدند و ذکر تولد حضرت ملند اختر در دولتخانه عالی آورده ام
 که آخر روز چهارشنبه ششم شهر رمضان المبارک سنه اربعین و الف هجری
 خاقان زمان را از بطن خاتونی از خواتین عصمت و قنبریک اختر متولد شد خاقان
 در بارگاه جسم محترم بباط عیش و نشاط گسترده و جمیع پرده نشینان تنق عصمت و نرم
 آرایان نهمین عشرت تشریفات فاخر عنایت نمود و شریف الملک سرخیل که در آن
 وقت در قید حیات بود حسب الکلم صد کرد و ن شکر در محلات و اسواق و در سلطنته
 گردانیده تمام خلایق تعظیم نمود و بجهان که جهت استخراج احکام وقت ولادت با سعادت
 مامور شده بودند تشریفات فاخر و انعامات متکثر بفرموده اند و گشتند نظام الدین
 احمد در بایج آن گفته نمایان شد همی از برج شاهی ذکر وقوع طوفان
 آبی در سنه احدى و اربعین و الف هجری چون در سنین باضیته باران
 کم باریده بود و در سنه اربعین و الف مطلق باریده موجب فحط عظیم شد چنانکه
 پیش ازین بعید قلم آمد در سال در فضل بر شکل مدت چهار ماه علی الاطلاق باران
 آنچنان بارید که فضا و دشت و صحرا را سیلاب و گرفت و آب رودخانهها بطغیان
 آمد چنانکه رود موسی که منصل بدار السلطنه حیدرآباد است در وقت صبح چهارشنبه
 مسیت و نهم شهر صفر بدان طغیان نمود که آب از بالای بل گذشت سیلاب
 مدرون شهر آمده اکثر عمارات عالی منازل نفرا را منهدم ساخته و باره از انجا

باغ محمد شایسته را که در وقتخانه بود برود و مردم معمر آن وقت می گفتند که ما شنیدیم
 که دیر پیش قرنی سیلاب باین تندی و شدت آمده باشد و جوش آن از صبح تا دوپجر
 و سه گهری روز بود و بعد از آن رتوبه کمی آورد و ذکر سفر از گشتن نصیر الملک
 بن خدمت عین الملکی از تغیری آدم خان جیشی و مفوض شدن منصب
 حواله داری خاصه خلیل و قاسم بیگ و وفات یافتن خواجه افضل ترک
 و محبت شدن خدمات او با مرآت و دیگر آمدن ایلی از جانب فتح خان
 میر ملک غنیمت نظام شاهی چون قاسم بیگ و دلمرشد قلی بیگ ترکمان منصب کونالی
 را گذاشته خواهش منصب بگزیده و در وقت راسه استناب بوسی حاضر میشد خاقان
 زمان متوجه حال او گشته میخواست که منصب بگزیده باین باقی تفویض نماید و چون آدم خان
 جیشی که منصب عین الملکی با و مفوض بود در قلعه کولاس در هنگام هنگامه آراسه
 مرمری اینجا که باید در حفظ و حراست آن سرحد نگه داشته و در محاربه قصور نموده بود
 او را از آن قلعه طلبداشته و از خدمت عین الملکی معزول ساخته نصیر الملک را بنیاد
 او سفر از فرمود و منصب حواله داری خاصه خلیل را که از سبب بزرگ است از نصیر الملک
 تغیر نموده قاسم بیگ عنایت فرمود و خواجه افضل ترک که از قلعه راجعه بدی در وقت
 آمدن مرمری طلب حضور شده بود مشا را الیه بجاالت بیماری از آن ولایت بد سلطه
 رسیده سعادت بساط بوسی و ریافت و مرضش روز بروز از یاد پذیرفت تا اینکه
 بتایخ پیچیدم ماه جمادی الآخره سکنه احدی و اربعین و الف هجره متوجه دارغی شدند
 و بعد وفاتش بعضی از خدمات او بقرلباشخان و سرداری بکیرار سوار بشیعت
 و سنگاه پوچی بیگ و حکومت ولایت مرتضی بکیر به میر فصیح الدین محمد رحمت گردید
 و در سال مذکور شاه ابو الحسن از جانب فتح خان پسر ملک غنیمت نظام شاهی بسم
 و حضور آمده تحف و هدایا گذاراند و میر غنیمت بسمی هر کاره را که از جانب مغفرت بنا به نظام

بر عہدہ الہجی گری بودند معزول گردانید خاقان زمان سادہ ابو الحسن را بشمول غنایات
نشانہی نمودہ نذر لے جہت اقامت او تعیین نہر نمود و سبوحی سرکارہ چون قبل ازین و سہ
و یثوبی کا تیار شدہ فعدہ بود در سلک انجائے منسلک گشتہ نوکری بر نسبت سرداران و جوانانہ داران مرشدہ کہ خوب
سالیانہ برای ایشان مقرر شد اختیار نمود و بعد چنگاہ میر جعفر نیز نوکری اختیار نمودہ از مجلسیان حضور گریو

فصل دوم از باب ششم در ذکر وقایع متفرق کہ در عہد سلطنت
آن خاقان زمان صورت وقوع یافت آورده اند کہ چون پادشاہ
عالمیان شاہ جهان بعد و در ویدار السہ در برمان پورنیا کہ شیخ محی الدین را بدار السلطنت
حیدر آباد فرستادہ بچنین برادر او شیخ محی الدین را بجانب بیجا پور روانہ فرمود بعد رسیدن
مشارالیمہ بہ بیجا پور عادل شاہ فرار داد کہ نہ لک ہون و صد نیز قبل و تحفہ دیگر بطریق
پیشکش ارسال دارد چون امرائی شاہ جهان بولیت نظام شاہ متفرق شدہ بسرحد ولایت
عادل شاہ رسیدہ دست بردار نمودند و مرہری با سروران بہمانعت ایشان اقامت
کردہ بودند بابرین و بجهت امور دیگر کہ در آن وقت رودادہ فرسخ غرمت ارسال پیشکش
نمود و شیخ معین الدین را بہ بیجا پور برآمدہ میخواست کہ بلشکر شاہ جهان ملحق شود اما چون
بشہر سید رسیدہ جان نام حبشی کہ از جانب عادل شاہ کہ توالت و حارس آن قلعہ بود
اورانہ گذارت کہ بیشتر رود و اکثر اوقات بواسطت شیخ محی الدین ازین دولتیانہ
عالی بمشارالیمہ مدد و محبت میشد و چون عادل شاہ پیشکش کہ مقرر نمودہ بود بہ
بارگاہ معلی شاہ جهان نہ رسانیدہ در اول مسئلہ احدی واربعین و الف پیر سے
اصف خان با اکثر امرائی بخوار سی و پنجادہ یا شصت ہزار سوار مغول از حضور بصوب
بیجا پور نامزد گردیدہ اصف خان با خشت و شوکت ہرچہ تا ترہ بالا گماشتہ روانہ شد
و فاخان الہی خدیو زمان کہ عہدہ شیخ محی الدین احراز شرف استان بوسی شاہ جهان نمودہ
و تحفہ ہدیہا گذرانیدہ مور و الطاف گردیدہ بودہ نیوقت اورا رخصت انصراف مرحمت شد

و شاه علی بیگ که از امرای هزاری بود نیز همراه او بدار السلطنت حیدرآباد روایت گشت
 و آصفخان از بالای کتل بائین آمد و سخت در ولایت نظام شاه رایات حشمت پر
 نواخت و فتح خان پسر ملک غیر که در دولت آباد بود اظهار اطاعت و انقیاد نمود
 و ملک امرای پنجزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاه
 رقبه تصرف اولیای دولت و آبدانگاه آصف خان با عظمت تمام از راه گلبرگه
 توجیه بجا پور گردید و هر شهر و ولایت که بر آن مرور لشکر پادشاهی شد ببارت و ناز
 رفت و بسی خانه ها نهایی نام و نشان گردید و انقضای بعد رسیدن به بجا پور بحاضره بروخت
 و چند نوبت فیما بین محاربه واقع شد و بعضی از دلبران لشکر آصف خان تا کنار خندق
 آمده از ضرب توپ و تفنگ و بان تلف بمید و هر روز فرامین تاکید پادشاه عالیشان
 باصف خان جهت تسخیر بجا پور رسید و مصطفی خان پیشوای عادل شاه صلح را صلاح
 وقت دانسته بخدمت آصف خان رفته جهت قرار اهل صلح پیشکش سابق را قبول نمود و هر دو
 جاسوسان متعاقب یکدیگر اخبار آنجا را بموقف عرض میرسانید و خود روزمان از جهت
 برهم خوردگی ولایت بجا پور و استیلای لشکر آصف خان و اقامت نصیر خان که از
 امرای سه هزاری بود با نوبه از مغل در قلعه ناند میر نظام شاهی که متصل سرحد مالک
 محروسه است اندیشه ناک گردیده و بنا بر عزم احتیاط نصیر الملک را که منصب عدل الملکی
 سرفرازی داشت بمشرفی اسپ شمشیر سپاه سالاری نواخته و شجاعت و شگوه بوی ملک
 و خداوردی سلطان و فرزلباش خان و پسر و بیو جی کاکیا و عالم خان و شیر محمد خان
 و غفر خان جمیع از سرداران هینوار مثل و سربار و ناکواری هزاره بگدور او و بهالی را
 را همراه داده بجانب سرحد روانه فرمود امرای مذکور حسب الامر بحفاظت سرحد و محافظت
 طرق قیام نمودند و ملک غیر که چهار لک یون جاگیر داشت حکم شد که بقلعه محمد نگر عرف گوگنده
 رفته با تمام تمام برست قلعه و توپها و تخته براق و اسلحه و اسلحه تشبازی برپا زند و ملک کور

بقلعه گوگنده رفته حسب حکم بکار بر میوه شغول گشت و امر عالی شرف نفاذ یافت که از اسکار
 خون مرده خود و جوار آئینه بشکران قیمت نمایند و از جانبش پیمان پادشاه و فغان شاه علیگ
 که فرستاده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته در سرحد کاکج و سه قلعه را گمیر رسیدند و فغان
 که بنیاد ساله عمر داشت بجا روضه بیاری ازین عالم در گذشت و شاه علیگ با پسران مرحوم و جواد سلطنت
 حیدر آباد گشت چون بحسین بیگر رسید میر فصیح الدین محمد حسب حکم بامتنقبال و شتافته بلوار مضیفت
 و تشریطیه مازاری چنانکه قانون بند و تخته نه عالیت پرداخته و در دهم شهر جمادی الاولی از
 سال نیکو در دیوزان بجان حبس بیگر ترمه فرموده شاه علیگ بلوار تخته خود خانه گردانیده و بیضا
 خاص و یک سلسله فیل بزرگ و در اسب سپهر و ساخته بلوار سلطنته مراجعت فرمود و در دوازدهم
 ماه مذکور و را بداد سلطنته طلبیده و باغ میر علی بیاضی حکم فرمود آمدن فرمود و در بیستم ماه مذکور
 محلیش نامه انداخته و میر فصیح الدین و کریم خان سرنوبت فرستاده با عزادار اکرام تمام مبارزه
 را بحضور وافر انور طلب فرمود و زبان مبارک پسرش احوال پادشاه عالمیار کشید و زیار مشارالیه را
 بخلعت ملوکانه و دو اسب سیاه نیکو فیل و اسب را با دو کسین دیگر که همراه او بودند بخلعتها
 شاهانه بهره اندوز گردانید و تا آخر رمضان المبارک شاه علیگ در دار السلطنت بود و در نهایت
 اقامت همراه اعدی از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان می آمد و پیغام خدیده استیجاب آن
 موجب گرانای خاطر مایون میشد می آورد و چند لک مہون و چند ریخه فیل منتخب جواب نفیس
 درخواست میکرد و نواب علای سخنان ملاطفت ایلمی و ادیان را فحاش می نمود و غدیوزان بهدار
 پیش آمده بطائف الحیل می برداخت تا اینکه در آخر ماه رمضان حاج سوسان از برتان پور خبر آوردند
 که حضرت شاه جهان بسعادت تمام از برتان پور کوچ نموده بجانب آگره و دلا پور توجیه
 و اخذ فی طلب ایلمی آمد خبر روانگی آورد و جمعی از جا سوسان از بیجا پور خبر آوردند که در اردو
 آصف خان قحط افتاد و آذوقه از هیچ جا بهر نمی رسد و هر گاه محاربه واقع می شود در آن
 عادل شاه استیلا می یابد جمعی کثیر از لشکر آصف خان بفرقی بپشتنگان گشتند و درین حالت

حضرت شاه جهان پادشاه از برهان پور و اصف خان و دیگر امرای عالیشان از بیجا پور و باقر
 از ولایت کشمیر و مسامع اجلال رسانیدند و اینمضی موجب انشراح و انبساط خاطر بمان
 گردید و دولتخواهان بر زبان بدعا و ثنا گشوده مراتب تهنیت بجا آوردند و امر که بخواست
 سرحد ما مامور بودند بحضور طلب شدند و در شهر ذیقعه مسئله احدی را بعین و الف
 بهجری نصیر الملک سیه سالار و فوجی عت و دستگاه یوچی بیگ و غیرشان از امر او سردار
 که با ساسی آنها پیش ازین مضبوط قلم درآمد داخل دار السلطنت شده در میدان داد و محض
 از نظر ملازمان پایه سیر بر پادشاه گیتی پناه گذشتند و خاقان زمان هر یک را بشرفیافت
 خسروانه نواخته رخصت رخصت بمنازل ارزانی داشت و در او اخر این سال اختارتند
 از مشرق جا و وجلال خاقان صاحب اقبال طالع گردید یعنی روز دوشنبه یازدهم ذیقعه
 سنه مذکور حضرت و ارباب اعطایا ملت عطایا خاقان زمان را فرزند یکر امیت بود و شکر آن
 این موهبت عظمی مبلغ کلی بعلم و فضلا و صلی و فقر احرمت گشت و ملا و جوی شاعر دکن
 و تاریخ آن گفته آفتاب از آفتاب آمد پدید و ملا غولیکه در شعرای دکن
 ممتاز بود این کلام را ماده تاریخ ساخته محفوظ باد و نظام الدوله احمد علی ماده تاریخ
 آفتاب فلک قطب شعی ذکر از دواج پادشاه عدالت پناه سلطان
 محمد عادل شاه همیشه مکرمه خاقان زمان چون از قدیم الامام مبین زمان
 عالیشان قطب شایسته و خاندان رفیع المکان عادل شاه سلسله قرابت و حکومت
 بود چنانکه پادشاه و غفران پناه سلطان محمد علی قطب همیشه مغفیه خود ملکه جهان را
 در سلک از دواج ابراهیم عادل شاه در آورده و بعد نمدی سنوات متعدد و خاقان
 حبت مکان سلطان محمد قطب شاه با صبیحه حبیلده عادل شاه عقد نکاح بسته
 درین وقت سلطان محمد عادل شاه که بعد و الد ماجد خود بر تخت سلطنت جلوس
 فرموده بود و خواست که بموجب برشته قدیم که فیما بین بود و عمل نماید بنابرین شاه ابو الحسن

و شیخ محمد رحیم راجبت خواستگاری پرده نشین سراقات عروا را و دیگرین جمله مجدد
 و اعلیٰ اعظم صبیح مجتهد فاقان خجست مکان بدار السلطنت حیدرآباد فرستاد و درگاه
 روزوان بواسطت محران بارگاه و قریبان درگاه بایسن پسندیده پیغام خواستگاری
 بمساع اقبال رسانیدند فاقان زمان وقوع این امر را محمول باراده الهی کرده
 بزبان خاموشی که دلیل مضامین اجابت آن استمد عانو در سولان عریفه شتلی کیفیت
 اقتراح ابواب موصلت و لوازم تنهت بنحصر عادل شاه ارسال داشتند شاه عدالت
 پناه عادل شاه چند سردار و امرای نامدار مثل مرهبری پندت سپه سالار و غیره
 حبشی راجبت سرانجام مهمام موصلت بیانه سردار سلطنت روان فرمود لعبید
 رسیدن ایشان ممالک و سبب موجب امر جهان مطاع جانشی کران و خوان سالار
 باستقبال شتافته در منزل بلوازم ضیافت و مراسم مهمانی قیام نمود بعد از آن
 سرداران و امرای قریبان نوبت بنوبت و بایه بیاید متعاقب یکدیگر محبت استقبال و
 شدند اول کریم خان سرنوبت با چهار حواله دار خاصه خیل بعد از آن سیادت پناه میرخان
 بمعیت خویش و روز دیگر نصیر الملک با لشکر خود بعد از آن از ملکان بلند مکان مثل
 ملک غفور ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر نصیر الدین محمد با چند سردار و مادر استقبال
 شتافته بتعظیم و تکریم هر چه تا تردد دامن کوه طور آنها را فرود آوردند و فاقان زمان
 بفرمود تا دولتخانه و بلده را آمین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالیشان
 ساختند و خیمه و سارپرد و بارگاه و سبزه شتبه در دامن کوه طور بر پا کردند و آن شت
 و صحرایا مانند شهری ساختند و روز دیگر فاقان زمان بکمال تحمل و حشمت متوجه آن بارگاه
 گشته و بر تخت شاهی بعلمت و شوکت نشسته سپه سالار عادل شاه را بارفقا طلب فرمود
 چون حاضر شدند بموقف سلام ایستاده مراسم کونش و تسلیم سجا آوردند و آن روز
 اسپع سلیق زترین زمین و دوفیل آن سپه سالار بقاعی نیز شغلیات شامانه و اسبان شکر

مرحمت گردید گویند که در آن روز جمعی را سب و پنجر خرمیل و صد دست تشریف بامرای
 عاد نشاهی عنایت شد بعد از آن خاقان زمان امرای مذکور را حضرت انصاف ارشاد داشت
 و تا وقت عصر آن بارگاه بعیش و عشرت پرداخته تخیل هر چه عاثر توجه و تخیانه عالی گرد
 و در شب نوزدهم ماه شعبان بمشیره عادل شاه با خواستین خاص و اهل حرم اسباب لوازم
 عروسی بر نمایان و شتران بارکرده و دو هزار خان ترتیب داده همراه گرفته از دروازه دوازده
 امام علیه السلام و قصر مدی محلی که بانواع تجملات پادشاهی چون نگارخانه عین آراسته بودند
 و آمد و در آن شب قاضی بلده در حضور علماء و فضلا بلفظین عصر را بایمان و بر مهربانی لکمون عقد
 شاکست بست و بعد علیا یعنی والدۀ ماجده خاقان زمان مدت یک هفته در حرم سراسر
 نشاط گسترده انواع تکلفات درین جشن طوی بکار برد و بهمنی و مکرمۀ عادل شاه و دیگر
 خواستین محترم تشریفات شامانه و در این موضع آلات قیمتی عنایت فرمود خاقان زمان جهت
 بهرامی با یکی عروس از میان اکابر و اعیان میر فیض الدین محمد را برگزیده تشریف
 این خدمت دور اس استیاری بازی و انجام زرین و جاگیر شستا و هزار سون غراختصار
 بخشید و جناب علامه فاضل شیخ محمد خاتون و فضیلت نایب قاضی حسن مشهور قاضی مکۀ
 و جمعی از مجلسیان حضور و شیخ دادن و ملک و لیت خان عمده دارد و لیت خانۀ عالی
 با چند سردار معتبر و کریم خان سغریست و سید بابو و محمد و ملک با چهار حواله دار خاصه خیل
 که چهار صد سوار شکر می تابع ایشان بودند تشریفات لایق بقدر مراتب مرحمت نموده همراه
 با یکی ملکه زمانیان تعیین نمود و بیست و ششم ماه شعبان سنه یک هزار و چهل و دو و دیگر
 با یکی زرنگار مشکل بجا آوردار ملکه عالمیسان را با بیست و یک با یکی خاصه و پنجاه با یکی
 دیگر از خدمه مع آناته پادشاهی و فیضان کوه پیکر و اسپان ترک و تازی
 نژاد و شتران قوی بکلی پربار و عسکر اسیا و سر بارزاده از حد و شمار اند
 دار السلطنت روان فرمود و در سرباز برده و مارگاه که در دامن کوه طور را فرارسته

بودند فرو آورند و در سلخ شهر شعبان پادشاه زمان حجت خست ملکه عالمیان
 بنظمت و حشمت متوجه کوپلور شد و مرمری سلیله را عادل شاه از اجتماع این مختار و ده
 شهر آمده آو استلیم و کوشش بجای آورده و معروض داشت که بمشیر و مکره حضرت عادل شاه این
 اردوی معظم است باید که از قدم سمیت لرزم شایسته های بارگاه عادل شاهی را فرزند و
 نبخشند خیلوزمان اقبال نموده اولاد آن بارگاه نزول اجلال فرمود مرمری بعد از تقدیم
 لوازم خدمت و شرائط عبودیت مشطقی زیر سنج و سفید شارب نمود و از در بند بارگاه
 تا محل جلوس پائی انداز ز رفعت و محل گسترانید و دور اسب عربی و عابته
 با یراق زرین و سینه بخرمیل و منته خوان قشقه لغیس از نظر انور گردانید خاقان زمان
 مرمری را تشریف فاخر و شش باس اسب و دو بخرمیل و امرای دیگر را تشریف و با
 مرحمت فرمود و بمطربان بیجا پونچزارهون و ده هزار روپیه و اسب فیل بخشید بعد از آن
 از بارگاه عادل شاهی متوجه بارگاه ملکه عالمیان گردید و مشیر و گرانی را جواهر نامعده
 و هدایای نامحصور و خاصه امان حرم را نیز خلایع و جواهر غایت فرموده مخص ساخت
 و بعد از یک پهرشت بدولت خانه عالی معاودت نمود و محاسبان و دفتر خانه پادشاهی قیست
 اسباب جمیر را بچلک بون نوشتند و آنچه در ایام خشن و سوز از تشریفات و غیره مصرف
 رسیده پنجاه هزارهون و مدت ایام خشن یکماه و پانزده روز بود و در واسطه شهر رمضان
 اردوی معلى ملکه عالمیان روانه بیجا پور شد و امرای نامدار بشایعت تا سرحد رفته
 و از آنجا مخص گردید و تشریفات سرفرازی یافته مراجعت نمودند و چون اردوی معلى بکمبرگر
 رسید حضرت عادل شاه پسر خلاص خان پیر حاکم را با چهار هزار اسوار با استقبال فرستاد
 مشارالیه احرار شرف آستان بوسی نمود و تشریف خاص سرفرازی یافت و فرمان
 عادل شاهی به مرمری بنده رسید که از آنجا بجناب استعمال حجت اعانت قلم
 نظام شاهی که مهات خان و غیره سرداران حضرت قباچان او را در قلعه دولت آباد

محمود ساخته کار بر او دشوار گردانیده اند را بی شود پس مرهبری تشریف و پان خصلت از ملکه
 عالمیان گرفته بدان صوب روان شد و چون اردوئی محلی بیک منزل بیجا پور رسید مضافه
 و خوش خان که کُن دولت عادل شاه بودند با استقبال آید و بشفرت تسلیم و کورنش فایز گشتند
 و میر فیض الدین محمد و نواب علما بی بغیریم پیش آمده مراسم ضیافت و لوازم مهمانی بجا آوردند
 و آن هر دو کُن سلطنت عادل شاهی را تشریفات فاخر و بهر یک چهار سوار سپید و غیر فیصل و عام تفرقه
 مشار الیهما را خلعتا علی قدر مراتب دند چنانچه در آن روز مزد و دست تشریف بامرای عادل شاه
 رسید و روز دیگر پادشاه عدالت بنیاد عادل شاه با عظمت شکوفاستقبال تشافه خیمه
 و بارگاه برابر او روی ملک عالمیان برافراخته و بساط اسباط گسترده بعیش و عشرت پرداخت
 بعد از آن مبارگاه و ملکه عالمیان تشریف آورده جواهر و فرزندکار تر نشا فرموده رسوم و قاعده
 جلوه که در دکن متعارفست ماحات فرموده و آخر همان شب با یکی زرنگار ملکه عالمیان را همراه
 گرفته داخل دولتیانه عالی گردید و روز دیگر بر او رنگ سلطنت نشسته امرا و مقربان
 درگاه قطب شاهی را طلب فرموده هر یک را بجلال خورشید و خورشید عال مساهی و تخت گردانید
 و مدت یکماه در بیجا پور اقامت کن امر صورت وقوع یافت بعد از آن پادشاه عدالت چنان
 و ملکه عالمیان امرای مذکور را طلب فرموده به تشریفات فاخر و اسبان بایراق زرین
 و سیمین عنبر اختصاص بخشید رخصت انصاف ارزانی داشتند و آن امر با جمعیت
 خود در عشره محرم سنه ثلاث و اربعین و الف بار السلطنت حیدر آباد رسیده و بعد
 عشره محرم احراز تشریف بساط بوسی نموده به تشریفات شاهی سر بلند گردیدند
 و جناب علایع بواسطه حسن مذات شمول عنایات سلطانی گشته بنوید بجایه کتاب
 عالی مسرور و مساهی گردید و او و ضاع و اطوار بیجا پور را بنوعیکه مشاهده نمود
 بماسع اجمال رسانید و تفصیل قصه بنوید بجایه آنکه پیش از ایام جشن مذکور نواب
 علایع فاضل شیخ محمد خاتون را بنا بر سعایت منقریان حکم عالی شد که چند روز

و منزل خود بنشیند و بعد از آن چون برات و طهارت ذیل او از لوث امور که بد و
منسوب کرده بودند بظهور رسید خسرو زمان مجتهد و در مقام عنایت و مرحمت
آمده در نهم شهر شوال سنه ثلاث و اربعین الف هجری که آفتاب در برج حمل
به برج شریف رسیده بود و در محفل جشن خسروی تشریف خاص حمله الملکی به نواب
علامی مرحمت فرمود و زعام جمیع مهام سلطنت و عنان کل امور مملکت بقبضه اقتدار
و اختیارش سپرد و با یکی نقره جهت سواری بادور اسل سب نواب موصوف
عنایت شد و بخواهر زاده نواب علامی که بقابلت ذاتی و استعداد کسبی اقصاف
داشت نیابت و رات مرحمت گردید شارالیهما بجماعت مناصب عالی مکرّم و محترم
گردیده با جمیع عیال و اهل مناصب بذقرا فائده عامه پادشاهی آمده تینا چنانچه
کافه رانترین بدستخط خود نمودند و روز دیگر بارگاه پادشاهی آمده بسیر انجام مهام
سلطنت پرداختند و بعضی عیال و اهل دخل را که در امور دیوانه ذخیل شده بودند
بیدخل نمودند و میرفضیح الدین محمد را که بجهت تحصیل زر و انجام مهام بولایت مراضی
رفته از منصب سرحلی معزول شده بود تشریف پادشاهی فرستاده بحضور طلبیدند و
خاقان زمان برای مزید توقیر و احترام و سردار بزرگ یکی مخدوم ملک و دیگر سید با
نام را که هر کدام صدوار و هزار پیاده داشتند با چارده سوار شصتین نواب علامی
نمود و مقرر شد که هر شصت نفر باریت روضات و مراقده سلاطین خاصه سلطان مغفور
ظلالی میرفته باشند و جمیع مقریان و سرداران و عساکر خاصه خیل در سواری نلگر
فیض اثر همراه نواب علامی باشند و در ایام میرجلگی نواب علامی همی کثیر از
مجاپسیان و سواران و عللداران و ضووف ملازمان با فزونئی مشاهیر سرفراز
گشته و بسیاری از اهل استعداد و علماء و تجار و کافه انام شمول احسان
خسروی گردیدند و نواب علامی باعث این امور خیر که موجب حیات جاوید یعنی

بقای نام نیک است گشت و خاقان زمان در آیام میرجلگی او دو بار با علیا حضرت یغی و الف
 ماحده مکرمه مغطیه و سایر اهل حرم محترم بمنزل نواب علای تشرف یافتند و در هر یک یک هفته
 بعیش و عشرت اشتغال فرمود و نواب علای کل مایحتاج و سایر اخراجات هر روزه
 با دشاهی از سرکار خود ترتیب میداد و در نوبت اول جواهر و مرفع آلات و اسباب
 و فیلمان و قمش و تحف و هدایای بسیار از نظر او گذرانید و خاقان زمان بفسطاط غایت
 و بواسطه رعایت خاطر دور اسب سپهری از انجمله قبول نموده باقی را با و محبت نمود
 و سوائے این تشریف کسوت خاصه با دور اسب سپهری مع برافین سپین نیز عنایت فرمود
 و نواب علای با وجود کثرت مشاغل مهمام سلطنت و ملازمت و دو وقت با خدا و نیت
 اوقات برای اشتغال بجناسات نیز بکشتننا کرده بود چنانچه هر صبح مدرّس فنیض مسبط ایشان
 از وجود ارباب دانش و اکابر و اشراف دار السلطنت از قضاة و علما و صلی شعرا
 و اهل استعداد و امرا و وزرا مشیون میگردد و با فاده و افاضه علوم منقول از کتب
 تفاسیر و احادیث و فقه و معقول از حکمت و ریاضی و منطق و غیره اشتغال می ورزید
 و بعد فرائع از آن متوجه امور دنیوی می شد و هر شب که در تعطیل است ارباب
 کمال از عرب و عجم صحبت میداشت و مذاکره و دواوین معترا از عربی و فارسی
 مثل دیوان تنبلی و دیوان خاقان و الوزر و کتب مثنویات تقدیمین مثل شمس
 ملوی روم و مدلیقه حکیم سنائی و غیره در میان می آمد و هر هفته غزلیه طرح می
 فرمود و از کار تصنیف و تالیف نیز بیکار نبود با جمله ذات ستوده صفات ارفع
 و جامع کمالات صوری و معنوی بود و کما آمدن شیر محمد خان بخصو
 سر فرازی یافتن میر محمد رضائی استرآبادی به تشریف
 پیشوائی و بعضی وقایع متفرقه دیگر آورده اند که قبل
 زمین شجاعت دستگاه شیر محمد خان که از پای سلطانی برپشته سلطانی رسید

باتفاق شجاع الملک امیرزاده مازندران سبقت تملک و کلانک روانه شده بود و ششم ماه
 جمادی الاولی سنه ۸۳۸ هجری بشف بسات بوسی بارگاه گیتی پناه فایز شده در سلک
 مجلسیان حضور منتظم گردید و بعد چندی بمنصب عمده دیگر سرفرازی یافت
 و در شب نهم ماه جمادی الاخری از سال مذکور سیادت پناه به میر محمد رضا
 استرادی تشریف بنیوانی عز اختصاص یافت و نواب علای خانکه پیش ازین
 مذکور شد خانه نشین گشت و در نهم ماه جمادی الاخری ملک آدم برخاست حواله
 انعامه ضیل منصوب و فاسم بیگ ازین منصب معزول شد و در شب بیست و نهم ماه مذکور
 نواباوه بوستان خط و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طعمه نموده بود بخت
 حاو دان فرامید و در حواله بزرگوار خود مدفون گردید و در او خسران مذکور
 سیادت پناه فضیلت دستگاه مرزا علل الدین محمد حسینی قزوینی بجوامعیت
 اینردی پیوست و هم در او خسران مذکور شجاع الملک از ولایت کسکو طلب
 فرموده خدمت او را بنابر التماس شیر محمد خان سپهسالار بمیر رستم مازندران
 که داماد خان مذکور بود تفویض فرمود و چون زمینداران آن ولایت در بعضی
 احیان تردد و سرکشی مینمودند بشیر محمد خان و میر رستم حکم اشرف شد که با آنها
 یکدیگر مضطرب آن مملکت پرواز نمایند و سرکشان آنجا را تنبیه نمایند و شجاع الملک
 در او اسطوذی بحجه بدار السلطنت رسیده سعادت بسات بوسی دریافت
 و در زمره ملازمان حضور منسلک گشته مجدداً مشمول عواطف خیر روی گردید
 و در بیستم ماه صفر سنه ۸۳۹ هجری مشارالیه را جاگیریک لکمون مرحمت شد و در
 سلک امرای عظام منسلک گشته قریب یک هزار سوار و چند هزار پیاده بگنجینه
 با ساز و یلاق رسیدن مقابل ندی محل بنظر ملازمان حضور درآورد و چون خبر آمدن مهابت
 بجانب مملکت کن و سیر قلعه دولت آباد آهسته آهسته بجایان دکن و قوت خان بجانب

سرحد گولاس جهت حفظ و حراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای
 سلطانی اقتضای آن نمود که قلاع متین سرحد با تعمیر و بیاض و باره و انساب
 قلعه راست استحکام پذیرد بنا برین بفرمود تا حسن بیگ شیریازی را که درین وقت
 منصب کوتوالی اوغیز را ابراهیم امغانی محنت شده بود بجانب قلعه را گبیر کرد
 سرحد ولایت نظام نشاهیست فرستادند و پانزده هزار رمون برای خرج مایحتاج
 فویل او نمودند تا رایه در اندک فرصت بتعمیر قلعه و تیسر اسباب قلعه داری
 پرداخته مراجعت نمود و در جلد وی این خدمت باز منصب کوتوالی باو محنت
 شد و میان منی عمده دارد دروازه شیر علی را بجانب قلعه با بخل و وثوبه
 را و و ملک نور محمد را بقلعہ مصطفی نگر و چند کس معتبر دیگر را بقلاع دیگر روانه نمودند
 و مکنان حسب الحکم به تعمیر و فراهم آوردن آذوقه و درست نمودن آلات حرب
 پرداختند ذکر آمدن شیخ و حاجب عادل شاه و بعضی مقتضای
 دیگر چون مهابت خان الحافظ خانخانان از جانب حضرت شاه جهان پیر
 آمده و بعد چندی با جمعی از امرای لشکر پادشاهی بعزم تسخیر ولایت نظام شاه
 بحواله قلعه دولت آباد رسید قلعه مذکور را محاصره نمود درین وقت پادشاه بعد از
 پناه عادل شاه شیخ دبیر را به حجابت بیایه سریر سلطنت مصیر روانه فرمود و
 مشارالیه در بیت و هفتم ماه منفرست شد بدار السلطنت رسیده و باتفاق شاه
 ابوالحسن الطنجی عادل شاه که در اینجا اقامت داشت احرار شرف بساط بوسی نمود
 و تحف و هدایا گردانیده بعرض رسانید که چون لشکر منحل بجانب دکن آمده و مهاجرات
 متوجه تخریب قلعه دولت آبادست باید که شیوه موافقت از طرفین مراعات شود و موافقت
 امرائی حضرت شاه جهان پادشاه بی اتفاق عادل شاه بعمل نیاید بل در مدافعه ایشان
 همه استان باید بود تا مدت یکماه اقامت نمود و بعد از آن خصم را نظردان یافت و در او اکل

شهر رسیده مذکور فیصیح الدین محمد بعد کار سازی ولایت مرتضیٰ انجری پناه سرسلطنت
 رسید و مرزا حمزه را بدین جانب نامزد کرد و ذکر فرستادن شاه عدالت
 پناه عادل شاه مرهری و غنیمت سر داران را بکلیک فتح خان
 در قلعه دولت آباد محصور شده بود و فتح نمودن مهابت خان
 قلعه مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر چون مهابت خان قلعه دولت آباد
 را محاصره نموده که بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف عادل شاه
 رسید عادل شاه مرهری را با چند سردار دیگر بکلیک فتح خان فرستاد و چون ایشان
 نزدیک لشکر مغل رسیدند کار بجدال و قتال انجامید و هنرمیت بی شک عادل شاه
 راه یافت و یاقوت خان نظام شاہی که توسل بحضرت شاه جهان نموده و در سلک امرا
 منظم گشته همراه مهابت خان بجا آورده از سلوک مهابت خان تجدید باز بشکر نظام شاه پیوسته میجفتند و جدال
 گردیده بود گشته شد و لشکر عادل شاہی را بعد از این شکست تا به مقابله با مهابت خان
 نماند مهابت خان بعد از قتل یاقوت خان و هنرمیت دادن لشکر عادل شاه مدت نیچاه
 بمحاصره قلعه مذکور پرداخت کار بر اهل قلعه نیابت تنگ ساخت آخر الامور محبت فتح خان
 و بپسر نظام شاه قول فرستاده عهد با ایمان منقطع بیان آورد که ولایت خارج دولت آباد
 با ایشان باز گذارد و فتح اعتماد بر قول او نموده با چار از غایت انتظار را بپسر نظام شاه
 از قلعه برآمد مهابت خان آنچنان قلعه متین که چند سال مقرر سلطنت نظام شاه بود تبرک
 در آورده و غنیمت ملاک با دشاهی گردانید و نصیر خان بجای فطنت قلعه تعیین نموده خود نظام
 و فتح خان را گرفته روانه بران پور شد و بر خلاف عهد و پیمان عمل نموده نظام شاه
 و فتح خان را با سایر اهل حرم و متعلقان مقید ساخته با اسباب آتاش سلطنت مصحوب
 اسلام خان پنجزاری بخد مت حضرت بادشاہ هندوستان روانه کرد و خود در برانپور
 توقف و زریه بعد چندی از خدمت حضرت شاه جهان استعفا می فرستاد و یکی از شاهزاده ها

عظام نمود که در صوبه برهان پور بوده در تسخیر ملک کن مهر و معاون او باشد شاه جهان
 شاهزاده شجاع را با استعداد تمام به برهان پور روانه فرمود و سید مظفر خان جهان را با تاقی
 مقرر کرده همراه نمود چون شاهزاده حوالی برهان پور را منصرف خیام ساخت معابت خان
 با جمیع امرای استقبال شتافته سعادت کورنش و بساط بوسی دریافت و از بهانهای متانجا
 با جمیع امرای لشکر و خدمت شاهزاده بغیرم تسخیر ولایت بجا پور بر بالگهاٹ آمده به تسخیر
 قلعه پرنیده نظام شاہی که درین زمان در تصرف امرای عادل شاہی بود متوجه شد و در
 چهار ماه بجای صحر و امور قلعه گیر سے پرداخت و چند آنکه سعی و جهد نمود اثری بظهور نرسید
 و بجای میل قصد باز به برهان پور معادوت کرد و بعد رسیدن به برهان پور شاهزاده
 صاب اطلب با بعضی امرای روانه حضور شد و مهاجرتان در آنجا توقف نموده به بیماری مصیبت
 مبتلا گشته عالم عقبه شتافت و در او اسلحه جمادی الاولی از سنه مذکور در وقتیکه خبر ورنه
 بسیر و تسکا و شغول بود بهمنیان این خبر بمسابع اطلال رسانیدند و نظام الدین احمد
 دو ماده تیغ و فات و بطریق تمهید در سبک نظم کشیده و خانکامکان مهاجرتان
 آنکه بودشن مانده در فرمان داشت امید تا دکن گیسر و امید از محابت
 سه چرخ گردان انچه داد اعرضه و جاده حمله یکدم از محابت خان گرفت
 ناپه قصدی داشت جانفشان سبب نادم اللذات از وی آن گرفت
 بین که چون تیغ فوت او شده از محابتان زمانه جان گرفت و خیرات خان
 سر نویت که در سال دوم جلوس تهاون مطابق سنه ۱۰۳۶ کبیر و سی شش هجری بر فاق
 محمد قلی سپه قاسم بگیا ایلی برسم رسالت بصوب ایران رفته بود و در سال کبیر و چهل و یک
 یحمر سے رخصت انصرفت یافته با اتفاق امام قلی بیگ صحبت لیا دل عازم دار سلطنت
 حیدر آباد گردید و چون در وقت رفتن از جانب حضرت شاه جهان صیغه الوداع
 بمصیب خان کوثر بخت حضرت دیشاه صفوی تراد و مرسل گردیده بود و برافت امام قلی بیگ از

قندار بصوب هندوستان رفته بعدگنه را نیدن جواب صحیفه الوداد بجهت پادشاه
 هندوستان متوجه دار السلطنت حیدرآباد شد و چون در غره دلیقه مذکور
 خبر وصول امام قلی بیگ بجهت سیاول با اتفاق غانم کورمب سامع احوال رسید
 بجهت قیام بوظایف مهمانداری میر معزالدین محمد شرف مقرر گشت و بعد رسیدن
 بنزدیکی دار السلطنت شیخ محمد طاهر سرخیل و یوچی بیگ که یکی از امرای عظیم الشان
 بود متعاقب یکدیگر حسب حکم بانسقبال شتافته ملو از مضافت و مهمانداری
 پرداخته ایچی مشارالیه را بجهت آباد که دو فرسخی دار السلطنت است فرو آوردند
 و بتایخ هفدهم ماه ذیقعه سنه مذکور خاقان زمان در عازت خیرت آباد نزول
 احوال فرموده ایچی مذکور را بلازمست اشرف غلامتیار بنجید ایچی مشارالیه
 مکتوب بجهت اسلوب مشتمل بر تنبیه جلوس با پنجاه راس اسب عراقی و تاج و شمشیر
 و کمر خنجر مرصع و بسیاری از تحایف که از جانب پادشاه ایران آورده بود از نظر
 انور گدز انید خیر و زمان خلعت خاص و یک بزخیر فیل و دو راس اسب عربی باین
 و براق طلا مشارالیه بخت نمود و باغ میرزا محمد امین میر حله بخت نزول او مقرر
 فرمود و بستی و دویم ماه مذکور مشارالیه حسب اطلب بدولتخانه عالی حاضر شده
 و مرتبه دیگر سعادت ملازمت دریافت از جانب خود چهارده اسب عراقی و دوازده
 چهارشتر و پنج جفت قایلین باندکیمه مائے نفیس و چهارده طبق زر لفت و تحایف دیگر
 گدز انید و خلعت خاص و جعبه مرصع و یک بزخیر فیل و دو راس اسب منقح و مباحه
 گردید و بجهت اخراجات مشارالیه چهار هزار من غله و پنجاه من نقد بخت شد و او را
 این پرگنه بجا بدو که دو هزار من حاصل داشت و در هر ماهی هزار من نقد از خانه عامه مقرر است
 و روز دیگر خیر انجان دوازده راس اسب عراقی و چهارده طبق زر لفت و چند نفر غلام و کنیز
 و یک قطار شتر و پنج جفت قایل باندکیمه و بسیاری از تحایف دیگر گدز انید و خلعت خاص و اسب فرا

گرفت و سلک مجلسیان و مقربان حضور و افزای نور نسک گردید فصل سوم از باب ششم
در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف و ذکر احوال
و محلی از فضایل و محامد آن پادشاه معدلت پناه بهر جویندگان خیمه بار
و آثار سلاطین نامدار پوشیده نماید که بر لوح فرار آن پادشاه مغفور تاریخ وفات و ولادت
و جلوس و مدت سلطنت و سنین عمرش خدین منقوش و مکتوب تاریخ وفات پادشاه خست
بارگاه سلطان عبداللّه قطب شاه یوم الاحد بیوم ماه محرم سنه کینزار و هشتاد و هجری
و ولادت با سعادتش بیت و هشتاد و نهم سنه کینزار و بیت و عیسوی و جلوس
بها یوشن یوم الاربعاء چهاردهم ماه جمادی الاول سنه کینزار و سی و پنج هجری و مدت
سلطنتش چهل و هشت سال و سنین عمرش شصت سال و والدّه ماجده آن پادشاه
غفران پناه حیات بخش بیگم بنت سلطان محمد علی قطب شاه پیش از بدو سال و چهارم
و کسری رحمت اعلیٰ بیوست چنانکه بر لوح مرقد آن حضرت این عبارت منقوسست
وفات خست مکانی حیات بخش بیگم تاریخ بیت و هشتاد و هشت سنه کینزار و هشتاد و هجری
کینزار و هشتاد و هجری و صاحب مرآة الصفا در بیان احوال آن پادشاه خست
نوشته که پادشاهی بود عادل و با ذل و سخی و متهور و دانشمند و قدر شناسار آراء
هنر و در عهد آن شهریار علما و فضلا از هر دیار و بلاد سلطنته حیدر آباد آور دند
و هنرمندان عالم در آن بلد مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل پران قاطع
که تحقیق افت فارسی به شبه و نظیر است بنام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و بمقتا
و مارب خود فایز گردیدند و شیخ محمد خاقان علیه الرحمة که اعلم علماء زمان بود در
زمان آن پادشاه اعتبار بخش فیض رسان اعتبارش از ایوان کیوان در گذشت
چنانچه مدارس عالی بنام نمودند و مدرّسین در آن مدارس مقرر فرمود و بهر محمد معید
یر حبله الما طلب مغظم خان خانان نام سپه سالار از نوکران و تربیت یافتگان

آن پادشاه عالیجاه بود بنظر عنایتش بر مدارج دولت و خشمیت متصاعد گردیده و طرفدار
 کز آنکس گشته آخر الامر از خدا و نیست خود انحراف ورزیده ملازمت اعلیٰ حضرت شاه جهان
 پادشاه هند و سنان برگزیده و آنچه که از بوقوع آمد بر مصفر و در کار ثبت گردید فیصل
 این احوال چنانکه در اثر الامر از زبان قلم آمده انیت میر منظم از سادات اردستان
 صفایان است چون بولایت گوگکنده وارد گردید بنظر تربیت و عفویت آن پادشاه
 عالیجاه بر معارج اقبال سعود نموده مدت اربع و ثانی و ثقی مهابت آن مملکت در قبضه انیت
 خود داشت تا آنکه به پیروی شهامت و کار دانی و لایقی از مضافات کز ناگه
 که یکصد و پنجاه کرده طول تخمینا تاسی کرده عرض و چهل ملک روسیه حاصل داشت
 و مشتمل بر معدن الماس و خدین قلاع استوار آتین اساس مثل سبک کوه
 و سد مهوت که عبارت از بالا گھاٹ کز ناگه فرخنده بنیاد باشد و در بنوالمشیرین
 آن کر به پست بود از حاکمان آنجا انصراف نموده بتصرف در آورد و ثروت
 و کمینش بجای رسید که پنجاه سوار از خود نوکر کرد ازین رگه زرخا افانش در پرده
 دو تنخواهی عرفی و در کار زمین نشین پادشاه ساخته از جانب او منوب هم
 گردانید و حرکات پیشش میر محمد امین که حضور بود و به شش جوانی و دولت
 در سرداشت و از افزونی افتد از پدر به بدستی نخوت افتاده پادشاه خود فراتر
 گذاشت چنانچه روزی سیست بدر بار آمده بر سندان شاه بن خواب رفت
 و استغراق نمود و موجب افزونی سوسے مراجه پادشاه گردید و آنرا بتفاتی پیدائی
 گرفت میر حله که در جلد وی فتوحات نمایان که از وی بوقوع آمده بود و تو قعها داشت
 از مشاهدۀ نتائج برخلاف دل برداشته رفاقت شده در سال بیت و نهم جلوس
 شاه جهانی به شانزده محمد اورنگ زیب که بصاحب صبوغی انتظام بخش دکن بود توسل
 خسته التماس طلب نمود و علی حضرت طریق اسد عا نادره مشور عنایت متضمن حرکت نص

پنجاهاری دات سوار دو هزار و سوار میر محمد امین سپیش و فرمان عدم تعرض
 بدو متعلقان و سلطان عبدالقد قطب شاه محبوب فاضلی محمد عارف کشمیری روانه فرمود
 قطب شاه بموجب صفائی اینجی میر محمد امین را بامتنبانش قید نموده آنچه از صاف و
 ناطق داشت بقبضه در آورد و با وصف و رود فرمان هم برگردانده خود امرار و زید شانه
 محمد اورنگ زیب اول را منشور پادشاهی متضمن آنکه سلطان محمد منجوا بد که از راه او دیسه
 بنی مدت عزم خود شانه زده محمد شجاع به نگال نشاند باید که از ولایت خود بکامین نیک
 بگذرانند و سلطان پادشاه صاف طینت غافل از زیرنگی روزگار به تمیته اسباب نصبت
 پرداخت شانه زده محمد اورنگ زیب بیستم ربیع الاول سنه هزار و شصت و شش هجری
 نحسین خلف خود سلطان محمد را بطریق شتلا بجهاد آباد راهی ساخته خود نیز سیوم
 ربیع الآخر هفت فرمود درین بیگم قطب شاه قلم شده محمد امین را با والده او روانه
 ساخت مشارالیه و از ده گروهی حیدر آباد ملازمت سلطان محمد دریافت چون امورش
 مستور نشده بود سلطان محمد عازم حیدر آباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر نیم ربیع الآخر
 بانقد و جواهر و طلا و نقره بقلعه گوگنده که ست که روی شهرست درآمد چون کنار تالاب چین
 مخیم عساکر سلطانی گردید افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند سلطان محمد دلیر
 تاخته تا دیوار شهر بند تعاقب ایشان نمود و روز دیگر حیدر آباد را تعارف در آورد و بسیار
 از کار خانجات پادشاهی تاراج گشت و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار بخریضه
 درآمد و افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانها
 بالا مال بود هر چند سلطان عبدالقد و نظامهرا بواب مدارا و موااسات متعج و داشته بگرد
 جواهر و فیض بخشش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و لیکن در مابین بتهیه جنگ تسکیم
 قلع و معرعات مصلح قلعه‌داری پرداخته در باب طلب کمک مکرر بپادشاه نوشت چون
 شانه زده در عرصه پیاده روز یک گروهی قلعه رسیده معسکه آراست و دور قلعه که سه

کرده چرب است تعین مورچال نمود با آنکه از قلعه نوپ تفنگ چون ترازه در بارش
 بوده مگر رکارهای عظیم و آویزشهای شرک در میان هم اتفاق افتاد و آخر الامر
 قطب شاه بلاخطه اینکه خرنیزی مسلمانان از جانبین ناحق میشود میر احمد و مادر خود را
 فرستاد و بقای پیشکش سنوات ماضیه را با سباب و اشیای میر محمد امین بار سال شست
 و بعد از آن والده خود را نیز فرستاد و آن غنیفه به تقریر دلپذیر و تقرر از دواج
 صیه قطب شاه سلطان محمد مصاحت فیما بین قرار داد و آن دختر را با مواز
 ده لک روپیه بعنوان جهمیر با عراز و احترام از قلعه بدو تحانه سلطان محمد آوردند
 و میر حمله دوازدهم جمادی الاخری سنه سی از جلوس شاه جهانی برکنار حسین گری
 از ولایت مفتوحه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و با جازت نشستن
 غر امتیاز یافت و شاهزاده نیز منزل او تشریف فرما شد و بنعمت حبش بنزاده عثمان
 معاودت بصوبه خجسته بنیاد او رنگ آما و منعطف ساخت گویند که سلطان عثمان
 قطب شاه بدلائل شاهزاده بعد از حبش او حبش فرید اسحاقم قلعه گوکلنده کرد و گوچیه
 که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده و داخل حصار نمود و شاهزاده از منزل اندور
 میر حمله را با سپرس بدرگاه پادشاهی مخص گردانید و دهمین منزل از پیشگاه خلافت
 فرامانی متضمن خطاب عظیم خان و لوازش علم و تقاره میر حمله شرف صدور یافت
 و بیت و پنجم ماه رمضان المبارک در دار الخلافت شاهجهان آباد فغاند کور به تقبل
 عتبه سلطنته حمزه کامیابی برافروخت و بمنصبش هزار شیخسوار و خدمت
 والای دیوانی اعلی و محنت قلندان مرتع و انعام بچک روپیه نقد و دیگر مرام سلطانیه
 و سباهی گردید و یکقطعه الماس بزرگ در وزن دو صد شانزده سنج و در قیمت دو لک و شش
 هزار روپیه و شصت و بیخیر فیل و دیگر جوابه گران قیمت از نظر انور گردانید که بهای مجموعه آن
 پانزده لک روپیه قرار یافت چون نشو و نما یافته دیار و کن بود پوسته در ترتیب بغداد

به موصل بطلب تواند شد بهت مقصور داشته قابو محبت که اتفاقاً در همین سال ابراهیم بن شاه
 دالی بیجا پور بجوار رحمت الهی پیوست و امرائی او که اکثر غلام بودند علی نام مجهول النسب بی بقره
 او برداشته جانشین او ساختند معظم خان سرکلاده مدعا و اگر ده تسخیر آفرینان در کمال تیر باز
 شعبان مهم تر گریدید محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت و حضور گذاریده با امرائی
 عمده مثل مهابت خان و روستریال و نجابت خان و دراز رنگ آباد بشانزاده محمد اور
 زیب پیوست شانزاده بصوابیدار و در سراج اوقات قلعه بیدار را مفتوح ساخت و در
 غزه دوی ^{۱۶۶۰} مشته هزار و شصت و هشت بجزی قلعه کلیان را نیز تصرف و تاورد پس از آنکه
 متوجه سنجر گلبرگ گردید عادل شاه اندیشه ناک گشته بتقبیل پیشکش کرد و رسیده و انعام
 ولایت کوکن و قلعه پرینده با لواحقین بقلم رو پادشاهی ده نور و طریق انقیاد گشت
 و مشهور حضور بنام پادشاه زاده شرف نفاذ یافت که خود با وزنگ آباد برگرد و معظم خان
 در قلاع کوکن ثمانه نشانده احرام ملازمت بر بند و بهست تعیین قضاط پیشکش و ضبط ملک
 مفتوح خاطر خواهد شانزاده صورت نگرفته بود بل بقول بعضی هنوز محاصره گلبرگ زردو
 خور و با عادل شاهیه در میان بود که خبر عارضه علی حضرت و درآمد مهابت سلطنت بقضیه
 اختیار داران شکوه شایع شد و از رشتها را نیز مخالفان خیر گشتند و داران شکوه از روس
 غنا و کار شکنی گلکیان این مهم را بحضور طلب نمود و مهابت خان و ستر سال ^{۱۶۶۱} فی
 شانزاده برخاسته روانه شدند و شانزاده بحسن تدبیر خود را بسلامت در آغاز ^{۱۶۶۲} رفته
 هزار و شصت و هشت بجزی با وزنگ آباد رسانید و در همین ایام بعضی وجوه معظم خان
 از وزارت مغرول گشته عازم حضور گردید شاه زاده بلطائف الحیل او را پیش خود طلبید
 و بقولی بانساره ان بجهت کار که فتن حضور دلخواه او نبود او را نزد خود طلبید بهر صورت همین که
 مشارالیه بخلوت گاه تنهایی رسید مجبوس و معتقد شد و چون خبر آمد و کسل علی حضرت و
 استیلا داران شکوه بچاره آگت بند و ستان پیچید بهر سری سودا راه پشانزاده خزائن اموال معظم خان

سرمایه سرانجام ضروریات نموده و نوگرا نش را در سلک ملایان انسلماک داده و او را
 در دولت آبارنگمدار داشته خود بغیر میت هندوستان حازم گردید و بعد از آنکه بدستبای
 اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائی گشت معظم خان را با ستر و نفوذ و اجناس او
 مشمول غنایت ساخته بصوبه داری خاندیس منتظر و مباحی گردانید و در همین سال که از
 دارالخلافه دلی حبت اطعای نازنه شورش شانهزاده محمد شجاع نصفت فرمود معظم خان
 طلب حضور گشته بطریق ایغارد در قصبه کره باستان بوسی خلافت حسن اخلاص فروغ
 و گرداد و روز جنگ مرکوب او در جنب سواری خاصه قرار یافت و پس از آنکه برادر حسن
 رایت نصرت و فیروزی معظم خان بجنب نصرت مرزانی هفت هزار سوار و انعام ده لکریه
 مورد نوازش گشته بهمراسی شاهزاده محمد سلطان در قنات محمد شجاع قرار برقرار داد و بفر
 خصت یافت و درین محرم تدابیر صلحیه و پردیهای شائیت که شایان سرداران و الایکوه
 باشند از معظم خان بر لوح روزگار مرشم گشت و جمعیت شجاع رفته رفته منتشر گردید و
 قریب جمیع کس سوار و مانده و معظم خان در حله وی این مساعی جمیده که در مدت شانزده
 ماه بمناعب مصائب بسیار چنین کار تنگ را بانجام رسانید در سال سیوم از سنه جلوس
 عالمگیری بمطاب والای فائزخانان سپهسالار بلند نام گردید و بعد از آن ولایتی را که
 باین مغرب و شمال بنگاله مایل بشمال واقعت مفتوح ساخت و ولایت دیگر متصل
 بآن که گاهی گذر عساکر سلطانی هندوستان در آنجا نه شده بود و بند آب و هوا سست
 مشهور بود بخیخیر تنجیر در آورد و انجام کار مرض ذات القدر عارض حالش گردید و بعد از آن
 بمرض ضیق النفس و خفقان و آخر الامر بمرض استسقاء مبتلا گشته پارسج و دیم شهر میغان
 نه بکنار و هفتاد و سه سحری ارین مرحله قناب سر منزل بقا پوست و از و در شهر حیدر
 تالاب و بانج و حویلی مایه کار مانده و درین عصر یک تالاب باقیست و از اولاد
 آن پادشاه حبت مکان کسی نماد آنست ختر که یکی را در سلک از دواج سلطان محمد خلیف

پادشاه عالم گیر منسلک گردانید چنانکه در احوال معظم خان رقم پذیر قلم و قانع رقم گردید و در
 احوال و وصییه دیگر خانی خان چنان نوشته که یکی را به سید احمد که از سادات و فضلا
 عرب بود منسوب ساخت و او را بپایه عمارت رسانیده در اکثر امور ملکی صاحب اختیار بود
 بعد چندگاه سید سلطان نام که از شاگردان پدر سید احمد بود و در حسب و نسب برتر از
 و عالی خاندان بود چون بخدمت سلطان جنت مکان رسیده مقرب و مغرر گردید
 و وی را بد و نامزد فرمود و روز بروز در مراتب و اعزاز اومی افزود تا آنکه میان آن هر دو
 سید ریشک محبتی میان آمد روزی پادشاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت احوال
 بزرگان سید احمد اطلاع دارید و در جواب گفت آری فیضیت موقوفی دارند استاد
 زاده من هستند ازین کلمه زیاده بر سابق تخم عداوت در مزرع دل سید احمد کاشته شد
 و روز بروز آبیاری نمایان و غمازان شیطان سیرت نخل مخالفت میان آن هر دو
 سید نشو و نما می یافت و هر روز ماده عناد و فساد آفرایش میگرفت تا اینکه جن کافر در میان
 آمد و هنگام عیش و نشاط گرم شد اتفاقاً در ایام شادی سبی میان آن هر دو همچو تاخت
 بجائی رسید که در شب عقد سید احمد سوگند شدید و کرده بعرض پادشاه رسانید که اگر
 حضرت دختر را ببیند مرا خصماند و بهتیه اسباب بر آمدن از شهر حیدرآباد پر خست
 هر چند مردم عمده بمیان آمده فمانند و در اصلاح کوشیدند مفید نفع داد و از حواصلی
 سروما که مدار علی محل بود و دیگر محرمان هم مدم و معاون سید احمد گشتند و چون بنا
 را با پس خاطر سید احمد و دختر بزرگ زیاده تر منظور بود ناچار گشته در فکر جاره کار افتاد و بعد
 درخواست کنکاش از بهمان و محرمان اندرون و بیرون چنان قرار یافت که آن
 دختر را به ابو الحسن که از طرف مادر پادشاه قرابت قریبه دارد منسوب نمایند و چون تقید
 آتشی چنین بود در همان شب که ساعت عقد مقرر گشته بود ابو الحسن را طلبیدند
 و بحام فرستاده نخل ساخته و سهره مروارید در سرا و بسته و براسپ عراقی با ساز و

سوار نموده با ساز و سرانجام که برای سید سلطان محتیا ساخته بودند با نشان و شکوه
 ب مجلس دارالامارت حاضر آوردند و عقد نکاح ب سید دختر را با و حواله نمودند و آنچه که علای
 فهای میر غلام علی آزا و بگلر اخی در سبزه المرحان و سر و آزا و احوال سید نظام الدین حسن
 و ضمن احوال خلف او سید علی معصوم معروض بیان آورده است که سید نظام الدین احمد
 ابن سید معصوم و ششگی شیرازی ابن میر غیاث الدین منصور بنا بر کثرت اشتغال مستغنی
 از بیان خانچه در علمای زمان مشهور و ملقب با و ستاد البشریت و او را مدرسه السیت
 در شیراز مشهور به مدرسه منصوریه و چون همیشه شاه عباس ثانی صفوی اراده زیارت
 حرمین شریفین نمود شاه عباس سید معصوم را حجت تعلیم مناسک حج همراه یکم متعین نمود
 هرگاه تعلیم و تعلم مناسک حج از پس پرده کانیخچه و بفرمانی آمد بنا بر وجود کفویت بخاطر
 بیگم رسید که عقد شرعی ب بیان آید بحاجت مرفوع گردید پس عقد نکاح ب سید و بعد سقا
 اندوزی زیارت حرمین شریفین چون رجوع بسوی او طمان از خوف شاه عباس
 متعذر شد اقامت در مکه معظمه برگزیدند و سید معصوم را از بطن بیگم سید احمد متولد
 و در مکه نشو و نما یافت و اکتساب علوم نموده بر اقران خود فایز گردید و آواده کماش
 و در افاق جمیع میر محمد سعید میر حله که احوالش پیش نقل شد مال فراوان برای سید احمد و سید
 سلطان که از سادات نجف اشرف بود فرستاده آن هر دو سید را بحیدرآباد طلبید
 بعد و رویشان خواست که هر دو دختر خود را در سلک از و اواج آن دو سید در
 آور و سلطان عبدالقد قطب شاه برین معنی آگهی یافته گفت سرور این است که من
 و دختر خود را باین هر دو سید جلیل القدر بدم پس میر حله ناخوش شده بر نهشته
 نزد عالمگیر پادشاه رفت و قطب شاه نخست یک دختر خود بسید احمد داد و به تئیه اسباب
 تزویج دختر دیگر پرداخت و چون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت
 او و زوجه او را میخواستند که تزویج دختر پادشاه بسید سلطان صورت وقوع گیرد

پس در شب پنجشنبه سید احمد کس نبیست قطب شاه فرستاد و پیغام داد که اگر تزویج سید سلطان صورت وقوع خواهد گرفت من کرمم خلافت بر میان بهت بسته و نزد عالمگیر پادشاه رفته سعی در بهم بانی دولت شما خواهم کرد پس احوال و احوال با بر کرده بغرم کوچ نشینت و پادشاه ازین پیام متحیر گشته اعیان حضرت و ارکان دولت را مجتمع ساخته در خواست نکشاش نمود همه پادشاهان گشته بعضی رسانیدند که از رفتن سید احمد نزد عالمگیر پادشاه اندیشه فتنه عظیم است و از ترک تزویج سید سلطان مضرقتی تصور نمیشود مگر اینکه اسباب تزویج حتمی گشته ضایع گردد و در صورت صلاح دانست که ابو الحسن را نظر بر قرابتی که با پادشاه دارد و برای تزویج اختیار فرمایند آورده اند که ابو الحسن را که از مدت چهارده سال در کنیه مرشد خود سید شاه راجو قدس سره که از اخلاص و احوال قطب لاقاب سید محمد گیمو دراز و از اکمل اولیا و در کبیل و ارشاد قایم مقام جد بزرگوار خود بود سکونت داشت طلب نموده بجام برده خلعت شادی پوشانیده عقد آن دختر دیگر با و بستند گویند چون رسوم شادی سید سلطان شروع گردید و نوبت بخانندی رسید آن روز که پیشتر رسم خانندی مقرر بود سید شاه راجو قدس سره وقت عصر بجهنم یکشنبه خود تشریف آوردند نزدیک باغچه که اشجار آنرا همان روز آبداده و زمین آن گل بود بر روی زمین آرام گرفتند این اثنا ابو الحسن شریف ملازمت مرشد خود سعادت اندوز گشت شاه عرفان پناه به صدای مصرع آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند گاهی بجانب او انداخته پیش طلبید و فرمود که امروز رسم خانندی سید سلطان است ما نیز شمارا خانندی کنیم و قدری از گل باغچه برداشته با گنجهت خنصر و بطور خنمالیه جضار از نیمنی متعجب گشتند تا آنکه روز دویتم ملک نیز ملک ساز شنبه عجیب گنجهت و مرزا احمد چنانکه گذشت مانع از دولج سید سلطان گردید و پادشاه ارکان دولت چار و ناچار ابو الحسن را برای تزویج اختیار نمودند و القاصه چون رسم عقد ابو الحسن بوقوع آمد تو بهاسر واداند و سید سلطان که در

آن زمان در خام شسته بود از حاضران مجلس خود پرسید که سبب شلک تو چنانچه باشد
گفتند ظاهراً هست که امشب شب از دواج هست و این شلک خوشی است سلطان
گفت ضابطه ایست که شلک خوشی بعد بکسج میشود نه پیش از آن و بعد از آن مردم را
برای دریافت حقیقت حال فرستاد از مکه آن آمد و ماجرای آنجا اظهار نمودند از اجتماع
این خبر آنش غضب میند سلطان مشتعل شد و اسباب طوی را بسوخت و اسبابی کرد و بجهت
عالمگیر پادشاه روانه شد و دستیار احمد را از بلخ و قزقلب شاه فرزندی متولد نشده مگر او
را پسری بود سید علی نام از بلخ زن دیگر که پیش از برآمدن از مکه بسوی دکن تزویج آن
زن کرده بود و چون عازم دکن شد او را در مکه گذاشت و تولد سید علی بن شیشه وقت
غروب آفتاب پنج بانزد و هم جاری الاول شش ماهه اینست و همین و الف در مدینه منوره
آمد او را مدنی گویند و کسب کمال برداخته و مرآت علماء و ادبای عصر گردیده و او را اعتنا
بجده فرمایا و کرده سید علی معلوم میگفتند او شب شنبه شش شعبان سنه ست و ستی و الف بقصد حیدر آباد
از مکه مقرر گردید و روز جمعه است و دوم بربع الاول شش ماهه اینست و الف بیکمید و رسید سادات و ملا و والد خود
دید و چون سلطان بنالد و دیت حیات تعالی از روح سپید و الواسع بر تخت فرما شد و آن
جلوس فرمود و وزیر نظام الدین احمد بعد یک سال خست حیات خود بر بست سلطان ابوهر
که بکین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان برایشان
محاشات سید علی روزی فرصت وقت یافته از آنجا برآمد و راه فرار پیش گرفت
ابو الحسن در طلب و مردم را فرستاد هر چند جد و جهد نمودند و او نیافتند و
خود را در بران پور رسانیده احراز شرف ملازمت عالمگیر پادشاه نمود و پادشاه
او را مشمول عواطف خیر و آنکه گردانیده بصب یکم را روپا نصدی و سه صد
دو سیه و خطاب سید علیخان سر فرار فرمود و در رکاب خلیفان تا او را نگذاشت
آمد و چون خلد مکان بسوی احمد نگر نهفت نمود سید علی را بخواست او را نگذاشت

مامور ساخت سید علی مدتی برین خدمت قیام داشت پس از آن حکومت قلعه مامور و غیره
 از توابع صوبه براز مغوض گشت مشا را لیه بحسن تردد و کار دانی سعی موفور بکار برزده
 بسراخجام آن پرداخت بعد از آن از حکومت مامور استعفا نموده التماس دیوانی بر بان پر
 کرد التماس او بحضور پذیرائی یافت و در بر بان پور فرشته بهجات دیوانی پرداخت
 و بعد مرور ایام از خلد مکان خدمت حرمین شیخین گرفته بابل و عیال با ما کن فیض
 موطن رفت و از آنجا بزیارت بقبات عالیات شتافت و بمشهد مقدس رسید
 و بصفا آن آمد و ملازمت شاه سلطان حسین صفوی حاصل نمود و چون اتفاقی که مطمح
 نظر داشت یافت بخت بطن اصلی یعنی شیراز کشید و در مدرسه منصوریه پائی افات
 افشرد و مابقی عمر خود را فاده طلب علم سبر برد و در شلح عشر و ماته و الف بجا حرمت
 حق پیوست و او را مصنفات است مثل انوار الربیع فی انواع البیدع و ریاض السکین
 و شرح صحیفه کامله و حاشیه قاموس و سلافة العصر مذکره شعری عرب و دیوان
 شعر و سلوة الغریب که در آن احوال سفر خود را از مکة تا حیدرآباد و عبارت شیرین
 و مضامین دلنشین بقید قلم آورده مسوده او را فی روزی از بعضی اصناف سید احمد ابن
 سید علی معصوم شنید که در انتهای ذکر احوال و اوصاف بزرگان خود می گفت والدین
 حکایت میکرد که بعد مرور چند مدت که ریاض الساکین شرح صحیفه کامله میان مردم واج
 یافت شخصی شرح صحیفه کامله بزبان فارسی مطابق ریاض الساکین که بزبان عربی است
 نزد سید علی معصوم آورده از خاک کرد که این شرح از سن است و مدتی است که من آن را تالیف
 کرده ام و شما از روی این شرح ریاض الساکین نوشته اید و ترجمه آن بزبان عربی نموده اید
 سید علی معصوم در جواب گفت این تفسیر بالعکس است و قلیل بسیار میان آمد بعضی جانب
 داری سید علی معصوم که نزد برخی جانب داری آن شخص آخر الامر بنا بر این قرار یافت که خصما
 علما نموده با هم دیگر مباحثه کنند ما معلوم نشود که حق بکدام جانب است پس سید علی معصوم در

مجلس فضلا و ادب از آن شخص مدعی پرسید که تقیہ بسکون قاف که در کلام الهی نخستین
و تقیہ دارد چه صیغه است و چه بسکون قاف چیست آن شخص در جواب آن فرمود ما ندانیم
نویسان کرده فرمود شخصی که این قدر نداند که حبیبان ادب از آن می دانند چگونه دعوی او
در نیمه قدیم قرین صدق باشد پس علماء را اعتراف کردند که حق بجانب است و آن شیخ
عربی را دیده بربان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است و بر مطاعه کنندگان
این نسخه مخفی نماد که چون در وقت تشوید این اوراق بخبر چند اجزا از تاریخ نظام الدین احمد
که در احوال پادشاه معدلت پناه سلطان عبدالقدوس نوشته و تاریخ مرآت القضا که اول
آن پادشاه و عالیجا بدنه نهایت اختصار در آن مندرج و تاریخ خانی خان که چند فقره در اول
آن پادشاه و نعمت الدین مذکور کتابی که کافیه نور بر همین اقتصار نموده شد و ظاهر است که ابداع
یعنی ایجاد اشیاء بدون مواد از خواص خالق العباد است و انسان که سرانیه فطرش الهی
و احتیاج از لوازم آن بهم حال در هر امر محتاج وجود مواد و سامان و الله علی کل شیء قدير و
بالتقصیر حدیر باب سیم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت آل سلطان
الواحسن قطبشاه المستعبر بن شاه چون سید احمد مانع از دواج سید سلطان
گردیده دختر پادشاه را بقصد تزویج ابوالحسن آورد چنانچه بتفصیل در تمذیر فائمه بیان گردید و در
سید احمد ازین حرکت آن بود که در حین حیات سلطان مقرب تر از من کسی دیگر نباشد و پادشاه که پسر
نداشت بعد از او سلطنته نصیب من گردد و سید سلطان بادل پرغم و دیده پرغم دست حرمت
و انسوس هم زمان بپاس و مردان از شهر آورده خود را نزد محمد امین خان رسانید و دختر محمد امین خان
بدو منسوب گردید بعد که ایام ولت سلطان علیش و مکافات محروم ساختن سید سلطان که در باره آن
سید از میر نظام الدین احمد کنی نظهور آمده بود رسید سبایش مهیا گردید که میر نظام الدین احمد
بنحوت و تکبر مابراخصه و سید مرتضی که از سلسله سلاطین نژاد امای مازندران و امرای
عده و صاحب برج مید را آباد و پیش آمد و چیک از ارکان دولت قطبشاهی و وزیران عسباً

نمی‌سنجید و بعضی خدعه محل را نیز از خود بخانیده برخلاف ابو الحسن که با همه نفوذ و بدار بسکوا
 برادرانه می نمود این را بگذرد اما می مردم بدو گرانید چنانکه گفته اند + خلق خوش خلق ایشان
 کنند و پیش ازین کیفیت چکار کند پس از آنکه سلطان عبدالقد از دنیا رحلت نمود و قنین جانشین
 او فیما بین ارکان دولت اختلاف تمام بهم رسید و قیل و قال قریب بجدال و قوال انجامید
 چنانکه بیرون میرا محمد با اعوان خود مستعد جنگ گردید از اندرون نرن میر احمد که ماصاحب کثیر
 کلان گفته می شد ششتری بپوشید و دست گرفته با کثیران جیشی و ترکی آماده فتنه و فساد
 گشت و از میرکوشه و کنار آواز و جنگ و جدال بلند شد عاقبت الامر از اعانت سید
 و سعی و تدبیر مادران و سکا که بر و برادر و کر و پیشکار رسید و صوف بودند اکثر نوکران عهد
 رفیق ابو الحسن گردیدند و رفیق و معاون میر احمد سوای موسی خان نام حواله دار و چندین از مردم بی ایمان
 و نشان کسی دیگر نشد و بعضی دیگر در خانه همراه او بودند و در خفیه معاون ابو الحسن
 القصیده منفی گشته میرزا احمد را منروی و بی استیاضا گفتند و ابو الحسن را بلاطله برداشتند
 و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول نکرده بود متوجه گردید و میر احمد پادشاه
 آنچه که بتیید سلطان کرده بود رسید و دستگیر شد و متعبد گردید من جعفر شیر لایحه و قلع و قمع
 و همچنین آنچه که سید مظفر در برانداختن بجای دولت میرزا احمد نظر و رسانید آخر شکل حیات
 مراد او فرزند است بار آورده هر آنکه تخم بدی گشت و چشم نکی داشت + دماغ پییده
 پخت و خیال طلب است و تفصیل این احوال آنکه چون سید مظفر بامانیا و ملک
 در قبضه استیاد خود آورد و دخل در دمان او راه یافت و خواست که در مقامات
 جزو و کلّی ابو الحسن را مطیع و منقاد و خود سازد و این تخم فساد بود که در
 دل او کاشته شد بنا بر این سوء فرائیج بمیان آمد و هر یک در صدد استیصال
 دیگری گشت و ابو الحسن در فکر ان افتاد که دست اقتدار رسید مظفر از امور
 ملکی کوتاه سازد و هر چند تدبیر نکار می برد بی آنکه کار بخون بیزی انجامد او را

از وزارت معزول سازد اما صورت نمی بست تا اینکه مادامیست که پیشکار مستقل و
 ضامن دارخانه سید مظفر گشته بود با سلطان ابوالحسن دساز و همراز شده بر و ر
 ایام جمع در آن سید مظفر را بی پرد بال گردانیده و قلمندان وزارت از درگرفته
 و منصب اصلی او را بجا گذاشته نمر وی ساخت و قلمندان و خلعت وزارت بنا
 تعاقب گرفت و تعلق سابقه مادامیست که نگذاشت برادر او تقریبات و مادامیست که از برادر
 بود چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسله نیکوئی این خاندان عالیشان را
 بگینخت و در واج دین اسلام بضعف مبتدل ساخت و کیش خود را تقویت داد و چون
 ابوالحسن پادشاهی بود عیاش و روز و شب در عیش و عشرت بسر می برد و برادر
 امور مملکت نداشت و مادامیست که با بنجامین صاحب اختیار گشت که بختانه در پیران هشت
 بنا کرد و روزیکه عید می نمود بود با برادر خود نیکو سوار شده و سادات و شرفا را همراه
 برده شملت نمود که چند شمایان را شکسته بود و من شمارا باین قسم همراه خود می
 برم گویند در آن روز که از چشم سادات مانند رو و چون روان گردید در مادران
 فکودت که چون بعد از سید مظفر که مدتها وکیل سلطنت بود و رقی و فتنه امور ملی
 و مالی باقی ایران هر دو برادر بر همین شوم و ملوم که خیرایه مفاسد و فتنه و سورش
 و بال و زوال آن دو دمان کن گشته تفریط یافت هر چند آنجا مردم جدا بر خود
 و کینان را بنواخته نعل و غریب زاده را بر انداختند اما محمد ابراهیم ولایت را
 انخطاب نخبیل الله خان بر نامه سازی و مزاج شناسی عباد لایه و چا پوسی می بود
 و آن هر دو بر همین رضا جوئی او منظور میباشند لکن امر تقی مدارج عالی گشته بنصب
 سرش و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمه رایت بلند نامی افزاشت بیچ نیکین خود این نود
 زلفات پادشاه و پندت روشن روان گشت ابراهیم سرش که خلیل الله خان و نگامی که را تا
 عالمگیر میخواند آن روز و بوم دکن گردید تین تنویر بجا پور نصرت العین همت خرم گشته شاهزاده

با عساکر گران جت کشایش آن تعین یافت و چون آن مهم بامنداد کشید پادشاه کشور کشا با قضا
 رائے و عواید نامی جهان آرای خود از او رنگ آباد با چند گرو و از انجا بشولاپور منت فرموده
 آن سرزمین را مضرب خیام ظفر فرجام ساخت که در انجا نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب
 او که در لشکر فیروز دی بود بخمس از نظر پادشاه گذشت بنویسند که تا حال با پس مر اسم بزرگی
 نموده ایم حال که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجا پور را محاصره نموده کار بر او
 تنگ ساخته اند واجب آمد که سوائی جمعیت موفقی بیجا پور را بر حسبها با فزون از شمار افزون
 جت کمک آن یکس کمر سعی بر بندد و ما بسر داری خلیل الله خان لپنگ حمله چل نهار سوار
 مستعد یکا رتین نمایم و می بینیم که ایشان کدام که ام طرف مقابل و مقاومت خواهند کرد
 از نیم غصب سلطانی بنوران آمد و بر زبان گذشت که گهوشمال این یک ضعیفی فردش میمون
 باز لپنگ نواز را موقوف داشته بودیم ما لاکه ماده خروس پانگ آمد جای توقف نماید با جو
 تعویق و تعقیهات بیجا پور پادشاه زاده شاه عالم بهادر را با جانجان کوکلتاش با لش
 ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان با اتفاق شیخ منہاج با رستم و عززاده مادنا با استقبال
 شهزاده شتافت و چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید و دلاوران جا بین داد
 مردی و شجاعت دادند و آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوائی عالمگیری وزیر و قیصل
 غفریه قوم قلم و قانع رقم خواهد گردید و ذکر محاربات سرداران سلطان ابوالحسن
 با شاهزاده شاه عالم و خانجهان بهادر و غیره سرداران پادشاه
 کشورستان عالمگیر پادشاه در هنگامی که افواج پادشاه کشورستان عالمگیر
 پادشاه محاصره بیجا پور اشتغال داشتند جان شادخان سپه قلعدار گلبرگ که بنیابت پدر
 سرانجام فوجداری نواح طعه می نمود و پیر و وزیر یک برادر قلعدار ملکپیر چون معلوم نمود
 که مرضی پادشاه کشور کشا بر تسخیر ولایت بیجا پور و حیدر اباد است بعضی مامورائی
 سرحد ولایت سلطان ابوالحسن را تاخت و تاراج نموده گدشی قصبه شیرم که اند

مامور بای ولایت حیدرآباد است به نزد تمام در تصرف آوردند سلطان ابوالحسن
 اطلاع یافته چندی از نوکران عمل مثل شیخ منہاج و ستم را و وزیرخان دشت پهر را
 که از مبارزان نامی بودند برای دفع مصرت فوج پادشاهی و باز تصرف در آوردن
 گدھی شیرزم نامزد نمود و بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان شایر خان و وزیرخان با وجود
 قلت جمعیت به پناہ حصار شیرزم آمده با فوج مذکور مقابلہ و محاربه رستم اند کردند و عرصه
 طلب کمک بحضور ارسال داشتند خانجمن بها در باہر دو پسرش تہمت خان و سیدخان
 و صفدرخان سپردائی خان برادرزادہ خانجمن بھادر و ایچ خان و غیرہ کہ سابقا برائے
 تسخیر بعضی مامورائی حیدرآباد مخص شده و بعد عدم سرانجام کوتاہی نموده بودند
 و درینوقت تعیین سزا دلان و گردن برداران شدید مامور بدان کم کشند سلطان ابوال
 باسماع اینچ محمد ابراہیم فاطم بہ غلیل اللہ خان سپہ سالار را با چند سرداران دیگر
 مقابل خانجمن بها و روانہ نمود خانجمن بها در ہیکہ نزدیک ملکیہ رسید جانان
 و وزیرخان کہ خود دست گرفتہائی ابو بودند و پیوستند و غلیل اللہ خان و سردار
 دیگر باسی ہزار سوار بمقابل آمدہ عرصہ وار و گیر گرم ساختند متواتر کہ از حیدرآباد
 کمک بخلیل اللہ خان یسر رسید فوج اومی افزود تا آنکہ قریب پنج ہزار سوار فراہم آمدہ
 اطراف خانجمن بها در را فرا گرفتند و پوشمائی بها و رانہ آوردہ شومخی بجائی رسانید
 کہ فوج خانجمن بها در مغلوب گردید و خانجمن بها در نظر بر غلبہ فوج خصم حکم
 فرمود کہ چہاں طرف فوج پادشاهی خندق کندہ موہچاں بستہ شہا ہوشیار باشند
 و دکنیان ہر روز بشومخی پیش آمدہ بر مورچاں نیرختند و تسخیر عظیم برپا میکردند
 و بہادران لشکر خانجمنائی نزد و بر روی کار می آوردند بدینمقال تا مدت یکماہ غالباً
 و مغلوبانہ جنگ در میان بود تا آنکہ دکنیان یکروز در میان دادہ سہ ہجری جلوز
 در حالتی کہ خانجمن مشغول جوہر بازی بود و فوج پادشاهی غافل تاخت آوردند

خانجهان بهت خان و سپه دار خان و ایرج خان گفت که از طرف راست و در اجوت
 و افغانه را فرمود که از جانب چپ بدافعه پردازند و خود نیز تهیه سوار شدن پرداخت
 سرداران فوج پادشاهی تا بمقابله پردازند که شیخ منهای و بیری خان با تپه
 و سرداران دیگر باسی جبل نزار سوار از دو سه طرف موحال ریخته و مردم
 مقابل را کشته و زخمی ساخته با سیوف مسلول از مقابل توپخانه زخمی های توپخانه
 بریده برقی کردار گذشته بشوخی تمام داخل لشکر شدند و در تخیز حشر و نشر بر پا کردند
 خانجهان بهادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شده متوجه دفع شر آن ها شد
 شیخ منهای مقابل سپه دار خان و جلگ سنگه با زره و شتر زه خان بود و رستم را
 بر ابر بهت خان و غلیل الله خان و بیری خان با تپه نزار با فوج جهان آشوب رو بر
 خانجهان بهادر و ایرج خان رسیده زد و خورد عجیب و دار و گیر غریب میان
 آوردند و چون بمقابل راجوتان رسیده و حمله های پیادانه آورده آنها را بی
 دست و پا ساختند و شیخ منهای از مقابل سپه دار خان رو مانده با هفت بهشت
 نزار سوار بر سبز بگاره رنجته هنگامه دار و گیر نهایت گرم ساحت و بهادران طرفین
 و اوتوری دادند بعد از آنکه جمعی کثیر از جانبین کشته و زخمی گردیدند بهت خان
 و صفدر خان و جسونت بند لیزه های کاری برداشتند و عماری بهت خان
 و سرداران دیگر آب یاری تیر باران شکل غریبال بهر ساندید اگر چه بهت خان طاقی
 نمانده بود اما بهت را نپاخته حمله های مرد با می کرد و از پدر خود کمک می طلبید از آنکه
 خانجهان بهادر را نیز چنان محاصره نموده بودند که جان مصلامت بردن او را دشوار
 شده بود تا کمک چه رسد در جواب طلب کمک می گفت که خداوند کند ویران انبار چنان
 با تپه را جمعی از بهادران نامی است که خسته سردار پرسان مقابل خانجهان آمده نیزه اردو
 حواله آن سپاه را نمود خانجهان تیر بخلقه کمان در آورده بر او زد و دست از کار تر و دبار

اما عرصه کار را بر مرتبه بر فوج پادشاهی تنگ گردید که اعدای امید نجات نماند درین اثنا
 فیلبانان بخیرین را پیچیدل مست از فیلان راجه رام شکست که یک طرف مورچال بر بخیر و سیمان بسته بود
 برداشته و بخیر سه چهارسی بخیر طوم او در داده مقابل فوج حیدرآباد و روان ساختند اتفاقا انغیل
 مقابل بُرنجان رسید بُرنجان از غرور شجاعت حمله بر فیل آن ورود و بیک صد تنه بخیر فیل سپ بُرنجان
 و چند سپ گریه چو اغیا گشته سواران بر زمین افتادند و کار بُرنجان تمام شد و چندین از دلاویان
 دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل تلف شدند بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت غنیمت دانسته
 حمله ای رستمه آورند ازین رگه در شکست بر فوج حیدرآباد افتاد و فوج پادشاهی یکدیگر و کرو
 تعاقب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود خانجهان بهادر حقیقت فتح خدا و لوا با غلبه خصم حضور
 معروفند انشته اسدخان حمص ساختن شاهزاده محمد منظم نمود پادشاه کشورستان شاهزاده محمد
 انماط شاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل عتقادخان خلف اسدخان بملک
 اسدخان و محنت خان پسر بهادرخان بسراولی لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدرآباد
 خصم فرمود و خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شاهزاده نمود
 بعد از آنکه شاهزاده بگریه را منصرف غیام ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چند روز در
 آنجا استقامت کرد و خانجهان بهادر عرایض مشتعل بر غلبه فوج حیدرآباد و التماس رسیدن
 به سرعت پییم فرستاد شاهزاده کوچ کوچ طی مسافت نموده چون نزدیک ملکه پیر رسید خانجهان
 بهادر با استقبال تشافه بعد از آنکه شرف نماز است قرار داد که قبل از آنکه سرداران حیدرآباد
 جرأت مقابله نمایند بر آنجا باید تاخت پوشیل از طلوع آفتاب با اتفاق سوار شده دو شکسته کرده
 رفته بودند که از روبرو و اطراف افواج حیدرآباد شکوه و سطوت هر صدمه مترجلو بر نمود
 کشتند و بزبان بان آتشبار و تیر و گلوله صدائی دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده
 سوارالدین پسر بزرگ شاهزاده و خانجهان بهادر که هر اول بودند تاخت آورده بر مرتبه
 شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هر اول راه یابد و در حمله اول

سه میل مع چارصد پاصد سوار و پیاده از پا در آوردند و از توپخانه شتر بار برقی کردار گذشته
آشوب غریب و لشکر پادشاهی انداختند سید عبدالقد خان بارهقه و خواهر ابوالمنکر هم که
تهو و تشیگان لشکر پادشاه هزاره بودند اتفاق راجه مانسنگه خود را بدو هر اول رسانیده
ترد و نمایان نموده بمقابله پرداختند تا سه روز آتش کارزار شعله ور بود از طرفین سوار و پیاده
بسیار کشته و زخمی گردیدند آخر الامر دکنیان روز از مقابله تافتند و قریب یک و نیم کرده
بهادران فوج شاهزاده تعاقب نمودند اگر چه سید عبدالقد خان و دیگر سرداران میخواستند
که مانسنگه و دکنیان تعاقب نمایند اما خانجهان بسبب قریب شدن شب صلاح کار ندانسته
به بنگاه خود مراجعت نمود و یکپاس از شب گذشته بکنان بنجیمه بامی خود داخل شدند و شاهزاده
و خانجهان کیفیت فتح بمصور معروض داشتند متوقع تحسین و آفرین کشند اما بسبب احوال
در تعاقب فرمان از روی غضب بنام شاهزاده و خانجهان بهادر شرفمند دریافت و اینچنین
باعث ملال خاطر شاهزاده و خانجهان بهادر گشت و هر چند که از آن روز سرداران فوج میگذشتند
بقصد محاربه در مقابل شاهزاده میامند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قرآن طاری
لشکر اثر سیاهی نموده بزود بان مبادرت می نمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از در خود
گشته به دستور طلایه گشت نموده به لشکر خود مراجعت میکردند اما شاهزاده و خانجهان بهادر که
از زده خاطر بودند متوجه بنیاهنانشند و چهار راه در آنجا توقف نمودند و گاهی سوار شدند
و این معنی باعث فیر اعراض پادشاه عالمستان گردیده فرمان بتخطی خاص کمال سرنش
پرتو و رود آنگند و خانجهان قلی فرمودند مصرع ای باد صبا این همه آورده است
شاهزاده بعد مطالعه فرمان بادیده گریان و دل بریان با مداد ان خانجهان را با دیگر
امراے صاحب مدار فرام نموده در باب تبعیه مخالفان کنکاش بسیار و در ضمن
شاهزاده بنا بر پیغامهای دلفریب سرداران حیدر آباد مایل بصلح بود و خانجهان بهادر
نیز بنا بر افسردگی خاطر از جانب پادشاه و نورسپا و خصم مصلحت در محاربه نمیدید

و بعضی امرای دیگر نیز در نیاب باو همدستان بودند اما سید عبداللہ خان و دوست
 راجہ دیگر ترغیب بقابلہ می نمودند بنا بر اختلاف آراء و از مصلحت مآتمام اندر وزیر
 دیگر سید عبداللہ خان در خلوت عرض نمود کہ اگر چہ خانبہان بہادر از سرداران در شہ
 و کار آرازمودہ و ہوا خواہ جہان پناہ است اما اصلاح دولت درین است کہ بقصد گونمال
 اینطایفہ محیل کہ بالتامس صلح و رفع الوقت نمایند متوجہ باید شد اگر خانبہان بہادر ہر اول
 قبول نمایند فدوی را چند اول مقرر باید کرد و الا بندہ ہر اولی بشرط جہان شاری بتقدیم
 خواہد رسانید و در رکاب یکی از شاہزادہ ہا کہ سرداری ہر اول بنام نامی او قرار
 خواہد یافت جوہر فدویت و تردد بظہور خواہد آورد بنا برین شاہ عالم تحلیل اللہ خان
 سر لشکر مخالف پیغام داد کہ بسبب انخاص و رعایتی کہ نسبت بشما بعمل آمدہ معاتبہ پادشا
 کشتہ ام معینذا نظر بر اصلاح کار و ابقائی دولت و آبروی شما صلاح در آن می بینم
 کہ شما از قصبہ و کڈھی شہر و دیگر محال سرحدی مثل کوسہر کہ تبصر فہندہ ہائے
 پادشاہی در آمدہ دست برداشتہ مراجعت نمایند تا مخفیہ را وسیلہ شفاعت ساختہ
 بحضور در باب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمر و نام ناظر محلی شاہزادہ
 بنحلیل اللہ خان رسید تحلیل اللہ خان کہ گوش شنوا داشت بقبول اضا نمود و شیخ مہلج
 و رستم را و دیگر جہالت منشا گفتند کہ این برگشت بر شہر شہر و نوکنیزہ ہائی باو تہ
 است و جنگ را آمادہ ایم باز کارزار و صف آرائی کریمیان آمد و در و زاول
 بر تہ در انداختن و زدن بان شومی نمودند کہ یک بان وقت آوردن خوان خاصہ
 اندون سراجہ محل رسید و از صدمہ آن خوان از سر خوان بردار افتاد و دران رون
 توپہائے بیار را کہ با فوج تازہ از نزد ابوالحسن رسیدہ بود سردادند و صد ہا
 شک توپہائی در پی بماسع اجلال شاہزادہ رسانیدہ دست اندازی بر فوج
 کہی پادشاہی نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاہزادہ بکوت آمد و بہ فوج

بندی پرداخته شاهزاده مغزالدین رلبخان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمود
 و صفدرخان و همت خان و دیگر دلاوران را برفاقت راجهای جلالت پیشین بجانب
 برنغار و جرنغار و بعضی راجت ملک مقرر کرد و سید عبداللہ خان را با چندی از بھادریان
 چند اول ساخت و ملقت خان خانی و راجہ ہاشنگ و سمندر بیگ و خواجہ ابوالکلام
 را در قول با خود گرفتہ بغرم مقابلہ و بمعمرکہ کارزار آورد و از آن طرف سرداران
 سلطان ابوالحسن با ہم ککاش نمودہ بنگاہ رازمکانی نبودستہ چهار کردہ جانب
 راست روانہ ساختہ و توپہار از زیر خاک کردہ و دو سہ فوج ساختہ یک فوج مقابل
 فوج ہراول و یک فوج مقابل فوج ملک قرار دادہ و یک فوج سنگین با دوسر
 شیرسپہا برای مقابلہ سید عبداللہ خان مقرر کردہ جوشان و خروشان
 جلو ریز و بغوج پادشاہی آوردند و ازین طرف دلیران بدافعہ پرداختستند
 غرض از ہر دو جانب مردان کارزار داد و دلاوری و مردانگی دادند و سرداران
 دکن ہر ساعت قدم جرجعت پیش گذاشتہ پرکار و از طرف لشکر ہراول و چند اول
 فرا گرفتند و آن روز از شاہزادہ مغزالدین و ہمت خان سپہر خانجہان بہادر و قتاد
 خان سپہر حمیدہ الملک تردد بہادرانہ بطہور آمد و سید عبداللہ خان بعد تردد دنیامان
 فوج مقابل را برداشتہ بدد سرداران یمن و یار پرداخت از اول روز
 تا یکپاس روز برآمد و معرکہ کارزار شعلہ و ربو و بعد از آن دکنیان رو بودی فرار
 نہادند و فوج پادشاہی تعاقب کنان تا بنگاہ خصم رسید و غلغلہ عظیم و لشکر دکن قتاد
 شیخ منہاج و سوار سخندان نزد شاہزادہ ہراول فوج پادشاہی فرستادہ پیغام
 داد کہ محاربہ و دعوی قتال و جدال میان ما و شماست و ضابطہ بادشاہ سلفا سلام
 چنانست کہ دست یافتہ و تاراج بناموس دراز نمی کنند اگر مارا سہ چار گھڑی فرصت دهند
 کہ از جانب قبائل بارہ خاطر جمع نمودہ باز بمقابلہ پردازیم از طریق مروت و قنوت بعید نخواہد بود

بنامزاده مغرالدین باسترخانی بدرخان کشیدند و لولان برای منع دست اندازی به مال
 و عیال ایشان تعیین نمود و کنیان قبایل را بر فیضان و اسبان سوار نموده طرف گدشی که نزدیک
 بود روانه ساختند و هجده سرباز را از هر طرف بشکوه تمام جلوریز مقابل فوج پادشاه آمدند
 و معرکه کارزار را اگر کم تر از اول روز ساختند و ترویات رستم از هر دو جانب بطور آرم و حجب
 کثیر از طرفین باد و فیل فوج پادشاهی را پاد آمدند و از جانب خشم خشم منهایج و رستم را از دخی
 کشند و بنید بر این دیوان شاهزاده را و کنیان رخمی ساخته با فیل سواری او پیش رواندند
 روان شدند سید عبدالقد خان با وجودیکه در همان وقت صدمه چتری بان بدش رسیده بود
 با اتفاق یکی از اراجا خود را با تانارسانیده بنید بر این را خلاص گردانید و زن غیرت خان
 میر بخشی شاه در حوضه فیل با یک سهیلی گشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین رنجهای
 کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان گشته کشند و کنیان تا شام ثبات
 قدم و زاید گزشتند و شب به پادشا هزاره و پیغام نمودند که در جنگ صف جمعی از مسلمانان
 جانبین گشته میگردند و بهتر آنست که سرداران طرفین بی آنکه بای فوج میان آید با هم جنگ نمایند
 به پیغمبر که خدا را یاری میکند شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفه با شماست که نیز بهما
 و یک آنکه یعنی شمشیر را برین استعمال کرده آید یا قبول کردیم بشرطیکه شما مثل ما بر غیر در بای فیل
 انداخته جنگ نایند تا وقت نکل کارزار راه فرار که نزد ما عار و پیش نماش را پیشین نگیرد
 آنها گفتند ما بر غیر بیای فیل نمیکنیم شما را ده گفت ما هم جنگ بگریز نمیکنیم آخر الامر سبب نفاذی که
 از قدیم میان غریب و غریب راه ده کنیان بود سلسله اتفاق شان از یکم گفت و بادی
 آوارگی پیموده و رنجید را با گذشتند چون نه میان وقت صبح خبر آوارگی شان صباح
 اجلال شاهزاده رسانیدند حکم نمودن شاد دانه و تعاقب نمودن آنها فرمود و ذکر
 ملحق شدن ز خلیل الله خان پادشا هزاره و رسیدن او و منصب احمد
 و پادشاه چون کنیان نزد سلطان ابو الحسن خلیل الله خان بنار سائی متمم ساخته هر بیت
 بپایید

را از جانب او و نمودند و تا که قاطبه با بغل دوست بود عا طر نشان سلطان ابو الحسن
 ساخت که او رجوع بشا هنزاده آورده را ده نوکری آن طرف دارد و بد انسان پادشاه
 را بدطن نمود که فکر مقید که در آن بل بقتل رسانیدن او قرار یافت تا که نور بنده گسی بر خیزد
 چاری بخیرت شاهرده شتافته در سال یک هزار و نود و شش هجری احوال شریف طارعت نمود
 بنسب شش هزار می شش هزار سوار و خطاب مهاجنان ممتاز گردید و در همین سال در شلو
 آستان بوس خلافت فرقی اعتبار برافراشته با نعام خیزد و رو به دیگر عطا یائی اختصار
 گرفت و در سال یک هزار و نود و هفت هجری از انتقال حسن علیخان بنادر عالمگیر شاهی بصاحب
 صوبگی برار مورد و توارش گشت و پس از فتح حیدرآباد و در سال یک هزار و نود و هشت هجری
 باضافه هزار می هزار سوار بلند نام گردید و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب جبهه دوات برافروخت
 و در آنجا رسیده در سال یک هزار و نود و نه جان بقا بطن ارواح سپرد و کله مهاجنان شتر باران
 فوت اوست و ذکر رفتن سلطان ابو الحسن از شهر حیدرآباد بقلعه گوگنده و قو
 خرابیها از اینجاست که چون خبر نزدیک رسیدن شاهرده شاه عالم حیدرآباد و وقوع جنگ
 خلیل الله خان بآن شاهرده در حیدرآباد آتش را یافت سلطان ابو الحسن عثمان شاهرده
 از دست داده بدون آگه بارکان دولت کنکاش نماید و یاد فکر بردن مال و عیال
 و ناموس خود و مردم دیگر بر دازد و دفعه اول شب با جمعی از خدمته محل و ضد و قضا
 جو ابرو و چون هر چه توانست با خود گرفته و بقلعه گوگنده آورد و باقی همه کارخانجات پادشاه
 و مال تجار زیاده از چهار پنجکر و روپیه مع ناموس سپاه و رعایا و شهر ماند و از شهرت پنجر
 در آن شب قیامت عجیب و رستخیز غریب بر پا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواری و
 برداشتن مال نیافتند سر اسیمه شده دست زن و فرزند گرفته جانب قلعه روان ننهند و اکثر
 زمان را فرصت بر تم و چادر پوشیدن دست اند و پیش از آنکه خبر پادشاه هنزاده رسد و باطن
 و غارتگران شهر اطلاع یافته دست غارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب دم شهر بقدر عت

مال و عیال قبله رسانیدند صبح نشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و شهر
 چه در دولت خانه و چه در محله و رسته و بازار آنچه که موجود بود از اموال بادشاه است
 و امر او تجارت کوک از زر نقد و اقسام هوا هر شمار و زیورهای گران بها و اقمشه نفسیه از
 دیبا و زربفت و خز و حریر و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهائی سنگین که برداشتن
 آن دشوار بود و پنجه و شمشیر بریده بارچه بارچه نموده از دست همه بگیر می ربودند آنقدر
 زن و فرزند مسلمانان و منود با سیری درآمدند و آنچنان تنگ حرمت نجبا و شرفاشد
 که زبان قلم از تقریر آن قاصر است هر چند شاه عالم سزاواران تعیین نموده و سرخ آن گوشتید
 فایده نه بخشید بخزایان که توانا لشکر را مامور نمود که با اتفاق دیوان پادشاهی چار صد
 پانصد سوار با خود گرفته و گردآوری و ضبط بقیمه التاراج کار خانجات ابوالحسن بردارد
 و بعد از آن که فرستادهای ابوالحسن بنزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرایم کرده و ماکر
 نزد شاه نهاده آوردند شاه عالم عجلانته سزاواران شدیدی برای زجر و منع تارا جیان
 میگوشتای میی که آتش میزدند تعیین فرمود ازین تقدیر اگر چه اندکی اطفا می نماید فتنه
 و فسادش اما تارا جیان ممنوع نگشتند و بعد از آن که التجائی ابوالحسن به تقبل
 هر تکیفیه که بمیان آید از حد گذشت و قریب هفتاد هزار تون نقد و جنس ابوالحسن
 بضبط سرکار در آمد پادشاه نهاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس اول بشرط
 چند قبول نموده فرمود که بنحیث پادشاه معروض داشته شفیع جوائم میثوم و از جمله آن
 شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیت لکرو پده بود سوائی وجه مقرری
 هر سال مقید و بیدخل ساختن مالدنا و بینکنا که مایه فساد و باعث خرابی
 سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از کدهی سیثم و کو بهیر و دیگر
 محالات مفتوحه که تصرف پادشاهی در آمده و چون ابوالحسن در مقید شدن
 آن هر دو کار صاحب مدارا مل داشت بعضی سرداران عمده و خدیه صاحب

اختیار محل مثل سرواد جانی صاحب که از دست آن هردو کافر تنگ آمده بودند بی آنکه
 ابو الحسن اطلاع نمایند زمانی بعضی محرمان راز به نوکران همد که نظامی طریقی قیام
 آن کافران می نمودند پیغام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هردو جاکار
 اجل رسیده نزدیک تبخانه متصل دیوار قلعه حبث مشورت تازه نشستند بر سر
 آتشار سیده و سر مردوار از تن جدا کرده محبوب مردم فصیده نزد پادشاه فرستاد
 نوکر سیدان عرضی شایسته شاه عالم در باب تقرر صلح با ابو الحسن
 بحضور پادشاه عالم گیر و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست
 چون عرض داشت شاه عالم مشایخ قرار صلح با سلطان ابو الحسن از نظر انور گذشت
 بحسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خانخانان بهادر وزارت
 یافگان حضور بود بجا بابت مقرر برای تحویل زرشک کش باقی سال سابق و حال تنگ
 بلنج روانه شد و در خفیه شاه عالم و خانجهان بهادر صاحب گردیدند و خانجهان بهادر طلب
 حضور گشت خانموصوف اگر چه شجاع بادبیر و کارآزوده و جهان دیده و ترددات
 نمایان از او بطور پیکسته بود اما از آنکه بنا بر وجود چند خاطر مایهون پادشاه از خوف
 گشته بدان گرانید که بعضی امر را زاده که جوهر تهوری و جان افشانی ایشان در افاق پیچید
 بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسدخان و تهورخان پسر صلاتجان و غیره را برنگ
 کار آورده و اکثر فرامین مشایخ تعریف اعتقادخان و تهورخان و سرزنش خانجهان
 بها در بدین عبارت خانه زاده آنکه که هنوز بومی شیراز دمان ایشان می آید
 نسبت بان پیر سال خورده زیاده شرط قدسیت و جانفشانی بجای آرند
 غرض در ریافت اینجست خانجهان بها در نجسیده خاطر شده اعانت بیجا بویان
 وحید آبادیان بطرح نظر داشته خطی و خفیه به سبها نوشت بهنضمون که
 که تقریب عسرت و گرانی غلّه اعتقادخان و خواجه ابوالمکارم و غیره را از حضور

پادشاه اجازه گرفت برای آوردن غله و رسید روانه خواهم نمود باید که شما با قشون
 از شمار افزون بر سه آهنگ چنان باخت آورید که اسیر یا قسطل کرد و اتفاقاً انخط
 بیست سعادت خان مذکور افتاد و سعادت خان بیاسحق ملک پادشاه و خاطر جانها
 بها در نمی توانست که انضا و افشای آن را نماید آخر الامر بخیفیه نزد اعتقاد خان رفت
 بعد گرفتار سوگند داد و انضای راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد اعتقاد خان
 نهایت متوجه گردید و درخواست نکشش نمود و بصوابدیر سعادت خان چنان قرار یافت
 که در خلوت بخدمت شاهانزاده اظهار این امر نماید و چون شاهانزاده بمنحی آگاهی
 یافت و جواب فرمود که این مذکور بجانها بگفتن خلاف صلاح است و پذیرا نگردد
 عرض او در باب فرستادن اعتقاد خان از مانی شود صلاح و آنست که اعتقاد
 را از طرف ما باید گفت که رفتن برای آوردن رسد و غله قبول نکند القصه چون در لشکر
 شاهانزاده گرافی غله و کمیابی نگاه زیاده از حد رود و ادخواستند که ما رسیدن
 جواب عارفی و کمی بگویم رفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میراثیم پسر پسر تفضی
 حیدر آبادی که بعد نزول رایات عالیاات و محبته بنیاد خود را مع پسر سعادت
 ملازمت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای
 نامی با فوج پادشاه سپه و قوری جواب و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاهانزاده
 مرسل گشته بودند نزدیک حیدرآباد رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که
 فرستادن جواب و خلعت محض فریب است ما ابوالحسن قسطل یافته راه نور و ملک
 غفلت گرد و پسر تید مرتضی بعد فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه گوگنده آمده است
 سرداران ابوالحسن شل شرزه خان و عبدالرزاق خان لاری و غیره بر فوج تازنده پادشاه
 تاختند و از آنکه آنها غافل بودند از جانب شاهانزاده کمک نرسید میراثیم کشته شد و بعضی
 سرداران خمی شده و شکر گردیدند و شاه عالم بخدمت گرافی غله از حیدرآباد کوچ نمود و بگویم

رفته اقامت دوزید و درین آوان قلیچ خان بها در عرف عابد خان بهوجب حکم عالی شهرت
تخصیص بشکلیش با فوج شاسته نزد شاهزاده رسید و شاهزاده طلب حضور شد و پادشاه
بنابر امتداد و همجایا پور را بیت ظفر آیت تبارخ چهارم ماه شعبان سال کنیزانو و وقت
هجری بجانب سیجا پورا فراشت و از آنکه در ایام خبر فسادا گیرنی جاٹ در حوالی اکبر آباد
مکر رعبض اشرف رسیده بود و بعد رسیدن خانجمنان بها در بحضور سیان مردم معظم
خسر پادشاهزاده کام بخش و مردم خانجمنان بها در در جلو خانه گفتگو و گفتگو عظیم بر پا گردید
و خانجمنان بها در احکام حضورت که بیرون رفته فهایش مردم خود کند و اطعانی نایزه فساد
نماید خان جهان بها در برخلاف مرضی حضور غل نمود و بیسته بعد بر آمدن از در بار گفت که بازار
معظم خان را غارت نمایند و این حرکت علاوه بیدماغی های سابق پادشاه گشت لهذا
خانجمنان بها در را برای تنبیه و استیصال جاٹ و مندم ساختن گدایان سنی احدث
کرده آنکا فر که پیناه آن گدای دست نهب و غارت تا نواح اکبر آباد و راز میگرد
مخص فرمود و بعد از آن که تبارخ بیت و یکم ماه مذکور سواد سیجا پور مضرب خیام ظفر زبام
گردید شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای نامداران زنده
کار برای مدد محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر سیجا پور را مورشند و هر یک برای اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته در پیش بردن مجار و خضر فب
و بر کردن خندق و پوشش سعی بلنج می نمود و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار
می آورد و شاه عالم بها در میخواست که تدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید
تسخیر قلعه بدست آرد لهذا شاه فیلیخان را بجنفیه حبت جواب و سوال نزد سکندر دلا
سیجا پور میفرستاد و از آن طرف سید عالم نام گاه گاه پیام التیام آمیز نیز نزد آن
همین پور خلافت می آورد و چون شاه فیلیخان جوانی بود بیباک و او باش
شرب هرگاه برائے تغیر و تبدیل مردم خود میرفت با سخامی گفت که تا فهمیده

این طرف توپ و تفنگ و سنگ بنیدارید مردم شاه عالم را با و از بلند تسلی می داد
 که بشما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید ازین گفتگو راز افشا یافته
 بگوش محمد اعظم شاه رسید و بزبانی واقع طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه نیز کرد
 و نهیبان بهم خبر رسانیدند که روزی که یورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکنه
 بود و ظاهر ساقی که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده پادشاه عالم و جلوت
 همکام بیکرود و بعد از آن که بزبانی روح الله خان و سردار خان کو تو ال
 این خبر بطور پیوست بکو تو ال حکم شد که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه
 گاه وقت شب نزد شاه برده می آید و شاه قلی بیک را که قلعی می رود دستگیر سازد
 و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتداء پادشاه بزبان
 خوش و دلاسا استفسار احوال مدو شد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد از آنکه او
 انکار بلیغ نموده او پادشاه جواب داد حکم بپشتن و زدن و در شکم کشتن او فرمود
 چون چند چوب بر آوردند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار برداشته نام چند
 عمده دیگران را مثل محمد صادق و بندر ابن دیوان شاهزاده و سید عبداللہ خان
 باریسه و غیره ظاهر کرد و آنهارا شریک بدنا می خود ساخت خلد مکان شاه عالم
 طلبیده کله و شکوه این مذکورات بیان آورد شاه عالم هر چند انکار کرد که شایسته
 نوکر من نیست سودمند نشد و بفرمود تا سید عبداللہ خان را بقیه و دیگران را
 اخراج نمودند هر چند که خلد مکان ظاهر در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی
 شاه عالم کمی نکرد اما در آثار کم توجهی ولی اتفاقی روزی افزو در روح الله خان
 که مکر فریب جوامع سید عبداللہ خان کردیده نظر بند فرمود و القعه چون ارضای جمیله غازی
 خان با دزیر و جنگ و دیگر بهادران با نام تنگ عرصه محصوران و سرداران بجای آورد
 تنگ گردید و از رسیدن غله و کمیابی گاه مردم بسیار و دواب بیشمار تلف شدند ترزمن

از زبانی سکندران خواسته را و ایل شهرزی قعه سال هزار و نود و نُهت هجری
کھید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر قید کرد و بعد ای شادایانه
بلند آواز ده گشت و بعضی موضعین باین فتح مذکور رسد سکندر گرفته بعضی هابون رسانیدند
اگر چه درین مازده تاریخ کعبه در زباده میشود لیکن نظر بر وجود تناسب لطیف درین عبارت
و ملاحظه انجینه که در ماده مانج امر شکون مثل فتح و ولادت افزونی انسب است زیرا که
مذکور را و جایز و شیخ هدایت الله و قانع نگار کل جبت داخل نمودن در وقایع این عبارت
به خط خاص مزین گشته محبت شد که بدست یاری فرزند جندی ریونک غار الذی غار بنی
فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیرخان صوبه دار کابل نیز مندرج گشت
و بعد قید نمودن سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافت که او را بقلعه دولت آباد برده با عراز
نخا هارند و به قلعه داتا کینند که فراخور کفالت و یومیه میرسانده باشد و نندوست
مملکت بیجا پور بر روح اندیشی با تفاق سید عبدالمدخان مغرض گشت و ذکر ثوبه
پادشاه عالم گیر تسخیر قلعه گو لکنده و موقوف محاربات و بیان
کیفیت محاصره و غیره چون پادشاه کشورستان بیجا پور را مفتوح ساخته در زخم
محرم الحرام شهرت زیارت حضرت سید بنده و محمد گیسو در از آنجا کوچ فرمود و بنام ابوالحسن
و سعادت خان حاجب حیدر آباد فرامین شکر خوف ورجا و رسانیدن پیشکش تا بکیده نام ملا
نمود و در خضیه سعادت خان شرف ترقیم یافت که مابعد دولت غم شیر حیدر آباد داریم دین
زودی لایات جهان کشا با نظر متوجه خواهد شد تا مقدر در تحصیل زیر تقید برجهت تکیا بر
حسن مجرای خود در تقدیم این خدمت شناسد سعادت خان سلطان ابوالحسن را امیدوار و بپشتا
و عنایات پادشاه ساخته برای وصول پیشکش سزاوولی و تقید زاید الوصف بجا آورد
و چون ابوالحسن در آنوقت آنقدر زر نقد داشت که ادای تمام پیشکش نماید و اطاعت
امرا و موجب تحسینی انکاشت بجا و تبحر بنجام داد که زر نقد در نیوقت واصل یافتن بقدر است

میخواهیم که جواهر و زیور مرصع و مرصع آلات دیگر بفرستیم خواه بر سرای خود را روانه نمائید
 که بحضور او زیور و هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او بایم رساند
 و فرستادن جواهر را با نمود و چند روز گفتگو بنماییم بودا اینکه بفرستیم و یک اصل
 از گلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت ابو الحسن کسان حاج طلبیده و عدد خود چنان
 پیر از جواهر و زیور مرصع مع افراد تعداد تعیین قیمت دستنی مابسته و بر آن مهر خود کرده و بصوب
 آنها نزد سعادخان فرستاد که بطریق امانت نگه دارد و در دست رزق هر قدر از نقد که بهم میرسد
 واصل میگردد و اینچنینکه از رزق پیشکش ماقبی خواهد ماند و عرض آن بعضی از آن جواهر مرسله قیمت
 نمود و حواله کرده خواهد شد باید که سعادخان قبضه انصاف پیش بفرستد و مع غرض است
 مشایخ اطهار اعلیٰ عت و التماس عفو جرائم اینجانب بدو تار و نه حضور نموده شود و اتفاقاً در
 دیگر ابو الحسن چند پیشگی میوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادخان نیز از جانب خود گیاه
 بحضور ارسال داشت یکمور و در آن گلدشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ کوچ بحیدرآباد می آید
 ابو الحسن استماع این خبر بجهت راسخا سعادخان پیغام داد که مطلب را از فرستادن جواهر و زیور
 نگه داشتن باموس خود و توقع ترمیم بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس کئی بفرستید و توقع
 پذیرفتن التماس عفو جرائم نماند و آنچه های امانت را واپس باید فرستاد و سعادخان
 در جواب گفت که چون برین موجب نوشته پادشاه توجه رایسته خلف آیت بنصوب
 یقین بود نظر بپاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خوابگاه
 جواهر را بچنان سربمهر همراه بکنگه با ارسال حضور نمودم الحال
 عوض خوابگاه جواهر سرد و جابم حاضر و ندای نام پادشاه است
 بر سر این مقدمه شور و شش و هنگامه بمیان آمد ابو الحسن فوج برخانه
 حاج یقین نمود سعادخان پیغام داد که درین ماده اگر چه
 حق بجانب شماست اما چون من نظر بر مرضی پادشاه و پاس حق نمک خوابگاه روانه

نمودم الحال را چاره بجز گذشته شدن نیست لیکن از کشتن من بادشاه را حجت بر شما
 خواهد شد و بهیچوجه احتمال عفو جبرائیم متصور نخواهد بود و اگر من زنده خواهم ماند احتمال
 عفو جبرائیم شما با قیست و بشرط حیات من هم کمر خدمت برای رستگاری شما بقدر
 استطاعت خواهم بست سلطان ابوالحسن نظر بر عواقب امور عذرش مسموع شد
 دست از مزاحمتش برداشت بل بنا بر صلحت وقت سعادت خان را طلبیده نسبت
 بسابق زیاده ترا عزا نمود و آفرین گفته خلعت و جهر هر دو را با و محبت فرمود و
 در همان ایام روزی در مجلس ابوالحسن فضلای حیدرآباد عمدتاً ذکر خوبی های
 بادشاه و دین پروریان آورده سر رشته سخن بانجا رسانیدند که طرفه حالست
 که باوصف ادعائی صلاح و تقوی و دانا بی عالمگیر بادشاه که زبان زده و حاصل عامست
 بادشاه دین پناه و رایمی که تربیت خانرا بجا بت نزد شاه ایران فرستاده بودند
 و او از بنحردی و کج خلقی خود خفت کشیده مراجعت نمود و بسبب او میان هر دو
 بادشاه مخالفت تام بهم رسید و از جانبین کار به لشکر کشی انجامید و درین اثنا
 که اسپان فرستاده شاه عباس بنظر انور در آورده بادشاه از روی تعصب فرمود
 که اسپان را مذبح ساختن بفقرا قسمت نمایند باوصف ادعائی تقوی و اتباع
 شریعت عظام بکسب چنین اصراف که خلاف شرع است کشتن محمول بر چه توان کرد بجز
 اطاعت نفس سرکش بایسی که اسپان را بصلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمیع کشمیر
 از ان بهره مند می گشتند سعادت خان سخن ساز در جواب گفت اینکه شهروزنده که شاه
 بسبب ناخوشی از شاه ایران اسپان را مذبح ساختن بفقرا تقسیم نمود علط مخطبت
 اصل حقیقت نیست و قیست که آخته پکی اسپان را بحضور آورده بادشاه در تلاوت کلام
 مشغول بود و بخاطر آن حرف گذشت که چگونگی دین اسپان فرصت طلب است باقی مقصود
 و موقوف روز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید و آن حالتی که بریده که در میان

سلیمان بن جعفر علیه السلام در باب شغل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کفاره
 آن مذبح ساختن اسپان تبلاوت در آمد بادشاه آبدیده گردید و آن آن را
 حسب اسحال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش نسبت سینه حضرت سلیمان عمل نموده
 سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم ندیج آن فرمود علما حیدر را با بعد
 شنیدن این جواب گفتند در این صورت فرستادن اسپان برای ندیج کردن بر در حاکم
 امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا ندیج کرده به فقر تقسیم می نمودند
 سعادتمند جواب داد که این شهرت نیز اصلی ندارد چه دران ایام شهر شاه جهان آباد
 تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود
 که امیر از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشند و در صورتیکه کجا
 اسپان را ندیج مینمودند اثر دهم بسیار میشد و ضعفای فقرا محروم می ماندند بنا بر
 آن حکم شد که در هر محله یک دو اسب برده مذبح سازند و مستحقان قسمت نمایند
 تا کسی محروم نماند و تقسیم سهولت شود چون این سوال و جواب سعادتمند با تفصیلاً
 حیدر آما و از روی نوشته وقائع نگار بعرض خلد مکان رسید سعادتمند مخان مورد
 تحسین و آفرین گردید القصه بعد از آنکه بادشاه بمرزا فاضل الانوار قدوته الواصلین
 سید محمد گیسو دراز رفته و سبب هزار روپیه بخدمت آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده
 و استمدا نموده عنان بیکران توجه بصوب حیدر آباد معطوف داشت ابو الحسن از استماع
 این خبر و شست اثر عریفه متکل بلتماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق
 مع تحفه و هدایا مصوب نوکران بخندان روانه نمود جواب عریفه او محمول بر بان
 شمشیر آیدار مبارزان تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعادتمند و شمس
 مندرج شده اگر چه افعال طبعی آن ما عاقبت اندیش یعنی ابو الحسن از احاطه تقریر بیرونست اما از صدق
 و از بسیار اندکی شمار می آید زمان ختم سلطنت که قدر کافراً جودانی ساد و شایخ و فضیلاً

مغلوب و ساختن و در ترویج فسق و فجور علانیة نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرکب
کبار کشتن و مستغرق باد و پستی بودن و کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از اعدا و
فرق نه نمودن و در اعانت کفار عربی یعنی سبهای جنبی دقیقه فرو گذاشتن و خود را دین
ماده نزد خلق و خالق که در منع معاونت کفار عربی نقص کلام الهی واقع شد و طعون ساختن
و ما بوصف رسیدن فرامین نصیحت امیر محبوب مردم فهمیده ادب دان نپختن غفلت از
گوش ناکشیدن و درین ایام تباذکی یک کلهون برای سبها فرستادن و بفرط غرور و پستی
باد و ناکامی پیودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن و زهی تصور اطل زبانی محال
و بعد از آن که ابو الحسن باس مطلق حاصل کرد ب فکر تعیین انواع جهت مدافعه افتاده شیخ منہاج
و شمره خان و مصطفی خان عرف عبد الرزاق لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه را مقرر خویش
فرموده و وقت رخصت گفت که هرگاه بر باد شاه طغر بایسته نامقد و سعی نماید که زنده و شکیب
شود و با عاز و اگر ارام بیاید امر او جواب گفتند که سینه ما از دست اذیت عالمگیر یار از
آبله گشته و جگر ما از آتش نسیب و غارتش کباب شده بعد از و شکیب نمودن حرمت او بخانه
نخواهیم داشت با بکله بد و منزلی حیدر آباد سرداران مذکور مقابل فوج بادشاهی پاره
معه را رگشتند و چون در نیوقت عرفیه غزالدیر جان بهادر فریز جنگ که بعد فتح بیچا پو
برای تسخیر قلعه ابراهیم گده مامور گردیده بود دستبرد فروده فتح آن قلعه و روانه شدن
خود بطریق ایلعار بحضور رسید از انتشار این خبر قدم ثبات سرداران ابو الحسن
از جائے خود لغزیدند تا اینکه بست و چهارم ربیع الاول یک گروه حیدر آباد که از
قلعه تفاوت کوله رس بودند زول موکب اجلال شد و حکم قضا توام بقسیم
مورچال و امکندن تزلزل در اساس حیات محصوران و برانداختن برج
و باره بضر و توپها و فراهم آوردن اسباب قلعه گیر سے شرف نفاذ
یافت درین اثنا فواج ابو الحسن اطراف لشکر آمده جنگ در پیوستند

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاه شروع بسردادن توپ و بان نمودند و در آن روز
 باز جدال و قتال گرم گشت و دلاوران هر دو جانب دادرمانگی و تهوری دادند
 و کشته و زخمی گردیدند و خواجہ ابوالمکارم با چندی از مغلان و سادات بارہہ بمجملہ
 ملازمان خان عالم زخمی شدند بعد از آن دکنیان روز از مقابلہ تا قند با کملہ بعد تعیین مورچال
 و رسیدن نیرو و جنگ حکم کمیدن نقب و بستن دمدہ و تقسیم افواج بجزایم و اج بصدور
 پیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و در همان ایام محاصره روزی ب مردم
 حکم شد کہ توابع محصورین را کہ بیرون دیوار قلعه فرو آورده اند بردارند و قلیچ خان
 پدر غارالدین خان بہادر فیروز جنگ کہ از امرای ذی قدر بود از غایت کار طلبی آن داروگیر
 یورش نمود و قریب قلعه رسید درین حین گوہر نور کہ قصار نشانہ اش خورده دست
 را جدا ساخت او از آنجا اسب سوارہ باستقلال تمام بدرہ خود آمد و حمد الملک
 اسد خان برائے دجوی بیایوت او مامور شدہ رفت در آن وقت جراحان
 از نشانہ او ریزہ های استخوان می چیدند او باستقامت را نوزدہ عین حسین
 با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قہوہ می خورد و می گفت کہ نجیہ دوز خوبی
 بدست آمدہ ہر چند در معاجبہ سعی بیکار رفت اما در روز دوم یا سوم بسر پنجہ اجل
 دست از کار گاہ دنیا برداشت و ہر نقتہ بل ہر روز بسی بہادران مورچال پیش
 میرفت روزی از آن ایام کہ غازالدین خان بہادر فیروز جنگ مورچال را پیش می برد
 خلیج نظام و مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق وغیرہ بمقابلہ فوج بادشاہی
 آمدہ زد و خورد عجیب میان آوردند و کشورنگہ ڈڑہ زخم کاری برداشتہ از اسب
 افتاد و خواستند کہ او را بردارند مشگل شد تا اینکہ جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنچہ او را
 از دست دکنیان برآوردند و چندی از دکنیان بمرکشتہ زخمی گردیدند اما غلبہ دکنیان
 بود کہ دلاورانی ج بادشاہی بچند جلاوتر کار فرمودند تا نتوانستند کہ نشانہ ایدت زند و دکنیان را

خود را بالاش چند نفر شاهی برداشته بودند آخر الامر سببی بهادران ایران و توران و جلاد
افغانان و راجه پوتان و وکینان گریختند و از آن روز کمتر در دبطهوری آوردند بل شیخ نینگ
و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن با سمالت با دشا حقوق ولی نعمت خود بر طاق نیان
نهاد و رو بدرگاه بادشاه آورده بنصاب عده و خطا بها سرفرازی یافتند چنانچه
محمد ابراهیم منصب هفت هزار و شش هزار سوار سرفرازی یافته مخاطب بهای تیان گردید پیش
از همه سسی در تخییر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزار و پنجاه سوار خطاب
تقریب خان عزرا اختصاص یافت و از جمله نوکران عده ابو الحسن کسی که تار و زنجیر قلعه از
ابو الحسن رونقافت بل در روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددی بر تراز قیاس بطهور آورد
مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق بود با تکلیم مدت محاصره بامداد کشید و از کثرت
ذخیره باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود متصل بلافصل اردو دیوار و برج و باره
قلعه گوله توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتش بازی بجانب لشکر بادشاهی میرسید و از
بسیاری آتشکاری و بر خاستن دود و تاریکی آنچنان شده بود که روز از شب ممتاز نمی شد
هر روز بندهای کار طلب بادشاهی تلف میشدند و زخمی می گردیدند و بهادران فرج
بادشاهی ترددات نمایان بر روی کار می آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان
پسر قوام الدین خان داروغه توپخانه و مهاجیان با چندی از بهادران پیشتر از دیگران
در طریق جانفشانی ثبات قدم و رزیده کار یک سال در یکماه و کار یکماه در یک روز می نمود
تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را بکنار خندق رسانیدند و حکم شد خندق
را پر نمایند اول خلد مکان و ضوضا خسته گشت که پاس برای پر نمودن خاک و انداختن
در خندق بدست مبارک خود دوخته فرمود که کیسه با زود طیار کنند و مدینه
بنا نموده توپ های بزرگ بالاسی آن به گذارند اگر چه از مدیات آن
توپهای قلعه کشتار زلز در ارکان آن حصار افتاد اما اگر گران غل و گیبایی که نیز زلز

غیظیم سبز زمین لشکر بادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله باقتد
 و آنچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گران غلّه
 یکی کمی باران بود در آن سال که بروقت خوشه جوار و باجره که عده جنس خریف
 و مدار قوت غربائی این ملک است بدون آنکه دانه برآرد خشک گردید دوم
 آنکه دکنیان و فوج سنبها که بعد از ابو الحسن آمده بود اطراف لشکر بادشاه را
 تاخته مانع رسیدن رسد غلّه گشته بودند علاوه اینکه اثر و بانیز در لشکر بادشاه
 شیوع یافت و ازین حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب گشتگی و بی بگی
 نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن فرستند و بعضی بخیه نفاق و رزیده معاونت
 محصوران پرداختند چون ایام محاصره ابتدا کشید بادشاه از ده محمد اعظم
 که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف او چین و اکبر آباد مرخص گشته
 به برهان پور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عده مای
 کار طلب و پیشتر سلطنت و بند و بست بی او را و مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت
 بعد رسیدن محمد اعظم شاه که گران غلّه از حد گذشت میز را یا علی را که امین و رسا
 در کار بود و بحکام توجهات و عنایات بادشاهی خطاب و اضافه منصب قبول
 نمی نمود باو حکمت که خدمت دار و علی قبول نماید و رسد غلّه بر لشکر برساند میز را یا علی
 چون دانست که سرانجام این خدمت از و نخواهد شد و محض بدنامی عاید حال و خواهد کرد
 و از دزد و عتبا بحضرت ملت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن دست نکرد و محمد اعظم شاه
 که باو نفاق می داشت چرا که مشارالیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بآن شاهزاده می
 آورد و بخصو بادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که باینهم تفصلا و عنایات حضرت آن باطل چه یار
 که از اطاعت خداوند نیت پیروی بر خاطر بادشاه اینهمه گران آمد و او را گرفتار غضب سلطانی گشت
 و به تجویز روح الله خان خلعت حدت مذکور که باعث شنیدن هزاران دشنام از زبان سلطان

بود بشرف خان که دل عالمی خاصه تصدیان حضور از دشت خوی او پر خون بود رحمت گردید
 ایصال تردد انیکه از عده های عقیدت کیش پادشاهی و دست برد که از محصوران بعد دیار
 و طغیان آب که علا و صعوبت گشته بود معترض قوع آمد اگر تبه فیصل آن پرداخته شود و فاترمی یا
 و نیزه محمد الحی طبع نعمت خان و تخلص نبالی بیان مصائب متاعب که درین سفر داسگیر سکنه رود
 معلی چه منیر و کبیر و چه برنا و پیر گردید در وقایع گوگنده نربان قلم داده و اسحق و قانع
 مذکور مشتمل بر مضامین طرافت تضمین و خان شتارالیه در آن اولتاش سخوری داد و بین جمهور
 مشهور و نقل مجلس ظواهر ارباب سخن است و درینجا از خوف تطویل بر خلاصه ضمون اخبار بعضی
 اشعار آن خان طرافت شعرا اکتفا میشود و در واقع مذکور در بیان احوال اصناف ملت آن
 فوج پادشاهی میگویی سرگردا و همینان اخبار و نامار و پیش آنگاه فخران اوضاع و اظوار که با
 محله و بازار مامور و محکوم است چون مهره خط خیم خانه بخانه گردید و مانند ورق گنجینه صنف بعضی
 و ارسیده و از همه جا خبر گرفته حاکمی باین نقل منظوم است اشعار در تیک کن هر دو کس است
 چو گنج افاده اند اهل نرو گنج ویرا بسره رسید خلق را اوطان ادا
 سپاهی هم میلان قناعت میکنند چنانچه شمشیر برادر دم آب لب تان
 نباشد خبر از شربت نیار در مانع منجم را نشد غیر از ظلمات فلک ادا
 رباعی اشتاق است نعمت لایموتی چشمش آتش و فانی میوه پیدا
 نموده باد و دود و دوش را شش میانی نباشد نقد سر راه هم چرخ مسینا
 چو غل نه سوار زهر زد میوه کتاب ز کلاخ و کستی دار و دار ضمیمه پیدا
 بر آنیکه معلوش شد نوال شعبا زحمت گفت قاری کل میخوده ام یا
 شد و چای چون سوزنی از سنگ چشمتها به خیمه خیمه و زردوش از جیب پان
 که تمسک الوان از قوام هم یک بانه نذر دباغ داشت میخون بدلت تگات
 رتبه ان سبک کات منوی زنی سرگ بر سر رو حلقه و بریر پان

که از افتادن بر سرش افتاد و او
 نهدی هست چندی بی لال را
 مگر بریزه غولش نمود و نیز دانه
 بروی در هم گوییدین سکه صرا
 که یکم و در ساطن میخیزد چو
 غم روی و علاج کش و پیوست
 بخر و روغن سیر و یار و مرغ حلوا
 گدا در کشتی شکول آبی هم می یابد
 بگفت احوال گرانیت بهر سببی
 ز جانی غفل شادی شنیدم گفت
 برای قلعه گلکند کن ایجا دوطا
 یکی می گفت ای حسن بن موسی این
 برای منی است و هر چه بخواهد
 یکی میگفت بهر توفیق و ان خلق کن
 بخاموشی او اگر دم سخن را نیست بیا
 معطی چه شبنج و شاب و چلا علی و ادنی گاهی بقرون خوف است و گاهی شوب بر جاتم لا میوت
 فیها و لا یحیی مگر طفلان بی پروا و کو دکان از امید و بیم تنبر که دامن خنده بازی بر زده
 باستین استغنا و بی نیازی گرد طلال از چهره حال می افشانند و قطعه نصاب را فرا گرفت
 بخاطر خوسند و آواز بلند در مکتب نشاط و دبستان انبساط میخوانند آنچه گوش رسیده و به
 خوش هم برسد
 الهیست و الله و رحان خدا مگر او کند رحم بر فوج شاه
 رحیم است و غفار از مرزگار ندانم چه شد حصه این سپاه تعلم بیا موز و اعلم بدان

که مردار بگرخت از زمگاه
 تکلم سخن گوی و قل حرف ن
 ول گاه با شک و گاهی آه
 امین و مستین بکرم و استوار
 چه دیوار این قلعه بی شتاب
 ساه فلک چیست هفت آسمان
 که از دو بار و گشته سیاه
 بود عرض و غیر ازین انگه شد
 بر از مرده زیر و زبر درگاه
 محل و مکان معان است و جای
 کشیف و غلط از هجوم سپاه
 سقر و وزخ و نار و آتش و
 بفعل آید اینجا و عید آله
 چون بت عاقبت آن سرا
 نصب کسی کو چنان شد ز شاه
 فخر از آن عقب پاشنه جل پای
 همه زخم خورده است در جنگگاه
 همه شد از آسب کوتاه تباه
 شفت لبان چندان نم و نان
 مساوی شده هر دو کار عدل
 فرسای پیچ این سرج اماندید
 نه این پشت او را نه اور کوی
 جدا گشته از عهد گرسال و ما
 کران عود بر لب ترسم سرو
 و لے صبح جنگ است فرما با
 چیت غنقار و پیر کبریا اثر
 آنچه باشد کو کران دشته زار و کن
 متنع معدوم بین و بطرف
 الابل حکم طیبیان المضر احوال تن
 لم یقع صبح منته قطع کمین یعنی لوتر
 که بقتاری که سازد مایه دار تو تر
 مایه قطره خنجر خط مایه نجوسا
 و گله پوش و شعله زار و مرگ پر نج و جوعه
 ماولا و ان لرحم چرم حرم و نافی اند
 می کنند اینها عمل در دفتر بخشی تن
 من عن الی حتی فی جرمی کند

لیکن وقتی که کارافشد بدیوان کن لام امر دلاوان لما ولم شد حرف جزم
 سازش صا دست از کاک فزنگی سخن کان و صار و ششی فعال و ناقص اند
 همچو بدیرات تسخیرات در ملک دکن و هم خان مشارالیه در واقع مرقوم میسازند
 که تاریخ دوازدهم چهل و یکم ماه محرمه قلعہ سپہ سالار مدبر با فرسنگ غازالدین خان بہار
 فیروز جنگ جت تسخیر قلعہ خود نمود بیری اندیشید که حارسان حصار اکثر تاسہ پاس شب
 بیدار بوده آخر شب بخواب غفلت میروند در آنوقت بیاموری نزد بان و کمند بالائی
 حصار آمدہ بتسخیر حصار باید پرداخت چنانچہ در همان شب بوقتی کہ باسی کہ از شب ماندہ بود
 ہمہی از دلاوران بجانب حصار متوجہ شدند چون نزدیک بہ بائی حصار رسیدہ خود در پناہ
 سنگی جا گرفتہ دلاوران را فرمود کہ نزد بان نہادہ و کمندمانداختہ برقرار حصار برآیند چنانچہ
 دوتن از دلیران پایہ نزد بان گذارشتہ بالائی دیوار حصار صعود نمودند و بہادران دیگر
 بنابر کوتاہ شدن نزد بان انقلاب کردند و دوازہ حصار را استوار نمودہ شروع بصعود کردند
 قضا را سنگی از فراز فیصل جت خوردن لاشہا کہ در خندق افتادہ بودند و جت پانی دوش
 کہ بالازقہ بودند و چار شدہ آغاز فریاد کرد چندانکہ حارسان قلعہ بیدار شدہ شعلہ افروز
 و آن دوتن را از پا آورند و کشتہای کمند را قطع نمودہ کار آنها را کہ در نیمہ راہ بودند
 نیز با تپام رسانیدند و جمعی را بجمع آتشباری سوختند خان فیروز جنگ بتبادہ اینحال
 بفہمائی العود احمد معاودت بشکر فیوزی نمود و بعضی مستعجلان بجد دیدن صعود آن
 دو دلاور بالائی حصار بدون دریافت مال حال مثل حاجی محراب بکمال شہادت متجد
 پادشاہ شافقہ و حتیکہ پادشاہ بر سجادہ برای نماز صبح نشستہ بود و بشارت فتح قلعہ مسرع
 اقبال رسانیدند و حکم نمودن آفتن شادیانہ شد و خلایق برد و لطفی نہ جت تہنیت حاضر
 گشتند و بعد از آن کہ منہیان خبر زمال کار آورند سرور بہت بخرن و مصیبت مبدل
 گشت و نوبت فتح و ظفر چون بہ پادشاہ رسیدہ بوی میث و طرب تا بمر و ماہ رسید

ز صد مه گوش ملائک بر آسمان کر شد
 شکفتگی بر لبم بنجده منجر شد
 بصبغی شده مشغول هر یکی طری
 یکجی بحث که فال من است آمده است
 یکجی بنگاه که خواب من است گشته درست
 یکجی بشرط که فردست کوچ تا دهنی
 یکجی دواند پی ساربان خود قاصد
 یکجی نوشت که بالان بد فرای ظالم
 یکجی سوار شد و گفت با منوکر
 ز قلعه گو که افتاد در همین آستان
 یکجی بسان شهر جست وزیر سنگ خربد
 چو غنچه جمع شده ز رلب بهم گفتند
 چو گل بنجده یکی گفت شکفتی است
 هنوز ز رلب او بود این سخن که ز دور
 یکجی به پشت برآمد که من به بنیم صیت
 نجات دیکری از جاسو باید دید
 مدبری بقب رفت و دورین طلبید
 درین حال بودند تا خبر آمد

ز بسکه نعره شایاش داد واه رسید
 گذشت باز از آن بقاه فاه رسید
 ز کیف شاد می شان زود چون گاه رسید
 تمام شد عیم دل حالت رفاه رسید
 گذشت نکبتش ایام غرور جاه رسید
 توان بعرض حبیل روزیاد واه رسید
 که خلعت و مہمت گرفت رنجر گاه رسید
 چو رنجر شکفتن امیت چوب واکاه رسید
 بیا او جبین که خواهی بنیم ماه رسید
 کشید ناله اجل کشته که آه رسید
 کی شکفته و دان شد که تاباه رسید
 چه بود این نیکو از کدام راه رسید
 چه خوب شد که برین دعا گواه رسید
 گلوله اگر آمد به بارگاه رسید
 از ان وقوف گلوله بقبل گاه رسید
 بلند شد و دوسه گامی بقبر جاه رسید
 بدید و گفت شکستی باین جاه رسید
 که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید
 و بتیانخ چهار دهم شهر مذکور خبر پادشاه رسانید مکرم دم قلعه از حصار بیرون آمده
 برود و رختند و عت خان میرانش با اتفاق سمندر بیگ میر تو تک بدفع آنها متوج
 شد و بنقاد تن از باب خان مذکور کشته گردید و دم قلعه معلوم نشد که چه قدر کشته گردیدند

و مردم قلعه توپه بر برج مقابل مخیم جا به جلال آورد و چند گلوله باز زد بعضی گلوله بخوابگاه
خاص رسیدند و بعضی گرد و گیس بارگاه گردید از جهت پادشاه بم برآمده فرمود که دمدنه دیگر
در مقابل آن برج بنهند و توپهای چند جهت آنها مش بر آن دمدنه نصب نمایند لیکن
بنابر است بودن زمین مقابل آن برج ایمنی صورت نداشت و همدین روز حکم شد
که دو صد جامه و منقحر بر جهت دلبران جلالت انار بدوزند و نیز حکم شد که نزد بانی
حکم آورده بر ستون بارگاه نصب کنند و چون حسب حکم نزد بان قاعه کردند پادشاه
خود بنفس نفیس بالای نزد بان صعود نموده نزد وی یک زین و در میان گذاشته و وی
مسعود فرمود و این حرکت جهت اظهار تعظیم قلعہ گری و قلعه کشائی بود و تا ازین حرکت
تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبداللہ چون پادشاه
را در تسبیح قلعہ راسخ قدم یافت و جنگ به ابو الحسن که مسلمان بود اظهار اطاعت
می نمود و مخالفان شیخ متین دید و در غفور جرائم ابو الحسن شفاعت نمود از آنکه این عیقت
خلاف مرضی پادشاه بود و فرمود تا او را از لشکر اخراج نموده به بنگاه فرستاد و او را
که پیش ازین در ایامیکه پادشاه غم تسخیر بجای آورده و حیدر آباد مصمم نمود از قاضی شیخ الاسلام
مسئله جواز مهم این دو ولایت که والیان آن هر دو مملکت مسلمان اند تفسار فرمود
چون قاضی مذکور برخلاف مرضی مبارک جواب داد و حالش بدان انجامید که استعفا
از تعلقه قضا نموده برای حج بیت اللہ مرخص گردید و در شب چهاردهم شهر شعبان
آفت عظیم از شدت باده و کثرت باران بندگان اردوی معلی رسید تمام حیام لشکر
از صدمات باد و باران پاره گشته و برین افتاده آب و گل فرو رفت و بسیار
سکاه زنجبخت پادشاهی سیلاب بر باد شد و از انولج پادشاهی که در نقیبه سلامت کوچه خرید
بودند از طوفان آیه متفرق بجزئی گشتند و جمعی که محابا از باد و آب نکرده هر چه بادا باد و گویان
آب تریب گشتند آب زیر ایشان گشت مگر گروی که فراز نشسته و او قلعه های حبال اختیار کرده بود و محفوظ

و مدینه از طغیان آب منهدم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی قوت
 غنیمت دانسته از حصا بیرون آمده دست بردار نمودند و بسیاری از مردم پادشاه
 بقتل رسیدند و جمعی گرفتار بند اسیری گشتند و گروهی راه فرار پیش گرفتند چنانچه
 سالم خان جیشی ضرر در مقابل دید خود در مغاک انداخته سالم ماند و صف شکوفان
 که لاف شجاعت میزد و در تیغیر قلعه پشته از دیگران سمی میکرد و چون عبدالرزاق لاکر
 بر مورچال او رسید خود را در لقی انداخته و آب و گل آغشته جانبر گردید و جیشی
 که واثم دم از بهادر نیز قدری دست و پا زده تا ب مقابله نیارده از معرکه کناره
 گرفت و بعد از آن که سیلاب بلا فیض اهل قلعه با صد غوغا بر سر عزت خان میرانش
 رسیدند خان مذکور عارف را بر ثبات و قرار ترجیح داده سلامت کوچ خرید
 و بر سر دی مخالفان هجوم آورده چون او خود را بشکل مرده و انموده بود و در حیات
 او اختلاف نمودند کسی گفت که این سکنه جیلد و مکر است برا و زخمی باید زد تا خون
 بر آید و بگری گفت این عرص خوف است دل خپش باید نهاد و باشد که برخیزد و بین
 بین شخصی فیتله تفنگ جیشیش را ندید و رسیدن گرمی آن فیتله بموش آید پس او را
 بدستارش دست و گردن بسته از آنجا بیرون آوردند چون گل آلود بود او را نشسته
 بنحله عاسیان با سیر در آورده خواستند که سرش از تن جدا کنند که افغانی که سابق
 در جرگه نوکران شاه عالم و بعد از آن منظم در سلک نوکران ابوالحسن گشته بود
 او را شناخته گفت که این عزت خان میسرش سرکار خاصه است پس او را دست بست
 کشان کشان زنده به قلعه بردند و همچنان سر راه خان عرف جلال جیلد را که از
 محرمان قدیم اخذ است پادشاه بود و با دوازده منصب دارد دیگر بکند سیری در آوردند و
 لطف الله خان پسر بزرگ سعد الله خان که استقامت و زبده و غوهای توپ را کشیده
 تر و دات نمایان بطور آرد و پادشاه در جلد وی این حسن تر و دشمنی با و عنایت فرمود

و چون خبر طغیان آب و شوخی طاعیان بعرض اشرف رسید پادشاه از کیفیت حال غارالدین خان فیروز جنگ بهادر استفسار فرمود و معروض داشتند که خانه خدا را پناه ساخته یعنی در مسجدی که بامین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر نشستند و بسبب طغیان سیل نمیتواند که بر آن طاعیان تاخت آورد و کشتی که بجا عبور غازیان آید مفقود پس حکم شد که حیات خان داروغه فیلیانه بقا دستا و فیل کوه بیکر با مردم دلا و خود کهنای آب رسانیده لشکر را بگذارند حسب حکم جان کرد اما بسبب طغیان آب کار سازی نشد تا ملت شب حیات خان بالشکریان در گرداب حیرت مغلط و سرگردان ماند و قریب بنصف شب معاودت بنا کامی صورت بست با جمله جمعی که اسیر شده بودند جمیع آنصفا را به قلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند ابوالحسن دو سه روز آنهارا نگاه داشت و میانه نمود و ملی دل آندل باخته با پرده خسته و غمت خان و سربراه خان را اسب خلعت داده و دیگران نیز به خلعت خوشدل نموده با عزاد و خص ساخت و سربراه خان را با بنا را خانه غلکه و بار و فرستاده و گنجهای غلکه و بار و ثن نبود و بعد عرض داشت نوشته و حاصل مضمونش چنین نشین سربراه خان نموده برای رسانیدن عریضه مع پیغام بخیرت خلد و مکان قسم بجا و جلال ربا اعباد و سر مبارک پادشاه داده روانه فرمود چون خبر رسیدن آنها بعرض اقدس رسید عزت خان و سربراه خان معاتب شدند و حکم شد که از منصب هاری عزت خان باقصه بجال داشت و خطاب موقوف نموده متعین بگال کنند و سربراه خان را از خطاب مهزل ساخته منصب ذات آن غلام کذات که چهارصدی بود بجال دادند و خطاب موقوف که او غلام است و کرختن کار غلامان است و عرض داشت ابوالحسن را نیز و فیروز جنگ بهادر برند که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعرض رسانند بعد که جلال برای پیغام نیانی عرض کرد حکم شد ملت از شب گذشته پس مرده غلوت آمده عرض کرد حاصل مضمون عرض داشت و پیغام که بعرض اشرف رسید آنکه من خود را از جمله بندهای جان

آن درگاه میدارم اگر تقصیری ازین عاجز عمدا یا سهوا بظهور آید تسبیحی خود رسیدم احوال آید
 فضل و عفو دارم و التماس میمایم در صورتیکه قلعه صرف بندگان آنحضرت درآید و بخریت مشهور
 مراجعت بدارا خلافت تقریباً بدالبته نیلگت برسم خورده پایمال گشته یکی از بندگان مغضوب خود
 گشت امیدوارم که آن بنده من باشم چرا که هر امریکه در اینجا مقرر خواهد شد آنچه که در وجه اخراجات
 او و همراہیان او و دیگر اخراجات لابدی زیاده از محصول این زمین صرف خواهد شد از سرکار
 خواهد گرفت تا از عهده آباء خود آنینک ویران گشته برآید و بنظم نسق اینجا پردار و بر بندگان
 ظاهر است که هفت و شصت سال باید تا این پنجوم که از ورود عساکر مسکن خجند و بوم گردید و موت
 آبادی بهم رساند و بنده آنچه که بکلای درگاه میرساند وصول آن از دیگری متعذر اگر
 التماس این عاجز قبول افتد بعد معاودت هنر زنی که در سرحدی اینکالت مضرب خیام کرد
 و در آن منزل کرو رویه نقد تسلیم دیوانیان خواهند نمود و بعد هر توشی که قدم مبارک بپای
 حصا رقله رسیده مبلغ کلی بطریق شار قدم مبارک میگذازانم این خدمات براسے آن
 بجای آمدم که زیاده ازین خوریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر طهارت بیشتر ازین مشقت
 نه بیند و معینا اگر التماس بنده بدرجه پذیرائی نرسد و مرضی مبارک آن باشد که مدت دیگر تفضیع
 اوقات بندگان عالی گرد و نظر بر رفاه سپاه پانصدش صد هنر ازین غلکه که جلال چیله سرکار
 در اینجا ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم چون این مقدمات نهانی جلال بعرض رسیده و جواب
 آن ارشاد شد که اگر ابو الحسن از فرموده ما بیرون نیست باید که او را دست بسته حاضر اندازند نگاه
 آنچه مروت ما اقتضا خواهد کرد بعمل خواهد آمد و همان روز بر غم درخواست ابو الحسن احکام بنام حکام
 و متصدیان برا بر مع گزیر برداران شرف قصد دریافت که بچاه هزار خرطی که براس بطول دو
 ذرع و عرض یک ذرع و دوخته با دیگر مصلح قلعه گیری روانه حضور نمایند و دریم
 شعبان بعرض رسید که نقابان نقبهارا تا بروج قلعه رسانند و مردم توپخانه
 باروت را در آن پُر کرده منتظر حکم اند حکم شد که اول آنجاء که در جوجال قالیات زند بشت

یورش و اطهار شهری نعره های بجاوران بلند سازند تا محصوران دل بسته خبر یافته کنایه
 و حصار مجتمع شوند بعد در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران این بار
 اطلاع یافته سعی بلع در پیدا نمودن نقبها بکار برده مکان مقابل نقبها را پیدا نمودند و
 سنگه نشان و سیداران خاک و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را منع قیله آن
 باروت از نقب دیگر خالی کرده آن قدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آن ماز بریدن
 بروج و دیوار مطمئن گشته بود در آن حالت کشتن غوغای مبارزان قلعه گریه بلند گشت و معی از مردم
 قلعه بالای حصار برآمدند کار برداران توپخانه که انتظار این امر می کشیدند آتش بیک
 نقب زدند چون باروت جانب بروج در آب ضایع گشته بود و باره از آن مردم قلعه
 برآورده بودند وقت بریدن بروج باروت جانب مردم پادشاهی زیاده از اما لیه قلعه
 کار ملازمان پادشاهی ساخت و در طرفه العین توپ اندازان و تنفگیان و مانشانیان
 و دلاوران که مستعد کوشش بودند سوختند و نیز از افتادن بروج بجانب مردم پادشاهی
 بسیاری از مردم لشکر پادشاه زیر سنگها بنحواب عدم فرستند و معدودی چند از مردم
 قلعه نیز نقد جان دیباختند و عدد کشتگان لشکر پادشاهی مطابق عدد منین هجرت آن
 سال افتاد و از انعکاس قضیه یعنی افتادن بروج بطرف مردم پادشاهی و تلف شدن مردم
 بسیار ازین جانب و از ارتفاع گردوغبار و دود باروت جهان در چشم مردمان این طرف
 تاریک شد و کمر مت نشان شکست و چون نزد قلعه کیان سراسیمگی ایشان روشن
 شد فرصت وقت غنیمت دانسته بجلادت هر چه تا متر با جرمهای جانستان چون
 بالای آسمان بر سر آن سراسیمگان نختند و مورچال را متصرف گشتند بعد از آنکه
 این خبر بمسابع اعدال رسید حکم شد که شبیه آن گروه بدال نموده مورچال را قائم
 کنند بعد سعی موفور و کشته گشتن و زخمی شدن جمعی از جانبین مورچال را قائم گرد
 هنوز جا گرم نه نموده بودند و تحقیق اعدا جانبازان در میان بود که نقب

که نفت و ویم را آتش دادند و چند هزار سنگ چون طایران هوا باوج آسمان رسید و بیشتر
از بیشتر بر سر مردم پادشاهی رسید و آمد و فریاد و غوغای مردم پادشاهی بگلک رسید
و درین نوبت عدد کشتگان مطابق عدد حروف غوغا افتاد و مصوران بار دیگر از حصا
بیرون آمده خواستند که باز مورچال را بدست آورند درین اثناء غارالدینخان بهادر
فیروز جنگ با بهادران بانام دکنک بهت متبید آن جماعت متوجه شد و زده و خرد و بیان
آمد و طرفه حشر که بر پاکشت و عدد کشتگان مردم پادشاهی درین نوبت با عدد حشر که در
کشت با وجودیکه فیروز جنگ بهادران نزد رستمانه ظهور آورد و علاج شوخی آنها نتوانست
بعد از آنکه این خبر بمعرض پادشاه رسید آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم تیاری
سواری شرف صدور یافت و بعد سوار شدن بر تخت همایون ارشاد شد که سواری خاص
مکان کوله رسن برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خودم معبد که کارزار فشرده
بورش بر دوازده با وجود رسیدن کوله پریدن دست یکی از خواشانی تخت روان هیچ و سوار
و هر اسب بخاطر مبارک راه نیافت و از فیروز جنگ بهادر و دیگر مبارزان ترو دات رستم
پیش نظر پادشاه کشور رستمانه ظهور آمد درین اثنا همکام باد و باران بر پا گردید و غمه های
عمیق حایل فوج دریاموج کشت و از شدت بارش و صدمه های سیلاب و دمه از بار آمد و
مصوران از قلعه برآمده بر مورچال ریخته توپها را کشیده بردند و توپهای بزرگ را که بر نش
تغذیه و دهنهای آهنی زده ضایع کردند و جو الهای پراز خاک را که در خندق انداخته
دست بدست آورده و مصالح مدد و ساختن رفته حصار که از پریدن بر بها پیر رسید
بکار بردند و فیلی از فیلیان خاصه که قیمت چهل هزار روپیه داشت و در آن روز هم
سواری مبارک بود بکوله توپ از بار آمد بمعرض در آن روز فوج قلعه صورت نگرفت و
چون شام شد اتفاق مراجعت افتاد روز و ویم پادشاه کشور رستمانه با همه اعیان و
دلاوران بقصد آنکه نقب سیوم را بمصو خود آتش دمانده بورش فرمان دهد

سواری سپه مود و درین مقدمه بنفت خان عالی در وقایع مسکویه نظم درافت و دریا
 لشکر بروج : چو نایب زره پوشش گردان فوج : زمین جبهه کردید صرف غبار : زخود یلان
 جاب اشکار : به تومن نشسته بشو کوه : چو خورشید رخنه بالای کوه : ایران همه جا
 دور شاه : بزعمی که انجم بود کرد ماه : زکلی در بهادران سپه بود پیش : ولی اسبجو
 غنچه همسره بر پیش : یکی نیزه در دست در تاختن : ولی چون مصور بر و ساختن : یکی
 بر میان سبته بخرسید : ولی بود در زره مانند بید : یکی در کمان کرده زره تیر ترش :
 ولی چو مدافع محض نقش : یکی غنچه سان کرنا فرخسته : ولی اسبچو کلک راباخته :
 یکی فرق فولاد اما چنان : که در آینه عکس فی دل بخان : بختان شکن یکی تند و نیزه :
 چو چشم غنچه لاله نظر بر گیر : یکی سنج پوشیده اما ز بیم : رخسار و جبهه غنچه غنیمت
 ز برق سنان بر بخان کریمت : چو سبزی نغور شید تابان کریمت : کشته برکتی زخود پیش
 کشتن بخود زخود بینش : بر سپان بی کشت بر کستان : کشیدند چون پست بر کستان
 گنگ در کف غیبان می نمود : چو ماه نواز آسمان نبود : چون بدانجا رسیدند و حکم
 پادشاه آتش بر لقب سیوم زدند در گرفت بعد تحقیق معلوم شد که مصوران با روت را
 پاک رفته حیل از آبریده برده اند لکن یوزن از در نیزه و قوف کشته مراجعت صورت است
 و چون فیروز جنگ بهادر را در زخم تیر رسیده بود و بسیاری از مردم زخمی کشته بودند
 بجای فیروز جنگ سرداری فوج و تدبیر و تر و تسخیر قلعه پادشاهان را در محمد اعظم شاه
 کشت و چند روز وجود و عدم ابوالحسن بیکان دانسته چندان جد و جهد در تسخیر نمودند و
 ارکان سلطنت بعرض رسانیدند که هرگاه بخشه جدا آباد و معرکای مشهور این مملکت بمعرف
 پادشاه کشورستان در آمده باشند ابوالحسن یا چند روز در پناه حصار دست و پای لا حاصل خواهند
 پس جای حکام منصوب شدند و بدو یان حکم اشرف شرف تازیافت که در وفات نامه های احکام
 دار الحجاز و حیدرآباد می نوشته باشند و بعد از حیم خان خدمت احتساب موقوفه کشت تا بعضی رسوم

کفر و بدعتهای دیگر که در عهد آبا و اجداد رایج یافته بود بر طرف سازد و بجهانها
 مهندم ساخته بجای آن مساجد بنا نماید چون نوکران ابوالحسن رجوع بحضرت خلد مکان آورده و بعد
 مناصب عالی و خطاب عده و نقاره و اسب و فیل و جواهر از جانب پادشاه بر سرهای بی‌بخت
 بلند آواز گشتند ابوالحسن شیخ نهج را بشهرت انگه او نیز آواز و رجوع بشکر پادشاهی دار بقا
 ساخته او را ضبط نمود و از عیان سوای عبدالرزاق لاری که غایب بمصطفی خان بود و عبدلله خان
 پنی کسی دیگر رفیق ابوالحسن مانند و این هر دو مشرط جان فشانی بتقدیم میرسانند آخر کار عبدلله خان
 نیز بختیبار کان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و ساز هرگز گشته و عده افتاح دروازه
 بر روی لشکر پادشاهی بمیان آورد و مکر برای عبدالرزاق لاری فرستاد و قول شش هشتاد
 سوار با عنایات دیگر پادشاهی شرف صدور یافت از قول بانمود پل آن و فاکش اندیشه از بار و
 دجان خویش نموده فرستاد پادشاهی ابر سر بر بردم لشکر پادشاهی نموده از روی بی ادبی بجز
 نماز که تفصیلش ناکفته به بار و بار کرده اندخت و بزبانی جاسوسی که فرستاده بود پیغام
 داد که این جنگ بلا تشبیه یک کر بلا میماند عبدالرزاق لاری امیدوار است که تا نفس باقی
 در زمره کسانی که اول با حضرت امام حسین علیه الصلوٰه و السلام بیعت نموده و حسین بر روی
 آن شهید گردیدند در میان پهل بنمید افتاد و در دین سرخروی دنیا و آخرت حاصل
 نماید هر چند که پادشاه بعد استماع این جواب از روی اعتراض ظاهری فرستاد و بی‌بخت
 لاری بازاری اما در باطن غلبه و فدا داری او آتشین کرد و چنانچه بعد از این آنچه از حسن
 سلوک که در حق او نموده بود بر زبان محکم داده خواهد شد انقضای شش ماه و ده روز که مدت
 محاصره است سرداران و بهادران در تردد و جان فشانی تصور می کردند انجام کار بتدریج
 روح اسد خان مفتاح فتح الباب گردید یعنی او از راه ذی قعد و طبله هزاره و دشت حکا
 روح اسد خان بواسطه رنیت خان افغان بنی با عبد اسد خان افغان بنی که نوکر معتد
 ابوالحسن و صاحب اختیار و داور مشهور کجاست کی بود موافقت نموده او را پیغام داد که

نماید که قلعه زود دست آید و راهبهای اطراف که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده بودند بپا
 نشان نشان داد و عده باز نمودن دروازه که در قبضه اختیارش بود بمیان آورد پس با سپی از شتابان
 روح اسد خان و مختار خان دست خارج شدند کج جان و خواجه مکارم خان که بمحلب جان شارب خان
 در جلدهای ترددات و پور شهاب سرمندازی یافته بود با ولسیان کارزار از ان راهبها که
 عبداله خان نشان داده بود داخل حصار شدند و پادشاه در محله اسلم شاه با فوج خود در پیش
 دروازه مذکور رسانید عبداله خان حسب الوعد در دروازه را بگشاد و شانه زد و بنده بست
 و نشانند مردم پر اداخت و چون صدای مشتی کشتن قلعه بلند کردید عبداله خان لاری
 اطلاع یافته و فرصت نداشت که درین نمودن اسب نیافته از راه جبهه شجاعت ذاتی و تحلیک
 بیک دست شمشیر و دست دیگر سپر گرفته پشت اسب چار چار سوار گشته باده
 دروازه کس بمقابل فوج پادشاهی که داخل قلعه شدن بودند رسانید با وجودیکه در آن
 زحمای او نیز مغرور گشتند خود را بر فوج پادشاهی زده از راه جلالت و دلاوری که بعمل
 راست نباید پروانه وار دست و پا زده و فریاد می زدند که تا جان دلم نشمارم
 خا هم نمودم قدم پیش نهاد و مقابل هزار ها که شمشیر بر او میزدند شمشیر
 بر او می زد و زخم شمشیر و سنگان از کاسه سر تا ناخن پا بیرون از شمار بود و رسید اما چون
 هایش ز سیده بود تا دروازه قلعه را که از پا در نیامده جنگ کنانی رفت و سوار
 زخمهای بی شمار که بدو رسیده بود و از زخم دیگر بر چیده او رسیده بعد که پوست
 پشیمانی او آویخته پیش چتها حجاب کردید بلکه چشم هم یک زخم کاری رسیده و اسب هم زخمها
 برده آشته می لرزید عیان اسب را باختیار اسب که آشته خود را بخود داری تمام
 بالای اسب کنه داشت تا آنکه اسب او را متصل ارک زیر و رختی رسانید کسی او را
 شناخته مردمی کرده بجا نشاندیش بر دین شمشیر از جبهه شجاعت ذاتی او بود و آشته
 نیک جلای آن شیر بیشه سپید و بعد ازین غرق سب بر زبان قلم داده خواهد شد بالحمد

ون صدای دارو که بر سطح ابوالحسن رسید و آواز جبرئیل و فتنه اندرون و بیرون بلند کرد
 ابوالحسن به تسلی خدمت محمل پرداخته و از مردم محل و داع خواسته بدو انخانه برآمده بر سینه
 یلین خویش نشست و چشم بر راه همان ناخوان داشت چون وقت طعام خوردن او رسید
 رای طعام کشیدن تاکید فرمود بعد از آن که روح الله خان و مختار خان با ناهار آمده و دیگر
 سیده سلام و علیک گفتند جواب سلام با نهار خود داری و تعظیم داده بگه کلام
 ز راه گرم چو شش مضاحت کلام مشکلم کردید و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد و از امر
 ذن چینه خوردن خواسته تکلیف نمک شدن بمیان آورد و بعضی بے مروتان صبح
 در ماذون ساختن ندانسته رخصت ندادند و مغلیه مضایقه نموده مخص ساخته مختار
 یک دو کس شریک چینه خوردن کردند روح الله خان از روی استعجاب پرسید که
 بن که ام وقت تناول طعام است ابوالحسن مطلب سوال او دریافت و در جواب گفت
 وقت چینه خوردن من نیست روح الله خان گفت میدانم اما استعجاب از آن منبگم
 رین وقت پراشوب چگونه رغبت بطعام می شود ابوالحسن گفت موافق طریقه جهو همچنین
 ست اما اعتقاد من بخدای عزوجل که افریننده جهان در روزی رسان شاه دگست
 چنان است که او سبحانه در هیچ وقتی و خالتی نظر لطف و عنایت از بنده خود باز نمی آرد
 رزق مقسوم او میرساند اگر چه اجداد پدری و مادری من مدام بر فاه و آثر و گذرانیدند
 ما چند گاه مشیت ایزدی درین بود که مدتی در لباس فقیری گذرانم باز که نظر فضل او
 و بر من عاجز افتاد بی آنکه تصور من یاد گیرس آمده باشد در فرصت یک ساعت سبزه
 سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هر سه در آرزوی دردم نکذاشت لکها
 بخشیدم و در روزها صرف کردم الحال بهم که در مکافات بعضی اعمال ناشایسته زمام
 سلطنت از دست اختیار من گرفته است باز شک می نمایم که زمام اختیار من در دستیک
 میزدیت چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر بادشاه ویندا و او

سر ادا دت ما و استمان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می رود ادا دت است
 القصد بعد فراغ از خوردن طعام سب سوار می طلبیده با ما لاهی مروارید که در گردن آ
 با اتفاق امر که ماله وار اطراف افسر گرفته بودند سوار گردید و چون رو بروی پادشاه نظر
 محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خمیسه مختصر زده نشد و آمده منتظر قد و منش نشسته بود رسید
 ماله مروارید از گردن خود برآورده بنیاست و چون گذر کرد شاهزاده قبول نمود و دست
 تلمطف بر پشت او نهاد و بتلی و دلاسا بخند میت پادشاه جهانستان آورد و حضرت
 خلد مکان نیز با او سلوکی که در خور سلاطین خطا بخش پوزش پذیر باشد نمود بی آنکه رو برد
 طلب تسه مایه باغزار و اگر ام بچنداشت بعد روح امده خان و دیگر مقصدیان بصبط
 و تقصص اموال ابوالحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند و بر حقیقت حال عبدالرزاق که
 که متاعل فوج پادشاهی آمده زخمی گردیده بود و اطلاع یافته او را در حالتی که از خود خسته شد
 و رمقی باقی بود بر دوشته نزد روح امده خان آورد و همی که نظر صف شکن خان بر او افتاد
 فریاد برآورد که همان لاری پاک بی ادب است سزاوارید نزد پادشاه باید بروید و در دروازه
 باید آویخت روح امده خان گفت سر کی که اصلا امید حیات او نباشد بچشم پادشاه بریدن از مرگ
 بغایت دور است پس حقیقت او را بجنور معسر و ضداشتند همین که خلد مکان را بر جرات و جلالت
 او انتهای شرط نمک حلالی و آگاهی دست داد و از راه انصاف و قدر دانی فرمود که در چرا
 یکی فرستد و دیگر مهندی از حضور برای علاج او تعیین کنند و کیفیت زخمها و امید بقای او
 روز بروز بعرض رسانند و روح امده خان را بجنور طلبیده بر زبان مبارک رساند که
 اگر ابوالحسن مثل عبدالرزاق یک نوکر دیگر نمک حلال می داشت در تحنیه قلعه زیاده
 برین صرف اوقات می شد بعد جبهه احان زخمها را دیده بعرض رسانند که خوب
 هفتاد زخم و پنجار می آید سوائی آن زخم بالای زخم بسیار دارد که نمیتوان شمره اگر چه یک
 چشم او زخم رسیده اما چشم دیگرش از چشم زخم محفوظ مانده امید حیات بغض آید

وابسته است باز برای علاج و تیسار داری و تاکید بلخ شد بعد انقضای سیزده روز
 بعضی رسید که عبد از راق چشم و اگر بکجک زبان حرف می زند و امید روزی است
 پادشاه پیغام کرد که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پس بزرگ خود عبد القادر نام را بار دیگر پسران که
 لیاقت ملازمت داشته باشند بفرستد که مناصب سه وزارت بی بند و از جانب پدر
 نیز تسلیات عفو تقصیرات و عطای منصب بجا آورند چون این پیغام مرا با لطف و نوازش
 بآن بھادر ملک حلال رسید بکجک زبان بعد تقدیم آداب شکر قدر دانی جواب داد
 که هر چند این جان سخت تا حال بر نیامده اما باز هم بدین حال توقع حیات داشتند خیال
 باطل مهذا اگر حق سبحانه تعالی بحال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد از من بکشت
 و پیاخته بتقدیم مراسم نوکری پرداختن معذروا اگر نوکری هم تواند شد سیکه کشت
 و پوست او بنگ ابو الحسن برورش یافته باشد تحقیق بدانند که از نوکری عالمگیر پادشاه
 نخواهد شد و قتی که این جواب بعرض حضور رسید قدری آثار ملال و رنجیده مبارک
 هویدا کردید اما از راه انصاف بعد تحسین و تسکین حکم شد که بعد صحت کامل او احوال
 بعضی رسانند و از اموال او آنچه بیک بعد تقصیر باقی مانده بود موقوف کشت و پس
 از استماع خبر صحت او بصوبه دارچین با حکم رفت که باستمال او پرداخت
 بحضور روانه سازد چون باز زبان با بکشد و فرمان شد که تعین نموده بفرستد
 خان فیروز جنگ شفیق کشته پیش خود طلبید و چندگاه با خود داشته بود اگر دو سال
 و ششم از جلوس مطابق سنه یک هزار و یک صد سه هجری مغرب
 هزار سی و سه هزار سوار و زر مره ملازمان انشلاک یافت و بخطاب خانی برنام
 و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوج داری نوای را بهیری سه بلند
 انداخت و سال چهل جلوس موافق سنه یک هزار و یک صد و هفت هجری
 بقلعه فوج داری کوکن عادل شاهیه که کنار دریای شور متصل کوه بندر واقع

است بلند آوازه گشت و پست بر ابرام رخصت بیت امیر گرفته روانه گردید و بعد رسید
 وطن خود لار در اینجا منتهی شد پادشاه با سماع احوال او عبد الکریم نام پیش
 رافع فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر
 رسید که او حسب الطلب پادشاه ایران از وطن راهی شده در اثنای
 مقیم ملک جاودانی گردید و پسرش کیکی رزاق قلی خان دوم محمد خلیل در اوزنک آباد
 بودند و بجایگزینی که اینست انجیکه از احوال عبد الرزاق لاری در تاریخ
 خانی خان و ماثر الامرا بقید قلم آمده و از احوال ابو الحسن انجیکه بعد قفسه مضبوط
 در آمده شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار و بیست و دو و دو و پنجاه
 و سه هزار و سیصد و سی و دو و سی و دو و سی و دو و سی و دو و سی و دو
 و جمع دایمی یک ارب و پانزده کر در و سینه ده لک و کسری دایم در دست
 ثبت گردید و مسید عبد الکریم که در ایام این ترددات مخاطب به قفسه خان و آخر
 به خطاب میرخان سمر بلندی یافته بود و تاریخ فتح فتح کوکفت ده مبارک باد گفته
 گذرانید و بسند خاطر همایون آمد و نعمت خان عالی تاریخی مشتمل بر صنعت تذکره
 و تحفه جبه در سلک نظم کشیده قلمه ابو الحسن داشت جایگزین کرد و بیرون
 از آن مکان تقدیر چون برون رفت او بجای نشست پادشاه اوزنک زیب
 عالمگیر و بعد فتح حیدرآباد و نامش که پادشاه در ایام محاصره دارالجماد
 بنهاده بود و چنان باقی بود و در وفات ثبت می گردید تا اینکه فوت سلطنت بشماره
 شاه عالم رسید پس آن پادشاه که از موایان اهل بیت علیهم السلام بود تبدیل آن نام
 بفرخنده بنیاد نموده در وفات ثبت گردانید و بعد این فتح چون پیرانیک از قوم بیکر که بدین
 لغز و مواروارند در ایام تغیر بیجا پور و حیدرآباد و از ده هزار سوار پیاده بشمار جهت
 سکندرو ابو الحسن بنیاد رسیده و حال لشکر و جنگی بنویسند و چون از ده هزار سوار پیاده
 سکندرو ابو الحسن بنیاد رسیده و حال لشکر و جنگی بنویسند و چون از ده هزار سوار پیاده

و در تخیل ملکش نامزد کردید و بجز بیخی بخت از زانو خان گردیده کلید قلعه که در تصرف او بود همراه
آورده بجان موصوف طاقت کرد بعد از آن بواسطت خانزاد خان دولت طار متانده و خسته
بمنصب پنج هزار ی چهار هزار سوار بلند آذانه گشت و برای تخیل قلعه او دلی که در تصرف مسعود
جیشی بجایوری بود غازی الدینان بهادر فیروز جنگ با جمیعت بیت پنج هزار سوار بهر دلی
پادشاهزاده محمد اعظم شاه مقرر گشته روانه شد و نظر بر پاسبانی و میر سبانهن جاگیرها
تمام منقلبیه را که همراه فیروز جنگ بودند عوض جاگیر مدحسج نقد تفریافت و از عقب
فیروز جنگ پادشاهزاده محمد اعظم با چهل هزار سوار و توپخانه بشمار برایش کمری
فیروز جنگ مرخص گردیده و خود بدولت با فرو شکوه عالم ستانی بعد بنده و بست
نواح حیدرآباد و اوایل ریح الثانی شش هزار و نود و نه هجری رایت طغنه آیت بجانب
ظفرآباد و سید برافراشت و بعد رسیدن بظفرآباد ابوالحسن را که در رکاب بود همراه
جان سپار خان بقعه دولت آباد روانه ساخت و مکرر برای سرانجام نمودن حاجت
و آنچه که مرغوب سبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک و خوشبوی که بفرع بال تواند کرد بفرستید
و اگر معاتب گشتن شاهزاده شاه عالم و نورالنبی بکیم بهمت موافقت نمودن سلطان ابوالحسن
بن پادشاه عالمگیر از ایام محاصره بجایور نسبت بشاهزاده شاه عالم بدکمان بود و ایام
محاصره قلعه کوکلت ده که مورچال طرف راست تعلق با و داشت و پناههای محبت
آمینر ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اسرار رجوع و التماس سعی در باب غنوا فقیر است
او بخدمت پادشاه بواسطت محسنه مان هدم نزد او میرسید و اراده شاه عالم بر عزم
محمد اعظم شاه و فیروز جنگ آن بود که بواسطه او این مقدمه خواه بصالح یا به تخیل انفصال
یابد ازین جهت متوجه احوال ابوالحسن بوده سعی در بیناب می نمود و فتنه کشیدن و مقتضای
برین پیچها اطلاع یافته از راه تمامی کلمات چند سخن بمت پادشاه محسنه وض نمودند
پادشاه را بدکمان ترکرد و آیندند و از نورالنبی بکیم خدمت مرزا سنجر از خاندان پنجم شمس

که محل خاص شاه عالم وزن بسیار جلیله و فاضله و خوشنویس و در فن شعبه هندی و شاهی
 و جواهر جواهری و بند لجنی و فیض سانی و اطاعت و دل جوئی شوهر بلند اوازه بود بهجت بی عصمتی
 و هزار نبودن او با شوهر در باب موافقت ابوالحسن نیز بدین طعنه ساختند تا اینکه مختار خان سوارخان
 و دیگر همدان محمد عظم شاه و فیروز خلک بیاد شاه عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن طعنه است
 بهستماع این سخن آتش غضب پاوشاه شعله ور کردید حیات خان و اردوغه غسل خانه شاه عالم را کردند
 پاوشاه نیز ادا داد و فدیت تمام داشت و خلوت طلبیده با انواع عهده بطلبند بهندید از اراکه شاه عالم
 استغفار نمود و همچنین از خواجیه کارم خان کبریا کوشی مشهور بود و هر دو سر عرض داشتند که اراده و مدعا
 شاه عالم آنست که با التماس او عظم غور بایم بر جیده اعمال ابوالحسن کشیده کرده و یا بسعی و ترواد و قلعه تسخیر
 و آید و سواى این اراده فاسد دیگر ندارد و مانند کاجیک و نه خلاف و اقد عرض نمایم و زبان بمجم ساختن شاه
 کشایم هر چند حیات خان بلایل و جبری تعصیری پاوشاه نیز ادا داد و ظاهر ساختن نقش سوزن از لوح لای
 پاوشاه شسته نگردید و چون آن وزیر حکم خیمه بنام پشیمان و مقربان صادر گشته بود که مردم کا طلب
 رزم از ما مستعد گشته در چوکی خانه جافیه باشند و اراکه پاوشاه آن بود که فوج همراه حیات خان داده
 شاه عالم را طلب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پاوشاه زاده که تعبیر
 از اطاعت نیال دیگر ندارد و بجز در حق چیلدا و حضور برای طلب سر اقدم ساخته حاضر خواهد شد تا بیخ
 هجدهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و نود و هشت هجری بوجب التماس حیات خان یکی از چیلدها بطلب
 جیت آوردن شاه عالم مع خلف او محمد عظیم رفت شاه عالم بجزه ورو و حکم بلا توقف خود را بخت
 بدر بر رگوار رسانید چون بچشم بخت حجه الملک اسد خان که از سابق مامور برای نمرودی ساختن شاهزاده شده
 بود آمده بهت کوش شاه عالم گفت که بوجب حکم بعضی مأمورات و خلوت گفتنی است پس شاه عالم را با
 محمد عظیم همراه نمود و گفته بکافی که مقرر نموده بودند و در تحلیف نمود که اگر کرده و یراقی از خود جدا نمود
 چند روز با اتقوشیش کار و بار روز کار بعبادت پروردگار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت حکم چاره کار
 نگیرد در همان حالت مغزالدین و رفیع القدر مع دیگر برادران سید نیراتی آنها نیز گفته زود بجداد و نیکوین

که در وقت گرفتن این یکی از پسر شاه عالم خواست که بار و باطل پیش آید شاه عالم خشم زهر آورد و را نگاه کرد
 باطاعت امر اشاره نمود و حکم شد که کارخانجات پادشاه را در محضر و در سرکار ضبط نمایند و از منصب چهل نفر
 چهل هزار سوار که از انجمنه بنت سرباز و اسب و اسبچه بودند و ده کور و دام انعام آنها بموسسه ان ساخته محاللات جایگزین
 بآب طلب نخواهد دهند و همان ذکر حکم شد که نورالناصر شاه را در و ضبط اموال مقید سازند و در سیوم و چهارم
 آن وقت تمام خواجگان که ترش و درشت خود داشت کوب و حکم شد که نورالناصر را از خنجر که در بدن دارد بتبدیل
 مکانی که خیمه و فرش آن قبل از ندایان غضب باشد برده بدلت مقید ساخته کارخانجات او را باز یور که در گوش
 و گردن بدن او باشد ضبط سرکار آورد و خواجہ سران و نورالناصر آمده بدشتی تمام محکم گشته در چلی تن
 و مجلس نقد و مرصع آلات کشت و نختان نامناسب بر زبان آورد و در دشتی بجای رسانید که نورالناصر
 زبان بشننام گشاده و گفت پادشاه بجای بدر من است غرت و آبر و وزیر و وزیر و لک و دارم عطا کرده
 اوست حاله می کرد و اختیار دارد و من عذر ندارم اما ترسید که با من چنین سلوک و سختی نمایی بعد که
 انورالناصر که خواجہ سرای مذکور داده بود بزبانی آن خواجہ سرای عرض رسید باعث مزید غضب پادشاه
 گردید و مادر شاه عالم نیز سعایت نورالناصر نمود و بنابرین حکم شد که غذا و از جمیع محتاج ضرور
 بخت و اورا نگاه دارند و همچنان دربار و شاه عالم نیز وزیر و در سختی افزون می شد که پادشاه بعد
 چند روز بشاه عالم پیغام داد که از تقصیر خود استغفار نماید از سر تقصیر استش بگذریم شاه عالم از قبول
 و اعتراف تقصیر انموده در جواب گفت هر چند در باطن بدرگاه الهی و خدمت پدر بزرگوار و سر با تقصیرم
 اما در ظاهر تقصیری که قابل استغفار باشد بخود گمان نمی برم تا زبان باستغفار شناسا سازم ازین جواب آتش
 غضب سلطانی بیشتر از پیش تشدد و گردیده حکم منع سدر آشی و ناخن گرفتن باز و آشتن از غذا ای
 خوب و آب سرد و رخت مرغوب شرف نفاذ یافت و در باب خواجہ سرای محلیکه محرم راز نورالناصر
 گفته شد امر عالی شرف نفاذ یافت که او را مقید ساخته خانه اش ضبط نمایند و برای تحقیق اراده
 ناصواب شاه عالم و هدیه هستان بودن نورالناصر یکم با و آمد و رفت او در قلعه آن خواجہ سرار
 در شکجه کشیده بیست تمام استغفار کند هر چند که او را با نواع زجر و توبیخ و اقسام عقوبات

سیاست نمود و پرسیدند او سواي اهلبار عقیدت شاه عالم و فدویت نورالسنخنی دیگر بزرگان
 نیارده و بعد از آنکه کار او را از یک بهلاک رسید دست از او باز داشتند و مزارش کرامه خان النجف
 بشه که خان عوی نورالسنار که بعضی بدگویان در حق او گفته بودند که میانجی سوال جواب میان شاه عالم و ابوالحسن او
 بود نیز بذلت عقید ساخته و دو خواهر سری دیگر شاه عالم را بعیت کردند و او بشکنج کشید و با نوع عقوبات
 استنسااری که گفته مقیدان خاطر نشین پادشاه شده بودند و چون بخواهد عقیدت و فدویت شاه عالم
 و نورالسنخنی دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رهایی دادند و ذکر ششمه از احوال سعادت خان
عرف محمد مراد سعادت خان عرف محمد مراد از خانه زادان عقیدت نشان فدویت خان شاه
 پادشاه عالمگیر بود و بیک طبعی مشهور و به امانت داری معروف بنارنیک سرشتی ترجمه احوال ابوالحسن
 نموده در باب غوث تقصیرات اوسمی می نمود و نمیخواست که بسبب او مزید آتش آه و زاری میان آید و از
 جهت صلاح ذات البین بعضی مقامات را مخفی داشت و گفته و درشتی با ابوالحسن چنانکه ایما شده بود از آیین بد
 دور دانسته ننموده صاحب اثر الا مران نوشته که پادشاه مشارالیه را دم رخصت بجا برد و ابوالحسن فرمود
 هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با تو سخونت کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد و چون
 اخبار انضامی بعضی مقامات و نهاد و در درشتی با ابوالحسن از خارج جمع مبارک رسید موجب طال خاطر همایون گردید
 بنابرین بعد فتح کوکند که بحضور رسیده ملازمت نمود و پیاپی عتاب آمد و صدی و صد سوار از منصب او کم
 گردید و از خطاب مسند و لشکر و شاد هزار روید که در ایام حجاب بقا بود و بعد ملازمت بعضی ساند حکم
 که باز یافت نمایند مانده و خواججه جواهر که قریب چهل چاه لک روپیه قیمت آن شد و ابوالحسن در عرض نشانی
 بطریق امانت بمرحبه پذیرد و بجان بازی تمام بخرسند نزد خود نگاه داشته بود و چون کمیش ازین بزبان قلم داشتند
 در ایام کم توپچی پادشاه هر چند خواست تحویل مقصدیان حواصه خانه نماید آنها را که قفن خواججه بسی حدیثا
 در پیش آوردند و مدتی گفتگو در میان بود و او بنابر امر اخلاص ایاام جرات عرض نداشت و بعد یکسال
 که مقصدیان جواب خانه بعرض رسانیدند پادشاه از راه عنایت و خانه را در بروری فرستاد که خاطر ما
 از عدم خیانت جمیع استغابها بکسیدند و رسید بدهند و چون از خانه زادان واقعی ماست و بدین

در کسار ما در ایام مصیبت بازی کرده و در ایام حجابت که در بعضی مقدمات خلاف مرضی
 زوایه و آید چشم نمائی ضرور بود پس همان روزگی منصب او را بجال نمود و خطاب پدر او را در
 محبت او تجویز شد و عرض نمود که چون از خانه زاده ان اکثر تقصیر و توقع می آید و بغیر خطاب
 می کردیم و باز مدتی باید که اصل نام در السنه زبان زد کرد و بی خطاب بودن بهتر است و مع هذا اگر
 مرضی مبارک بر عطای خطاب باشد بر اسم خانه از خطاب مرحمت شود چرا که خود را قابل خطاب
 نمی دانم پادشاه بسم نمود و قول فرمود و خانی خان در تاج میگوید که من بی همراهی محمد مراد خان بود
 بر او ضلع و اطوار او مطلع بودم هر چند بعضی همدان اندرون بیرون با او گفتند که جواهر در ص
 آلات خواجها را عدد شمار بجال دهشته با جواهر که قیمت تبدیل نماید آن برگ امانت فاش اصلا
 بنحیانت راضی نشد و مکرر می گفت که حق سبحانه از برکت پاس امانت در چنان ایام که اندیشه آرد
 و مال بود مرخص و داشت الحق که خصلتی بهتر از امانت اری در حق انسان نیست چه امانت از
 خاصه که برای برهنای خدا باشد موجب برکت و عزت و آبرو و ترقی و پایداری دولت است و با
 یکنامی در سکاری از بار خوست اری و حضرت غلامکان بجایست قدر آن و جای مردم تبیین
 بودند و اگر شخصی موصوف بحسین و صف بهم میرسد او را از بقران حضور می گویند و در روز روز قدر
 و مرتبه اش می افزاید و چنانچه مرزا یار سع را که به صفت امانت معروف شده بود و از و غریبه گری
 و تائشانی عین او بر سعاد پادشاهی نمی شد هیچ سنجاری نمی گوید هر چند پادشاه خواست که
 او را بجناب اضافه منصب فرید استیاز بخشد مشا را لیه نظر بر منصب اقرب بود که بالاترین
 مناصب است از قبول بانو و گویند در عرض نهایت کسطنج بود روزی جوان امر در ابرای منصب
 در حضور پادشاه ایستاده کرد و پادشاه منمود که خود سال است در جواب یکسانی
 عرض کرد که تا جگر یافتن داخل بند های ریش سفید خواهد کردید و ذکر حلت سلطان
 ابو الحسن ازین سپنجی سرای فانی بکاک جاودانی پیش ازین قبل آمد
 که پادشاه عالمگیر سلطان ابو الحسن را در شهر رجب افغانی سنده هزار و نود و نه چری همراه جان سپرد

قلعه دولت آباد و ستاد بعد چهارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه بپایان
 و بعارضه اسهال کبدی طایر و خشن از نفس جسمانی بروضه رضوان بال پرواز گشت و آورده اند
 که صبح آن رحلت سلطان ابوالحسن معفور بود در عالم رویا به قلعه ارمو زد که نفس ابوالحسن را از قاف
 برآورد و نزدیک مرقد سید را برخواست و قال والله ما جد سید محمد کیو در از قدس بر نهادن ساز و قلعه را بر
 مشاهده این دیوار حاضر آمد و بواسطت خواجهر سر در خدمت ابوالحسن معروض داشت که سخن ضروری
 عرض دهد اشق است ابوالحسن در جواب گفت که آنچه شما در خواب فرموده اند بمن در بیداری نموده ا
 بدانچه ما مورثه معمول دارد با یک روز دیگر بعد وفات آن سلطان معفور قلعه را بدون اندیشه انگیزه
 را بی حکم معفور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی برند جازه اش بیرون قلعه متصل و ضربه نزدیک مرقد سید
 قال در فن ساخت هر چند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت پناه در کتب تاریخ و سیره بنظر رسیده لیکن چون خبر است
 که پادشاه مذکور چهارده سال یا بیستم گزاریده چهار سال مشغول تحصیل علوم بوده بعد از آن چهارده سال
 در حلقه اوقات مرشد خود سید شاه را جو قدس اندر سه بهر رده پس از آن چهارده سال بر سر سلطنت ممکن
 بود و چهارده سال در حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی سیری ساخته برین تقدیر چون تاریخ خلع آن معفور برود
 از سلطنت سده یک هزار و نود و هشت هجری نبوی علیه السلام است ازینجامی توان یافت که رحلت
 آن پادشاه غفران پناه در سال یک هزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده و امداد علم بجایق الامور
 گویند که در ایام حبس آن پادشاه معفور فرزند می متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رشد و تمیز رسید
 حبس کم عالمگیر پادشاه بهر بار رفت و آمد می کرد و قتی که بهر بار می آمد نوکران سلطان ابوالحسن بپایین
 حقوق استقبال نموده سلام و مجرای می آوردند و مخفی معلوم پادشاه کرده از رفت آمد در بار مض
 نموده نظربند ساخت و مال جانش معلوم نیست که بجا کشیده از انبیه سلطان ابوالحسن معفور یکی چار محل است
 که بر کنار رود و موری مشتمل بر چهار عمارات عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده با
 رسانیده و دیگر گفته محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود موسی نامک فاصد و

عارت در همت و عظمت و وسعت بی نظیر بوده اکنون همه دو خراب گردیده
 علی که باروت خانه ساخته بود و مقدری با شغال باروت بر باد رفت و قدری بسبب
 بوی خاک یکسان گردیده اشک و آهیم صبه و طاقت از دل بی تاب برده پاره را
 پاره را آب برد و کوشه محل را حواشی ایام منهدم ساخت و البقا الملک المعبود و رفقا
 را و آثار مالک فتح المسالک هند و دکن مخفی نمائند که هر چند عالمیکه پادشاه بمقتضای
 و الحجاج در قلع و قمع سلاطین دکن طسفه سهاجی و بجاجی بطور آورده و علاوه متاعب و
 فی دنیوی که درین امر عاید حال آن پادشاه گردید بسبب غوزیزی مسلمین و تنگ حرمت علی السلام
 ل آخرت خداوند و این همه محض برای آن بود که شاه در غنای دنیای دنی را فرستاده
 بدو بلا شرکت غیر در آغوشش از زوآرد و چهار انگشت بیکار است در وقت غسل خوردن
 از آن بزرگوار است به نعمت دنیا اما چون شجره خسته لجاج جز دامت باری نمی آرد و غیر
 ندارد با وجود در باختر دنیا دین و وداع آرام و سکین و صرف عمر غریز
 دکن همیشه در دست قوم مرسته که عمده آنها سیوا و فی چاکر سلاطین بیجا پور و دی
 را و در شایر دفع مقامیر کفار پیوسته مضطر و معیذار بود و زندگانی را بدین اسلوب
 پاینده در تدابیر همان کار رخت ازین جهان بر بست و بنده و بست قوم مرسته صورت
 تسلع و قمع یا دفع و دفع آنها چهره و بعد آن پادشاه کار بجائی رسید که تخم
 نه با لکس سلف از دکن قصد هند و استان موده دار الخلاقه شاه جهان
 ناصر حد آنک متصرف گردیدند و چرخه ایها که مگردند و از سلطنت تیموریه جز
 می باقی نماند و در نظر عملا این معنی نمره لجاج آن پادشاه است
 چو بد کردی میبانش لیکن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
 است و کتاب بعون ملک الی باب یعنی مقاله اول از تاریخ حدیقه العالم مشتمل بر احوال اشراف سلاطین قلیش

تالیف علامه الزمانی فحمة الدورانی علامه خاندان مصطفوی سلطنت دودمان
 برین رضی الدین الموسوی الحافظ بصری عالم روم حسب فرمایش نواب کامیاب مهر پر عظمی و اجلا
 رفعت و استغفار نجم آسمان کت و فحصال رفعت و عظمی دستگاه محبت و نجات
 به راه شوکت و جلالت جایگاه نواب صفدر جنبه شیرالدوله
 فخر الملک بها در لال زلال دام دولته الی یوم القیامه
 در حیدرآباد و کن صانه المد عن الشرف و الفتن
 باہتمام سید عبداللطیف الشہیر
 بسید آقا شیری

طبع فیت
 فی مکتب
 بآب حیر

کتاب محبوب طبع سیدی

(۱) حدیقه العالم جلد اول مشتمل بر اربع الی غصت اشتمال سلاطین شاهید صوالی علیهم السلام

(۲) حدیقه العالم جلد دوم مشتمل بر ذکرا اخبار جلالت آثار و سلسله علیہ صفیه و المالیہ و المصروف

(۳) مایه دانش و کشف فی الزکوة من طبعیات و نباتات از شیخ الرئیس حکیم بوعلی سینا بکار دهم

(۴) اصول اخلاص و تخیل و تارود (دعیم)

(۵) دستة سخن و توان زبان پادشاهی (دعیم)

کتاب زیر طبع سیدی

(۶) تاریخ بیجا پور مفصل

(۷) تاریخ ایلموره مفصل

اطلاع

اجاب یک نسخه از تاریخ ایلموره و بیجا پور منظور است باشد از ابداً

نویسنده که بعد از طبع بخدمت شان اطلاع کرده شود

کتاب مندرجہ صدر

در این حدیقه بکار و کن در بازار پسته واقع دیوڑی منار الکبک از طبع سیدی طلب فرمایند

و نیز کتب مطبوعه ایران و روم و مصر و محلی سایر هندوستان حیدرآباد و انصاری
از طبع سیدیاب میثود

